

سی خاطره

از عصر فرخنده پهلوی

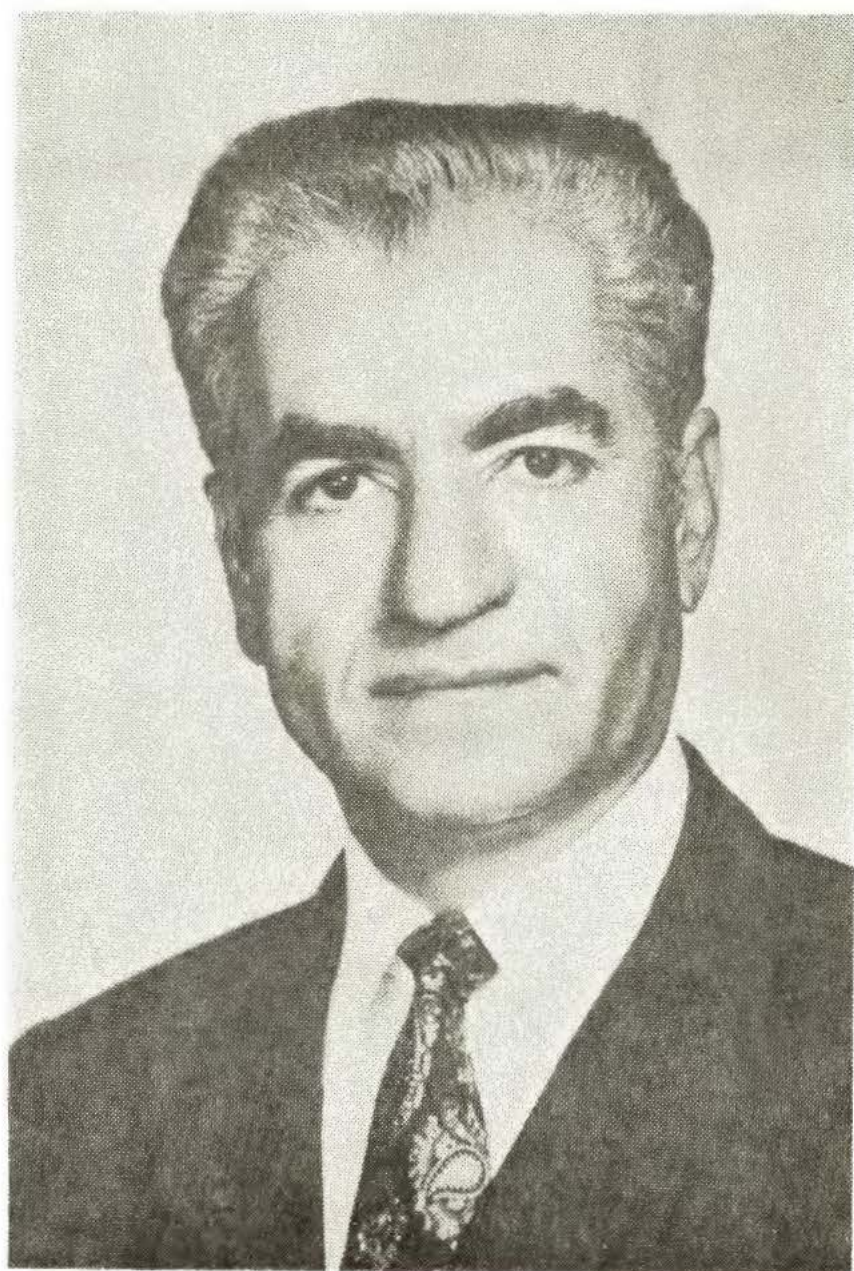
نویسنده
علی اصغر حکمت

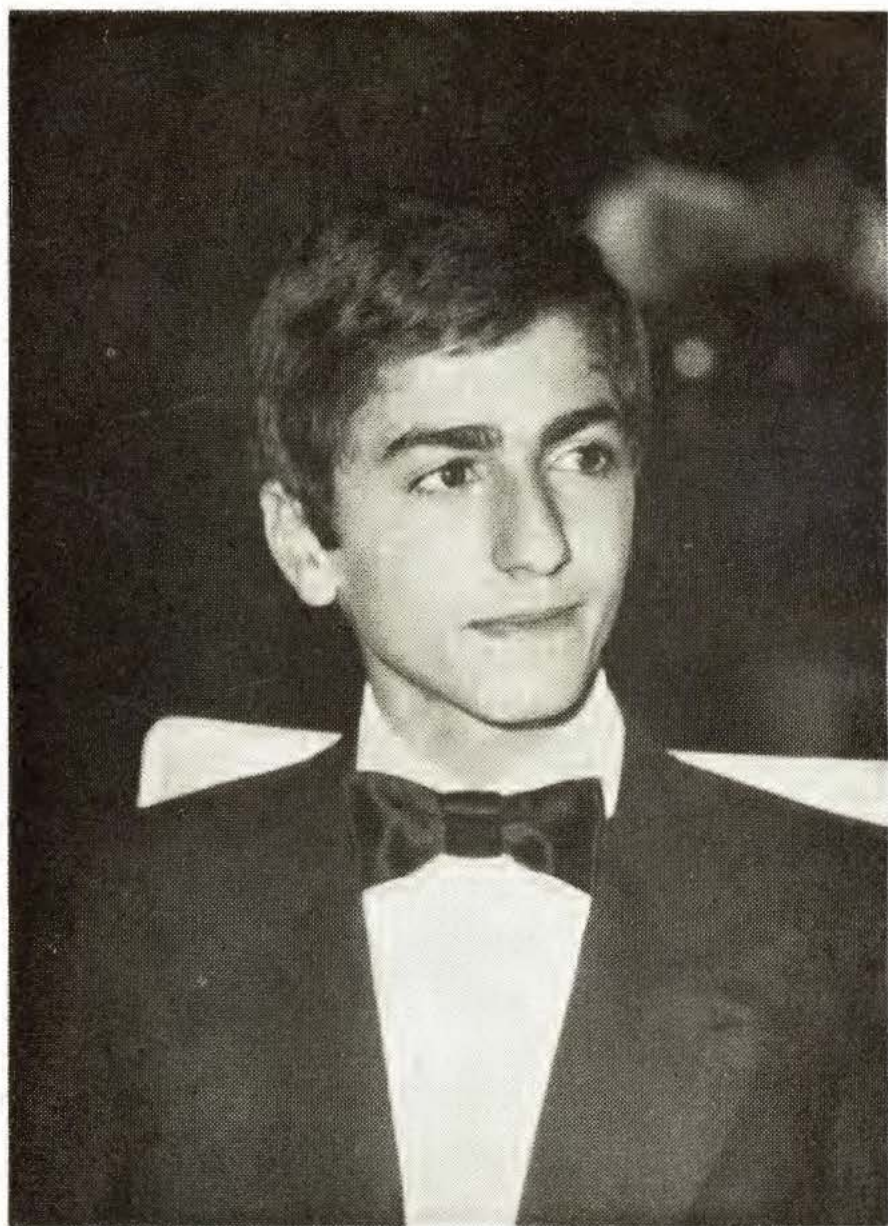
بیادگار پنجاهمین سال شاهنشاهی دودمان پهلوی

مهرماه ۱۳۲۵

شماره ثبت کتابخانه ملی ۹۲۶

شرکت چاپ فارس





سی خاطره

از عصر فرخنده پیکلوی

نویسنده
علی اصغر حکمت

بیادگار پنجاهمین سال شاهنشاهی دودمان پهلوی

مهرماه ۱۳۲۵

شماره ثبت کتابخانه ملی ۹۴۶

شرکت چاپ پارس

بنام خداوند بخشنده مهربان

پیش گفتار

این خدمتگذار تاریخ و فرهنگ پارسی بسال یکهزار و سیصد و پنجاه شمی ضمن انتشار منظم مجله وحید، اقدام به انتشار نشریه‌ای بنام «خاطرات وحید» نمود که نیمه هرماه به دوستداران تاریخ ارمغان میشد. پستوانه اصلی این نشریه رجال صاحبنظر و برجسته معاصر ایران بودند که با ارسال یادداشتهای مستند و خاطرات خواندنی و آموزنده خود این مکتب را رونق می‌بخشیدند و ما را در این خدمت صادقانه و ابتکار مدد می‌دادند.

آن نشریه مستقل بعللی که در این مقال نگنجد از سال پیش ضمیمه مجله وحید شد و هم اکنون نیز منضم با وحید، اول هرماه نشر میشود و در اهمیت و میمنت آن همین بس که در این سال که جشن پنجاهمین سال سلطنت دودمان پهلوی برگزار می‌شود محققان و دانشمندانی که دفتر و دیوان می‌آریند و سازمانها و مؤسسه‌هایی که خاطرات دوران پهلوی را جمع‌آوری می‌کنند همه از نوشته‌های مستند نشریه خاطرات که چون بحری زخار است بهره میگیرند و در نوشته‌ها و آثار خود از آن استفاده می‌برند.

یکی از استادان نامدار و رجال دست اندرکار که دعوت ما را اجابت فرمود و همکاری خود را با نشریه خاطرات شروع کرد استاد علی‌اصغر حکمت استاد ممتاز دانشگاه بود که بعهد سردودمان پهلوی سالی چند در سمت وزارت فرهنگ و امور خارجه و کشور خدمت کرده و قریب نیم قرن در سمتهای وزارت و سفارت

منشاء خدمات برجسته به مملکت بوده است.

حاصل همکاری و یاری اسناد، تهیه و تنظیم «سی خاطره» بود که در نشریه
خاطرات وحید درج شد و اکنون بصورت مجموعه‌ای مستقل و مستند تقدیم
علاقه‌مندان می‌شود و آرزومند است که مجلدات دیگر خاطرات استاد نیز توسط
انتشارات وحید به زیور طبع آراسته گردد.

سازمان انتشارات وحید مباحی است که توفیق نشر خاطرات استاد حکمت
را یافته است و امیدوار است کتاب «سی خاطره» در دفتر ایام چون نام نویسنده آن
مخلد و جاوید بماند.

سازمان انتشارات وحید - دکتر سیف‌الله وحیدنیا

مهر ماه ۱۳۳۵ شاهنشاهی



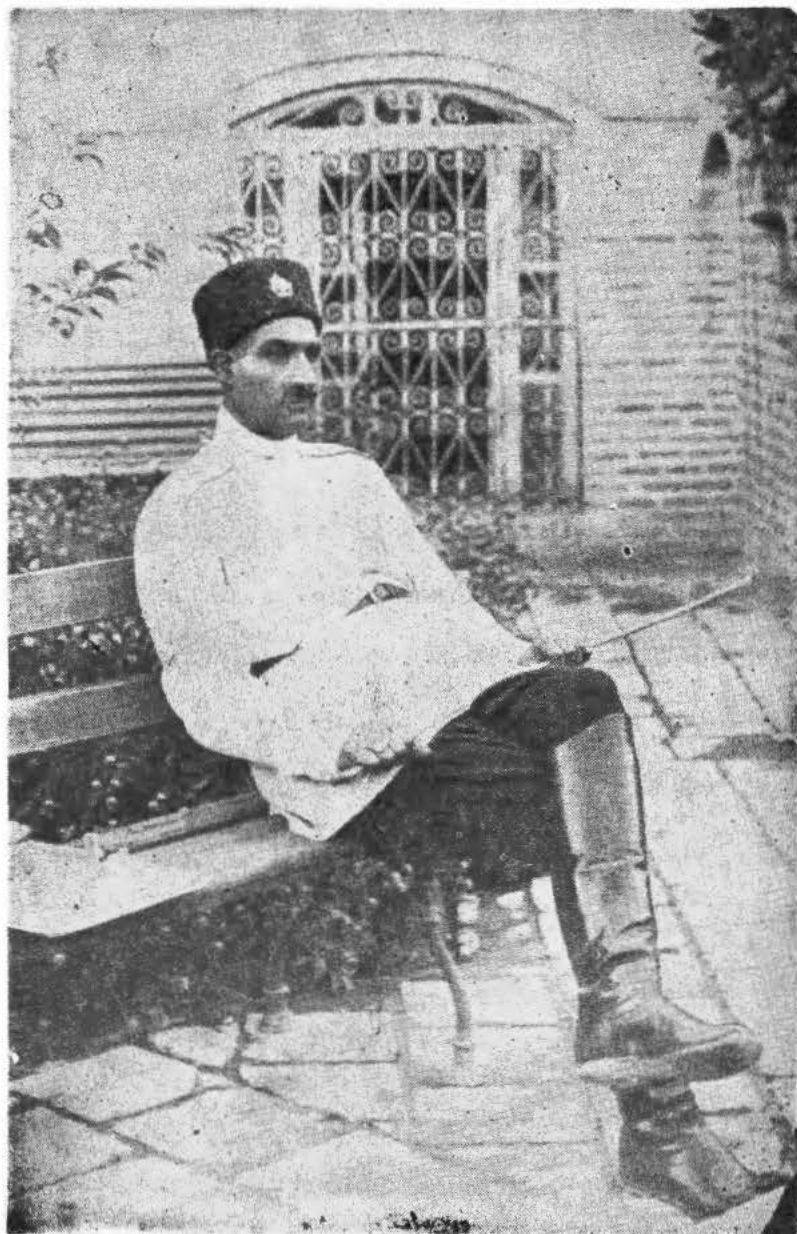
مؤلف در زمان تصدی وزارت معارف

نخستین برخورد

اعلیحضرت رضاشاه پهلوی «کبیر» که بنده نویسنده شش سال متمادی از ۱۳۱۲ ش تا ۱۳۱۹ ش مستقیماً در تحت امر او به کارهای مؤثر و مهم در خدمت، وزارت معارف و وزارت کشور بودم و وزارت معارف اکنون به سه وزارتخانه «آموزش و پرورش»، «فرهنگ و هنر» و علوم و تعلیمات عالیّه و چندین اداره کل مانند «اوقاف» و «تربیت بدنی» و «پیش آهنگی» منقسم شده است. و بعد از آن در وزارت کشور از ۱۳۱۸ ش تا اوائل ۱۳۱۹ ش مشغول خدمت بوده ام از عهد همایون او خاطره ها و یادگارهایی در ضمیر یا در دفاتر یادداشت خود بنام «صد صبح» دارم. اکنون بمناسبت آنکه آقای دکتر سیفاله وحیدنیا نماینده محترم مجلس شورای ملی و نویسنده مجله ارجمند وحید که علاقه یی خاص به جمع آوری خاطرات تاریخی دارند، نویسنده را ملزم فرمودند که بعضی از آن جمله را جداگانه نوشته به آن مجله گرامی تقدیم دارم. بر حسب تقاضای ایشان، اینک از قطعات گوناگون و متفرق چند یادداشت مهم را بتفاریق برشته تحریر در می آورم و تقدیم میکنم.

* * *

شاهنشاه فقید، تحقیقاً از مردان نامی تاریخ ایران است. مدت بیست سال



رضاشاه کبیر در زمان سردار سپه

تمام از کودتای حوت ۱۲۹۹ ش. تا شهریور ۱۳۲۰ ش. در این کشور با استقلال تمام
آمر و ناهی مطلق بود و منشأ آثار بزرگ و گران قیمت شد و در چهارم مرداد ۱۳۲۳ ش

که سال وفات غم‌انگیز اوست در ژوهانسبورگ (جنوب آفریقا) این جهان فانی را رها کرد و قانون الهی «زندگانی و مرگ» که از سنن ثابتۀ عالم وجود است، بالاخره به حیات پربرکت آن مرد نامی پایان داد «ولکل امة اجل . . .» .

بطوریکه اعلامیه رسمی دربار شاهنشاهی حکایت میکند، رضاشاه کبیر اندکی قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه چهارم مرداد، بعلت عارضۀ قلبی بدرود زندگانی گفت و مدت سه ماه دربار شاهنشاهی رسماً عزادار و سوگوار بود .

نخستین بار در عمر خود که مرا با آن مرد بزرگ تصادف ملاقات روی داد، در اوایل فروردین ۱۳۰۰ ش. بود، و آن روزی بود که مرحوم مازورمعودخان کیهان که بعد از کودتا در کابینۀ مرحوم سید ضیاءالدین طباطبائی بمقام وزارت جنگ برگزیده شده بود، در نتیجۀ اراده استوار و تصمیم قاطع رضاخان سردار سپه از مقام وزارت برکنار شده و خود ایشان بجای وی مستقلاً زمام وزارت جنگ را در دست گرفتند. در آن روز در خیابان «باب‌هایون» ایشان را دیدم که از عمارت کاخ ایض محل کابینۀ وزراء، به طرف وزارت جنگ که تا آن وقت بنام «ستاد بیوزیون قزاق» موسوم بود، رهسپار بودند. در درشکۀ دواسبی دولتی به تنهایی سوار و سقف درشکه کشاده بود. سیمای مردی را دیدم که با قیافۀ جدی و مصمم بطرف آیندۀ بی درخشان که در انتظار او بود میرفت. چهره‌ی گندم‌گون داشت و کلاه قزاقی و از خطوط جبین او آثار عزمی قوی و ارادای آهنین نمودار و قامت بلند و مردانه ایشان نشان میداد که یک سروگردن از معاصران خود بلندتر است و میرود که به کارهای بزرگ و آثار عظیمه دست یازد .

وی از آن تاریخ، تا شهریورماه ۱۳۰۲ ش به منصب وزارت جنگ و بعد از آن بمقام ریاست وزراء، و سپس بموجب ماده قانون خاصی بسمت «فرمانده کل قوا»

اولین گروه محصلین اعزامی به اروپا در حضور رضاشاه کبیر



نائل گردید. و در این مدت پنجسال نظام آرتش جدیدی در ایران بوجود آورد و تشکیلات کوناگون و درهم ریخته لشکری را که بعضی در تحت فرماندهی افسران

روسی دویزیون قزاق و بعضی در جنوب در دست صاحب منصبان انگلیس «S.P.R» یعنی «تفنگداران جنوب ایران» و بالاخره افواج ازهم گسیخته قشون «ملی» که در تحت امر صاحب منصبان ایرانی بود همه را در یک قالب واحد بنام «قشون وارتش شاهنشاهی» سازمان داد و بدوره بی سامانی و آشفتگی آن پایان بخشید. سپاه نوین ایران در زیر پرچم شیر و خورشید چنانکه زبینه نام و نشان تاریخی کشور است جایگزین آن نیروهای پریشان و پراکنده داخلی و خارجی گشت. وی در ابتدا ملقب به «سردار سپه» شد، ولی واژه فارسی اصیل «پهلوی» را برای نام خاندان خود اختیار فرمود. و باین نام ایرانیت خود را اثبات میکرد.

* * *

دومین بار که افتخار ملاقات روبرو با آن سرباز دلیر دست داد، در آذرماه ۱۳۰۴ بود. - درنهم آبان همان سال بموجب يك ماده قانون که در مجلس شوری تصویب رسید، خلع خاندان قاجار از سلطنت ایران اعلام شد. و نخستین مجلس مؤسسان مرکب از نمایندگان تمام شهرهای ایران بشرحی که در صورت مذاکرات آن مجلس نمودار است، در طهران در عمارت «تکیه دولت»، تشکیل گردید. این مجلس چند اصل متمم قانون اساسی را تغییر داد و انتخاب اعلیحضرت رضاشاه پهلوی را به تخت سلطنت ایران مقرر و ثابت داشت.

در روز بیست و پنجم آذر ۱۳۰۴ ش. ساعت سه بعد از ظهر دستجات نمایندگان مجلس مؤسسان دسته بدسته و در مقام نمایندگان ولایات و ایالات یا تشکیلات احزاب، برای عرض تبریک در عمارتی که اکنون محل کاخ ملکه پهلوی (خیابان سپه) است، شرفیاب می شدند. وی در صحن باغ دره های لطیف و درخشان، این دستجات و طبقات را پذیرفته و با هر کدام بمناسبت موقع و مقام مدتی صحبت و مذاکره میفرمود.

هوای خزان آذر ماه، با این سرآغاز شاهنشاهی نوین، مساعدت کرد و درخشندگی و طراوت بهاری داشت، بنده نویسنده یاددارم که در آن روز دو دفعه به دو عنوان شرفیاب حضور ایشان شدم: یکی بمناسبت آنکه نماینده چهارم در مجلس مؤسسان بودم، در جرگه وکلای ایالت فارس، و دومی همراه وکلای منتخب حزب «رادیكال» که من نیز در آن حزب نو بنیاد شرکت داشتم و باتفاق لیدر برگزیده حزب، مرحوم میرزا علی اکبر خان داور، که از رجال برجسته و نيك نام این عهد فرخنده بود، بحضور ایشان پذیرفته شدم.

شاهنشاه پهلوی، با وکلای فارس صحبت از موقعیت و اهمیت آن استان بمیان آوردند و بمقتضای مزاج مستمعان از ترقیاتی که شایسته این ناحیه تاریخی و مهد شاهان هخامنشی و ساسانی است سخن گفتند و فرمودند که سزاوارست در این قسمت از مملکت با ملاحظه موقع جغرافیایی و اقتضای طبیعت اقلیمی آن در امر زراعت و کشاورزی مخصوصاً اهتمام شود و انتظاراتی که شخص ایشان برای آن ایالت، در این عهد نوین، داشتند بیان فرمودند و در خصوص مسافرتی که بزودی به آن استان خواهند فرمود صحبت کردند. بطوری که جمیع نمایندگان فارس با کمال شادمانی و امیدواری از حضور شاهنشاه مرخص شدیم.

در کورت ثانی، ساعتی بعد با نمایندگان حزب رادیكال، که همه از جوانان تربیت یافته و دانشمند بودند و عشق و علاقه یی کامل به میهن عزیز خود داشتند شرفیاب حضور ایشان شدم، بعد از عرض تبریک، باقتضای حال آنها از ترقیات ممالك غرب و عقب ماندگی کشور ایران از قافله تمدن جهان، صحبت فرمودند و از امیدی که کشور ایران به جوانان وطن پرست و تحصیل کرده دارد سخنهایی مؤثر و مهیج فرمودند که همگی با حالت شیفتگی و هیجان شدید و شور و وطن پرستی از حضور ایشان بیرون آمدم. و الحق موقع شناسی و سخن بر مذاق و درك مستمعین گفتن آن

شاهنشاه بزرگ مایه حیرت و اعجاب من بود .

* * *

پس از آن روز تاریخی ، این بنده که جزو کارمندان وزارت معارف بودم و سمت رئیس اداره تفتیش را داشتم ، مکرر شرفیاب شدم از همه مهم تر ، در تالار تاجگذاری در عصر روز چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ ش (در عمارت موزه در قصر گلستان) بود ، و همچنین در مواقع عرض سلام و جشن ها ، افتخار شرفیابی حاصل می کردم که چون کالمه و مشافهه حضوری بسیار دست میداد ، ذکر آنها به تفصیل لزومی ندارد .

* * *

دیگر بار که اتفاق ملاقات از نزدیک برای این بنده حاصل شد . در مهر ماه ۱۳۰۷ ش بود در آن سال یکصد نفر از جوانان فارغ التحصیل از رشته های مدارس عالییه طب و حقوق و دارالمعلمین عالی و از دانش آموختگان مدارس متوسطه ، بطور کنکور و مسابقه انتخاب شده بودند . به اتفاق مرحوم یحیی خان اعتمادالدوله ، وزیر معارف وقت ، بحضور ایشان پذیرفته شدم ، آن مرتبه نیز در حیاط عمارت شخصی منزل خودشان (محل کاخ مرمر) این جمع را مخاطب قرار داده از امیدی که آینده ایران بوجود آن جوانان دارد سخنها گفته و آنها را دلداری دادند و تشویق نمودند ، و مخصوصاً در آن دیدار از اعزام این کاروان دانشجویان جوان که به فرانسه و انگلستان و آلمان و سویس برای کسب و تکمیل دانش و اخذ علوم عالییه روانه میشدند ، بسیار خوشوقت و مسرور بودند و با قیافه یی مبتهج بکارمندان وزارت معارف حاضر در آن جمع ابراز محبت و ملاطفت کردند .

از نوادر اتفاق یکی آن بود که پوشیدن لباس متحدالشکل و بسر نهادن کلاه
لبمدار موسوم به «کلاه پهلوی» در آن روز شروع شد. از جمله اشخاصی که بیاد دارم در
آن جمع با جامه جدید و کلاه نوین حاضر شدند، یکی مرحوم عبدالحسین
تیمورتاش وزیر دربار و یکی مرحوم حاجی قائم مقام الملك رفیع بود.

بعد از تشریفات و عرض تبریک بر این اقدام پرافتخار که آرزوی همه ایرانیان
دانش پزده بود، مجلس خاتمه پذیرفت. از این پس و تا چند سال متوالی از ۱۳۰۸ ش
تا ۱۳۱۲ ش همه ساله در مهر ماه این کاروان علم و دانش در روز معینی شرفیاب شده
بعد از استماع سخنان شاهانه در تحسین و تشویق آنان مرخص می شدند و شب را
در مجلس ضیافت شام که وزیر معارف ترتیب میداد حاضر گشته نطقهای مؤثر از
طرف جوانان و حضار بعمل می آمد.



۲

بخت بلند

در دوره چهار ساله (از اسفند ۱۲۹۹ تا آذر ۱۳۰۴ ه. ش) که کوکب اقبال رضاشاه پهلوی وزیر جنگ و سپس رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا دائرة صعود را می پیمود و از حضيض گمنامی باوج عزت و کمال قدرت به تخت سلطنت می رسید، آثار و علائم سعادت و نیکیبختی از سراسر ایام آغاز تاریخ زندگانی او نمایان بود و در راه وی به ذروه عزت هیچگونه مانع و عایقی موجود نمی شد و اگر احياناً مشکلی پیش می آمد با عنایت الهی و مساعدت بخت بلند و مشیت خداوندی حل می شد. گویا که قضا و قدر در برابر اراده آهنین وی خم شده بود که هر چه را اراده می کرد حاصل می شد. در این دوره چند امر عجیب، که همه به بخت بلند و مساعدت اقبال و طرز فکر عالی و اندیشه ثاقب او دلالت می کرد روی داد که همه آنها را نویسنده این یادداشتها یا از دهان خود آن شاهنشاه یا از گفته ثقات و معتمدان استماع نموده ام.

با آنکه باید آدمی در پیش آمده های زندگانی روزمره خود کمتر معتقد به بخت و اتفاق باشد ولی ذکر بعضی امور جزئی که جنبه خرق عادت دارد برای ایشان روی داد که ذکر آنها لازم است. چون همه این چند حکایت و امور غریب از عجایب اتفاقات است و

همه حاکی از مساعدت روزگار و موافقت تقدیر است، ازین رو برای نمونه باختصار یاد میکنم، شاید که برای خوانندگان ارجمند محل تأمل و عبرت باشد.

۱ - الماس سیاه :

این حکایت را شخصاً از شاهنشاه فقید شنیدم - میفرمود « در اوایل خدمت وزارت جنگ، يك انگشتری نکین الماس، که بواسطه رنگ کبود تیره‌یی که داشت آن را الماس سیاه می‌گفتند، به قیمت کزاف خریداری کردم. در آن ایام بواسطه کسالت مزاج و ابتلای به مالاریا قدری ضعیف و نحیف شده بودم يك روز برای سرکشی به پادگان قزوین صبح زود از تهران به آنجا رفتم. در مراجعت دیدم که انگشتری مذکور را در انگشت ندارم. در اندیشه شدم که آیا چه شده و کجا افتاده است؟! چون انگشتهایم لاغر شده بود، حدس زدم که در میان راه قزوین، در اتومبیل از دستم بخارج پرتاب شده و توجه نکرده‌ام. بلافاصله دستور دادم که مسافت معینی از خط راه «در اطراف آبیک» که حدس می‌زدم، جاده را ممنوع کرده حرکت آمد و شد را بکلی متوقف دارند و خود سوار شده بهمان نقطه که تصور می‌کردم روان شدم. بعد از قطع چند کیلومتر، درست در همان محل که حدس زده بودم، انگشتری را دیدم که در سنگلاخ کنار جاده افتاده از دور لمعان دارد. آن را برداشتم و بفال فیک گرفتم و از آن تاریخ آن را مانند يك یادگاری بسیار قیمتی پیش خود نگاه داشتم. »

۲ - تزیین سنگ شاه مقصودی :

این حکایت را نویسنده از مرحوم احمد قوام (قوام السلطنه) در زمان ریاست وزرائی در ۱۳۲۶ از وی شنیدم می‌گفت: «در ایام وزارت جنگ سردار سپه معمول بود که همه روزه صبح‌ها در حدود ساعت ده به منزل من آمده کارهای جاری مملکتی



را رسیدگی میکردیم. يك روز صبح زودتر از موقیع هر روز آمدند بعد از ورود و تعارفات، روبمن کرده گفتند: میدانید چرا امروز باین زودی آمدهام؟ گفتم:

چه شده؟ گفتند: «تسیح سنگ شاه مقصودی بسیار زیبایی که مثل یاقوت درخشدگی داشت و یادگار گرانبهای خراسان شما بود، روزی آن را دیده خیلی پسند کردم. شما آن را بمن هدیه کردید و من از شما گرفتم و همه روزه در دست داشتم. دیروز عصر برای رسیدگی بامر قشون به کهریزك (هیجده کیلومتری جنوب تهران) رفتم. در مراجعت دیدم تسیح مفقود شده است! فکر کردم که در موقع رفتن به کهریزك در دست داشتم. حدس زدم که باید در وقتی که حواسم مشغول فکر بوده از دست من رها شده است و از اتومبیل بیرون افتاده است. محلی بنظرم رسید که باید در بین راه آنجا افتاده باشد. امروز صبح سحرگاهان سوار شده بسرعت بطرف کهریزك رفتم. درست در همان محلی که حدس زده بودم در میان سنگلاخ کنار جاده تسیح را افتاده یافتم. آن را برداشتم و به فال نیک گرفتم. مخصوصاً از راه بمنزل شما آمدم تا این حکایت را برای شما بگویم. اینك تسیح !!!

۳ - عقربهای صحرای دزفول :

ناقل مرحوم حسن وثوق الدوله است. ایشان حکایت میکردند «در سال ۱۳۰۷ ه. ش. که جاده شوسه بین تهران و خوزستان ساخته و آماده شد. مرحوم رضاشاه کبیر با جمعی از رجال و ملتزمین رکاب و افران ارشد آن جاده را که از آثار مهم راه سازی ایران است، افتتاح میفرمود. من نیز جزو همراهان در رکاب شاه بودم. در صحرای دزفول فرود آمده اقامت کردیم. صبح جمعی از همراهان در مقابل خیمه مخصوص سلطنتی در حضور ایشان بودیم. مرحوم رضاشاه در میان جمع ایستاده صحبت از اهمیت خوزستان و خرابی آن و اهمیت این راه مهم که آن قسمت از مملکت را به مرکز ایران متصل کرده و کوهستانهای لرستان را در نور دیده است و چه زحمانی برای انجام آن کشیده شده تا اینکه امروز در اینجا آمده ایم، می فرمود. و یاد میکرد

در سفر اول که از راه شیراز و بهبهان و رامهرمز از طرف جنوب بدین ناحیه رسیدیم و در همین صحرا اردو داشته منزل کردیم. این صحرا سابقاً پراز عقربهای کوچک زرد رنگ بود که در زیر کلوخها لانه داشتند و هر گاه به کلوخی پا میزدیم، از زیر آن در حال چند عقرب بیرون می آمد. مثلاً این طور و برای مثال بر کلوخی که جلوی قدم ایشان واقع شده بود پا زدند، کلوخ شکسته و فسی الفور چند عقرب کوچک زرد بیرون آمد. گویی مصداق مثل معروف بود که «گواه عاشق صادق در آستین باشد» حضار از این تصادف غریب تعجب کردند و من آن را علامت اقبال بلند و طالع همایون ایشان دانستم که همه امور بر وفق اراده و نیت ایشان انجام میگیرد.

گویا همین توافق اراده الهی بر توفیق و کامیابی ایشان بوده است که مرحوم ادیب السلطنه حسین سمیعی ماده تاریخ سلطنت ایشان را در این حدیث معروف بعینه یافته است که: و اذا اراد الله شيئاً هبأله اسبابه، که به حساب جمل (ابجد) ۱۳۰۴ ش. درمی آید که سال سلطنت ایشان است.

۴ - اداء قرض :

مرحوم میرزا احمدخان اشتری حکایت میکرد، و او شخصی ثقه و قابل اعتماد بود که هرگز سخن بگزاف نمی گفت و در درستی قول و صداقت گفتار نظیر نداشت می فرمود «در اوایل سلطنت اعلیحضرت رضاشاه پهلوی که سمت معاونت وزارت عدلیه را داشتم، بدربار رفتم. در حضور شاه جمعی ایستاده بودیم. ملاحظه کردم که نام افسری را تکرار میکردند که آیا حاضر است یا نه؟ بالاخره خبر دادند که افسر مذکور آمده است. صاحب منصبی میانه سال که درجه سروانی داشت حاضر شد. این افسر از اینکه به حضور شاهنشاه احضار شده است بسیار مشوش و مضطرب بنظر

میرسید، بطوری که چون شرفیاب شد و سلام نظام داد، دستهای او بی اختیار می لرزید. شاه او را نزدیک خود طلبید و افرمذکور با حال تشویش پیش رفت و پیوسته نزدیکتر و نزدیکتر می شد تا درست مواجه و روبروی اعلیحضرت رسید. شاهنشاه دست در جیب کرده سه عدد اسکناس صدتومانی بیرون آورده باو دادند و چشمان را باو خیره کرده فرمودند: «ای فلان فلان شده! این را بگیر برو لبو فروشی کن...» و او مرخص شد. حضار از این امر در کمال تعجب بودند. شاه خندیده فرمودند: «مرا با این افسر قصه‌یی است و تفصیل آن این است که در سالهای سابق، وقتی من و این افسر در قراقرخانۀ تاین بودیم و در ورامین مأموریتی داشتیم. شب را در بیابان گرفتار طوفان و باران شده پناه به زاغۀ بر دیم و تا صبح در آن محل تنگ و تاریک بسر آوردیم. دائماً آب باران از سقف آن کوخ به سرمای چکید و بیم آن میرفت که سقف فرود آمده ما را بریز بگیرد. این رفیق من بستوه آمد. آهی کشیده گفت: خدایا مرا از این زندگانی پر مشقت خلاص کن! اگر عنایت میکردی و سیصد تومان میدادی و میرفتم و لبو فروشی میکردم، خیلی از این مأموریت و نوکری بهتر بود...!». من باو ملامت کردم و گفتم: چرا منتهای آرزوی خود را داشتن سیصد تومان پول و شغل لبو فروشی قرار میدهی؟ لااقل کار خوبی از خدا بخواه! - او خندید و بمن گفت: اگر تو جای من بودی از خدا چه میخواستی؟ گفتم «من میخواستم شاه بشوم!». او در چشمان من خیره شد و نگاه تندی کرده گفت: ای فلان فلان شده! چه حرفهای بیش از حد خود میزنی؟! شب گذشته این واقعه مرا بخاطر آمد. لازم دانستم او را بخواهم. هم سیصد تومان را که کل آرزوی او بود، باو بدهم که بدنبال لبو فروشی خود برود و هم قرض دشنامهای او را باو ادا کرده باشم!!»

فرهنگستان ایران

بتاریخ جمعه ششم آذر ۱۳۲۱ ساعت ده بعد از ظهر دوست دانشمند و بزرگوار، بلکه رئیس عالی مقام و استاد ارجمندم، محمدعلی فروغی (ذکاء الملك دوم) در اثر بیماری ممتد قلبی جهان را بدرود گفت و دوستان و علاقه‌مندان بآن وجود گرامی را سوگوار ساخت. یکی از فضلا و ادباء زمان، آقای حبیب یغمائی که رشته ارادت با آن استاد بزرگ را استوار داشت، بیاد تاریخ وفات او چنین سرود:

فروغی شد، ملک دیگر نگیرد	فزونی بفرهنگ و رای از فروغی
همه نیکوئی کرد و خدمت به کشور	که خشنود بادا خدای از فروغی
پس از قرن‌ها مردی این سان نیاید	درینا بایران و «وای از فروغی»

مرحوم فقید از بدو سلطنت پهلوی، رضاضاه کبیر، از رجال مقرب و مورد اعتماد و وثوق بود از آخرین نخست وزیران آن شاهنشاه و هم اولین نخست وزیر فرزندان برومند ایشان، شاهنشاه آریامهر، است، و این بنده، نویسنده را در سال ۱۳۱۲ ش شرافت همکاری با آن مرد بزرگوار حاصل گردید و از مهرماه همان سال تا اواسط ۱۳۱۴ ش دو سال تمام مستقیماً در زیر دست ایشان بخدمت تصدی وزارت موسوم به



محمد علی فروغی

« معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه » اشتغال میورزیدم و از آن پس نیز رابطه معنوی و پیوند روحانی که بسی محکمتر از علائق صوری و مادی است ، با ایشان مستحکم داشتم فاجعه فوت او مرا بسیار ماتمزده ساخت .

بحکم وظیفه وجدانی در جلسه خاصی که در ششم آذر ماه ۱۳۲۱ ش در فرهنگستان ایران بیادبود آن رادمرد بزرگ تشکیل شد ، سخنانی چند در شرح احوال او در باب خدمات بی حد و حصر او بزبان و ادب فارسی ، ایراد نمودم و بحقیقت در فقدان آن استاد بزرگوار آهی سوزناک بر آوردم که از سینه غمناک « نفثة المصدور »

بود، اینک برای آنکه بیادگار آن روز غم‌انگیز اثری بر جای بماند، از مجموعه آن سخنان این یادداشت مجمل عرض میشود و این دو بیت که مرحوم محمدحسین فروغی (ذکاء الملك اول) پدر نامدار او در مرثیه حکیم معروف حاجی ملاهادی سبزواری سروده است، زبان حال است:

مرد لاهوت آشیان، ناسوت را بدرود گفت

پیر کامل کرد ماوی بر فراز چرخ پیر

در سرای قرب حق باریتعالی بار یافت

عارف ربانی آن صاحب‌دل روشن ضمیر

در طول قرن چهاردهم هجری، در بوستان ادب و فرهنگ ایران درخت برومندی شکفته گردید که میوه‌های رنگارنگ و گل‌های معطر بیار آورد. یعنی خانواده‌ای از اخیار در شهر اصفهان بظهور رسید که تا صحیفه تاریخ ادبی و فرهنگی ایران برقرار است آثار افراد آن خانواده نیکوسیر زیب آن صفحات میباید. اصل این شجره مبارک، مرحوم محمد مهدی معروف، به «ارباب»، از جمله فضلا و ادبای زمان بوده است و در رشته جغرافیا آثاری از آن مرحوم بظهور رسیده است که در نوع خود بکروبدیع است. فرزند آن مرحوم محمد حسین متخلص بفروغی (ذکاء - الملك اول) از رجال بزرگ علم و ادب است که آثار و تألیفات نفیس ادبی از قبیل ترجمه لطیف کتابهای: «عشق و عفت» و «کلبه هندی» و «سفر هشتاد روزه دور دنیا از فرانسه» و «تاریخ بزرگ ساسانیان»، «تاریخ مختصر ایران»، «تاریخ شعرا» و «رساله در فن بدیع» و بالاخره «دیوان اشعار» پایدار و بسیار کتب دیگر از وی باقی و بیادگار مانده است. مخصوصاً سینه اشعار وی از قصائد بسبک اساتید باستان و غزلیات که بشیوه شیخ شیراز سروده است، اکنون در دست ماست. این سینه

هم از زمان خود اومورد توجه و اعجاب معاصرین وی گردید. تا بعدی که مرحوم ناصرالدین شاه بعد از مرگ میرزا عباسعلی فروغی بسطامی بسال ۱۲۷۴ هـ، ق تخلص وی را که تا آن تاریخ «ادیب» بود، از کمال لطف و عنایت تغییر داده کلمه «فروغی» را برای وی انتخاب فرمود.

در نشر فارسی، آن مرحوم، مؤسس سبک و مدرسه خاصی است که جامع بلاغت و رزانت متقدمین و سهولت و سلاست متأخرین میباشد و روزنامه زیبای «تربیت» هفتگی که از رجب ۱۳۱۴ تا تاریخ ۱۳۲۵ هـ. ق یعنی مدت دهسال تمام، به بهترین خط (نستعلیق) و بچاپ سنگی در تهران بطبع رسیده است و مجموعه کامل آن جزو کتابخانه اهدائی اینجانب در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. جریده تربیت علاوه بر فصاحت و بلاغت خود یکی از عوامل رشد فکری و پرورش بذر آزادیخواهی است که در آن زمان قبل از مشروطیت بظهور رسید.

لیکن بزرگترین خدمت وی همانا تربیت دو فرزند برومند بود که کانون فرهنگی پدر را فروزان و پرفروغ نگاه داشتند: اول فقید سعید محمدعلی فروغی (نکاء الملك دوم) و دیگر دانشمند جلیل مرحوم ابوالحسن فروغی بودند. و سراسر آثار برگزیده آن دو استاد بروزگاران باقی و برقرار است.

مرحوم محمدعلی فروغی که موضوع سخن ماست. صاحب مقامات ارجمند و دارای فضایل نمایان در تقوی و فضیلت و لطف اخلاق و علو همت و صفای باطن و عمق معنی و بشاشت وجه و طهارت ذیل و کسرم نفس و فصاحت لسان و بلاغت قلم بیش از آن حد است که این بنده بتواند در یادداشت مختصری که نوشته میشود شرح بدهد.

یکی از آثار ارجمند او تأسیس فرهنگستان ایران، یعنی (آکادمی زبان در ایران) بود که بزمان سلطنت و بامر اعلیحضرت رضاشاه کبیر بوجود آمد. و این بنده خود شاهد و عامل آن و بنوبت خود دستیار ایشان بوده‌ام.

فقید بزرگوار، در جمادی الثانی ۱۲۹۴ قمری مطابق ۱۲۵۴ شمسی در تهران متوفا شده هم از زمان کودکی قریحه شعر دوستی و ادب پروری در نهاد او فروزان گردید. و از آثار برجسته‌ای که در آخر عمر به همت و اقدام وی بظهور رسید، تشکیل همان فرهنگستان بود.

* * *

انجمن‌های شعرا و مجالس مشاعره از ازمنه قدیم در کشور ما تشکیل می‌شده که گویندگان در آن محافل گردآمده بسرودن اشعار لطیف و منظومات تغزطبع آزمایی میکرده‌اند. این انجمن‌ها در حقیقت يك گونه فرهنگستان‌های ملی بشمار می‌آمده است که در آنجا میراث سخنوران و ادبای سلف را نسل بعد نسل نگاهداری میکرد و بدست جوانان مستعد و اخلاف نوآموز خود می‌سپرده‌اند.

یکی از آن انجمن‌ها در خانه محمد حسین فروغی تشکیل می‌شده و مرحوم محمدعلی فروغی از زمان کودکی در آن مجالس رشد یافته و تربیت شده است. این چند بیت که از زمان طفولیت و نوآموزی او در وصف انجمن ادبی اصفهان باقی مانده است، در این جا ثبت میشود، شاید برای ترویج نفس مفید باشد:

« روز یکشنبه پنجم میزان	که بود ابتدای فصل خزان
از کرامات خاصگان و مهان	کلبه ما بود بهارستان
گلشن است آن سرا که بی کلفت	شعرا انجمن کنند در آن
شعرها از بهار دلکش تر	شعرا خوشتر از گل و ریحان

فکرها آتش فروزنده طبعها نیز همچو آب روان
ادبا چون شوند يك جا جمع تهنیت کو بآن خجسته مکان
بنده از گفت خویشتن خجلم این چنین شعر را تو «معر» بخوان

باری این جوان نوآموز در پرتو فروغ تربیت پدر و اثر تعلیم پیران دانشور، عاقبت خود استادی بزرگ گردید که در اغلب علوم و فنون مانند ادبیات و طبیعیات و فلسفه متبحر گشت و در هر رشته صاحب تألیف و تصنیف گردید و در انجمنهای ادبی تهران و در محافل و سازمانهای بزرگ در داخله ایران و ممالک خارجه مرتبتهای عالی حاصل کرد تا بالاخره در جامعه ملل که بعد از جنگ اول جهانی در ژنو تشکیل شد، سالی صندلی ریاست جامعه را احراز کرد. و در آنجا بود که خطابه افتتاحیه خود به ابیات شیخ شیراز اشاره و تقریر نمود و گفت:

« بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیك گوهرند... الخ »

در شرح آثار قلمی آن مرحوم، مجال تفصیل نیست. ولی آنچه بخاطر دارم، در فن تاریخ و علم ثروت و علوم ادبی و مخصوصاً بحث و فحص در آثار دو تن از استادان سلف، یعنی فردوسی و سعدی، و هم چنین در علوم طبیعی مانند: فیزیک و نجوم یعنی علم هیأت جدید آثاری ذیقیمت از آن فقید سعید باقی است. و یکی از فنون برگزیده او رشته ترجمه است که بمنظور شناساندن آثار علمی بزرگان و ملل قدیم و جدید و نقل آنها بزبان فارسی بزرگترین خدمت را بفارسی زبانان انجام داده است. از آنمیان ترجمه کتاب مکالمات «دیالگ» افلاطون که حاوی افکار سقراط است و همچنین ترجمه «سماع طبیعی» از کتاب «شفا» تألیف ابوعلی سینا و ترجمه مبادی دکارت حکیم فرانسوی و یکدوره تاریخ فلسفه بنام «سیر حکمت در اروپا» در سه جلد تدوین یافته و معروف است...

بخاطر دارم که وقتی ایشان بمن خطاب فرموده گفتند: «فلانی، من ازدوره آخر عمر خود بسیار خوشنود هستم. زیرا توانستم در این قسمت از عمر خود بزبان و ادب ملی خود خدمتی بنمایم و در حقیقت از این چند سال که از سیاست دور بودم. محصول علمی باروری برداشته‌ام».

این دوره باروری علمی و ادبی ایشان که از ۱۳۱۰ قمری (۱۲۷۱ شمسی) شروع شده تا دو روز قبل از وفات او که در جمعه ششم آذر ۱۳۲۱ شمسی اتفاق افتاد، یکدوره پنجاه ساله است، مشحون بانواع لطائف آثار و کارهای برجسته ادبی تا آنکه دست روزگار دخالت مجدد ایشان در سیاست که در بعد از جنگ دوم جهانی با وجود کسالت مزاج بحکم اضطرار و ایفاء وظیفه بآن خاتمه داد حتی آخرین جزوه خلاصه شاهنامه را در بستر مرگ ملاحظه و تصحیح کرده و به مطبعه فرستاد، همواره دست از خدمت ادب بر نداشت.

در آخرین دیداری که نویسنده را با ایشان دست داد، در صبح جمعه ۲۹ آبان ۱۳۲۱ ش. بود که در بستر بیماری قلب بسیار فرسوده و ناراحت بود و تألمات روحی و ناملایمات سیاست وقت مزید بر بیماری جسمانی او گردیده بود، باز صحبت از مسائل علمی میفرمود. و بمطالعه و بحث خود را مشغول میداشت. این چند سطر که در مقدمه کتاب سیر حکمت در اروپا نوشته‌است، خلاصه‌ای از مبك وسلیقه او در فن ترجمه می‌باشد، می‌نویسد:

«... منظورم این نیست که ما نباید افق نظر خود را بآنچه پدران ما میگفتند و مینوشتند محدود کنیم و در مقام ابداع و تجدد نباشیم؛ بلکه بکلی برخلاف این نظر دارم و معتقدم که ما هم خود باید در فکر ابداع باشیم و هم از خارجیان مخصوصاً از اروپائیان اخذ و اقتباس بسیار کنیم. به همین نظر است که

من تقریباً تمام عمر خویش را به انواع مختلف بشناساندن افکار و احوال و اقوال اروپائیان گذرانده‌ام - و نگارش این کتاب خود یکی از نشانه‌های آن است . ولیکن آگاهی و اقتباس از افکار و لطائف گفتار خارجی‌ان مستلزم آن نیست که شیوهٔ زبان و بیان خود را از دست بدهیم و پسندیده‌تر آن است که فکر اروپایی را بزبان و بیان اختصاصی ایرانی درآوریم

بالاخره چنانکه گفتیم ، یکی از هنرهای وجود شریف او فردوسی و سعدی شناسی بود و کمتر کسی بقدر او در شاهنامه و دیوان کلیات شیخ شیراز بحث و فحص کرده است . این بنده افزون از پنجاه سال قبل ، وقتی که در مدرسهٔ میسیون آمریکایی جوانی طلبه بودم و برای نخستین بار زیارت آن استاد بزرگوار نائل گردیدم ، در مجلس سخنرانی بود که در تالار آن مدرسه ایراد میفرمود ، موضوع سخن او در باب فردوسی و شاهکار بزرگ او بود و باز خود این بنده نویسنده شاهد و گواه هستم و مخصوصاً اعضأ محترم انجمن آثار ملی در این دوره چهل ساله اخیر گواه و شاهدند که در جشن هزارهٔ فردوسی که به امر شاهنشاه فقید در مهر ماه سال ۱۳۱۳ ش در تهران و طوس منعقد گردید ، وی از روی عشق و علاقهٔ قلبی به برپا کردن آن جشن و ساختن آرامگاه باشکوه فردوسی اهتمام و کوشش میفرمود که اگر او نبود این خدمت خطیر انجام نمیگرفت و آن جشن باشکوه به آسانی منعقد نمیشد و آن بنای یادگار افراشته نمیکشت

و بمناسبت همان جشن بود که اولین مجموعهٔ منتخبات شاهنامه را تألیف کرد و هم‌چنین مقالات ایشان در کنگرهٔ بین‌المللی هزارهٔ فردوسی که در مقدمهٔ آن منتخبات است و نیز در فردوسی‌نامه یا جشن‌نامه از قلم ایشان جاری شده شاهد این مدعا است .

خدمات مرحوم محمدعلی فروغی به علم و ادب منحصر به تدریس در مدرسه

علوم سیاسی و تربیت جوانان که بعدها متصدی مقامات عالی و مشغول بخدمات مهم شدند. ، نبود بلکه با نگارش مقالات و خطابه‌ها و تحقیق در متون آثار بزرگان و اساتید فارسی زبان و طبع و نشر کتابهای سودمند و متین نیز به ادب و فرهنگ ایرانی پیش قدم بود و من خود شاهد و ناظر بوده‌ام که با عضویت در شورای عالی معارف و شرکت در تهیه برنامه مدارس و در مجامع و سازمان‌های فرهنگی به وزارت معارف معاونت و مساعدت ذیقیمت می نمود و راهنمایی میفرمود تا آنکه در سال ۱۳۱۴ یکی از بزرگترین خدماتهای خود را با تأسیس فرهنگستان بزرگان و ادبیات انجام داد .

* * *

سزاوار است که حکایت آن انجمن بزرگ را پیاس حق شناسی از آن مرد خردمند و خدمتگذار بطور اجمال در یادداشت امروز بنویسم و برای روح پرفروش او طلب آمرزش و مغفرت نمایم .

چنانکه گفتم از اوایل ۱۳۱۴ش پس از معاودت اعلیحضرت شاهنشاه رضاشاه کبیر از سفر تاریخی خود به ترکیه جنبش و نهضتی در مقامات رسمی و محافل ادبی به قصد تصفیه زبان فارسی از کلمات بیگانه بظهور رسید و اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی باین منظور خیر توجه خاصی فرموده و آنرا جزو اصلاحات بزرگی که در ایران بعمل می آوردند قرار دادند .

بعضی از مجامع سعی میکردند لغات خارجی مخصوصاً کلمات عربی را از السنه و مکاتبات رسمی برداشته و بجای آنها لغات و واژه‌های غیر مأنوس باستانی بگذارند یا واژه تازه‌یی بی اصل وضع کنند .

بعضی دیگر هم که میل و نظر شاهنشاه را در این باره دانسته بودند بقصد استفاده شخصی و تقرب بمقامات عالیه می کوشیدند که از این نهضت ملی به نفع خود بهره‌برداری کنند و بجای راه افراط و مبالغه پیمودند که بیم آن میرفت

بنای رفیع و عالیقدر زبان شیرین بیان فارسی که از مفاخر این قوم و ملت است واژگون شود و جلوگیری از تند رویهای آنها اندك اندك مشکل گردید حتی وقتی یکی از آن محافل که بعضی کلمات تازه وضع کرده و بعرض رسانیده بود برای کلمه «امضاء» واژه «دستینه» را در ضمن تشریفات بدفتر مخصوص تقدیم و توسط مرحوم شکوه‌الملک بعرض رسانیدند پادشاه بزرگ این پیشنهاد و آن کلمه معمول را نه پسندیدند و فرمودند که وزارت معارف در این باب بامسئولیت رسمی که دارد باید که در این کلمات غیر مأنوس تجدید نظر نماید و این بنده نویسنده که در آن موقع متصدی وزارت معارف بودم امر مبارک شاهانه را باشوق و علاقه قلبی فریضه خود دانسته و با اطمینان خاطر از هوش و ذوق خداداد آن مرد بزرگ برای جلوگیری از آن افراط کاریها مشغول کار شدم. در تاریخ اسفندماه ۱۳۱۳ در ضمن بخشنامه‌ای که با شماره ۲۵۶۱ ثبت است به تمام وزارتخانه‌ها مراتب را اعلام داشتم و مخصوصاً تأکید کردم که موضوع زبان هر ملت که از مسائل مهمه اجتماعی است و اصلاح آن را شخص اعلیحضرت شاهنشاه از نظر دور بین خود لازم دانسته‌اند بایستی از هر گونه عجله و شتاب زدگی در تغییر و تبدیل کلمات و اصطلاحات خودداری کنند تا با مطالعه و تعمق خاص وزارت معارف بر حسب وظیفه اقدام نماید و اکنون در نظر دارد که انجمن مخصوصی مرکب از دانشمندان و اهل ادب و تحقیق تشکیل دهد که موضوع را مورد بحث و شور قرار دهند و نتیجه مطالعات و تحقیقات آن انجمن گزارش شود و بعرض پیشگاه همایونی برسد.

این اخطار در ابتدا با مقاومت شدید اشخاص افراطی یا متعصب و همچنین کسانی که این امر را بخیال خود محل استفاده میخواستند قرار بدهند واقع شد ولی این نویسنده بحکم وظیفه پیشنهاد خود را بعرض مبارک شاهنشاه رسانیده مورد تصویب قرار گرفت که بتأسیس آن انجمن، اقدام نماید در همانحال برای جلوگیری از

آنگونه اشخاص بیاری و مساعدت آقای فروغی که در آنوقت سمت ریاست دولت را داشتند متوسل شدم و آن مرد دانشمند و ادب دوست نیز استعداد بنده را اجابت کرده بدون اینکه دقیقه‌ای فرصت را از دست بدهد یا اندکی ملاحظه از افسراد ذینفع نماید جداً درخواست وزارت معارف را پشتیبانی فرمود و با تدابیر عاقلانه از تشبثات آنها جلوگیری کرد و وزارت معارف در اوائل ۱۳۱۴ ش کارخانه لغت‌سازی آن اشخاص را متوقف ساخته و آن انجمن ادبی که بر حسب پیشنهاد این بنده بنام «فرهنگستان» موسوم گردید بصورت رسمی تشکیل یافت - در همین اوقات نامه‌ای از ریاست وزرا بوزارت معارف مرقوم شد که عین آنرا در اینجا عرض میکنم.

ریاست وزرا

شماره ۸۵۴

۱۸ فروردین ۱۳۱۴

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

چنانکه مستحضرید برای بعضی از علاقه‌مندان بزبان فارسی این فکر پیش آمده است که برای معانی که امروزه الفاظ فارسی کلمانی بجهت آنها وجود ندارد یا استعمال نمیشود لغات و اصطلاحات وضع کنند و لیکن غالباً دیده میشود که کارهایی هم در این باب میکنند که بی‌رویه است و از روی مبنای صحیح و ذوق سلیم نیست و این فقره مورد توجه ذات مبارک اعلیحضرت شهریساری نیز شده و باین جانب امر فرمودند مراقبت کنم که فکر پخته و معقولی بشود که این منظور مهم که اساساً بسیار خوب و بجاست از رویه صحیح منحرف نشود. و نظر باینکه اصلاً این مسئله از اموری است که از صلاحیت وزارت معارف است و ملاحظه کردم که اولیای آن وزارت خود نیز متوجه بوده و علاقه‌مندی خود را باین موضوع نشان داده‌اند اینک تأکید اوامر مبارک ملوکانه را هم ابلاغ و تقاضا میکنم

که هر چه زودتر اقدامی را که برای حسن انجام این منظور مقتضی است بامطالعه صحیح بفرمایند خود این جانب هم برای تبادل نظر و شرکت در کار حاضر و منتظر اعلام نتیجه می باشم .

رئیس الوزرا - محمدعلی فروغی

بعد از وصول این مراسله وزارت معارف بی درنگ به تهیه مقدمات تشکیل «آکادمی زبان» یعنی «فرهنگستان» شروع نمود و بدستکاری و هم قدمی نخبه ای از افاضل و ادباء وقت که متأسفانه اکثر آنها اکنون وفات یافته اند ولی بعضی دیگر بحمدالله در حال حیات و شاهد این مراتب هستند - اولین جلسه فرهنگستان در عمارت سابق مدرسه حقوق (لاله زار کوچه انابك) در تاریخ خرداد ۱۳۱۴ در تحت ریاست خود مرحوم فروغی انعقاد یافت .

لازم بذکر نیست که تا چه پایه مرحوم فروغی برای تدوین اساسنامه و تنظیم مقررات و آئین نامه های مربوط بآن تحمل زحمت و صرف وقت فرمود زیرا این انجمن بزرگ فرهنگی که در آنوقت کودک کسی نوزاد بود احتیاج به آراء صائب و افکار عمیق ایشان داشت . تا آنکه در نتیجه عرائضی که بعرض همایونی میرسید و هم چنین مذاکره و مباحثه با صاحبان عقاید مختلف بالاخره افکاری متین و عقلانی و منطقی در کار آمد و فرهنگستان تا مدتی بعد از روز سوم شهریور ۱۳۲۰ با توجه و عنایت شاهنشاه عظیم آریامهر که حتی در هنگام افتتاح مجدد بقدم مبارك خود به فرهنگستان تشریف فرما شدند بکار و خدمت خود مشغول بود و صدها لغت و اصطلاح که اکنون متداول است وضع کرده و در مجموعه ای آنرا چاپ کرده اند .

مرحوم فروغی خلاصه ای از اصول و مبادی صحیح و صائب خود را چهار ماه بعد از انعقاد آن در ضمن خطابه بلیغی که به عنوان (فرهنگستان چیست)

ایراد فرمود در حقیقت خط مشی و منهج قوم فرهنگستان را در ضمن آن خطابه شرح داد و به تفصیل بیان کرد .

در این سخنرانی که در طالار مدرسه سپه سالار (مقر دانشکده علوم معقول و منقول) (الهیات) انجام گرفت و جمع کثیری از دانشمندان و صاحب نظران حضور داشتند گفت :

« شاید خاطر آقایان آگاه باشد که وزارت معارف چندی است انجمنی باسم فرهنگستان دایر کرده است بنده امروز می خواهم بحث کنم که این فرهنگستان چیست و بیانات امروز من « معرفی فرهنگستان است » بعد از مقدمه فرمودند هر ملتی البته باید متمدن باشد و تربیت داشته باشد لیکن این تمدن و تربیت را اگر بلا شرط و بدون قید بگیریم با کمال اهمیت و لزومی که دارد مقصد بسیار عالی نیست بلکه میتوان گفت منظوری متعارفی است . البته هر ملتی باید متمدن باشد اگر نباشد تقصیر کرده و به عقوبت تقصیر خود که فنا و اضمحلال است گرفتار خواهد شد اما شأن و شرافت ملت باین است که در عالم تربیت و فرهنگ اختصاص و امتیازی مخصوص داشته باشد . . . و اگر بشرها همه یکسان و یک قوم باشند و اختلاف و اضافات مابین آنها نباشد ترقی نخواهند کرد زیرا ترقی حاصل میشود باینکه افکار و عقاید و اصول و احوال و اخلاق مردم یکدیگر تلاقی کنند و از همدیگر استفاده نمایند اگر همه یک نوع فکر و یک رویه داشته باشند ، چه استفاده از یکدیگر خواهد کرد ؟ و ترقی به چه وسیله حاصل میشود ؟ پس ناچار هر ملتی باید معارف و تمدن و تربیت مخصوص بخود را حفظ کند و در نتیجه فرهنگ ایرانی هم دارای آن مقام باشد که با فرهنگ های ملل دیگر هم سری داشته باشد . . . بعبارت دیگر قسمتی از امور که آنرا فرهنگ میگوئیم باید مقید شویم که کاملاً ایرانی باشد زیرا که هویت هر قوم بسته بفرهنگ خود

آنهاست. از اینرو مؤسسات معارفی مخصوصاً دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها روی همین مبنا تأسیس میشود یکی از آن مؤسسات که بالاخصاً برای حفظ فرهنگ و میراث ادبی و هنری مملکت ما و ملت ما تأسیس شده همین فرهنگستان است. بعد از ییاناتی در شرح و تفصیل آنچه که وظیفه فرهنگستان است چنین گفت: چیزی که لازم است آن است که معارف و فرهنگ ما بسا کلیه اوضاع روزگار حاضر متناسب شود. مقصودم این نیست که تقلید و تبعیت صرف از زبانهای اروپائی بکنیم یا زبان عربی که جزو میراث زبان فارسی است و ایرانیان هزار سال در آن کار کرده و کتابهای بی‌شمار بآن زبان تحریر کرده‌اند بکلی متروک بداریم، ادبیات عرب هم مثل ادبیات ملل دیگر مخصوصاً برای ما با این سوابق ممتد و طولانی ادبی و فرهنگی که داریم باز محل استفاده است و بمنزله ادبیات و زبان لاتین است برای اروپائی‌ها و بنابراین بدون عربیت ادبیات ما ناقص خواهد بود و مقاصد و معانی بزرگان و گویندگان خود را نمیتوانیم درک نمائیم ...»

باری سخن رانی مفصل و جامع و پر مغز آن مرحوم خاتمه یافت و برای منهج و برنامه فرهنگستان بسیار مفید بود.

بعد از آن در مقاله که بنام «پیام من بفرهنگستان» نوشته و اکنون در دفتر فرهنگستان یافت میشود همین استدلال‌ها و راهنمایی‌ها را فرموده است و بسیار سودمند بود ولی برای وضع سیاسی خود آن مرحوم چندان مفید نیفتاد و مغرضین با سوء نیت برخلاف او برخاستند و او را مخالف با «تصفیه زبان» جلوه دادند باری در آذرماه همان سال فروغی بعللی چند از کار ریاست دولت برکنار شد و در گوشه انزوا به نگارش کتب و تحریر آثار نافع و سودمند خود مشغول گردید.

وی هر چند که از سیاست منقطع شد ولی رابطه خود را بسا فرهنگستان تا

آخر عمر نگاه داشت و با قلم و قدم خود بآن انجمن بزرگ ادبی خدمت میکرد و جلسات را همچنان اداره میفرمود. البته شاهنشاه آریا مهر از همان ابتدا به فرهنگستان توجه داشتند. بعد از اینکه حوادث شوم ۴ شهریور ۱۳۲۰ که وطن عزیزمان در جنگ دوم عالم گیر مورد تجاوز و اشغال بیگانگان گردید دوباره در آن بجنبه انقلاب سیاسی مجدداً اعلیحضرت شاهنشاه فقید او را به ریاست دولت و نخست وزیری انتخاب فرمودند و او نیز با کمال مهارت و لیاقت در برقراری استقلال ایران در پرتو توجهات اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریا مهر بخدمات خود ادامه میداد تا آنکه دست روزگار بعمر پربار کت او خاتمه داد.



عمارت مسعودیه

مسعودیه نام عمارتی است که اکنون محل و مقر وزارت آموزش و پرورش در خیابان اکباتان است و از بناهای مهم و معروف شهر تهران می باشد که در اواخر قرن سیزدهم (در حدود ۱۲۹۰ هـ ق) بنا شده و بانی آن سلطان مسعود میرزا ظل السلطان پسر ارشد ناصرالدین شاه بوده است که آنرا به اسم خود موسوم ساخته و «مسعودیه» نامیده . این کاخ رفیع و عمارت منیع تاریخی قابل ذکری دارد . شاهزاده مذکور که داعیه و لیمهدی و سلطنت داشت در عهد پدرش در حدود ۱۲۸۶ هـ ق. بر نصف ایران یعنی ایالات و ولایات فارس و عراق و کرمانشاهان و کردستان و لرستان و خوزستان حکومت داشت و یکی از رجال متشخص و بنام زمان خود بود و آن عمارت را که مرکب از باغ وسیع و ساختمان رفیع اصلی و چهار حیاط کوچک اطراف آن است چنان بنا کرده بود که روزی قصر سلطنت ایران بشود . لرد کرزن وزیر معروف انگلیسی در کتابی که بنام «ایران و مسئله ایران»

Persia and Persian Question

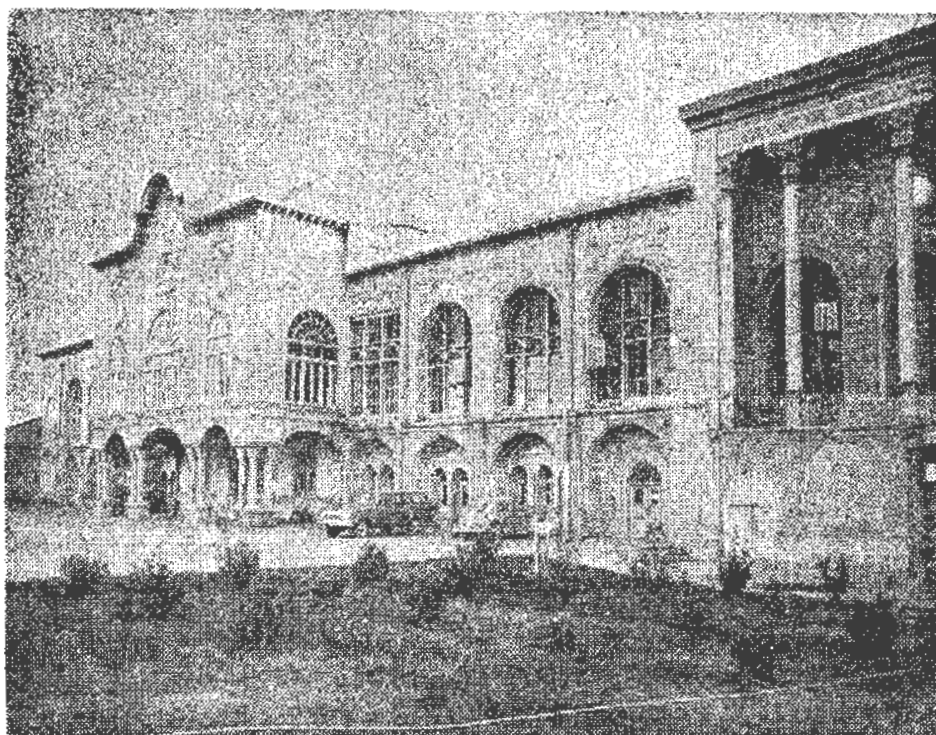
در سال ۱۸۹۲ م . برابر ۱۳۱۰ هـ ق تألیف کرده و معروفیت جهانی دارد و



سردر وزارت آموزش و پرورش

کتاب بزرگی است در دو مجلد و از بهترین آثار قلمی اوست. این وزیر بزرگ و فرمان فرمای هندوستان در ۱۸۵۹ م متولد و در ۱۹۲۵ م. در لندن وفات یافته است. لرد کرزن Lord G. Curzon از مشاهیر رجال تاریخی انگلیس در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم می باشد وی در آن کتاب از بنای عمارت مسعودیه جزو ابنیه مهم تهران یاد می کند و عکس نمای شمالی آنرا که هم اکنون بعینه موجود است در کتاب خود درج کرده. ظل السلطان در سال ۱۲۹۱ ه. ق. با کمال جاه و جلال بتهران آمده و از پدر تاجدار خود در همین عمارت مسعودیه مهمانی

شاهانه بر پا کرده و شاه خود به آنجا آمده فرزند را ظاهراً قرین نوازش ساخت غافل از آنکه فردای همانروز او را از ایالت‌های تابعه تماماً معزول ساخت فقط حکومت شهر اصفهان را برای معاش او مقرر کرد. وقتی که آن شاهزاده این عمارت را می‌ساخت آن محله که بنام «نگارستان» موسوم است محلی بسیار آباد و مهم و مرغوب شهر تهران بود باغ سلطنتی نگارستان در شمال میدانی که اکنون جلouxان مجلس شورای ملی است و از ابنیه دوره محمد شاهی است و اطراف آن رجال و بزرگان عمارات بسیار بسبك معماری آن عصر ساخته بودند



نمای ضلع غربی عمارت مسعودیه وزارت آموزش و پرورش

از آن جمله باغ بهارستان (مقر مجلس شورای ملی) و مسجد سپهسالار جدید در جنوب آن هر دو بنای حاج میرزا حسین خان قزوینی سپهسالار بود که هنوز

هم هر دو باقی و موجودند و در طرف جنوب میدان عمارت نظامیه و باغ آن بنای میرزا آقاخان نوری صدر اعظم قرار داشت. از باغ نگارستان جز مدرسه دانشرای عالی و مدرسه صنایع مستظرفه (کمال‌الملک) عمارت وزارت فرهنگ و هنر و محل جدید سازمان برنامه اکنون چیزی باقی نمانده و قطعات اطراف آن خانه‌های شخصی ساخته شده است.

تنها حوضی در شمال باغ دانشرای عالی است که در عمارت آن وزیر دانشمند قائم مقام فراهانی را بامر محمد شاه بقتل رسانیدند.

باید دانست که سلطان مسعود میرزا علاوه بر عمارت مسعودیه در محوطه شمالی آن نیز پارکی بنا نهاد که خیابان صفی‌علیشاه و خانقاه و خیابان خیام در اطراف آن پارک قرار داشته و در وسط آن بامصالح آترمان (چوب و آجر) عمارتی مرتفع در چهار طبقه ساخته و پرداخته بود که بسیار بدیع و تازه بنظر می‌آمد هر وقت از اصفهان به طهران می‌آمد در آنجا اقامت می‌کرد. از دیوار شمالی این پارک هنوز چند طاق نما در جنوب خیابان هدایت دیده میشود ولی پارک و عمارت آن بکلی قطعه قطعه شده و ورثه اراضی آنرا باشخاص عدیده فروخته‌اند. اما عمارت مسعودیه بعد از وفات صاحب آن به پسرش جلال‌الدوله بارت منتقل گشت و بعد از او به ملکیت زوجه او خانم همدم السلطنه (دختر مرحوم میرزا یوسف مستوفی‌الممالک) درآمد ولی این عمارت متروک شد و رو بخرابی میرفت که ناگهان در سال ۱۳۰۳ ش مطابق با ۱۳۴۳ ق همت عالی و کرامت گرانقدر مردی بزرگ یعنی اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی آنرا نجات داد.

اولین کابینه حضرت اشرف رضاخان سردار سپه در پائیز همان سال تشکیل گردید و کشور ایران یکدوره عظمت تاریخی را آغاز می‌نمود. در اواخر سال ۱۳۰۲ هـ بود که مرحوم سلیمان میرزای اسکندری در کابینه ایشان بسمت

وزارت معارف تعیین شد. رئیس‌الوزرا از همان وقت میل و علاقه خاصی بتوسعه معارف عمومی کشور یعنی اشاعه تعلیم و تربیت به سبک جدید داشت. از این رو وقتی به‌وزیر معارف امر فرمود عمارت مسعودیه از خانم همدم‌السلطنه خریداری شود و محل يك مدرسه عالی قرار گیرد، رئیس‌الوزرا با کمال میل و رغبت او را براین اقدام مأمور فرمود و حتی قیمت آن عمارت را از جیب قنوت خود مرحمت نمود که اگر اشتباه نکنم وجه آنرا که بیول آنزمان مبلغی متجاوز از بیست و يك هزار تومان بود شخصاً پرداخت و قبالة نمودند و از آن تاریخ عمارت مسعودیه



نمای عمارت مسعودیه در خیابان اکباتان

ملك وزارت معارف شد و هم اکنون در سردر ورودی باغ مسعودیه دريك نیم تاج بسیار زیبا از کاشی بخط نستعلیق درشت این عبارت دیده می‌شود. کتیبه‌ای که از

چهل و هفت سال قبل تا کنون باقی مانده و خوشبختانه دست حوادث و انقلابات و دولتهای گوناگون بر آن لطمه وارد نکرده است. این است که به عینه نقل میشود:

« هدیه حضرت اشرف سردار سپه رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا بمعارف ایران » این کتیبه تاریخی از آن زمان باقی است و می گوید .

ان آثار نا تدل علینا فانظروا بعدنا الى الآثار

از زمان تأسیس وزارت علوم و زمان علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه در طول مدت قریب يك قرن محل آن وزارت در بالاخانههایی بود که از يك طرف مشرف به خیابان ناصریه (ناصر خسرو) و از يكطرف بر پشت بام اطاقهای مدرسه دارالفنون قرار داشت (این بالاخانههای بسیار ویرانه در تجدید بنای دارالفنون ۱۳۱۰ ش بکلی منهدم و عمارت فعلی دارالفنون که از ساختمانهای برجسته عهد پهلوی است، در آن محل موجود و سردر زیبای آن مشرف به خیابان ناصر خسرو دیده می شود.)

مسمودیه که تا آن تاریخ بمصرف مانده بود و این بنده که در آن زمان به تصدی اداره تقشیش (بازرسی) معارف منصوب بودم ، مأمور تعمیر و مرمت آن گردیدم بعد معلوم شد که سبك اطاقها و ساختمان بنا که برای سکونت شخصی ساخته شده بود متناسب با « دارالعلوم » نیست و می بایستی برای آن کار فکر دیگری کرد. در سال ۱۳۰۳ ش مرحوم نظام الدین حکمت (مشارالدوله) در کابینه حضرت اشرف سردار سپه بسمت کفالت وزارت معارف برگزیده شد ، تعمیرات و تنظیف کاخ مسمودیه خاتمه پذیرفت . چون ملاحظه نمودند که آن بنای عظیم و مجلل بی مصرف خواهد ماند ، تصمیم گرفتند که دستگاه وزارت معارف را از تنگنای آن بالاخانههای دارالفنون نجات داده باین عمارت جدید منتقل سازند و این عمل در زمستان همان سال انجام گرفت و ادارات (معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه)



نظام الدین حکمت (مشارالدوله)

بآنجا انتقال یافت. مرحوم استاد وحید دستگردی تاریخ آن را در قطعه شیوائی اینچنین یافت: «قصر مسعودیه از پای معارف سر بلند». که بحساب جمل ۱۳۴۳ ه. ق بیرون می‌آید.

عمارت اصلی مشرف به باغ و حیاط‌های خلوت اطراف آن در شرق خیابان

اکباتان شامل اطاقهای متعدد محل ومقر وزارت معارف گردید که بعدها باز جا تنگ آمده اطاقهای جدیدی در شرق باغ بر آن مزید کردند. اکنون که وزارت های نو بنیاد « فرهنگ و هنر » و « وزارت علوم و تعلیمات عالیّه » و « سازمان های اوقاف و تربیت بدنی و غیره » از آن مجزا شده کاخ مسعودیه منحصرأً محل وزارت آموزش و پرورش است .

* * *

در اردیبهشت ماه ۱۳۰۴ وزارت معارف در صدد برآمد که جشن سالانه ختام تحصیلات و اعطاء دیپلم ها و تصدیق نامه ها و جوایز دانشجویان را در عمارت جدید با حضور رئیس الوزرا برپا سازد و رئیس دولت بقدم خود معارفیان را مفتخر نمایند. ایشان نیز این دعوت را با کمال مسرت پذیرفتند و روز ۲۱ اردیبهشت آن سال آن مجلس مجلل در کمال شکوه و آراستگی تشکیل گردید . این بنده باقتضای سمت خود مأموریت یافتم که تنظیم مجلس و تهیه مقدمات پذیرائی و حضور دانشجویان و دانش آموختگان را در آن جلسه برعهده گیرم .

در آن روز مبارك ، هنگامیکه فصل فرح انگیز اردیبهشت عالم را مانند بهشت ساخته و طراوت هوای فرح افزای بهاری با تزهت کلهای دل انگیز رونقی به کمال داشت ؛ نسیم دلپذیری به منتهای لطافت میوزید و جانرا زنده می ساخت و آفتاب معتدل و مطلوب جهانرا غرق پرتو آسمانی می ساخت . در ساعت چهار بعد از ظهر آن مجلس تاریخی در طالار وسیع مرکزی عمارت مسعودیه تشکیل شد. قریب به پانصد نفر ازوزرا و اعیان زمان و نمایندگان مجلس و اساتید و دبیرها و افسران عالی مقام ارتش و بسیاری از دانشمندان و دانش پژوهان در آن انجمن گردآمدند و شاگردان فارغ التحصیل به ترتیبی آراسته صف کشیده در میان سکوت

و احترام با نظم تمام درانتظار موكب رئيس دولت بودند كه در آن وقت تشریف فرمای عمارت شدند . در صحن باغ فرود آمدند و بر دورنمای آن عمارت كه از انعام و الطاف ایشان جانی از نو گرفته بود با يك تبسم مسرت آمیز قلبی كه در سیمای ایشان پیدا بود بر آن عمارت نظر افكنده سپس به طالار پذیرائی تشریف آوردند .

برنامه جلسه شروع شد و مرحوم مشارالدوله حكمت خیر مقدم عرض كرد سپس مرحوم دكتر ولی الله خان نصر رئيس كل معارف خطابه بلیغی مشتمل بر سپاس گزاری از مقام ریاست وزرا و تشكر از حضار و جوانان دانش پژوه به نصایحی حكیمانه و اندرزهای پدرانۀ سخن گفتند و تصدیق نامه ها و جوائز بدست مبارك رئیس الوزرا اعطا گردید و مجلس با كمال خوشی خاتمه پذیرفت . یاد دارم كه ایشان در موقع معاودت مرحوم حكمت كفیل وزارت و مرحوم دكتر نصر و این بنده را مورد الطاف و مراحم قرار داده و به انجام خدمات و وظایف دلگرم ساختند .

این عطیه همایونی و این مجلس جشن و این همه معارف پروری كه از آن رادمرد بزرگ نمودار شد ، خاطره لطیف و پر افتخاری است كه از خاطر محو و فراموش نشده و نخواهد شد .



۵

چهار لوح و چهار سکه

در یکی از روزهای اواخر آبانماه ۱۳۱۲ کفیل وزارت معارف کیف چرمی بزرگی که محتوی چهار لوح زر و سیم بود و بسیار سنگین و وزین مینمود در دست بکاخ اختصاصی اعلیحضرت شاهنشاه فقید میرفت همانجائیکه اکنون محل کاخ علیاحضرت ملکه پهلوی میباشد. در آن اوقات عمارت پذیرائی (بیرونی) شاهنشاه بود، قصر مرمر هنوز ساخته نشده بود.

در ساعت پنج و نیم بعد از ظهر به حضور پذیرفته شده عرض کرد: الواح مکشوفه در تخت جمشید را بر حسب امر از شیراز به تهران آورده‌اند و اینک از مد نظر مبارک می‌گذرد. چهار لوح مربع و براق دو طلا و دو نقره که روی آنها خطوط و علاماتی بخط میخی (Coneiform) کنده شده بود از کیف بیرون آورده و به نظر ایشان رسانید. شاهنشاه با نظر استحسان و اشتیاق آنها را بضمیمه چهار عدد مسكوك زر که در دو جعبه سنگی از زیر خاک کشف شده بود در دست گرفته و بدقت ملاحظه میکردند و مدتی طولانی در آنها تأمل و تفکر می‌نمودند و بخطوط آنها نظر میفرمودند. سپس گفتند « اینها را من گفته بودم که بایک‌مأمور مخصوص و چهار ژاندارم بتهران بیاورند ». کفیل معارف عرض کرد « امر مبارک

همینطور اجرا شده و امروز مأمور اداره باستانشناسی با چهار ژاندارم وارد شده و الواح را تحویل داده‌اند. سؤال فرمودند: «اینها کجا بوده و چگونه بدست آمده». در جواب عرض کرد: «در دو گوشه قصر دربار دارای بزرگ هخامنشی که آپادانا نام دارد یعنی محل بارعام بوده در حفره‌یی به عمق دو متر و نیم در صندوقچه درست بهمین قطع از سنگ خارا برای یاد بود و سند تاریخ بنا در خاک سپرده و روی آنها دیوارهای قصر ساخته شده بود بعد از حریق که اسکندر یونانی در آنجا افر وخته، عمارت خراب ولی لوح‌ها همچنان دست نخورده در دل خاک مدفون بودند. گرفتار آلمانی که متصدی حفاری بوده در يك گوشه آثار گودالی ملاحظه میکند حدس می‌زند که در آنجا باید چیزی نهفته باشد و در آنجا حفاری می‌کند تا گه‌ها يك محفظه و مخزن سنگی شامل دو لوح طلا و نقره نمودار می‌شود بقیاس قرینه در چهار گوشه دیگر قصر نیز کاوش کرده است مجدداً در گوشه‌ای باز يك صندوق سنگی محتوی دو لوح طلا و نقره عیناً مانند دو لوح اولی کشف می‌شود ولی در دو گوشه دیگر اثری نبوده و چیزی یافت نشده است. بهر حال این چهار لوح سند تاریخی کشور شاهنشاهی ایران است که اکنون بعد از گذشت دو هزار و چهار صد و پنجاه سال بدست آمده و در حقیقت قبالة و بنیاق مالکیت شاهنشاهی ایران میباشد. اعلیحضرت فقید دو باره به آنها نگریسته و بعد از مدتی تأمل و تفکر فرمودند که این خطوط را خوانده‌اند و معلوم شده است چه نوشته است؟ عرض کرد: از قراریکه پروفور هرزفلد که متخصص باستانشناسی و السنه قدیم است آنها را ترجمه کرده و اینك گزارش او بعرض میرسد این الواح با لوحه طلائی که هشت سال قبل دو همدان کشف شده بود و اکنون در موزه معارف است تطبیق می‌نماید و در هر پنج لوح يك مطلب را به سه زبان - بابلی و عیلامی و فارس قدیم - کهنه و حکاکی کرده‌اند و ترجمه آن را بفارسی امروزی کرده است. امر

فرمودند بخوان چه نوشته ؟ عرض کرد ترجمه ساده این است :

۱ - داراشاه بزرگ - شاه شاهان - شاه سرزمینها و ممالك پسر و پستاسب هخامنشی .

۲ - داراشاه گوید این است مملکتی که من دارم از مكاها که پشت مندند گرفته تا كوشا و از مند گرفته تا اسپاردیس که آنرا اورمزد بمن بخشیده .

۳ - او که بزرگترین خدایان است اورمزد مراد خاندانم را پاس دارد .
اعلیحضرت شاهنشاه پس از سؤالاتی در باب آن ممالك که ذکر شده فرمودند دو لوح طلا و نقره را درموزه معارف بگذارند و دو لوح دیگر با سکهها در عمارت موزه قصر سلطنتی باید بماند .

سپس به کفیل معارف رو کرده با کمال بشاشت فرمودند : « خیلی بقال نیک است این لوحها خیلی مهم است و علامت نیک بختی است برای خود شما هم بقال نیک است که در موقع تصدی شما اینها بنست آمده کارتان خوب خواهد شد » این را فرموده و کفیل معارف از حضور مرخص شد . تأثیر الواح و مشاهده این آثار بقدری در روح آن مرد بزرگ مؤثر و شدید بود که چهار ماه بعد از آن در شب سوم اسفند ۱۳۱۲ در ضیافت شامی که همه ساله بمناسبت آن روز تاریخی در باشگاه افسران در حضور ایشان بر پا میشد در نطق رسمی خودشان که خطاب به افسران و امراء شاهنشاهی ایراد کردند از کشف این الواح ابراز مسرت و شادمانی فرمودند .

* * *

باید دانست که در سال ۱۹۳۰ میلادی برابر ۱۳۰۹ ش. بنیاد شرقی آمریکا

وابسته به دانشگاه شیکاگو بنام The Oriental Institute of the University of Chicago که یکی از مؤسسات معروف علمی جهان است در صدد برآمد که



محل اکتشاف الواح تاریخی در پایه‌های قصر آپادانا در تخت جمشید

محل تاریخی و حیرت‌انگیز پرسپولیس پایتخت داریوش کبیر دارای اول‌هخامنشی را که نزد ما به «تخت جمشید» موسوم و در دامنه شمالی کوه رحمت که در پنجاه و دو کیلومتری شیراز واقع شده خاک برداری و کاوش بطرز و اسلوب فنی بنمایند تا ببینند در آنجا چه خواهند یافت پرده تاریکی که بر روی این ساختمان کهنسال افتاده است بردارند پس برای این کار پس از کسب اجازه از دولت ایران یک دانشمند معروف آلمانی استاد دانشگاه برلن را بنام ارنست هرزفلد

P. E. Herzfeld که استاد و متخصص «آرکئولوژی» ممالک خاورمیانه و مهندس و معمار و لغت‌شناسی بنام بود برگزیدند زیرا که او قبلاً در ویرانه‌های شهرهای بزرگ خاور نزدیک مانند بابل و نینوا و شام و ایران مطالعه و حفاری کرده و به پرسپولیس و بازار گاد و اکباتان رفته و تحقیقات کرده و اهمیت موقع پرسپولیس



پروفسور ارنت هرزفلد متولد ۱۸۷۹
متوفی ۱۹۴۸ میلادی

را مخصوصاً می شناخت پس در همان سال برای این خدمت مهم علمی بایران آمد يك نفر باستان شناس آلمانی جوان بنام فریدریش کرفتر F. Krefter که دارای استعداد و قریحه ممتازی بود نیز همراه داشت از طرفی وزارت معارف جوان دانشمندی بنام محمد تقی مصطفوی (که عمر خود را از آن پس وقف تحقیق در تاریخ و آثار باستانی ایران کرده و او را حقاً اولین باستان شناس ایرانی باید شمرد) .

بنظارت کار این هیئت مأمور شد همه بتخت جمشید رفتند و برای مدت دو سال ب خاک برداری و پیدا کردن رازهای نهفته و آثار و کتیبه های آن قصر تاریخی سرگرم بودند تا اینکه صحن صفه تخت و نقاط مجاور آن را از گل و سنگ پاک کردند و نصب سنگها در محل های اصلی خود و خواندن کتیبه ها و روشن کردن نقشه این بنای با عظمت همه حاصل عملیات آنها بود . کاخ عظیم تاریخی که در دو هزار و چهارصد سال قبل برپا شده و سرنوشت چنان بود که بدست سفاک غداری بنام اسکندر یونانی و حشیانه طعمه حریق و انهدام شود و امروز از پهلوی سنگهای پراکنده و ستون های بلند و از کون قطعات زغال هنوز آثارشوم آن حریق غم انگیز باقی مانده و از ستمگریها که آن بیگانگان در این مکان مقدس کرده اند حکایت می کند .



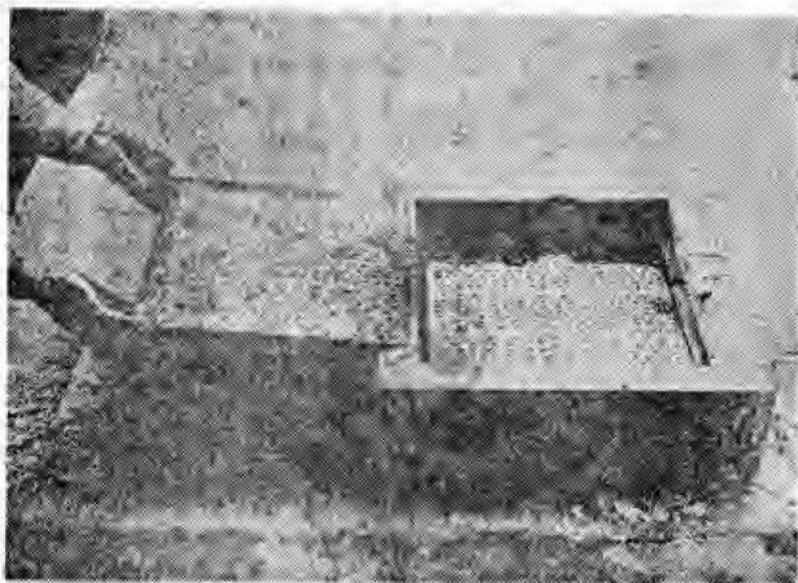
اکتشاف الواح در محفظه سنگی (از راست به چپ - پروفیسور فردریش کرفتر و آقای محمد تقی مصطفوی ناظر از طرف وزارت معارف)

باری هیئت حفاری مذکور در طول این مدت از زیر خروارها خاک و سنگ آثار بسیار پدید آورد و حدود طالارها و پایه‌های ستونهای واژگون و راهروها و دهلیزها و مجاری آب و غیره اندك اندك معلوم و نمایان گردید.

اینها بنای اختصاصی داریوش بنام «تاشاترا» Tatshatra را مخصوصاً تعمیر کرده و آنجا را محل اقامت هیئت حفاری قرار دادند و بعداً همان مکان تبدیل به موزه شده و اشیاء باستانی عتیق که قابل انتقال به موزه‌ها نبوده در آنجا گذاشته شده، هم اکنون محل عبرت و حیرت بینندگان است ساختمان تاشاترا خود نمونه کاملی از سبک معماری عصر هخامنشی میباشد و نیز در ضمن همان دو سال بکشف مهم دیگری موفق شده‌اند که عمارت و کاخ اندرونی (حر مخانه) که اگر سراسر اول Xerxes I بعد از داریوش ساخته بود پاک و روشن کردند و نیز کشف بزرگی در

زیربنای شمال قصر آدادانا بعمل آمد و در دو محفظه استوار و محکم از سینگ خارا چهار لوح طلا و نقره را از مدفن خود بیرون آوردند که شرح آن گفته شد و نیز پله‌کان مهم و تماشائی بنا حجاری‌های و کنده کاری‌های نفیس و ظریف که در زمان اکزرسس ساخته شده بود کشف گردید.

همچنین کار مهم دیگری که بدست آنها انجام گرفت عبارت بود از کشف انبار (بایگانی) بزرگی از چندین صد الواح خشتی گلی که در شمال شرقی کاخ پدید آمد و بر روی آنها بخط میخی و بزبان عیلامی خطوطی نگاشته شده بود و آنها را بر حسب اجازه دولت به شیکاگو (امریکا) حمل کردند که در آنجا دانشمندان و علماء السنه قدیم به خواندن آنها سالی چند مشغول بودند و حاصل مطالعات و ترجمه کتیبه‌ها در کتاب مفصلی مشروحاً بزبان انگلیسی نوشته و بطبع رسیده است.



محفظه سنگی و الواح درون آن در موقع اکتشاف در تخت جمشید

وزارت معارف گزارش رسمی پرفور هرزفلد و شرح اکتشاف الواح و مسکوکات را تقدیم انجمن آثار ملی نمودند که در تحت عنوان شماره شش سلسله نشریات آن انجمن بطبع رسیده است. وزارت معارف در نامة مورخ پنجم اسفندماه ۱۳۱۲ شماره ۳۷۰۴۲ بعنوان آن انجمن چنین نگاشته: «در قصر دارای هخامنشی در تخت جمشید بعد از ۱۴۵۰ سال دستخوش غفلت و فراموشی بود و در مهرماه ۱۳۱۲ الواحی چند که گرانبهارترین و دیعه تاریخی و بزرگترین سند مالکیت نیاکان ما در آسیای مرکزی و غربی (از هند تا حبشه توسعه داشته) و بهترین محرك غرور و افتخار ملی ماست اینک در موزه ایران باستان نهاده است.

توضیح: در تاریخ اکتشاف سهوی شده است کشف الواح در روز ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۳ برابر ۲۷ شهریور ۱۳۱۲ ش بوده است دو لوح از آنها اکنون در موزه ایران باستان است بانضمام لوح شبیه بآنها مکشوفه در اکباتان (همدان) دو لوح دیگر در موزه شهید نهاده شده است.



٦

اولین بازخواست

بنده نویسنده در طول مدت ۷ سال (از اواسط ۱۳۱۲ تا اوایل ۱۳۱۹) که بسمت وزیر معارف و بعد وزیر کشور بمعهد سلطنت با عظمت شاهنشاه پهلوی در خدمت دولت بودم دوبار مورد عتاب و بازخواست ایشان قرار گرفتم که هر دو برای من خصوصاً حکمت آموز و برای همه کس عبرت اندوز بود.

اکنون از بازخواست اول را حکایت می کنم :

بشنوید ای دوستان این داستان در حقیقت نقد حال ماست آن

* * *

در اواخر قرن سیزدهم که تشکیلات قزاقخانه در تحت فرماندهی افسران روسی بیگانه در خاک وطن ما تأسیس گردید عمارت ستاد دیویزیون را در خارج شهر تهران در مکانی که هم اکنون مقر وزارت جنگ است بنا کردند و در جنوب آن عمارت میدان بسیار وسیعی بالغ بر چندین هکتار وجود داشت که در اطراف آن دیواری از خشت و چینه کشیده آنجا را میدان عملیات و تمرین های نظامی

افراد فزای قراردادده بودند و از همین سبب «میدان مشق» معروف شد. دروازه ورود به آن محوطهٔ پهن آور بطرف میدان سپه کشیده می‌شد این میدان وسیع در محدوده بین خیابان فردوسی شرقاً و خیابان موزه (قوام السلطنه) غرباً خیابان سوم اسفند شمالاً و خیابان سپه جنوباً گسترده شده بود.

بعد از حوت ۱۲۹۹ که سر بازی رشید و وطن پرست از میان همان تشکیلات بیرون آمد و در ظل عنایت پروردگار بنیان کشور خود را محکم و استوار ساخت و بسمت وزیر جنگ زمام امور مملکت را در دست توانای خود گرفت و ارتش نوین ملی ایران را بوجود آورد. چون عملیات تمرینی و مشقی سپاهیان در خارج شهر تهران و در سر بازخانه‌های متعدد مقرر شده بود ایشان برای آن میدان وسیع اندیشه دیگری داشتند پس در سال ۱۳۰۱ همان میدان را بامر ایشان بلسدیه (شهرداری) مبدل بپارک باصفائی نمود و زمین پر از شن و خاک بیاغ پراز گل و اشجار تبدیل شده و دروازه جدیدی برای آن ساخته شد که درست در مقابل عمارت وزارت جنگ در شمال خیابان سپه قرارداد داشت و سر در مجلل با بنای یادگاری استواری ساخته شد که بمنظور حفظ سنت باستانی ایران آنرا جایگاه نقاره‌خانه قراردادند که هم اکنون باقی و برقرار و نماینده سر آغاز عصر جدید تاریخ ایران محسوب می‌شود (تا چهل سال قبل در تمام تاریخ ایران رسم بر این بود که در موقع غروب آفتاب نقاره‌خانه صدا درآید و متأسفانه باوجود آنکه هر سال پارلمان در ذیل تصویب بودجه‌های دولتی اعتبار حقوق طبال و نقاره‌چی‌ها را منظور و در حقیقت اعتبار قانونی داشت این سنت باستانی متروک شد).

در سر در آن برج باشکوه اشغاری چند بکشی کتیبه شده است که اگر چه از لحاظ شغری و ادبی چندان محکم و ممتاز نیست ولی دلیل استحکام و پایداری

و عزم استوار آن سردار نامی است و خوشبختانه آن طاق نصرت را بخوبی حفظ کرده‌اند. آن کتیبه این است :

تعالی هم تبارك زین مبارك درگه و ایوان
رواقش قبله خاقان جنابش مأمن قیصر
زهی ایوان نعمانی طراز ژرف میدانی
ز موج فوج لشکر بود همچون چرخ پیر اختر
بنا آمد بفرمان همایون داور اعظم
وزیر جنگ سردار سپه نوین نام آور
خداوندی که شهباز جلال قدرتش دارد
همه ذرات گیتی را مصون در زیر بال و پر
ز شمشیرش گریزان شیر تر از بیشه و هم
پلنگ از کوه سوی یم نهنگ از یم بکوه اندر
زهرای دم کوشش نشان زلزله امکان
غبار دیده پردین بسیط نموده اغبر
تهمتن غضنفر فرهمائی درگه هیجا
عیان صد رستم دستان پیر خفتان بسر مغفر
جهاندار و جهان داور خداوند همه کیهان
مهرین دادار ملک جم رئیس کشور و لشکر
هزبر بیشه دولت پلنگ قله قدرت
سپهر شوکت و سطوت رضاخان جهان داور
خداوندی که گر خشم آورد در عرصه میدان
ز تف شعله خشمش بسوزد چشمه خاور

خداوندی که عزمش بر کشیده دفع دشمن را

حصار آهنین بنیان بدور دهر پهناور

بعد از استقرار سلطنت شاهنشاه پهلوی در سال ۱۳۰۵ ملاحظه فرمودند که این همه اراضی در وسط شهر بیفایده مانده در حالی که وزارتخانه‌ها و اکثر ادارات کل در ابنیه سست و ناموزون و استیجاری پراکنده شده و در مضیقه هستند. پس در نظر گرفتند که آن میدان را با ساختمانهای جدید مبدل سازند که هم نو بنیاد و بسک معماری علمی مزین و آراسته باشد و هم پارک شهر را در جای دیگر که در محل تراکم و ازدحام ساکنین در وسط شهر باشد قرار دهند باین منظور بلدیة تهران اراضی مخروطیة محله سنگلج را درهم کوبیده و بعدها بهمت و کوشش مرد کاردان و دانشمندی بنام حسام دولت آبادی شهردار وقت تهران پارک ملی کنونی ساخته و پرداخته گردید. اکنون در اراضی میدان مشق یا همان پارک شهر عمارات و ابنیه بزرگ بنا شده است.

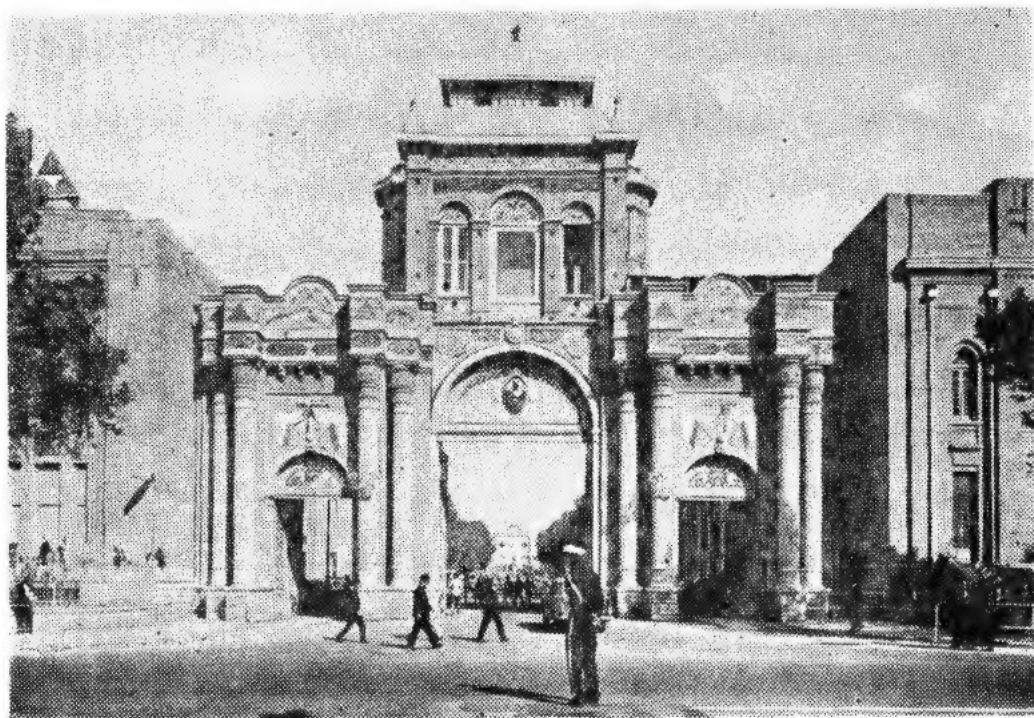
از آن جمله يك قطعه وسیع در غرب آن میدان بمنظور ساختمان موزه باستانی سهم وزارت معارف شد که اکنون موجود است خاصه که در جنوب موزه اخیر میدان خوشنما و زیبایی بشکل مربع مستطیل در برابر طاق رفیع سردر موزه در شمال خیابان سپه ساخته شده و بر زیبایی و شکوه آن سردر مجلل افزوده شده است.

مجموع این ابنیه و آثار برجسته و یادگارهای تاریخی که در شهر تهران بوجود آمده است منظره باشکوه و دلپذیری دارد که همه ساله مسافران دیار و سیاحان روزگار از اطراف جهان از آنجا دیدن می کنند در سردر موزه قطعه بسیار فصیح و بلیغی از مرحوم ملك الشعراى بهار بخط ثلث خوشنویس معروف امیر-الکتاب کردستانی در روی الواح سنگ مرمر کتیبه شده است و آن اشعار در زیر نگاشته می شود:

در عهد شهنشاه جوانبخت رضا شاه
 نخل فتن از پای در افتاد چو برخواست
 چون امن شد ایران بره علم کمر بست
 و آنگاه بفرمود که دستور معارف
 از پهلوی و همت او هیچ عجب نیست
 احسن زهی موزه کز ایوان بلندش
 این موزه نماینده اعصار و قرون است
 گنجینه ذوق است و نهانخانه تاریخ
 القصه چو بنیاد شد این موزه عالی
 بنوشت بهار از پی تاریخ بنایش

کز روی شده این کشور دیرینه گلستان
 این شاه جوانبخت به پیرایش بستان
 دانشکده و دانشکده بگشود و دبستان
 ریزد ز پی موزه چنین نادره بنیان
 کاین کشور فرخنده شود روضه رضوان
 گشته است پراز ریگ حسد موزه کیوان
 ممتاز از این رو شده زامثال و ز اقران
 آئینه علم است و نماینده عرفان
 کز فرشه آباد بماناد به دوران
 « این موزه عالی شود آرایش ایران »

۱۳۱۶



سردر "باغ ملی"

در اوایل آبان ماه ۱۳۱۲ که نویسنده قریب دو ماه بود به خدمت وزارت معارف بعنوان کفیل مشغول شده بودم مرحوم ذکاءالملک محمدعلی فروغی «رئیس-الوزراء» به من ابلاغ کردند که پیشنهاد شما برای ساختن موزه تاریخی به سبک موزه‌های معمول در ممالك راقیه جهان بعرض رسیده و تصویب شده و اجازه فرموده‌اند که در محوطه میدان مشق موزه‌ای بنا نمایند .

این جانب این خبر مسرت‌آور را به فال نیک گسرفته و بلافاصله به مسیو آندره گدار A. Godard متخصص فرانسوی و رئیس اداره کل باستان شناسی ابلاغ کردم که محل را معاینه کرده برای ساختمان موزه ملی طرح و نقشه‌ای تهیه نماید .

تشکیل موزه در تهران بی سابقه نبود بعد از موزه سلطنتی که در قصر گلستان اشیائی جمع‌آوری شده بود و موجود است وزارت معارف نیز بنوبه خود برای حفظ آثار عتیقه که از زیر خاک در سراسر کشور بیرون می‌آمد محلی مخصوص بنام «موزه عتیقات» تأسیس نمود مرحوم مرتضی ممتازالملک وزیر معارف در سال ۱۲۹۵ ش . به تأسیس این مؤسسه اقدام کرد و در اطاقهای تحتانی مدرسه دارالفنون اشیائی را جمع‌آوری نمودند و یک روز هم برای افتتاح آن جشن گرفته و تشریفاتی بعمل آوردند بعد از انتقال وزارت معارف از دارالفنون بعمارت مسعودیه (به شرحی که در یادداشت‌های سابق ذکر شد) آن اشیاء را به مسعودیه منتقل و انبار مانند در اطاقی گذاشته بودند و البته به این صورت نامطلوب نمیشد اسم موزه بر آن گذاشته شود . رئیس‌الوزراء که مرد عالم و دانشمندی بود وغالب موزه‌های فرنگستان را دیده و اطلاع کامل داشت بنده را به اجرای این نیت خیر و بنای ساختمان مخصوص تشویق و یاری کرد و نهایت مساعدت را بعمل آورد . ولی در این ابلاغ مبهم و نامعلوم معین نشده بود که چه مقدار از زمین و در کدام

قسمت از میدان مشق برای این منظور تخصیص داده شد. من همچو پنداشتم که مقصود آنست که تمام اراضی پارك شهر یعنی میدان مشق سابق را به معارف اعطا فرموده‌اند با این تصور نقشه تهیه شد که در وسط پارك و نقطه مرکزی آن عمارت آبرومند و بزرگی برای موزه بنا شود و پارك نیز محفوظ بماند. این نقشه خیلی مفصل بود و در عین اینکه عمارت موزه مجلل و باشکوهی در مرکز آن نمایان می‌شد اطراف آن در تمام محدوده پارك هم به صورت اصلی با همان اشجار و گل و گیاه محفوظ می‌ماند.

برای کارکنان وزارت معارف فرصتی به دست می‌آمد که خدمت نمایانی انجام دهند که هم متضمن يك خدمت فرهنگی باشد و هم اسباب رضایت و خرسندی خاطر ملوکانه را فراهم نماید تا زمینه را برای اجرای برنامه‌های معارفی در همه قسمت‌ها فراهم سازد.

چون مراتب بعرض شاهنشاه رسید مقرر فرمودند که نقشه را در محل خود حاضر نمایند و ایشان شخصاً به آنجا تشریف آورده و ملاحظه خواهند فرمود.

پس با کمال شوق و وجد و جهد بکار مشغول شدیم و در وسط پارك چادر مجللی برای پذیرائی مقدم شاهانه بر پا ساختیم و نقشه مذکور را در روی میز عریضی گسترده و آماده شدیم که مورد توجه و عنایت مخصوص شاهنشاه قرار خواهد گرفت.

عصر يك روز سرد که بادهای خنك پاییزی تهران می‌وزید و هوای گرد آلود فضا را غم‌انگیز می‌ساخت و همه از پیشامد ناگواری حکایت می‌کرد در چنین موقعی شاهنشاه تشریف آوردند و بی‌درنگ بطرف میز رفتند و نقشه را بدقت بررسی کردند و طرح مقصود روشن بود و ما امیدوار بودیم که اجازه صادر میشود ولی غافل از آنکه شاه همانطور که اسراف و تبذیر در اموال منقول خزانه مملکت

را اجازه نمی‌دادند در اعطای اموال غیر منقول و اراضی هم نهایت اقتصاد را مرعی می‌دارند.

من متوجه شدم که در اثناء مطالعه سیمای ایشان اندك اندك متغیر می‌شود و پس از چند دقیقه با کمال کرفتنگی و تغیر ما را مخاطب قرار داده و فرمودند: «کی به شما اجازه داده که این همه اراضی و باغ و میدان را تصرف کنید؟؟» بعد از این مؤاخذه توقف نفرموده بی‌تأمل سوار شده مراجعت کردند.

من مبهوت و متحیر بجای خود مانده و رئیس‌الوزرا نیز در حیرت افتاد و مقصود شاهنشاه را درك نمی‌کردیم با این پیشامد اسف‌انگیز نقشه شاهکار مهندس فرانسوی نقش بر آب شد و قصرهای موهومی که وزیر معارف در اسپانیای خیال ساخته بود نابود گردید.

روز بعد آقای فروغی به حضور شاهنشاه شرفیاب شده و از وزیر معارف شفاعت کردند که او از نیت ایشان بی‌خبر بوده و معذور است و بالاخره قسمت کوچکی در حدود ده هزار متر مربع در گوشه پارك برای موزه معارف اعطا گردید و باقی اراضی به تدریج بعداً برای عمارت وزارت خارجه و شهربانی کل کشور و اداره کل ثبت و باشگاه افسران و پستخانه تهران اداره کل گمرک و اداره شرکت نفت تقسیم گردید.

ما نیز چون به تمام مقصود خود نائل نشدیم ناچار به همان سهمیه كوچك قناعت نمودیم و حکایت و مثل معروف شامل حال گردید که گفته‌اند: «روباهی صبحگاهان از لانه خود بیرون آمد آفتاب در افق شرق طالع شده و سایه روباه در در روی زمین بسیار عظیم و جثه او را نهایت بزرگ مینمود پس به خود اندیشید که با چنین سایه باید برای طعام خود شتری را شکار کنم پس در بیابان به طلب شتر برآمد تا ظهر هنگامی که خورشید بطور عمودی می‌تافت روباه بخود آمده

ملاحظه کرد که جسم او سایه کوچکی بیش ندارد و برای خوراك آن موشی کافی است و باید به آن قناعت کند.

چون که با شتر نشدش دست رس گفت بناچار مرا موش بس !!!

* * *

در روز ۲۴ اسفند همان سال (۱۳۱۲) هنگامی که ابر آزادی آمده و بساد نوروزی می‌وزید آفتاب روشن از افق می‌نایید در آن روز فیروز که سالروز میلاد شاهنشاه بود بعد از فراغت از مراسم سلام و عرض تبریک نخست‌وزیر دانا و مهربان ما باتفاق آقای باقر کاظمی وزیر خارجه همگی به محل میدان پارك آمده و درحالی که نقشه‌های جدیدی برای موزه وزارت معارف و وزارت خارجه تهیه کرده بودند بعد از توضیحات مهندسین به موجب برنامه‌ای که تهیه شده بود به دو محل منظور آمدند و به مبارکی و میمنت اولین کلنگ ساختمان آنها را به زمین زدند. در هر دو محل از همان روز ساختمان‌های خود را شروع کردیم موزه‌ها بعد از چهار سال در ۱۳۱۶ پایان یافت و بنام «موزه ایران باستان» ملقب شد. طاق دروازه آن به طرح و اصول طاق کسری ساخته شده و ارتفاع آن يك سوم ایوان مدائن می‌باشد. یعنی به نسبت هفت متر به بیست و يك متر و با ذخائر و کنجینه‌های تاریخی و باستانی ایران غنی و بارور گردیده محل دیدار سیاحان و مطالعه دانشمندان جهان است و در جنب آن چون باز اراضی میدان مشق ده هزار متر مربع مسانده بود بعدها بر حسب اجازه اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر وزارت فرهنگ و هنر يك عمارت مجلل و زیبایی مخصوص مردم شناسی ایران (اتنوگرافی) با شکوه و جامع ساخته‌اند.

* * *



سردر ورودی موزه ایران باستان

بعد از این تقسیمات بازهم مقداری اراضی از آن میزان پهناور باقی مانده بود از آن جمله در گوشه شمال غربی در امتداد خیابان قوام السلطنه و جنب وزارت خارجه يك قطعه زمین بسیارخوش قطعی باقی مانده بود. چون ساختمان موزه ملی انجام می گرفت و محلی برای ساختمان کتابخانه نداشتیم و باید مقدماً بگویم که کتابخانه ملی ما عبارت بود از مقداری کتب که سالها جمع آوری شده و در طبقه تحتانی دارالفنون قرار داده بودند البته لازم بود که مانند سایر ابنیه نوین برای کتابخانه هم اقدامی ناز به عمل آید از این رو چشم طمع به آن قطعه زمین دوخته و آرزو داشتم که آنرا به ما بدهند تا در جنب موزه کتابخانه بنا شود. و این نیت خود را با همکاران خود در میان گذاشته و آنان همه بر این اندیشه مبارك متفق بودند.

در فروردین ۱۳۱۵ بنده را سفر به خراسان اتفاق افتاد در شهر مشهد تلگراف رمزی از آقای حسین جودت که از مهندسین کاردان و از کارمندان لایق و مجرب وزارت معارف است و در آن ایام متصدی امور ساختمانی مدارس بود به دست من رسید که پس از کشف معلوم شد «مرحوم سرلشکر کریم بوذرجمهری شهردار وقت تهران» درصدد برآمده‌اند که از پیشگاه شاهانه استدعا نمایند آن قطعه زمین بسیار مرغوب را به بلدیہ مرحمت کنند که در آنجا برای اسبهای شهرداری اصطبل بنا کنند. نویسنده از این خیر نامطلوب بسیار نگران شدم پس توکل به خدا بقوریت تلگرافی به دفتر مخصوص شاهنشاهی مخابره کرده و از پیشگاه شاهنشاه درخواست کردم که چون وزارت معارف بنای جدید آبرومندی برای کتابخانه ملی به زمینی نیازمند است استدعا دارد که قطعه زمین موجود در شمال موزه را به معارف مرحمت کنند که در آنجا کتابخانه منظور ساخته شود و آن را به مناسبت جشن هزاره فردوسی (که تازه انجام شده بود) بنام فردوسی شاعر بزرگ ملی ایران نام گذاری نمائیم. بعد از بیست و چهار ساعت تلگرافی از دفتر مخصوص در کتاباد به بنده رسید که «استدعا مورد قبول واقع شده و اراضی را تحویل بگیرد».

وزارت معارف از این مژده مفتخر شد و امر مبارك را فوراً اجرا نمود و موسیو آندره گدار باز مأمور شد که نقشه خاصی متناسب که با اسلوب عمارت موزه یکنواخت باشد طرح کند این نقشه نیز اندک زمانی حاضر و ساختمان بر طبق آن شروع گردید و بنای آن نیز در سال ۱۳۱۶ به پایان رسید که هم اکنون کتابخانه فردوسی در آنجا دایر است.

آقای حبیب یغمائی ادیب دانشمند مشهور برای ماده تاریخ آن از بیت فردوسی اقتباس کرده و در ذیل يك قطعه لطیف و کامل درج کرده‌اند که در جبهه

ورود به کتابخانه بر روی الواح سنگ مرمر به خط مرحوم امیرالکتاب نقش شده است :

رضا شاه شاهنشاه پهلوی که از فراو یافت ایران نوی
زدانش پی افکند کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند
ز فردوسی آموز تاریخ آن نیاساز آموختن يك زمان
۱۳۱۶

خدا را شکر که بالاخره مسأله ما اجابت رسید هر دو عمارت موزه و کتابخانه با اسلوبی بدیع و ظریف بطرزی نوین انجام گرفت ولی از عدم مساعدت بخت همانطور که آغاز عمارت موزه برای وزیر معارف به آن صورت ناگوار شروع شد عاقبت نیز از تشکیل مجلس افتتاح رسمی آن محروم گردید .

چه در نظر گرفته شده بود که به مناسبت گشایش این دو بنیاد فرهنگی کنکره بزرگی از دانشمندان و ایران شناسان و رؤسای موزه های بزرگ ممالک جهان در تهران تشکیل شود و موقع و مقام این هردو نزد مؤسسات بین المللی رسماً شناخته گردد ولی افسوس که این نیت انجام نگرفت و قبل از آن که بصورت عمل حاصل آید وزیر معارف به سبب دومین بازخواست از کار برکنار شد .
فرشته ایست در این بام لاجورد اندود که پیش آرزوی بیدلان کشد دیوار





نگاهبان دارائی کشور

یکی از صفات مختصه که سرسلسله‌های شاهان و بنیان‌گذاران دودمان‌های سلطنتی دارا می‌باشند صفت پسندیده «صرفه جوئی و اقتصاد» و اجتناب از اسراف است. در تاریخ ایران همیشه مؤسسين سلاله‌های سلاطین همه دارای این خلق و خوی پسندیده بوده‌اند به حدی که در بعضی موارد به افراط منتهی می‌شد و کار بخت و ثامت می‌کشید. آنچه که در تواریخ این کشور از حالات منصور دوانیقی از بانیان اولیه خلافت بنی عباس و از یعقوب لیث مؤسس خاندان صفاری و البته ارسلان سلجوقی و شاه اسماعیل صفوی و حتی در این اواخر از حالات آغا محمدخان قاجار نقل می‌شود و حکایات بسیار از آنها ذکر کرده و هنوز در صفحات تاریخ و حافظه ایرانیان باقی است مؤید این مدعاست.

سرسلسله و بنیانگذار خاندان ذیشان پهاوی همچنین به نوبت خود دارای همین خلق و صفت ممتاز ولی به قدر اعتدال بود. با این تفاوت که در ازمنه قدیم و اعصار قرون وسطائی هرچه این شاهان جمع می‌کردند اگر نقدینه و جواهر و اموال غیر منقول بود به «خزانه‌عامره» تعلق داشت و اگر اموال غیر منقول از قبیل

قصور وابنيه و روستاها و بساتين و امثال آن بود «خالصه ديوان اعلى» شمرده می شد يعنى همه در کيسه شخصى پادشاهان می رفت و آنها می گفتند : دولت يعنى «من» به قول معروف : « L'Etat G'est moi » ولى در عهد پهلوى حساب اموال شخصى و املاك اختصاصى از حساب دولت و خزانه مملکت به کلی جدا بود .

نویسنده به خوبى به خاطر دارد که روزى هنگام ظهر و موقع ناهار در کاخ مرمر در دفتر مخصوص شاهنشاهی حضور داشتم و اعلیحضرت پهلوى در فضای قصر قدم می زدند ناگهان صدای ایشان تغيير يافت که اشخاصى را مورد تغير و عتاب قرار داده بودند . در آن موقع عده‌ی از مستخدمين و نوکرها و باغبان‌ها که قابهای بزرگ پلو و چلو در دست داشتند در اطراف دیده می شدند ایشان مؤاخذه کرده فرمودند: «اینجا خانه من است و من یکى از مردم هستم من که «ملك التجار» نیستم که اینهمه افراد مفتخوار و بیکاره را طعام بدهم .»

رضاشاه کبير از روز سوم اسفند ۱۲۹۹ تا آخرين روز ایام سلطنت خود خويشتن را از روى عقیده و ایمان محافظ ثروت ملی و پاسدار خزانه مملکت می دانست در طى مدت بیست سال فرمانروائى از ایشان هزاران اعمال و اقوال شاهد مثال است که همه نماینده آن وظیفه وجدانى و آن عقیده راسخ بود که ایشان در دل داشتند . جمع آوری و ذکر تمام آن حکایات نیازمند بررسی دامنهدار در تمام سازمانهای مملکت از لشکرى و کشورى در تمام شئون دولتى و ملی می باشد که از حوصله این یادداشت‌های مختصر بیرون است . بنده به چند نمونه و مثال که خود شاهد عینی بوده و به چشم دیده‌ام اکتفا می کنم « تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل » :

ديوان کيفر عمال دولت

کارکنان و عمال دولت پس از تبديل رژیم سلطنت مستبد به حکومت

مشروطه هنوز به عادات قدیم دیرینه باقی بودند که از آنجمله استفاده نامشروع از اموال دولت و حتی خیانت و دستبرد به خزانه مملکت و استفاده از رشوه و گرفتار کردن «حق و حساب» را عیب نمی دانستند و به طوری فساد در قلوب متصدیان و مأموران دولت ریشه داشت که با تبدیل رژیم استبدادی به اسلوب ملی و اداری نوین دست از عادت دیرینه بر نمی داشتند و قلع و قمع آن عادت و ترتیب امور بر طبق موازین و مقررات قانونی و اکتفاء کارمندان به حقوق مشروع احتیاج به دستی توانا و عزمی راسخ و مراقبتی مداوم داشت. این هر سه صفت در وجود آن مرد بزرگ جمع بود. ایشان هم از بدو سلطنت برای مجازات متجاوزین به بیت المال ملت، با کمال شدت اهتمام داشتند.

در سال ۱۳۰۷ وزیر فعال و پاکدامن دادگستری مرحوم علی اکبر داور که از رجال برگزیده و دانشمند آن عصر بود برای اجراء منظور مأمور گردید که مرجع و محکمه خاصی ماوراء تشکیلات جزائی عدلیه به نام «دیوان کیفر عمال دولت» تشکیل دهد و قضائی جدی و شدید العمل را بر رأس آن محکمه بگذارد و دادستانهای قوی و سخت گیر و احیاناً بی رحم و بی عاطفه در آنجا بکار گماشته شوند و کمترین تخلفی که از فردی از ۲۵ هزار نفر اجزاء ادارات دولتی و وابسته به دولت در آن زمان مشاهده می شد کافی بود که داستان او را تعقیب نموده و به شدیدترین مجازات از حبس و جریمه و انفصال از خدمت مطابق آئین نامه شدیدی که وضع شده بود محکوم کنند.

آمار و شمار کارها و عملیات این دیوان شدید البنیان در مدت ۱۵ سال رقم بسیار بزرگی را تشکیل می دهد که همه حکایت از فعالیت فوق العاده آن دستگاه می نماید. هر قاضی که به شدت عمل معروف و هر دادستان که به بیرحمی و قساوت

موصوف بود بیشتر مورد احترام وزیر عدلیه و حتی تأیید شاهنشاه قرار می گرفت .

* * *

محاکمه وزرا

در این مدت چندین نفر از وزرا و صاحبان شأن و شوکت مورد تعقیب و محاکمه قرار گرفتند . یکی از آنجمله وزیری شرافتمند و کاردان بود که اعتبار نامحدودی برای انجام وظائف در اختیار داشت و چند سال با کمال قدرت هزینه های گزاف و مبالغ بسیار مربوط به کار خود خرج میکرد . رفته رفته ملاحظه تظاهرات بی حساب و حیف و میلی که در عمل مقاطعه کاران و متصدیان مشاهده میشد سوء ظنی در اطراف خود او نیز به وجود آورد و از طرف دیگر بواسطه طول مدت وزارت مخالف و ناراضی بسیاری برای او طبعاً پیداشده بود تا اینکه در دیماه ۱۳۱۴ آن وزیر کاردان را توقیف نمودند و پرونده افراد و اعمال آن وزارت مورد تعقیب قرار گرفت . بموجب قانون مخصوص به نام «محاکمه وزرا» پرونده عمل او بعد از تصویب مجلس شورای ملی به دیوان عالی کشور احاله شد . در آنجا بعد از مدتی تحقیق و بررسی از روی کمال انصاف و بر حسب رسیدگی دقیق او را بی گناه تشخیص داده و حکم به برائت او صادر گردید .

عمل قضات دیوان کشور مورد طبع حساس و ظنین شاهنشاه نشد و به قدری توجه ایشان سخت و شدید بود که وزیر داد گستری و رئیس دیوان کشور از کار برکنار شدند که احتمال میدادند شاید اعمال نظر خصوصی در مورد آن مرد کرده باشند .

ولی بالاخره مظلومیت و صحت عمل همراه با لیاقت و کاردانی او بر شخص شاهنشاه بطوری واضح و ثابت گردید که او را چهار سال بعد (۱۳۱۹) مجدداً بخدمت

برگزیده و متصدی منصب خطیر ریاست وزرا گردید .

و نیز به خاطر دارم که دو نفر از رجال کشور که سابقاً نمایندگان مجلس شوری بودند و بعدها بر مقامات عالیه وزارت و معاونت و ایالت (استانداری) رسیده بودند و هر دو اکنون به رحمت ایزدی پیوسته اند در آن ایام (۱۵-۱۳۱۳) یکی به سمت والی کیلان در رشت و دیگری بمنصب ایالت آذربایجان غربی در رضائیه مأموریت یافته بودند آن هر دو در اثر گزارشهایی که شاید مغرضانه از ایشان به شخص شاهنشاه رسیده بود معزول و مورد محاکمه قرار گرفتند . مقامات قضائی در تعقیب قاعده معمول «سخت گیری» و موشکافی در پرونده های آنان رسیدگی و سرانجام محکوم بحبس گشتند . ولی آن هر دو فرد پس از شهریور ۱۳۲۰ با تجدید محاکمه برائت ذمه ایشان بر محکمه معلوم گشته و حیثیت آنان قانوناً اعاده یافت . خلاصه ، تعقیب عمال دولت از عالی و دانی و صاحب منصبان کشوری و لشکری همه در آن ایام از امور معمول و سنت جاری گردیده بود هر کس متصدی مقامی یا شاغل شغلی بود حساب کار خود را کرده و دست از پا خطا نمی کرد و اندک اندک صفت درستکاری و امانت و متابعت از مقررات قانونی و اداری در افراد نفوس کارمندان دولت عادت شده و روش پاکدامنی و درستکاری جای نشین رسوم کهن و عادات دیرینه گردید و خلاف امانت ظاهراً یکی از صفات رذیله اخلاقی شناخته شد .

داستان محاکمه دکتر لیندن بلات و همکاران او که از اتباع دولت آلمان بودند و برای تشکیلات و تنظیمات بانک ملی نو بنیاد استخدام شده در همان که دولت آلمان هیتلری بمنتهای قدرت و عظمت رسیده بود آنها به اتهام اختلاس و انحراف از مقررات به محاکمه کشیده شدند و محکوم به مجازاتهایی شدند که داستان آن هنوز در خاطره ها زنده و حاجت به شرح و تکرار نمی باشد . بالاخره مفاد این بیت بر سر زبانها جاری و همه هم زبان بودند که :

« در دوره پهلوی به تحقیق کار همه دزدها تباہ است . »

سرگذشت نویسنده

این بنده که قریب پنج سال تمام باستقلال و با اطمینان کامل به صحت عمل و صراحت وجدان به شغل وزارت معارف منصوب بودم از سوءظنی چند از این قبیل مصون نماندم طول مدت خدمت و سروکار داشتن با مستخدمین و معلمین و ارباب رجوع و متصدیان اوقاف و غیره رفته رفته دشمنان و مخالفان بسیار برای من به وجود آورده بود که همواره از تقدیم راپرتهای دروغ و تهمت های ناروا دریغ نمی داشتند و من بکلی غافل و بی خبر سرگرم انجام خدمت خود بودم - بعداً معلوم شد که همه آن گزارشها برای بازرسی به مراکز مخصوص رسمی و یا به بازرسان مخفی رجوع می شده و مأمور بوده اند که از حال و اموال من به دقت تحقیقات و دقیق بنمایند نتیجه را به دفتر مخصوص شاهنشاه گزارش دهند . تعداد این گونه گزارشها چقدر و نویسندگان آنها چه کسانی بوده اند بر بنده معلوم نیست فقط دموورد را بعداً اطلاع پیدا کردم یکی آن بود که آخوندی که از صندوق وزارت معارف حقوق مفت می گرفت گزارش داده بود که وزیر معارف از استفاده های نامشروع اموالی بهم بسته و در فارس املاکی به نام « خشت و پشت » خریداری کرده است .

مدت یکسال تمام بی آنکه من یا احدی از همکاران من آگاه باشیم این گزارش مغرضانه مورد تفتیش و رسیدگی قرار گرفته بود بالاخره بر بازرسان مخفی که برای تحقیقات به فارس رفته بودند معلوم شده بود که بنده نه تنها در هیچ جا مالک ملک و آب و زمین نیستم سهل است در فارس قریه یا مزرعه ای بنام خشت و پشت وجود ندارد خشت ملک من نبوده ولی گویا پشت صفت راپرت دهنده بوده

است. شاهنشاه امر فرمودند که راپرت دهنده را تعقیب و از تهران به کرمانشاه تبعید نمایند.

« بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه آنکس که سازشعبده با اهل راز کرد »

مورد دوم در زمانی بود که بنده از خدمت برکنار شده و از طهران رفته در شیراز منزوی بودم به وزارت دارائی و صناعت امر شد که بمحاسبات بنائی و ساختمانهای وزارت معارف و مخصوصاً حساب کلان بنائی دانشگاه تهران که دانشکده طب آن تمام شده و دستگاه حرارت مرکزی برای تمام دانشکده‌ها از آلمان خریداری شده بود همه را رسیدگی نمایند و نتیجه را رسماً گزارش دهند. خوشبختانه مرحوم محمود بدر و مرحوم مهدی فرخ که مأمور این کار بودند بدون اطلاع من برای رسیدگی به این امور مأمورین دقیقی گماشتند و بنده که در شیراز بودم و از آن جریان آگاهی نیافتم بعداً دانستم که آن هر دو رادمرد شرافتمند که اینک در نقاب خاک قرار دارند برصحت حساب و درستی کار بنده و همکارانم گواهی داده بودند و بنده از شر آن بلیه که دامنگیر شده بود خلاص شدم خصوصاً که در آنوقت هر کس به جرم انحراف ساقط می‌شد دیگران بر سر او لگد می‌زدند تا چه رسد که باو دستگیری و یاری نمایند.

هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت



کمسیون ارز

در ایام سلطنت رضاشاهی توجه خاصی به امور صنعتی « مدرن » می‌شد. راه آهن سراسری خلیج فارس را به بحر خزر متصل می‌ساخت کارخانه‌های عظیم مانند قندریزی و نساجی و سیمان سازی و دخانیات در سراسر کشور (تهران ،

فارس و آذربایجان و خراسان و کرمانشاه و مازندران و غیره) پی در پی تأسیس می‌شد. ارتش نو بنیاد ایران با اسلحه جدید و تجهیزات مدرن فنی آراسته می‌گشت و زارتخانه‌ها هر يك به نوبت خود تأسیسات فنی مربوط خود را توسعه می‌دادند. کارخانه‌های کوچک‌تر از قبیل پنبه پاك كنی و برنج كوبی و صناعت‌های دستی در همه جا به وجود می‌آمد. وزارت معارف نیز برای خرج تحصیل پانصد نفر دانشجویان اعزامی به خارجه و استخدام استادان دانشمند از ممالك مختلفه سرگرم به کار بود.

همه این امور احتیاج عظیم کشور را به اسعار (ارز) خارجی روز افزون توسعه می‌داد. تحصیل این همه اسعار خارجی از دلار و پوند و مارك و فرانك كه می‌بایستی در برابر کالاهای خریداری از خارجه پرداخته می‌شد در ممالك دیگر به پولهای خود آن ممالك تحصیل کنند. در همین حال اعلیحضرت رضاشاه يك اصل محکم و ثابت بر خود فرض دانسته بودند و بر سر آن به طور مداوم ایستادگی می‌کردند و آن این بود كه برای هیچ يك از این مخارج نوظهور نباید از خارجه استقراض کنند بلکه باید مملكت در کارهای خود متكي به درآمدهای داخلی خود باشد تا اعقاب و نسلهای آتی به گرفتار مضرات وام خارجی نشوند.

بدیهی است تعادل این دو امر کاری بسیار مشکل و مستلزم فداکاری و اهتمام و مراقبت مخصوص بود كه می‌بایستی از عایدات ارزی کشور چه دولتی مانند نفت و شیلات و چه ملی یعنی ارز محصول صادرات مملكت مانند فرش و تریاك و مواد خام زراعتی همه با کمال دقت نگاهداری و مورد مراقبت کامل قرار گیرد تا بتواند جواب احتیاجات نوین آن عصر همایون را بدهد و تعادل در بودجه ارزی برقرار گردد.

رضاشاه کبیر كه تدریجاً واقف به اهمیت این نکته شده بود مراقبت در

بودجه ارزی کشور را در تحت نظر مستقیم خود قرارداد. بعلاوه دولت نیز برای کنترل اسعار مملکت در وزارت دارائی دست به تشکیلات خاصی زده و مرحوم علی اکبر داور وزیر کاردان مالیه به ابتکار خود اقدام به تأسیس دستگاهی به نام « کمیسیون ارز » در خزانه کرده بود که مأموریت داشت تمام اسعار مملکت را اعم از دولتی و ملی کنترل نماید و تمام حوائج اقتصادی و عمرانی و صنعتی دولت را در تحت نظر گرفته اجازه پرداخت ارز صادر کنند.

دستگاههای دولت و تجارت مملکت هم مکلف بودند همه اسعار فروش صادرات عائدات ارزی خود را در اختیار آن کمیسیون بگذارند، ولی تقاضا در برابر عرضه به قدری زیاد بود که به حکم جبر اقتصادی بازار سیاهی برای پولهای خارجی در کشور به وجود آمد ولی کمیسیون ارز با کمال استحکام به انجام وظیفه خود مشغول بود و تا سوم شهریور ۱۳۲۰ به کار خود ادامه داد. قیمت اسعار رسمی تا آنوقت از قرار پوندی پنج تومان مورد معامله می شد در بازار سیاه دو یا سه برابر آن فروش می رفت.

خلاصه مراقبت شاه به حدی بود که تمام وزارتخانه ها بلا استثناء مسئول بودند که برای حوائج خود ولو يك دلار یا يك فرانك باشد از شخص ایشان اجازه بگیرند.

اگر می خواهید میزانی از درجه اهتمام و مراقبت شخص شاه را به دست بیاورید حکایت زیر را گوش کنید :

توصیه مخصوص

در بحبوحه این اقدامات که دستگاههای کنترل ارز به شدت و سرعت به کار مشغول بود روزی مرحوم اکبر دادستان پیشکار علیاحضرت ملکه پهلوی به وزارت

معارف آمده اینجانب را ملاقات کردند - وی از طرف علیاحضرت حامل پیغامی بود که برای فرزند یکی از خانواده‌های محترم تهران که با اندرون شاهی وابستگی داشت و در خارجه تحصیل میکرد مبلغ خیلی خیلی یعنی فقط هفت لیره كمك خرج ماهانه منظور گردد من البته اطاعت کرده و گفتم همین روز این كمك خرج ناقابل در بودجه ارزی معارف منظور می‌شود و همه ماهه تا آخر دوره تحصیل به آن محصل پرداخته می‌شود ولی به موجب امر شاهنشاه ناچارم به دفتر مخصوص عرض و استدعای اجازه نمایم. ایشان رفتند دو ساعت بعد تلفن کردند که علیاحضرت امر می‌فرمایند این تقاضا را مسکوت گذاشته و اقدامی ننمایید و کسب اجازه از پیشگاه همایونی نیز ضرورت ندارد - جواب عرض کردم دیر شده برای تسریع در اجرای امر علیاحضرت ملکه ساعت قبل به وسیله دفتر مخصوص کسب اجازه شده است که مبلغ هفت لیره در ماه برای این محصل ازارز رسمی اجازه داده شود. روز بعد نامه از دفتر مخصوص رسید که مراتب به عرض رسیده و پرداخت كمك خرج به نرخ دولتی را اجازه فرموده‌اند. بنده ندانستم تفصیل از چه قرار بود همین قدر دوز روز بعد دانستم که در ضمن يك بخشنامه به تمام وزارتخانه‌ها امر اکید شده است که از هر گونه تقاضای اسعار خارجی هر قدر بسیار قلیل و جزئی باشد و توصیه از هر مقام بشود اقدام ننمایند.

این نویسنده در شهریور ۱۳۱۸ به سمت وزیر کشور خدمت می‌کردم مبتلا به مرض «سینوزیت» (ورم مجرای تنفسی) شدیدی شده و با تصویب اطباء و اجازه مخصوص رهسپار سویس شدم و به برن رفتم - مدت دو ماه در مریضخانه «لیندن هوف» بستری بودم و سه عمل شدید و خطرناک بینی و پیشانی را گذرانیدم - در همان وقت یعنی در آبان ۱۳۱۸ کابینه مرحوم محمودجم تغییر کرده و دولت جدیدی به ریاست مرحوم دکتر متین دفتری در تهران تشکیل شد.

بنده این خبر را در بیمارستان در روزنامه‌های محلی سویس خواندم و بی آنکه اطلاع داشته باشم ملاحظه کردم که بنده به سمت وزیر کشور مجدداً معرفی شدم - این معنی را که دلالت بر کمال اعتماد و مرحمت شاهنشاه می کرد به فال نیک گرفتم . بعد از دو ماه اندک بهبودی حاصل شده عازم وطن شدم ولی برای مخارج مریضخانه مبلغ کزافی به فرانک سویس به جراح و مریضخانه مدیون بودم - متأسفانه وجه موجود کفایت نمی کرد از کسان خود تقاضای ارسال وجه کردم - توسط وزیردارائی استدعا شد که مبلغ صدلیره ارزشمندی به بنده فروخته شود ، این مطلب به عرض رسیده این نیز مورد قبول واقع نشد و ناچار در تهران توسط آقای محمد درخشان از بازار سیاه به قیمت کزافی ارزشمندی را تهیه کرده برایم فرستادند و بنده دام خود را به مریضخانه پرداخت نمودم .



اعزام محصلین بخارجه

در یکی از روزهای سال ۱۳۱۳ اعلیحضرت درحالی که هیئت وزرا تشکیل شده بود از بنده سؤال کردند که در سال چند نفر دانشجو به خارج اعزام می شود در جواب عرض شد که بموجب قانون مخصوص سالی یکصد نفر از جوانان دیپلمه و لیسانسه و دکتر برای تکمیل تحصیلات خود اعزام می شوند و اکنون در حدود پانصد نفر در فرانسه و آلمان و انگلیس و آمریکا مشغول تحصیل هستند . فرمودند چه مبلغ اسعار در بودجه اعتبار دارید در جواب رقم اعتبار را عرض کردم امر فرمودند از این به بعد دیگر این اقدام را موقوف داشته و «نیم نفر» هم به خارجه نفرستید . باید وسائل تحصیلات جوانان ایرانی در خود ایران فراهم شود این عمل از آن سال به بعد متوقف گردید ولی بنده اعتراف می کنم که همین امر یکی از

موجبات و اسبابی بود که باعث ایجاد و تکمیل دانشگاه تهران شد و از همان سال ۱۳۱۳ ساختمان آن شروع و قانون اساسی آن به تصویب رسید .

تنها در همان اوقات بعد از مطالعه و به حکم احتیاج کمبود معلم و استاد گزارش مستدلی به عرض رسید که وسائل تحصیلات عالیه در داخله مملکت هنوز بطور کافی میر نیست و اجازه خواستم که همه ساله چند نفر برای تخصص درجه استادی از فارغ التحصیلان (دانش آموختگان) مدرسه دانشسرای عالی خارج بروند و خود را برای تدریس و تعلیم در دانشگاه حاضر نمایند . تادچار کمبود معلم نشویم .

در جواب این گزارش مشروح و مستند به ارقام و آمار اجازه فرمودند که سالی بیست نفر فقط برای رشته معلمی اعزام شوند و بس (اصل این گزارش و جواب دفتر مخصوص در بایگانی وزارت معارف موجود است) .

باری در اثر همین مراقبت دقیق و توجه بی نهایت بسود که بعد از آنکه تمام حوائج و نیازمندیهای مملکت به اسعار خارجه انجام گرفت باز هم در شهریور ۱۳۲۰ در خزانه داری کل مبلغ کزافی ارز و اسعار خارجی ذخیره موجود بود و دیناری هم وام خارجی بر عهده دولت نبود و آنهمه کوشش و جدیت شاه بی نتیجه نماند .

متأسفانه از آن به بعد در نتیجه تجاوز قوای بیگانه به خاک وطن (۱۳۲۰) این کنترل از میان رفت و سیل اسعار و عایدات ارزی از داخله به خارج مرز زیر شد و به جایی رسید که اگر تنها به يك قلم مبالغی که فقط برای خرید آپارتمان و ویلای شخصی در سویس و پاریس و آمریکا به مصرف رسیده و می رسد رسیدگی و حساب شود رقم درشتی را نشان می دهد که از ثروت ملی کاسته شده و به معالک

بیکانه رفته و منازل لوکس در خیابانهای شهرهای بزرگ در دست صاحبان ایرانی بی مصرف مانده است .

* * *

املاك و ابنیه دولتی

توجه شاهنشاه پهلوی تنها به ذخائر نقدی و اموال منقول مملکت منحصر نبود بلکه همین عنایت به دارائی غیر منقول کشور از املاك خالصه و ابنیه دولتی هم کاملاً متوجه بود جلو گیری از حریق در عمارات دولتی مخصوصاً مورد نظر بود و اگر از ابنیه عمومی یا ادارات و مریضخانه ها و مدارس و کارخانجات و امثال آن یکی دچار آتش سوزی می شد ایشان را بسیار متأثر می ساخت . سابقه و نوع حریق که غالباً در عمارات و انبارها و بازارها و شهرها روی می داد امر عادی تلقی می شد و هیچکس از متصدیان مسئول مورد مؤاخذه قرار نمی گرفتند و بی درپی سرمایه های مادی و معنوی خلق ایران آتش می گرفت و به باد می رفت .

شاید کسانی هنوز باشند که چگونگی حریق مدتش وزارت دارائی را که در سال ۱۲۹۷ یعنی دو سال قبل از طلوع دولت پهلوی اتفاق افتاد بیاد داشته باشند که در يك شب هولناك ستونی ازدود و آتش در مرکز شهر تهران به هوا می رفت و مقدار هنگفتی پرونده ها و اسناد دولتی و اوراق بهادار خاکستر شده خسارت کزافی گریبان گیر خزانه فقیر مملکت گردید و همه را متأثر ساخت ولی احدی در صدد کشف علت و مجازات و مؤاخذه از متصدیان بر نیامد . تنها مرحوم بهار ملك الشعرا در منظومه سوزناکی بر آن آتش سوزی اشاره کرد و گفت :

این دود سیه فام که از بام وطن خاست - از ماست که بر ماست
و آن آتش سوزان که عیان شد ز چپ و راست - از ماست که بر ماست

ما کهنه چناریم که از باد فنائیم - بر خاک بیالیم
لیکن چکنم آتش ما در شکم ماست - از ماست که بر ماست

ولی در دوران پهلوی هر سانحه حریق دنباله عمیقی داشت و عده‌ای از مراقبین و متصدیان مسئول سخت تعقیب می‌شدند. بنده بخاطر دارم که در حدود اوایل قرن حاضر شخص ثروتمندی از اتباع روس بنام «خوشتاریا» که امتیاز اکتشاف نفت را در ناحیه خوریان و کویر سمنان حاصل کرده بود برای منزل تفریحی خود در جزیره «میان پشته» عمارتی باشکوه و بسیار مزین ساخته بود و آنرا با چوبهای گرانها و موزائیک‌های قیمتی از روسیه وارد و زینت داده بود این جزیره که سابقاً مرداب انزلی آن را احاطه کرده بود، اکنون با پلی به بندر پهلوی مربوط شده و یکی از محلات آن شهر است. بعد از برچیده شدن دولت تزاری و انتقال بانک استقراضی و اموال آنها بدولت ایران این عمارت زیبا هم بتصرف دولت ایران درآمد و در اختیار وزارت فوائد عامه در آن زمان (که بعداً به چندین وزارتخانه تجزیه شد) قرار گرفت.

در سال ۱۳۰۷ معاون کل آن وزارتخانه به اتفاق چند تن از رؤسای کل و مدیران دوائر در ایام تعطیل به بندر پهلوی رفته در همان خانه منزل کردند و شبی را در آنجا به خوشی گذرانیدند سحر گاهان به سبب غفلت و عدم توجه از لوله بخاری آتش به عمارت در گرفت و در اندک زمانی آن بنای زیبا با خاک یکسان شد. از این خبر خاطر شاه بسیار مکدر گشت و امر فرمودند آن وزارت همان خرابه را مجدداً ساخته و مرمت نماید و بهتر از آنچه بود از نو بسازند ولی هر مبلغ که هزینه آن کاخ بشود تماماً از مقرری ماهانه کارمندان عالی رتبه همان وزارت پرداخته گردد و به تدریج ماهانه کسر و محاسبه شود این امر هم البته اجرا شد و عمارت جدید و پارک مجلل آنرا شخصاً معاینه فرمودند ظاهراً اکنون آن بنای

زیبا سپرده به نیروی دریائی شمال است و همین امر و مجازات باعث شد که شماره حریقهای ابنیه عمومی روبه نقصان گذاشت تا بدرجه صفر رسید.

* * *

يك حكايت نمونه

شماره حوادث و اموری که نماینده علاقه شدید شاه به حفاظت اموال دولت و نگاهبانی خزانه مملکت و سرمایه عمومی ملت بود بسیار و بیش از آن است که بتوان آنها را در طی این یادداشت مختصر شرح داد - ناچار در خاتمه کلام به ذکر يك خاطره كوچك كه معنای بزرگی دارد اکتفا می کنم :

در پائیز سال ۱۳۱۵ که به عادت و برنامه همه ساله شاهنشاه و هیئت وزیران و نمایندگان مجلس شوری و سایر رجال بعنوان شرکت در مراسم مسابقه اسب دوانی عشایر ترکمن به گرگان رفته بودند و شب را در بندر شاه توقف کرده و عصر روز بعد عملیات مسابقه و سوارکاری در حضور ایشان انجام می گرفت و جوایز مرحمت می شد هنگام صبح اعلیحضرت بتماشا و معاینه اسکله بندری و نقطه انتهایی راه آهن سرتاسری تشریف بردند و طول آن اسکله را در ساحل بندر شاه پیاده بیموده و قدم می زدند هیئت وزیران که این بنده نیز در آن میان بودم در عقب به فاصله بیست قدمی رفتیم ناگهان متوجه شدیم که ایشان خم شده و از روی ریلهای خط آهن در محل سوزن اتصال چیزی از زمین برمی دارند ، بعد از چند دقیقه ایشان به سوی وزرا آمده و مقداری پیچ و مهره فلزی جمع کرده بودند که از دست کارگران زیاد آمده و بر زمین پراکنده بود پس به وزیر راه آنها را ارائه داده و گفتند این پاره آهن ها که در تمام طول خط افتاده است می دانید به قیمت دلار و پوند خریداری و پول مملکت صرف آن شده اکنون با کمال بی اعتنائی و لاقیدی متفرق ساخته اید !



سوم اسفند ۱۳۱۳

روز دوشنبه سوم اسفندماه ۱۳۱۳ ش درزندگی بنده نویسنده تأثیری اساسی



والاحضرت ولیعهد در ورزشگاه امجدیه ، علی اصغر حکمت بحضور
ولیعهد گز ارش میدهند. در گوشه عکس آقای محمود جم دیده میشود.

داشت و از آن روز میر عمر در روشی نوین قرار گرفت و در کتاب حیات و رفی نازه گشوده شد.

یک ساعت به غروب همان روز شاهنشاه پهلوی کبیر در میدان اسب ریس جلالیه (که اکنون محل پارک فرح است) در حضور رجال و صاحب منصبان کشوری و لشکری این بنده ضعیف را مورد مرحمت قرار داده و به لطف و عنایت دست او را فشرده و سپس با کمال مرحمت به آقای فروغی رئیس الوزراء فرمودند: « من در نظر داشتم که فلانی را در روز عید نوروز ترفیع دهم ولی باید همین امروز ازمقام کفالت بدرجه وزارت معارف ترفیع حاصل کند. این امر اجرا شد و از آن روز تا چهارشنبه ۲۲ تیر ماه ۱۳۱۷ در این منصب برقرار بودم و مدتی قریب بچهار سال بخدماتی پرافتخار موفق گشتم. علت این ابراز مکرمت همانا پاداش خدمتی بود که در طول سال ۱۳۱۳ در باره امر تربیت بدنی و پرورش جسمانی نوباوگان کشور و نونهالان بوستان وطن انجام داده بودم.

* * *

سابقه ورزش و فنون پهلوانی و هنرهای جسمانی در کشور ما تاریخی طولانی و ریشه عمیق دارد.

مردم ایران در کار رزم آوری و اسب تازی و شکار افکنی و کشتی گیری و وشمشیر بازی و تیر اندازی سابقه سه هزار ساله دارند و شاهنامه که بزرگترین تاریخ و حماسه ملی است همه جا از تربیت شاهزادگان و آموختن جوانان به خصائل پهلوانی حکایت می کند. مظهر این خاصیت جبلی ایرانیان در طبقات عامه بنیاد « زورخانه هاست » که بر آورده طبع هنر آفرین مردم وطن ما می باشد در آنجا افراد زورمند و ورزشکار بسبک فطری خود تمرین و ممارست کرده و می کنند و در حقیقت زورخانه های بسیار که در شهرها و در طی کویهای پر پیچ و خم تأسیس

می‌شد مدارس بود که جسم جوانان شهر نشین را پرورش می‌داد صحرائشینان البته هنرهای مخصوص خود را داشتند - در دوره تاریخ اسلامی آئین مقدس ایرانیان مسابقه اسب تازی و تیراندازی را بعنوان «سبق و رمایه» جزء فروع دین قرار داده است .

این فضیلت و هنر همواره در این مرزوبوم برقرار و جاری بود و هست در اوائل قرن چهاردهم هجری ۱۳۱۷ ق . که آموزشگاههای نوین بسبك و سیستم ممالك فرنگستان در ایران نیز تأسیس شد که از اوائل آن قرن تا کنون رو- بافایش و توسعه است . در این مراکز که به سیستم دسته جمعی کودکان و جوانان را تعلیم و تربیت می‌نماید هم عنان آموزش علمی و پرورش عقلی لازم دانستند که تربیت جسمانی و مشق بدنی را نیز جزء برنامه تربیت خود قرار دهند .

وزارت معارف در ۱۳۳۰ ق . رسماً مقرر داشت که در مدرسه دارالفنون (دبیرستان فعلی) «ژیمناستیک» و تمرین بدنی معمول شود و دانش آموزان در حیات وسیع مدرسه نظام (شمالی دارالفنون) همه روزه ساعتی معین به تمرین و مشق بپردازند . در آن زمان جوانی پر حرارت و کاردان به نام میرمهدی خان ورزشنده که اصلاً از سادات شبستر آذربایجان بود و در مدرسه دارالمعلمین ورزش در بروکسل در این رشته مخصوص تعلیم یافته بطهران آمد . وزیر معارف وقت مرحوم ابراهیم حکیم‌الملک او را بسمت معلمی ورزش استخدام کرد . وی را در حقیقت «پدر ورزش جدید ایران» باید نام داد .

دائرة شوق و رغبت عموم به ترتیب جسمانی در طبقه جوان روز افزون توسعه می‌یافت ده سال بعد یعنی در ۱۳۴۰ ق جمعی از معارف خواهان انجمنی بنام «هیئت مروجین ورزش» ، تشکیل دادند که شادروان ابراهیم حکیمی و حسین علاء و علی اکبر داور و دکتر عیسی صدیق و چند تن دیگر از اعضا و کارمندان پر حرارت

وزارت معارف با این بنده به کارمندی آن انجمن مقتضی شدیم - در نزد این گروه دانش پژوه ایمان قلبی و اعتقاد راسخ به تربیت جسمانی در دل‌های مصمم ایشان اصلی استوار بود و آنرا یکی از وظائف ملی و شعائر وطن پرستی می‌دانستند. این انجمن مسابقات ورزشی و بازیهای پهلوانی و اسب‌ورتهای گوناگون مانند فوتبال و والیبال و باسکتبال و مسابقه دو میدانی و شنارری را پیوسته برای جوانان معمول و مجری می‌داشت.

ولی این اقدامات چسته گریخته که بطور انفرادی و بر حسب ذوق شخصی افراد انجام می‌گرفت برای يك بنیاد وسیع عمومی که شامل تمام طبقه و نسل جوان کشور گردد کافی نبود و می‌بایستی يك عمل منظم دامن‌دار و مطابق سیستم مرتب در تمام کشور انجام گیرد که فیض آن همه افراد جوان را فرا گرفته و بالاخره ملت را از حال رکود و خمود بیرون آورد.

در این هنگام که این اشتیاق عمومی باوج شدت خود رسید کوب درخشان سلطنت پهلوی از افق مجد و سعادت ایران در اسفند ۱۲۹۹ ش طلوع نمود و تاریخ عصر تمدن نوین ایران آغاز گشت.

* * *

از مآثر پرافتخار این دوره بابرکت آرزوی دیرین علاقه‌مندان به ورزش و تربیت بدنی برآورده شد.

آن شاهنشاه بزرگ که با جسمی سالم و با فریحه فروزان خود سربازی ورزیده بود از این رو از بدو زمام داری به این نقطه حیاتی توجه خاص مبذول می‌فرمود.

در مهرماه ۱۳۱۳ هنگامی که از سفر طوس از طریق گرگان به مازندران عزیمت فرموده و این بنده افتخار ملازمت داشتم شبی که در کنبه قابوس اقامت



فرموده بودند من را احضار
نموده و مدتی در فضای آزاد
قدم می زدند و از این بنده
در باب برنامه کار خود در
وزارت معارف سئوالانی
می فرمودند از جمله صحبت
ورزش و تربیت بدنی جوانان
دانش آموز بمیان آمد ، در
این موقع ایستاده بعد از
لحظه ای تأمل فرمودند در
این کار مخصوصاً باید هر چه
بیشتر اقدام کنید .

نویسنده موقع را
غنیمت شمرده و از همان
موقع برنامه دقیقی برای
خود در این رشته پیش گرفتیم:
اول - برای آنکه کار ورزش
از دایره تشریفات و مقررات
اداری خارج شود و جنبه

والاحضرت ولیعهد
در لباس ورزش

مستقل ملی حاصل کند بهمان انجمن تربیت بدنی سابق الذکر متوسل گشتم و آن انجمن خدمتگزار هم دست ارادت منرا بحسن قبرل گرفته و بیاری و مدد کاری برخاستند . پس از آن به ثبت رسیده و دارای شخصیت حقوقی شد . دوم - برای آنکه راهنما و مدیری کار آزموده و «متخصص» در خدمت خود داشته باشیم - از کشور آمریکا یک نفر مربی و متخصص فنون ورزشی و مخصوصاً مطلع از سازمان پیش آهنگی بنام «مستر کیسون» Gibson استخدام نمودیم که همان سال بایران آمده و جمعی از جوانان باهوش و خوش قریحه و جدی از آن جمله دکتر امیر بیرجندی و دکتر حسین بنائی که هم اکنون از رجال بنام و خدمتگزار کشورند گرد خود جمع کرده شروع بسازمانهای منظم ورزشی نمودیم .

اسکوتیزم Scoutism سازمانی بود که بعد از جنگ ترانسوال (افریقای جنوبی) در سال ۱۹۰۳ م در انگلستان بوجود آمد یکی از زرنرالهای آن جنگ بنام «لردبادن پاول» Lord Baden Pawell بهوش و قریحه خدادادی خود برای جوانان سازمان شبیه به اردوهای نظامی ولی برپایه تعالیم اصول اخلاقی و کسب مکارم انسانی به وجود آورد و سپس دامنه آن از ممالک آنگلوساکسون تجاوز کرده در سراسر جهان متمدن بنامها و اسامی گوناگون ولی بر روی اصول واحد تشکیل گردید .

بعد از جنگ اول جهانی که دنیا آرامشی حاصل کرد ، ندای دعوت اسکوتیزم بایران رسید جوانی هوشمند و فعال بنام احمد امین زاده به تهران آمده عین آن سازمان را تشکیل دادولی از هر طرف بامقاومت عناصر ارتجاعی و محافظه کار مواجه شده دوام و استقراری حاصل نکرد .

در همان ایام این بنده نویسنده برای کلمه اسکوتیزم واژه پارسی « پیش

آهنکی» را پیشنهاد نمودم که تا حدی برابر با لغت پائیر Pionnier فرانسوی و «بوی اسکوت» Boy Scout انگلیسی است (رجوع شود به مجله رسمی تعلیم و تربیت دوره اول سال ۱۳۰۴) خوشبختانه این ترجمه موقع قبول یافته و تا امروز زبانه فارسی زبانان است.

در سال ۱۳۱۳ در زمان تصدی بنده در وزارت معارف دستور داده شد که مربیان ورزش مجدداً سازمان پیش آهنکی را تجدید کرده و جوخه کوچکی از جوانان داوطلب دبستانها و دبیرستانها تشکیل دادند که اولین پیش آهنک این قافله مبارک شمرده می شوند.

* * *

اقدام دیگری که از طرف وزارت معارف در پیروی از امر شاهنشاه بعمل آمد



دختران پیش آهنک

در حال ورزش

تأسیس کلوبهای ورزشی و مخصوصاً بازیهای پهلوانی مانند فوتبال و غیره بود. برای این کار در شهر پایتخت چهارزمین وسیع در چهار نقطه شهر شمال (اراضی باغ امجدیه)، شرق (اراضی اکبر آباد دولاب) غرب (اراضی پشت باغشاه) جنوب: (اراضی معروف به باغ فردوس نزدیک بیمارستان شیروخورشید سرخ) خریداری و بنام وزارت معارف قبالة شد که همه هنوز موجود است بدین ترتیب میدانهای نسبتاً وسیع در چهار نقطه شهر بوجود آمد که دانش آموزان مدارس هر کدام در ناحیه خود به آنجا رفته به تمرین و ممارست مشقهای بدنی پرداختند. از این میدانها آنکه از همه وسیع تر بود بیرون دروازه دولت معروف بباغ امجدیه بود که بمساحت ۲۱ هزار ذرع مربع از مرحوم حاجی مخبر السلطنه هدایت ازقرار



وظیفه پیش آهنگان کمک و امداد است و از این حیث سال ۱۳۱۴ و
سال ۱۳۵۴ مشابیهت دارند

ذری سه قران خریداری شد .

در اوایل سال ۱۳۱۴ در میدان ورزش امجدیه طرح بنای يك ورزشگاه عمومی استادیوم Stadium ریخته شد و بر طبق نقشه مسیو سیر و مهندس فرانسوی آغاز گردید که جایگاههای مدرج گرداگرد آن محوطه کنجایش ۱۵ هزار نفر تماشاچی را دارد .

در پائیز آن سال وقتی که دیوارهای آن ورزشگاه بالا رفته و نقشه آن نمودار می شد شاهنشاه شبی در جلسه هیئت وزرا از وزیر معارف سؤال کردند : « این قلعه مدور که در بیرون دروازه دولت می سازید برای چیست ؟ وی در پاسخ عرض کرد این ورزشگاهی است که بسبك استادیوم های فرانکستان ساخته می شود و در آنجا جوانان زور آزمائی و هنر نمائی می کنند . صبح فردای آن شب شاهنشاه بدون اطلاع قبلی شخصاً به آنجا رفته و آن بنا را دقیقاً بازدید فرمودند و طرح سبك آن بنا را پسندیده و در خاطر خطیر شان موقع قبول یافت بطوریکه به وزارت کشور امر فرمودند بشهر داریهای ولایات دستور دهند که درهمه شهرستانها همچنان ورزشگاهی بنا نمایند .

در آن اوان که به تشویق شخص شاهنشاه در کنار ورزش از هر جانب جنب و جوشی پدید آمده بود . برای اینکه از حماسه ملی شاهنامه بیتی انتخاب شود که شعار کار و دستور عمل ورزشکاران باشد ، مرحوم علی اکبر دهخدا این بیت را برگزیده پیشنهاد کرد :

ز نیرو بود مرد را راستی ز سستی کجی زاید و کاستی

این شعار را شورای عالی معارف تصویب کرد همانطور که چندی قبل شعار عمومی معارف را از فردوسی تصویب کرده بودند که « توانا بود هر که دانا بود »

این بیت انتخابی در شاهنامه همچنان جهت جبهه ساختمان ورزشگاه امجدیه بخط نستعلیق زیبا کتیبه شد که هم اکنون برقرار است.

دیگر از لطایف و زیبایی‌هایی که در آن ساختمان بکار رفت نصب يك صحنه پهلوانی : «در رزم رستم بادیو سفید» بود که از داستانهای معروف شاهنامه است. این صحنه را مرحوم کریم‌خان پادشاه عادل زند در شیراز بدست استادان کاشی‌کار و نقاشان ماهر زمان ساخته و پرداخته و در سر در عمارت «ارگ و کیل» نصب فرموده بود.

آغامحمدخان قاجار از رقابتی که بازندیه داشت آن شاهکار هنری و تاریخی را از جای خود کنده و با کمال دقت به تهران آورده در پیشانی سردر ورودی کاخ تخت مرمر نصب کردند. این بنده مناسب دانستم که همان صحنه هنری و رمز پهلوانی را در پیشانی عمارت ورزشگاه نصب نماید از حضور شاهنشاه استدعا شد با تبسم و مسرت اجازه فرمودند. خشتهای کاشی با منتهای دقت در بیست و چهار صندوق از اداره بیوتات دربار سلطنتی بمعارف تحویل داده شده شد و در بالای جبهه غربی عمارت نصب گردید.

(این صحنه زیبای صنعتی که از هر حیث کمال امتیاز را داشت و افزون از ۱۵۰ سال از عمر آن می‌گذشت متأسفانه در اثر بی‌خبری و جهالت بعضی از متصدیان در موقع تعمیر ثانوی ورزشگاه در حدود سال ۱۳۳۸ دستخوش تیشه و کلنگ بیرحمانه کارگران و کارفرمایان بی‌خرد شده بیک طرفه‌العین محو و نابود گردید.)

* * *

یکی از ابتکارات بزرگ شاهنشاه که در پائیز همان سال ۱۳۱۳ بوجود آمد امری بود که در تربیت جسمانی و تکمیل نیروی بدنی جوانان مؤثر بود و

هم ملکه انضباط وعادت به نظم را در دماغ و فکر آنان پرورش می داد .
روزی از روزهای همان سال دو نفر از افسران ستاد بوزارت معارف آمده و
از طرف اعلیحضرت شاهنشاه ابلاغ کردند که مقرر شود شاگردان مدارس تعلیمات
مقدمائی نظامی را بیاموزند و مشق پیاده نظام و صف بندی بنمایند و برای رژه سالیانه
سوم اسفند آماده باشند .

این جانب امر مبارك را با کمال شوق استقبال کرده و قرار گذاشتم دانش-
آموزان دوره دوم متوسطه و دانشجویان مدارس عالیّه (طب - حقوق - دارالمعلمین
عالی) دو نیم روز در هر هفته در میدانهای ورزشی چهارگانه اطراف شهر حاضر
شوند و در تحت تعلیمات افسران مربی که ستاد ارتش معرفی کردند عملیات ابتدائی
نظام را آموخته و تمرین نمایند . این برنامه آبانماه ۱۳۱۳ شروع گردید بعضی
مدارس که در این کار نو آئین اندك تعلل و مسامحه مشهود شد شدیداً مورد بازخواست
وزارت معارف قرار گرفتند صدها نفر جوانان مدارس که هم در سال قبل بلباس
متحدالشکل (کت و شلوار پارچه وطنی خاکستری رنگ و یقه سفید) ملبس شده
بودند با نظم تمام در چهار میدان ورزشی حضور یافته به تمرین و مشق پرداختند
این تمرینات در طول مدت زمستان مرتباً ادامه داشت و بالاخره برای روز سوم
اسفند آماده رژه شدند .

بعد از ظهر آن روز مبارك و میمون بعد از آنکه رژه افواج نظامیان و ارتش
پایان یافت نوبت بافواج دانش آموزان رسید - ابتدا جوخه پیش آهنگان با کلاه
و لباس مخصوص و کراواتهای سه گوش که در هر گوشه آن برمز پیوستگی آنها
بسه چیز مقدس : خدا - شاه - میهن گری زده بودند با موزیک مخصوص خودشان
بطرز منظم از مقابل چادر جایگاه مخصوص سلطنتی عبور کردند . سپس دستجات

دانش آموزان مدارس هر کدام با پرچم و نشان آموزشگاه نمودار شدند افزون از هزار نفر با قدمهای منظم در صفهای مرتب رژه رفتند. این منظره شورانگیز دور نمای آینده نسل جوان را نشان می داد نه تنها شاهنشاه را تحت تأثیر قرارداد که بی اختیار اشک عاطفت در چشمان ایشان نمودار گردید بلکه در دل هزارها نفر مدعوین و تماشاگران که همه شاهد و ناظر آن منظره امیدبخش و جان پرور بودند موجی از هیجان و عواطف برانگیخت که همه بی اختیار دست زده و ابراز احساسات کردند.

بعد از خاتمه رژه شاهنشاه بزرگ بسوی این بنده ضعیف که در خدمت ایشان ایستاده بودم متوجه شده و مرا مورد ملاطفت و اکرام قرار داده و بدرجه وزارت ترفیع بخشیدند.

* * *

در مهرماه ۱۳۱۵ هنگامی که والا حضرت ولیعهد (شاهنشاه آریامهر) بعد از فراغت از تحصیلات عالی خود در سوئیس بوطن بازآمدند جنبشی دیگر در امر تربیت بدنی و ورزشی و پیش آهنگی بظهور پیوست و جانی از نو در قالب آن دمیده شد ایشان به نفس نفیس ریاست عالی ورزش و تربیت بدنی و سازمان پیش آهنگی را قبول فرمودند و رهبری آن امر پرورش سودمند ملی را به کف کفایت شخص خود گرفتند. افتتاح ساختمان ورزشگاه امجدیه در مهرماه ۱۳۱۵ در حضور ایشان بعمل آمد و از آن پس وزارت معارف باشور و شوقی تازه به این خدمت فرخنده مشغول شد و از آن پس تا کنون که عهد همایون شاهنشاه آریامهر است همچنان این عنایت مستدام و برقرار و مردم ایران از برکات آن بهره ور و برخوردارند.

* * *

در پایان این یادداشت چند بیتي از يك چكامه غرا که شادروان استاد بهار

(ملك الشعرا) در تاریخ بنای ورزشگاه امجدیه سروده‌اند و در آن از خصائل شریفه پهلوانی و رادمردی و نیرومندی وصفی بزا کرده‌اند یاد می‌کنم که از آن روزهای تاریخی بهترین یادگار باشد :

در این چکامه که سراسر به بحر تقارب و به فارسی ناب سروده شده می‌فرمایند:

تن زنده والا بورزند کی است	که ورزند کی مایه زند کی است
بورزش کرای و سرافراز باش	که فرجام سستی سرافکند کی است
به سختی دهد مرد آزاده تن	که پایان تن پروری بندگی است
چنان چون سرانجام ورزند کی	دلیری و مردی و ارزندگی است
کسی کو توانا شد و تندرست	خرد را به مغزش فروزند کی است
هنر جوی تا کام یابی و ناز	که جویندگی راه یابندگی است
ز ورزش میاسای و کوشنده بات	که بنیاد کیتی بکوشندگی است
درخشیدن این بلند آفتاب	ز بسیار کوشی و کردندگی است
نبالی به تن گر نجنبی ز جای	که بالیدن تن ز جنبدگی است
نیاکنت را ورزش آن مایه داد	که شهنامه زایشان بتابندگی است
تو نیز از نیاکان بیاموز کار	اگر در سرت شور سرزندگی است
شهنشاه ایران زمین پهلوی	کز آن خسروانش نمایندگی است
ز بهر تو ورزشگاهی کرد راست	که چون گرد گردون برخشدگی است
چو دستور او حکمت این پی فکند	خرد گفت هان روز گویندگی است
به حکمت برآزد چنین کار کرد	که دانندگی با برآزندگی است
بماند این سخن یادگار از بهار	که تا روزگارانش پایندگی است
بمهر روز بنیاد این کاخ گفت :	« تن زنده والا بورزند کی است »

۹

۱۷ دی ۱۳۱۴

شاید بسیار کسانی که در این ایام از برکات و سعادت پرده کشایی زنان ایران که آنرا با اصطلاح « نهضت بانوان » می گفتند بیخبر باشند مخصوصاً جامعه بانوان ایران که نصف پیکر عظیم ملت ایران را تشکیل میدهد از جزئیات حوادثی که



اعلیحضرت رضاشاه کبیر در موقع مراجعت از جلسه تاریخی ۱۷ دیماه ۱۳۱۴
در دانشسرای تهران

در نتیجه منجر به رفع حجاب و آزادی نسوان شد بدرستی اطلاع نداشته باشند - این همه ترقیات که زنان ایرانی از حیث تربیت و تعلیم و مساوات حقوق مدنی و سیاسی و اجتماعی در این زمان همایون به عنایت شاهنشاه آریامهر حاصل کرده اند همه مرهون روز مبارك ۱۷ دیماه ۱۳۱۴ ش می باشد که در آن روز به اراده و پشتیبانی و امر شاهنشاه پهلوی ورقی تازه در تاریخ کشور ما گشوده شد .

چون نویسنده این یادداشت خود در متن آن حوادث قرار داشتم و این اصلاح بزرگ را شاهد و ناظر و تاحدی عامل بودم - وظیفه خود دانستم که از یادداشتهای مفصلی که در این باره دارم خلاصه ای فراهم کرده و تاریخچه یکی از مفاخر بزرگ آن عصر مبارك را اجمالاً تقدیم تاریخ نمایم .

* * *

روزی از روزهای تیرماه ۱۳۱۳ هنگام عصر در قصر سعد آباد جلسه هیئت وزراء منعقد بود .

اعلیحضرت رضاشاه کبیر رو بوزیر معارف کرده فرمودند : « سابقاً بکفیل معارف دستور دادم برای رفع روپوشیدن زنان اقدام نماید، اما او نخواست یا نتوانست و کاری نکرد ، حالا باید شما در این کار با کمال متانت و حسن تدبیر اقدام کنید که این رسم دیرین که برخلاف تمدن است ، از میان برداشته شود .

وزیر معارف عرض کرد : « امر مبارك را اطاعت می کنم ، این رسم نه تنها ، برخلاف تمدن است بلکه برخلاف قانون طبیعت است ، زیرا که در دنیا هیچ دو جنس ذکور و اناث در نباتات و حیوانات خلق نشده که جنس ماده از جنس نر روی خود را پنهان کند . . . البته امر و دستور اعلیحضرت را کوشش می کنم اجرا نمایم ، زیرا امر سلطان فرض است بعلاوه یکی از علل بزرگ عقب افتادن مملکت ما از قافله تمدن دنیا همین است که نیمی از بدن ملت ما بکلی فلج مانده است .

اعلیحضرت پهلوی لحظه‌ای سکوت کردند و سپس بمذاکرات دیگر مشغول شدند و بعد از پایان جلسه تشریف بردند .

پس از آن وزیر معارف بخیال خود جمعی از بانوان روشنفکر و تحصیل کرده را که در خدمت معارف و مدارس بودند جمع کرد و از آنها مجمعی گرد آورد .

در بالاخانه وسیعی در خیابان سپه نزدیک چهار راه حسن آباد این مجمع تشکیل شد و آن را «کانون بانوان» نام نهادند .

از جمله خانمهای دانشمند و منورالفکر که باوضاع دنیا آشنا بودند و در این کار پیشقدم شدند ، یکی شادروان خانم صدیقه دولت آبادی و دیگری مرحوم خانم پروفیسور فاطمه سیاح که در روسیه تحصیل کرده بود و دیگری شادروان خانم هاجر ترییت (سناتور) و بعضی دیگر مانند خانم بدرالملوک بامداد و خانم فخرالزمان غفاری بایندر و خانم پری حمام شهیدی که همه از بانوان و مفتشات و معلمات تحصیل کرده بودند و برای این خدمت بزرگ شور و شوقی داشتند ، پس خانم صدیقه دولت آبادی (که خانواده محترمش در آزادیخواهی پیش قدم بودند) و از حیث سن و معلومات بر دیگران تقدم داشت ، بسمت ریاست کانون انتخاب شد . اکنون برماست که از آن خانمها براین جرأت و شهامت که نشان داده‌اند ، همیشه بنیکی یاد کنیم و برای سعی جمیل ایشان که در تاریخ آزادی بانوان ایران عصر جدیدی را پیش قدم شدند ، اجر جزیل مسئلت نمائیم .

دیگر در برنامه وزارت معارف که هم عنان با تشکیلات مجامع بانوان در کانون بانوان و مدیران مدارس دخترانه در نظر گرفته شد مقرر شد که بتدریج مجالس جشن و خطابه تشکیل داده و دختران در آنجا باروی باز در صف دانشجویان قرار گرفته و بایراد خطابه‌های اخلاقی و سرودهای مخصوص مدارس هم آواز شوند

و رجال محترم را هم در آن مجالس دعوت کنند و بعد از آن مانند پسران بورزش و مشق بدنی مشغول شوند .

این اقدامات مجامع محافظه کار را بمخالفت برانگیخت ، از جمله در شیراز مجلس جشنی که در فروردین ۱۳۱۴ بهمین منظور در مدرسه شاپور (شعاعیه) فراهم شد ، دختران دبستان (مهر آئین) که بانوی دانشمندی بنام «خانم الا» تأسیس کرده بود ، صف منظمی آراسته بعد از آنکه لایحه خواندند و سرود سرائیدند ، بورزش و ژیمناستیک مشغول شدند .

از این معنی محافل ارتجاعی شهر برآشفته از جمله یکی از اجله علمای روحانی که مرد فعال و دانشمندی بود ، تلگرافی بشاه عرض واز وزیر معارف شکایت نمود که این وزیر «علیه ما علیه» دختران را در ملاء عام حاضر کرده و به «ترقص» واداشته است البته اعلیحضرت رضاشاه باین تلگراف اعتنا نکرده و عین آن را برای وزیر معارف فرستادند .

ماه دیگر برنامه آن بود که همراه این اقدامات که از طرف وزارت معارف در داخله مدارس در تمام مملکت بعمل می آمد يك سلسله مقالات بنظم و نشر در جراید منتشر گردد که همه بزبان پند و اندرز و انتقاد از عادات معمولی «نقاب» و حجاب سخن می گفتند .

از آن میان قطعه ای از ایرج میرزا جلال الممالك که به طنز سروده بود انتشاری وسیع یافت و ما نیز آنرا در اینجا درج میکنیم .

در سر در کاروانسرای	تصویر زنی بگچ کشیدند
ارباب ... این سخن را	از مخبر صادقی شنیدند
گفتند که واشریعتا خلق	روی زن بی حجاب دیدند
ایمان و امان بسرعت برق	می رفت که مؤمنین رسیدند

این خاک آورد و دیگری آب	یک پرده ز گل بر او کشیدند
غفلت شده بود ، خلق وحشی	چون شیر درنده می دویدند
بی پیچه زن گشاده رو را	پاچین عفاف می دریدند
درهای بهشت بسته می ماند	مردم همه می جهنمیدند
این است که نزد خالق و خلق	ارباب . . . رو سفیدند

چون این برنامه منظم بعرض شاهنشاه رسید . اظهار رضایت کردند . باین ترتیب يك سال سپری شد .

در آبان ماه ۱۳۱۴ . روزی که ایشان از سفر مازندران مراجعت می کردند مرحوم فروغی رئیس الوزراء و دیگر اعضای هیئت دولت باستقبال قدم ایشان در دهلیز عمارت دربار ایستاده ، نزدیک به غروب بود که شاهنشاه از اتومبیل پیاده شدند ، بعد از تعارفات روبو وزیر معارف کرده گفتند :

« فلانی درباب رفع حجاب چه کردید ؟ » وزیر معارف عرض کرد : « مطابق برنامه عمل که بعرض رسیده اقداماتی شده و تاحدی پیشرفت کرده و افکار عمومی آماده شده است .

اکنون دختران خردسال با روی گشاده بمدرسه میروند ولی نسبت بزنان سال خورده تنها این اقدامات معارف کافی نیست ، باید در خانواده های عالی مملکت يك عمل جدی بظهور برسد و اگر شخص اعلیحضرت همایونی پیش قدم شوند ، مردم همه تأسی خواهند کرد که از قدیم گفته اند : « الناس علی دین ملوکهم » .

شاهنشاه لحظه ای تأمل کرده : پس از چند دقیقه سکوت گفتند : (عبارت ایشان عیناً نقل میشود) بسیار خوب : دیگران که اقدام نمی کنند . من پیر مرد حاضرم که جلو بیفتم و سرمشق بشوم » .

پس از آن ، وزرا را مخاطب ساخته و برانجام این کار بزرگ تأکید فرمودند .

وزیر معارف در پیر این جلسه ، نامه‌ای بدفتر شاهنشاهی نگاشت و پیشنهاد کرد که در مجلس جشن فارغ التحصیلی آن سال مدارس که موقع اعطای دیپلمها و جوایز است ، شاه و ملکه و شاهدختها تشریف بیاورند و دیپلم و جوایز را مرحمت کنند خانمهای خدمتگزار معارف از مدیرها و معلمات و مفتشات همه حاضر خواهند بود بعد از چنین مجلسی روز آزادی عنوان رسماً اعلام شود .

پس از چند روز از دفتر مخصوص جوابی رسید که اعلیحضرت همایونی مقرر فرموده‌اند :

« فعلاً به علت سردی هوا انعقاد مجلس جشن مناسب نیست و باید تا برای فصل بهار که هوا مساعد شود ، تأمل کنید »

وزیر معارف درك كرد كه نظر به مصالح و مقتضیات سیاسی تعجیل در این امر را مناسب ندانسته‌اند ، ناچار اطاعت کرده ولی برنامه انعقاد مجالس جشن و سخنرانی در كانون بانوان و در مدارس پایتخت و شهرستانها همچنان ادامه داشت و دختران جوان حضور یافته لایحه می خواندند و دیپلمهای خود را میگرفتند .

در این مجلس نیز رؤسای ادارات و احیاناً وزراء و محترمین نیز حضور مییافتند .

در آذرماه همان سال وزیر معارف مسافرتی به خوزستان کرد ، در اهواز تلگرافی از آقای محمود جم رئیس الوزراء رسید باین مضمون :

« بر حسب امر همایونی زودتر مراجعت نمائید . . . » وی نیز خود را حاضر کرده عازم تهران شد .

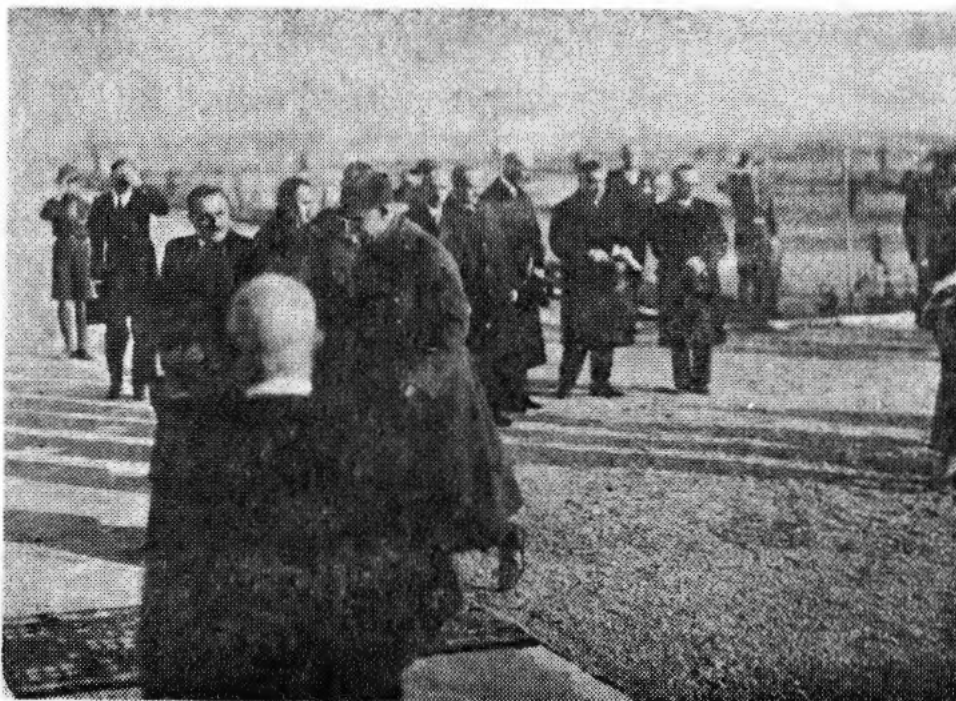
روز ۲۵ آذرماه وزیر معارف به حضور شاهنشاه شرفیاب شده بعد از عرض گزارش سفر خود شاهنشاه فرمودند :

« سابقاً در جواب پیشنهاد شما گفتم که مجلس جشن سالیانه معارف را تأخیر بیاورید ، اما حالا بمناسبت وقایعی که در خراسان پیش آمده و اشخاص مقصر

تنبیه شده‌اند ، تأخیر مصلحت نیست هر چه زودتر مجلس خود را تشکیل دهید ... ،
 (یکی از سیاست‌ها و تدابیر حکیمانه رضاشاه کبیر آن بود که همیشه
 بعد از وقوع حوادثی که باعث تحریک عامه می‌شد و تماس با افکار عوام‌الناس داشت
 و مفسدین در صدد اغواء خلق و تحریک اعصاب برمی‌آمدند فوراً بیک عمل حاد و
 بیک ضرب شست چشم گیر که نشانه قدرت دولت بود دست می‌زدند - چنانکه در
 سال ۱۳۰۷ وقتی که سران عشایر و ایلات جنوب متحد شده و علیه دولت به عصیان
 و یاغی‌گری قیام کرده بودند و مردم پایتخت سخت نگرانی داشتند ، همان روز
 امر فرمودند که بلدیه تهران خیابان شاه آباد را که از شریان‌های مهم عبور و مرور
 شهر است ، تعریض نمایند و خانه‌هایی که در مسیر واقع شده‌اند با کمال قدرت
 خراب کنند ، این عمل شدید موجب تسکین افکار و ارباب مفسدین شد) .



اعلی‌حضرت رضاشاه در موقع ورود به دانشسرای تهران



اعلیحضرت رضاشاه کبیر موقع ورود به دانشسرای تهران

در آن روزها وقایع فتنه شیخ بهلول در شهر مشهد و بست نشستن جمعی در مسجد گوهرشاد اتفاق افتاده بود که بامر ایشان قوه قهریه آنها را متفرق ساخته و عوامل فتنه و فساد را گرفتار و مجازات کردند ، لازم دانستند که در همان موقع مردم را متوجه بیک قدرت نمایی نمایند تا مشیت محکمی بدهان فتنه گران زده باشند .

شب ۲۵ آذر جلسه هیئت وزرا در دربار منعقد بود شاه رو به وزیر معارف کرده فرمودند :

مجلس جشن توزیع دیپلم ها کی خواهد بود و در کجاست ؟ ... وزیر معارف که خود را حاضر کرده بود فوراً جواب داد که کارهای ما آماده است ، در عمارت

نوساز دانشسرای تهران اگر اجازه بفرمایند روز چهارشنبه ۱۷ دی برای تشویق پسران و دختران فارغ التحصیل وجود مبارک و علیاحضرت ملکه و والاحضرت شاهدخت‌ها تشریف بیارند موجب افتخار خواهد بود.

* * *

جلسه تاریخی رفح حجاب از زنان ایران در روز چهارشنبه ۱۷ دیماه ۱۳۱۴ شمسی منعقد شد، بعد از ظهر که آسمان صاف و آفتاب درخشان و هوا در کمال اعتدال بود، در دو طالار فوقانی عمارت دانشسرای تهران (خیابان روزولت) مراسم پذیرائی به عمل آمد و رؤساء مدارس عالیہ خانم‌های مدیر دبستان‌ها و دبیرستان‌ها



علیاحضرت ملکه پهلوی - والاحضرت شاهدخت شمس پهلوی - والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی در ۱۷ دیماه ۱۳۱۴ دانشسرای تهران

و دختران فارغ التحصیل درسالن شرقی حاضر بودند، درسالن غربی جمعی از رجال و محترمین و هیئت وزرا و مدیرهای دبیرستانها و صاحبمنصبان عالیرتبه وزارت معارف قرار گرفتند.

عمارت دانشسرای تهران که اکنون مقر دانشسرای عالی است، تازه از زیر دست بنا بیرون آمده و عمارتی چنانکه اکنون هست بسیار زیبا و به مهندسی مارکوف روسی ساخته و آماده شده بود صبح آن روز سرلشکر کریم بوذرجمهری رئیس بلدیة تهران بعنوان آنکه برای کمک آمده است به آن مدرسه آمد و باتفاق وزیر معارف همه سالن ها را بازدید نمود و رفت گویا فوراً گزارش خود را به عرض رسانیده بود.

درست در ساعت سه و نیم بعد از ظهر اتومبیل شاهنشاه به صحن باغ دانشسرا وارد شد. وزیر معارف خیر مقدم عرض کرد شاهنشاه باتفاق نخست وزیر و هیئت وزرا به سمت سالن غربی راهنمایی شدند و در آنجا بر ابرمیزی بزرگ که دیپلم ها و جوایز حاضر شده بود قرار گرفتند. وزیر معارف لایحه مختصری در گزارش و عرض سپاس قرائت کرد و بعد از آن شاهنشاه دیپلم ها را بدست خود بیکایک مدیران آموزشگاهها اعطا کردند و جوایز شاگردان برجسته را مرحمت فرمودند. آنگاه وزیر معارف استدعا کرد که اکنون بظلال دیگر تشریف فرما شوند.

در آنجا تمام خانمها لباس متحدالشکل که عبارت از جامه بلند سوزمه ای رنگ بود بر تن داشتند و همه نشان شش گوش مخصوص معارف را بر سینه خود نصب نموده و در صف منظمی ایستاده بودند،

شاهنشاه بعد از توزیع دیپلمها و جوایز بطرف خانمها آمدند، خانم هاجر تربیت که مدیره دانشسرای دختران بود، لایحه ای عرض کرد و اعلیحضرت در

جواب سخنانی دایر بر اهمیت مقام زن در اجتماع و عقب افتادگی زنان ایران و تشویق آنان به برابری و هم‌سانی با مردان بیان فرمودند .

بعد از ساعتی که این مراسم انجام گرفت . بخانه‌ها ابرازمرحمت فرمودند و سپس به راهنمایی وزیر معارف تمام اطاق‌ها و کلاسها و طالارهای اجتماعات و کتاب‌خانه و آزمایشگاه آن مدرسه را یکایک دیدن فرمودند .

سپس به بیرون تشریف برده و به وزیر معارف ابراز لطف و مرحمت کردند و آن مجلس تاریخی پیاپی رسید . شرح این مجلس و متن بیانات شاهانه و لایحه خاتمه‌ها در تمام روزنامه‌های تهران و به تفصیل در مجله تعلیم و تربیت که نشریه رسمی وزارت معارف بود مندرج است .

* * *

ساعت شش بعد ازظهر همان روز ، جلسه هیئت وزیران در عمارت دربار در اطاق كوچك مخصوص منعقد شده بود و شاهنشاه به آن جلسه تشریف آوردند و بسیار مسرور و بشاش بودند . رئیس دولت و افراد وزرا هر يك بمناسبت مسوق تبريك عرض کردند و بتجلیل و تمجید ازکارهای بزرگ شاهنشاه سخنانی گفتند . شاهنشاه فرمودند : از امروز ملت ایران در صف ملل متمدن داخل شد . همیشه اروپائیان ما را بواسطه عادت زنها به حجاب و جهالت و بی‌سوادی زنان مورد طعن و شماتت قرار می‌دادند ، ولی بحمدالله این عیب رفع شد و این کار انجام گرفت و این خدمت را هم مثل سایر خدمات بمملکت انجام دادیم .

هر يك از آقایان وزرا در پاسخ سخنی گفته و از اقدامات خطیر و عظیم که بدست ایشان انجام گرفته ، مانند تشکیل ارتش ، ایجاد امنیت ، تأسیس راه آهن و کارخانجات و غیره یاد کردند ، شاه ساکت بسنخان آقایان گوش میداد ،



خانم‌های معلمان، عارف در دانش‌سرای تهران ۱۷ دیماه ۱۳۱۴

پس از چند دقیقه از جا برخاستند و پالتوی خود را پوشیده رو به هیئت دولت کرده و فرمودند: « با همه این تفصیل بزرگترین خدمت من به مملکت تشکیل نظام وظیفه بود » این را گفته و از در خارج شدند .

* * *

بلافاصله بعد از مراسم ۱۷ دی در تهران دو امر پیش آمد که یکی به حد افراط و دیگری به حد تفریط بود ، از یک طرف بعضی از زنهای معلوم الحال بکافه‌ها و رقصخانه‌ها هجوم آورده و همه در مرئی و منظر جوانان بوالهوس برقص پرداخته و با آن جوانان بانواع رقصهای معمول فرنگستان مشغول دست افشانی و یایکوبی شدند و از طرف دیگر مأمورین شهربانی و پلیس‌ها در تهران و فرمانداریهای و بخشداری‌ها در شهرها و قصبات مملکت بر حسب دستور وزارت کشور بزنان بی‌خبر



خانم‌ها در دانش‌سرای تهران ۱۷ دیماه ۱۳۱۴

مزاحم شده و آنها را باجبار وادار بکشف حجاب می‌کردند و حتی چادر و نقاب آنان را پاره می‌کردند.

این هر دو پیش‌آمد در طبقات اواسط الناس و متعصب بسیار تأثیر سوء نمود و يك حس انزجار و تنفر خیلی مخفی در عامه تحريك شده بود خاصه كه محرمانه بعضی از مقامات روحانی آیه مبارکه: « و لیضربن بچیوبهن علی خمرهن » را به مذاق و رأی خود تفسیر میکردند و در نزد مریدان خود تفسیر میکردند و در نزد مریدان خود زمزمه تنقید و ملامت را پیش گرفته بودند.

وزیر معارف دریادداشت (صد صبح ، جلد هشتم) خود در تاریخ ۲۷ دی ماه

نوشته است:

« امروز قبل از ظهر بحضور اعلیحضرت رفتم دو مطلب كه بنظرم خیلی

فوری و مهم می نمود، بعرض شاه رسانیدم که هردو را بحسن قبول تلقی فرمودند، چون این روزها عمارت کهنه اختصاصی بامراعلیه حضرت در دربار خراب کرده و بر روی شالوده های آن عمارتی نو ازسنگ مرمر می سازند و خیلی بدیع و زیبا خواهد شد. اعلیه حضرت موقتاً عمارت سابق را تخلیه کرده و درچند اطاق کوچک در ضلع غربی باغ که مشرف بخیابان کاخ است و سابقاً محل دفتر مخصوص بود منزل کرده بودند و همانجا اشخاص را می پذیرفتند. امروز اعلیه حضرت در آن اطاق برسم عادت معمول قدم میزدند، شاه پرسیدند که در این اوقات اوضاع چگونه است؟ جواب گفتم:

بحمدالله... اعلیه حضرت همایونی کار بزرگی انجام دادند که نام مبارک ایشان در تاریخ مملکت مخلد خواهد بود و مسیر زندگانی اجتماعی ملت ایران را بکلی تغییر داد ولی چون سؤال می فرمائید ناچارم با کمال صداقت عرض کنم که طبقه عوام الناس و افکار عامه ازدو عیب که پیش آمده ناراحت شده و سزاوار است که در رفع هر دو عیب توجه شود.

گفتند: «چه عیبی است؟...» گفتم یکی این است که این روزها مأمورین پلیس و بعضی حکام بزور و اجبار در کوچه و بازار در کشف حجاب سعی می کنند و برای زنها خیلی مزاحمت فراهم می کنند، خانم های بی خبر و احیاناً خانواده های عفیف را در معاشرت مزاحم شده و بجبر و عنف چادر از سر آنان بیرون می کشند و این کار تولید عکس العمل خواهد کرد باید بامر دم که عادت بی هزارساله داشته اند به ملایمت رفتار شود تا کم کم در اثر تربیت خودشان بمیل و رغبت از نشان دادن صورت و دستها که در شرع اسلام جایز است خودداری نکنند و بطور طبیعی آماده

کشف حجاب شوند. عیب دوم که نه تنها حالا در مملکت ما پیدا شده بلکه سالها است که در ممالك فرنگستان هم این عیب وجود دارد و محل اندیشه و تفکر داناتان و عقلای قوم است ولی چاره‌ای نداشته‌اند... آن افراط در «رقص» است.

این چند شب در کافه‌ها و دانسینگ‌های تهران رفتار زنهای رقاصه نیمه‌عریان خیلی زیاد و بیش از حد زشت و زننده است و آنها با جوانان بوالهوس میرقصند. این زیاده روی تأثیر ناپسندی در افکار مردم کرده است... پس از عرض این مطلب شاه مدتی در فکر رفتند بعد بمن نظر کرده فرمودند: بسیار خوب دیگر چه؟... گفتم: عرض همین است که بصراحت و راستی عرض کردم بسته بنظر مبارك است.

شاه بطرف میز رفته و زنگی که روی میز بود فشار داده مستخدمی بدرود آمد. شاه فرمودند که برئیس نظمیہ تلفن کنید فوراً بیاید و مرا مرخص کردند. بعدها شنیدم که تمام دانسینگ‌های تهران را بسته‌اند...

* * *

پس از برگزاری مراسم آن روز فرخنده مجالس سخنرانی و خطابه همچنان مرتباً در کانون بانوان انجام می‌گرفت و اشخاص سرشناس و محترم از آن جمله شادروانان وثوق‌الدوله و حاج محترم السلطنه رئیس مجلس شورای مرحوم صدرالاشراف وزیر دادگستری و بزرگان دیگر در آن جلسات سخنرانی‌های سودمند و آموزنده ایراد میکردند در سال بعد یعنی در سالروز ۱۷ دیماه ۱۳۱۵ مجلس باشکوهی در همان محل فراهم آمد و خانم‌ها و آقایان همه آنروز فرخنده را جشن گرفته و از آن به بعد تاکنون همه ساله روز ۱۷ دیماه را همه کس بخصوص خانم‌های دانشمند و روشنفکر شادمانی میکنند و از آن شاهنشاه

بزرگ که مؤسس و بانی آن خدمت بزرگ اجتماعی بود به عظمت و احترام یاد می کنند.

در سال ۱۳۱۶ تحول عظیمی در دستگاه آموزشی بعمل آمد - در آن سال کلاسهای چهارساله دبستانها بصورت مختلط تشکیل شد و نوباوگان دانشجو از پسر و دختر در زیر نظر خانمهای آموزگار به تعلیم و آموزش مشغول شدند و نیز از همان سال در دانشکدههای ادبیات و علوم و پزشکی و داروسازی و حقوق دختران دانش آموز در ردیف پسران دانش طلب اسم نویسی کرده در دانشگاه تهران پذیرفته شدند و تاکنون عده خانمهای فارغ التحصیل روزافزون و رو به ازدیاد است .

امیدوارم این قافله مبارک همواره بطرف خیر و صلاح و برکت و نجاح پیش بروند و بسر منزل نیکبختی و سعادت برسند .



نظام ملوک الطوائفی

کلمه «ملوک الطوائف» را مورخین و جغرافی شناسان ایران از قدیم استعمال کرده اند. در شاهنامه فردوسی در بیان بسیار کوتاهی که از دوره اشکانیان کرده است همین اصطلاح را بکار برده:

چنین گفت داننده دهقان چاچ کز آن پس کسی را بد تخت و تاج

چو بر تختشان شاد بشاندند «ملوک الطوائف» همی خواندند

این عنوان را می توان تا حدی با رژیم فئودالیزم Feudalism که در قرون وسطی در اروپا معمول بوده مطابق دانست. زیرا که «فئو» Feud به لاتین بمعنای زمین مزروعی ملک شخصی یا پادشاهی است که بفارسی (تیول) می گویند. و این اراضی خالصه از طرف پادشاه به بزرگان و اشراف Lords عطا میشده است و در طول مدت زمان بعد از سقوط امپراطوری روم در نقاط مختلف اروپا صاحبان املاک و اشراف بدست رعایا Serfs آن اراضی را زراعت می کرده اند. این بزرگان و نجبا بدرجات سلسله مراتبی داشته اند که از طبقه پائین یعنی «رعایا» شروع می شده و چند درجه را به مراتب طی کرده تا در طبقه عالی به شخص امپراطور یا پادشاه منتهی

میشده است و آن بزرگان و امرا می‌بایستی با خدمات نظامی یا با پرداخت مالیات بامر شاه اطاعت کنند و اگر نمی‌کرده‌اند آن اراضی را که چنانکه گفتم بفارسی «تویول» می‌نامند ضبط و خالصه دیوان می‌شده است. اعطای تویول بهمین ترتیب در رژیم ملوك الطوائفي ایران نیز معمول بوده است.

در کشور ایران نظام ملوك الطوائفي از تاریخ هجوم طوائف آریائی (مادها و پارس‌ها) در اوایل هزاره دوم قبل از میلاد معمول گردید. طوائف مهاجم آریائی که از مرکز خود در آسیای مرکزی بشمال و مشرق دریای خزر رو آوردند قسمت جنوبی از دربندهای کوهستانی شمال ایران عبور کرده و در فلات ایران گسترده شدند. این طوائف بادام و دواب (احشام و اغنام) خود در طلب چراگاهها و مراتع بهر طرف در شرق و غرب کشور متحرک بوده و اراضی حاصلخیز را بتدریج تصاحب کرده و سپس در آن نواحی ساکن میشده‌اند و تدریجاً رؤسای این طوائف و زمین‌داران باهمدیگر منازعه کرده بعضی بر بعضی دیگر تفوق و غلبه می‌یافته‌اند. آن زمین‌داران بمراتب به درجات اجتماعی تقسیم میشده‌اند و رئیس هر درجه در مرتبه خود لقب و عنوان خاصی داشته است تا بالاخره در تحت امر رئیس بزرگ که بر همه ریاست داشته و «شاه» و بالآخر از آن به «شاهان شاه» ملقب میشده قرار میگرفته‌اند؟ نواحی و مناطق ایران بمناسبت اوضاع جغرافیائی بتقسیماتی چند منقسم می‌شده است که همه آنها در تحت امر بزرگترین شاه که در پایتخت و مرکز کل اقامت داشته قرار داشته‌اند. در ادوار تمدن و سلطنت آریاها در ایران نخست يك سلسله بنام «ماد» سلطنت می‌کرده‌اند که پایتخت مرکزی آنها اکباتان (همدان) بوده است. نواحی و مناطق استانهای خاوری و باختری و شمالی و جنوبی هر يك با شاه خود زندگی می‌کرده‌اند بعد از مادها شاهان پارس بر تمام سلاطین جزء غلبه کرده و امپراطوری پارس آریائی را تأسیس کردند پایتختها و شهرهای

مرکزی آنها عبارت بوده است از استخر و بازار گاد و طوس و شوش و غیره. بعد از عصر ماد دوره سلطنت پارسها یعنی آریاهای خالص ایرانی نژاد جنوبی به سه دوره جداگانه در تاریخ ظاهر می شوند نخست پارسیان « هخامنشیان » تقریباً از ۷۰۰ ق.م که پایتخت شاهان شاه بزرگ در شهر باستانی استان واحد بازار گاد و شوش و اکباتان بوده و بحمله اسکندر یونانی در ۳۳۰ ق.م. این دوره خاتمه یافت و یکدوره کوتاه ملوک یونانی (سلوکی) Slucides تأسیس شد ولی دوامی نیاورد.

بعد از آنها « اشکانیان » (پارتها) که از زمان اشك اول ۲۵۰ ق.م. تا ۲۲۷ میلادی سلطنت کرده اند کتیبه ها و مسکوکات آنها همه نشان می دهد که پایتخت آنها شهر هکاتام پیلس (صد دروازه) (سلوسیه) طیسفون (مدائن) بوده و این دوره با غلبه اردشیر بابکان ساسانی بر اردوان پنجم اشکانی خاتمه پذیرفت.

بعد از آن ساسانیان که از ۲۲۴ م تا ۶۵۰ میلادی در ایران پادشاهی کردند و سلطنت ایشان به غلبه اعراب مسلمان در نیمه قرن هفتم میلادی پایان پذیرفت پایتخت پادشاهان ساسانیان طیسفون (مدائن) و بیشابود (نزدیک کازرون) و فیروز آباد بوده است.

بعد از انقراض ساسانیان و غلبه عرب سلاله های کوچک ایرانی یعنی ساهانیان در ماوراءالنهر و طاهریان و صفاریان در شرق و بویهیان در غرب و جنوب ایران هر کدام زمانی کم و بیش سلطنت کرده اند که از همه بزرگتر امپراطوری ترکان سلجوقی است این سلاطین با حمله مغول از میان رفتند. بعد از آنها يك سلسله سلطنت ملی « صفوی » به ظهور رسید که از ملیت خالص ایرانی بود و از سال ۹۰۷ ه. تا ۱۱۲۵ هجری در ایران پادشاهی مستقلی داشته اند و مرکز آنها قزوین و بعد شهر اصفهان بوده است.

این ادوار شاهان ایرانی بنوبه خود بحمله ها و مهاجمات ملل همسایه قطع

میشده هخامنشیان به حمله اسکندر یونانی و ساسانیان بغلبه و فتح اعراب مسلمان و سلطنت‌های کوچک به حمله اسکندر یونانی و ساسانیان بغلبه و فتح اعراب مسلمان و سلطنت‌های کوچک به هجوم قبائل ترك و مغول موقتاً منقطع میشد و سلطنت از طائفه بطایفه دیگر منتقل می گردید در تمام این مدت دوهزار و پانصد سال رژیم ملوك الطوائفی در هریك از این سلاله‌ها معمول بوده در تبعیت از پادشاهان ایرانی در سلسله‌های سلاطین عرب و ترك و مغول و بالاخره در قرن اخیر (سیزدهم هجری) دودمان ترك نژاد قاجار همه بلا استثنا رژیم فتودالیسم و اسلوب اریستوکراسی (اشرافیت) را در این کشور اجرا میداشتند و به سیره شاهان پارس رفتار می کردند در طول این مدت تنها دوره بسیار کوتاه خلفا اربعه اسلام «راشدین» به مدت سی سال است كه يك اسلوب كاملاً دموکراسی در تحت لوای اسلام حكومت یافت كه با شهادت حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) خاتمه پذیرفت و خلفای عرب اموی و عباسی و بعد ایلخانیان مغول همان رژیم قدیم اشرافیت را تجدید کرده بودند.

رژیم فتودالیسم و نظام ملوك الطوائفی در این ادوار مختلف تاریخ فقط از حیث القاب از یکدیگر فرق داشته ولی رژیم و اسلوب همان بوده تا اینکه با ظهور مشروطیت ۱۳۱۴ هـ مطابق ۱۹۰۶ میلادی رژیم فتودالیسم رسماً خاتمه پذیرفت ولی در زمان سلطنت رضاشاه کبیر آن رژیم بکلی ازمیان رفته و اسلوب نوین «دموکراسی» و سلطنت مشروطه ملی در ایران قائم و برقرار شد.

طبقه رعیت یعنی افراد عادی مملکت عبارت بود از :

اولا طوائف رحاله (کوچ نشین) كه آنها را عرب‌ها «عشیره» و ترك‌ها «ایل» مینامیدند كه شغل آنها دامداری بود و در طلب مرتع بیلاق و قشلاق حركت می کردند.

ثانیاً : مردم ساكن در شهرها و روستاها كه كار آنها زراعت و كشاورزی بود

و دردهات و اصناف ، بازرگانان و کسبه و صنعتگران و اهل حرفه در شهرها بودند. برای اینکه دورنمایی از سلسله مراتب ادوار مختلف در طول مدت تاریخ دوهزار و پانصد ساله بدست آورده و القاب و عناوین آنها را در هر يك از ادوار تاریخی اجمالا تطبیق کرده و بشناسیم بجدول ذیل باید مراجعه شود :

۱- دوره سلطنت پارسیان

(گیان تا ساسانیان)

پایتخت : اکباتان ، استخر ، شوش

تیسفون (مدائن)



شاهان شاه



شاه زمینها - اسپهبد (ساتراپ)



مرزبان



کنارنگها



رعایا

خلیفه اموی و یا عباسی

ملك - سلطان



امیر



شیخ



رعایا

۲- دوره سلطنت ترك و مغول

پایتخت : خانبالغ (بکن)

تبریز (ایران)

ایلخان



نوئین یا خان بزرگ



بیگلریک



بك



رعایا

۳- دوره سلطنت ایرانی اخیر

(پایتخت : اصفهان ، طهران)

شاهنشاه (ظل الله) - والی



خان - امیر



بیگلریک



کلاتر



رعایا

بعد از گذشت بیست و پنج قرن که از دوره شاهنشاهی ایران می‌گذشت از فاصله کوتاهی که در زمان اسکندر تشکیل سلطنت یونانی (سلوکیدها) روی داد و بزودی منقرض شد و اشکانیان آمدند اما حادثه بزرگ تاریخ ایران در قرن هفتم میلادی همانا حمله و غلبه عرب مسلمان بود که در تمدن و فرهنگ، زبان و خط و فرهنگ و هنر ایران تغییر فاحشی روی داد و در طول مدت ششصد و پنجاه سال اختلاط و امتزاج نژادی شدیدی بین پارسیان و تازیان بظهور پیوست تنها دوره خلفای راشدین چنانکه گفتیم فقط سبک و اسلوب دموکراسی با «ئیدوتولوژی» اسلام تفوق و استیلا داشت ولی خلفای اموی و عباسی در سیاست مملکت و کشور مداری و اسلوب اجتماعی همان سبک و روش پارسیان را اختیار کردند. شاهان مغول و ترك نیز همچنان همان روش ایران باستان را داشتند دوره جدید سلطنتی ایرانی (صفوی) هم در ابتدا يك نوع رژیم دموکراسی یعنی تکیه پادشاه به ملت شیعه ایران و طوائف قزلباش شروع شد ولی در همان اوائل یعنی در زمان شاه اسماعیل و شاه عباس سیستم اریستوکراسی و نظام ملوك الطوائفي دوباره بظهور رسید. در تمام این ادوار آن ملوك و شاهان پیوسته با هم تنازع داشته و رقابت می‌کردند و جنگها و خونریزی‌ها بین آنها و بین خودشان یا مهاجمین برقرار بود.

در قرن نوزدهم میلادی تمدن جدید فرنگستان و رژیمهای اجتماعی «مدرن» در جهان بظهور رسید که تدریجاً به ایران نیز نفوذ کرد و سرانجام باستقرار رژیم مشروطه یعنی حکومت افراد مردم بر مردم رسمیت یافت و همه با یکدیگر در حقوق مدنی و اجتماعی متساوی گشتند. در اوائل قرن بیستم رژیم سلطنت مشروطه جانشین پادشاهی استبدادی شد.

انقراض رژیم فتودالیم در اروپا در حقیقت از زمان اختراع باروت بدست دانشمندی بنام روجریکون در اواسط قرن سیزدهم میلادی و با ایجاد اسلحه گرم شروع گردید و تدریجاً سیستم‌های نوین برقرار شدند تا اینکه امروز به انبساط عظیم قوای برق و پیدایش صنایع مکانیکی و استخدام انرژی (بخار - نفت و اتم) بکلی نظام فتودالیم از میان رفته نظم نوین برقرار گشته ارتشهای امروزی که مسلح با اسلحه گرم هستند بعملیات فنی نظامی، قواعد و تاکتیکهای جنگی را آموخته و زمین و دریا و هوا را قبضه کرده‌اند دیگر قهراً احتیاجی بوجود سواره و پیاده ثیلاتی یعنی جنگجویان فتودالیم و چریکهای مسلح باقی نمانده است ایران نیز از این تحول عظیم اجتماعی در سایه توسعه علم و تکنیک قدم در مرحله تجدد و مدرنیزم نهاد و بناچار می‌بایستی با اصول اجتماعی و سیاسی و نظامی عصر حاضر مجهز شود، در طول زمان تاریخ البته دسته صحرائنشینان و ایلات نقش بزرگی ایفا می‌کردند آنان در واقع قشون طبیعی شاهان بوده‌اند و جنگجویان بانیروی بدنی - نیزه بردوش، کلاه خود بر سر و شمشیر در کمر و تیر کمان در دست از خاک وطن در برابر بیگانگان مدافعه می‌کردند و یا در ظل هدایت و رهبری پادشاهی جهانکشا به ممالک مجاور می‌تاخته‌اند.

اما شکست شاه اسماعیل از سلطان سلیم خان عثمانی در چالدران ۹۱۶ هـ. و غلبه قشون جدید تازه روس بر اردوهای چریکی زمسان عباس میرزا و لیمهد در اوائل قرن ۱۹ ثابت کرد که دیگر وجود صحرائنشینان و ایلات با همه اسباب و اسلحه و اسب و شتر از این پس بکار نمی‌آیند و بایستی بحکم جبر طبیعت با اسلحه روز مسلح شوند تا بتوانند در میدان تنازع بقا بر دشمنان غلبه نمایند، باقی بمانند و دوره فرمانروایی ژنرالهای نظامی بنام رئیس جمهور شروع شد.

بیشرفت عالمگیر تمدن جهانی که از قرن هفدهم پیوسته در بتوسعه بوده انقلاب عظیم فرانسه که در آخر قرن ۱۸ میلادی روی داد و پیدایش تشکیل دولت های جمهوری به جای امپراطوری لاتینی و جرمنی و بالاخره سقوط خاندانهای عظیم امپراطورهای آلمان و اطریش و تزارهای روسیه همه سبب شد که ایران هم رژیم فتودالیستی را خواه و ناخواه ترک کند و به تسلط سلاطین مستبد و خودمختار قاجاریه خاتمه دهد از این رو در ۱۳۲۴ ه. ق. در ملت ایران جنبش عظیم آزادی خواهی در شهرها پدیدار گردید و ایرانیان در اوایل قرن حاضر سازمان دموکراسی را اخذ و اقتباس نمودند و حتی قانون اساسی برای رژیم خود وضع کردند اما هنوز در تحت اثر عادت فتودالیسم دوهزارساله خود کم و بیش باقی بودند. در قانون اساسی سلطنت را يك «وديعه الهی» ذکر کرده که از طرف ملت به شخص پادشاه واگذار می شود و این در حقیقت ادامه اصل سلطنت «من جانب آللهی» قدیم است که تجدید شده است. در ایران شاهان جزء و امراء محلی و خاندانهای اشراف و اریستوکرات تا اوایل مشروطه هنوز به قوت خود باقی و برقرار بودند. حتی غلبه آزادی خواهان در شهرها بر پادشاهان مستبد قاجار و تبدیل رژیم استبداد باصول مشروطیت وقتی صورت گرفت و قطعی شد که دو خاندان بزرگ فتودال یعنی خان بختیاری و امیر تنکابنی (مرحوم علی قلی خان سردار اسعد و محمد ولی خان سپهسالار) بیاری آزادی خواهان برخاسته و محمدعلی شاه را از سلطنت ایران خلع کردند.

اما همان دو قائد ملی بازماندگان خاندانهای اشرافی را طبعاً برای حفظ استیلا و نفوذ خود و وفاداری بروش و رسم اجدادی خویش در اوایل مشروطه دوم خانها و اشراف محلی در زیر حمایت و بال خود گرفتند و دائماً آنها را

تقویت می نمودند . مدت بیست سال حکومت ملوک الطوائفی در زیر پرچم سه رنگ مای همچنان به موجودیت خود ادامه می داد اسماً حکومت ملی بود ولی حقیقه خانها حکومت می کردند البته عناصر ملی و افراد منور و متمدن شهرنشین از رژیم پوسیده قرون وسطائی طبعاً متنفر و یزار بودند و با آن بجنگ پرداختند . در بحبوحه این تحول اجتماعی موقعی که کشمکش بین آزادبخواهان متمدن شهرها با عشایر نیم وحشی صحرانگرا کرد باوج خود رسیده بود کب درخشان دولت پهلوی در سحرگاه سوم حوت ۱۲۹۹ شمسی از افق تاریخ ایران طالع گردید و بساط خان خانی و بازماندگان فتودالیسم از ایران برچیده شد که در قسمت دوم این خاطره بذکر آن می پردازم .



زوال ملوك الطوائفي

از هنگام تأسیس مشروطیت و انعقاد مجلس قانون گذاری ۱۳۲۴ هـ. ق و وضع قانون « لغو تیول » در مجلس اول ۱۳۲۵ ظاهراً و اسماً حکومت ایران رسماً حکومتی ملی با رژیم دموکراسی شناخته شد و سلطنت مشروطه « کنستیتیوسیونل » به موجب قانون اساسی در کشور برقرار و افراد ایرانیان دارای حقوق مدنی مساوی گردیدند البته از همان زمان دستگاه حکومت برضد رژیم فتوالبیزم بود و حتی همه احزاب سیاسی آن زمان یکی از مواد برجسته مراعاتیه های خود را اسکان یا « تخت قاپو کردن تیلات » قرار می دادند. معذالک عملا خاندان های اشراف و امرای محلی و خان های تیلات و عشایر در تمام مملکت بساط حکمرانی موروثی خود را حفظ کرده و بر کرسی امارت بلکه سلطنت محلی همچنان مستقر بودند . بدون اینکه نسبت به حکومت مرکزی اندک اعتنایی داشته باشند سلطان احمد شاه که سلطان قانونی بود در تهران اقامت داشت، ولی قلمرو فرمان و امر او از چهار دیوار باغ گلستان و قصر فرح آباد تجاوز نمی کرد و دو خان بزرگ - بختیاری و تنکابنی - پیشرو قافله آزادیخواهان متمرد شده بودند و همواره یا خود دولت تشکیل می دادند و یا افراد خاندان آنها در کابینه های ادوار مشروطیت عضویت

و نفوذ نام داشتند - (حکایت حبس و چوب زدن رزیر داخله به امر سردار مخم
بختیاری در طهران هنوز در خاطرها زنده است).

خوانین و امرا در ایالات و ولایات در عوض اطاعت و انکاء به شاه مملکت و
دولت قانونی خود را در سایه حمایت بیگانگان قرارداد در شمال و جنوب کشور
خود را دست نشاندۀ وفادار کنسولهای روس و انگلیس می دانستند و به آن افتخار
می کردند و در همان حال با وارد کردن هزارها قبضه تفنگ و اسلحه آتشین بطور
فاجاق (از بنادر جنوب) افراد عشائر و ایلات تابعه را مسلح می کردند و برای حفظ
ظاهر و مراقبت از اعمال دولت نوگرها و عمال خود را به سمت نمایندگی مجلس
به پارلمان می فرستادند و در دوره های دوم و سوم و چهارم و پنجم - مجالس مقننه در
دست اختیار عمال و نمایندگان خان ها بود.

از قشون دولتی جز افواج سرباز پریشان که ماه ها بدون مواجب مانده و در
گوشه و کنار به کاسبی مشغول بودند جز اسم بی رسم چیزی باقی نمانده بود -
تنها قوه قشونی منظم دیویزیون قزاق بود که آن هم آلت اجرا و در تحت امر
افسران روسی و عمال سفارت تزاری قرار داشتند.

رأندارمری نو بنیاد دولتی در تحت تعلیم افسران استخدامی از سوئد هنوز
قوام و نظامی نداشت. ضعف و ناتوانی حکومت به جایی رسید که اشرار و قطاع الطريق
مسلح در شاه راه علناً به راهزنی قوافل و قتل و غارت دهات مشغول ، مقاومت چند
ساله نایب حسین و پسرش ماشاءالله خان و رضا جوزانی در ایالت مرکزی و غارتگری
ایلات مسلح در آذربایجان و فارس و خراسان به منتهای شدت رسیده بود و دولت
از جلوگیری آنها عاجز مانده - اما چاپلوسان و تملق گویان و استفاده چی ها در
اطراف خان های محلی جمع شده و به مزد روزانه و اندوختن سرمایه قناعت میکردند.
از امور خنده آور آن زمان یکی آن بود که هر یک از خوانین و اشراف در اطراف

مملکت بر خود القاب مطمئن که الفاطی پوچ و پرطمطراق بیشتر نبود بر خود نهاده همه ملقب به «سپهسالار» و «سردار» و «دوله» و «سلطنه» شده بر یکدیگر به آن کلمات بی معنی تفاخر می کردند.

به طوری که محل تمسخر و استهزا مردم قرار گرفته یکی از ظرفا قطعه‌ای ساخته بود که به این بیت شروع می شد:

«روزی که شیپور عدو آهنگ زیر و بم کند

سردار افخم خم شود سردار اکرم رم کند»

نظاره این اوضاع برای وطن پرستان روشن فکر و آزادیخواهان و احرار جز خوردن خون جگر نمی نداشت. این دوره تحول و به عبارت دیگر «عصر هرج و مرج» افزون از شانزده سال تمام یعنی از ۱۳۲۴ تا ۱۳۴۰ هجری قمری دوام داشت در وقتی که این دوزنمای غم انگیز به اوج کمال خود رسیده بود در سپیده دم روز سوم اسفند ۱۲۹۹ کوکب درخشان پهلوی طلوع کرد و عصر جدید آغاز شد.

* * *

شاهنشاه پهلوی هم از آغاز زمامداری خود که ابتدا به عنوان وزیر جنگ و بعد به سمت نخست وزیر و سرانجام به نام سلطنت زمام امور مملکت را در کف خود گرفت. با عقیده راسخ و عزم و جزم بر ضد نظام فاسد خان خانی برخاست و پیچیدن دستگاه ملوک الطوائفی را وجهه همت خود قرار داد. جانب روشنفکران و آزادیخواهان را گرفت و یک دوره جنگ و کشمکش بین آن مرد توانا و متجدد با خوانین و فتودال‌های ارتجاعی آغاز گردید. این مبارزه و جدال از سال ۱۳۰۰ ش شروع و پس از دوازده سال در ۱۳۱۲ ش به کلی به فتح و فیروزی حکومت مرکزی و شکست نهایی و زوال قطعی ملوک الطوائف به پایان رسید.

اولین برخورد : نخستین تصادم بین نظام نوین پهلوی با دستگاه کهنه ملوک الطوائفی در سال ۱۳۰۱ در ناحیه «مال میر» بختیاری در جنوب غربی کشور به وقوع پیوست. بدیهی است در این زدوخورد غلبه و فتح نصیب سپاهیان منظم و مجهز به اسلحه «مدرن» بود و چریکهای پیاده و سواره ایلخانی تاب مقاومت نیاورده و شکست خوردند. و بعد از آن يك دوره مستدام دوازده ساله مبارزه بین ارتش شاهنشاهی با خاندانهای پوسیده ارتجاعی ادامه داشت. در خلال این احوال راههای ایران تسطیح و عرابه روشد و ارتش به وسائل نقلیه جدید و اتومبیلهای سریع السیر مجهز گشت و این خود بزرگترین عامل شکست عشایر و فتح ارتش بود که در تحت رهبری شاهنشاه و سرکرده های جوان و تحصیل کرده هدایت می شد. تا اینکه ریشه اسلوب ملوک الطوائفی یکباره از ایران بر افتاد و نهال دموکراسی و نظام اجتماعی نو آئین به سبک کشورهای متمدن به دست آن سردار بزرگ غرس شد و امروز به همت بلند فرزندان پر و مند او شاهنشاه آریامهر که پیشوای انقلاب سفید «شاه و ملت» هستند آبیاری و پرورش یافته درختی بارور گردیده که در سایه آن کشور منظم و ملت آسوده و دولت قوی گردیده می رود که گلهای رنگارنگ بدهد و میوه های گوناگون بیار آورد:

تو همچو آفتابی و ایران چو بوستان

گلها و لاله ها دهد از تربیت کنی

* * *

دور نمای نظام کهنه - در آغاز قرن چهاردهم هجری شمسی در کشور عزیز ما بقایای خاندان نظام کهنه که هنوز بر نواحی مختلف تسلط داشتند و بعد از مبارزه دوازده ساله پهلوی به کلی از میان رفتند و اولاد و احفاد ایشان اکنون با سایر

افراد ایرانی از شهری و روستائی دارای حقوق مدنی و اجتماعی برابر گردیده‌اند مطابق صورتی است که در اینجا بطور اختصار ذکر می‌شود. ناخوانده و قوف کامل به اوضاع احوال تاریخی آن‌ها حاصل کند و از جد و جهد و کوشش وسیع که آن شاهنشاه در این راه بعمل آوردند آگاه شود:

۱- **خاندان‌های بختیاری:** بزرگترین ئیلخانی بختیاری در اواخر عصر قاجاریه مرحوم حسینقلی خان بود سپس فرزندش اسفندیار خان و بعد از او فرزند دیگرش مرحوم حاج علیقلیخان (سردار اسعد) رئیس آن ایل بزرگ گردید و هم او بود که در ۱۳۲۷ ق. بامجاهدین و آزادیخواهان بر علیه محمدعلیشاه قیام کرد و تا او را از سلطنت خلع کردند. آن مرحوم بعد از چند سال که به واسطه ضعف باصره خانه‌نشین شده و در حال انزوا بسر می‌برد به کارهای ادبی و ترجمه کتابهای تاریخی اشتغال داشت عاقبت در سال ۱۲۹۶ ش در تهران فوت شد و دستگاه ئیلخانی بختیاری به فرزند ارشدش مرحوم جعفر قلیخان (سردار اسعد سوم) و دیگر خان‌های بنی اعمام او منتقل گشت در ابتدا بعضی از آن خان‌ها چنان که گفتیم برضادارش نوین ایران قیام کردند و مخصوصاً در سالهای ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ با رؤساء طوائف و عشایر جنوب (قشقائی و الوار و اعراب) ائتلافی بوجود آورده و با دولت پهلوی به مبارزه پرداختند.

جعفر قلیخان با اظهار انقیاد به دولت به طهران منتقل شد و به دربار شاهنشاه متصل گشت و چندی به عنوان مصاحب و ندیم و چندی به عنوان وزیر جنگ بشاه تقریبی داشت.

وی از قرار معلوم با ائتلاف ایلات جنوب همراه نبود و شخصاً نیز مردی بزرگ منش و معقول بود ولی به حکم جبر طبیعت چون عمارت پوسیده دستگاه خان‌بازی رو به انهدام نهاده بود بناچار بر سر او فروریخت و محکوم به فنا گردید

و بعضی از خانهای بختیاری که در اعداد باغی گران و سرکش‌ها بودند از میان رفتند و دائره نفوذ ایشان که در دوره هرج و مرج ادواتل مشروطه شامل تمام ایالات و ولایات مرکزی ایران بود و در ناحیه وسیعی از کرمان و یزد گرفته تا خوزستان و پشت کوه حکومت می کردند، در سال ۱۳۰۳ به کلی برچیده شد و جعفر قلیخان در زندان وفات یافت. اینک که افزون از چهل سال از آن تاریخ می گذرد جوانان بختیاری که غالباً تحصیل کرده در مدارس داخله و یا خارجه هستند همدوش با فرزندان دیگر ایران در امور اجتماعی و مشاغل ملی و دولتی شاغل به کشور میباشند.

۲- مشایخ عرب: در قرون سابق بعد از غلبه اعراب مسلمان طوائف چند از عربستان ایران مهاجرت کرده و در جنوب ایران و مخصوصاً در ناحیه خوزستان متمکن «حویزه و بنی طرف» سالها است که حق توطن ایرانی پیدا کرده اند در زمان قاجاریه بعضی از مشایخ اعراب خوزستان در آن ناحیه که از مرکز ایران دور افتاده بود و جبال مرتفع لرستان (زاگرس) آنرا از دیگر قسمتهای مملکت جدا میکرد نفوذ و اقتداری بهم بستند آخرین آنها شخصی بنام شیخ خزعل خان (ملقب به سردار اقدس) در خرم شهر و سواحل اروندرود (شط العرب) بسیار مقتدر و صاحب نفوذ گردید بطوریکه حکام اعزامی از طرف دولت در شوشتر کرسی خوزستان غالباً مطیع او بودند و حتی بعضی از آنها با او موافقت نموده بودند این مرد در سال ۱۳۰۳ ش. سپاهیان ایران در کشتی خود توقیف کرده و به تهران آورده شد و بحکم شاهنشاه در تهران اقامت جسته و در آنجا بود تا وفات یافت. از آن سال به بعد آن ناحیه بوسیله شاهراه شوسه و رام آهن بمرکز متصل شده و آن ایالت بنام قدیمی تاریخی خود «خوزستان» موسوم گشت و مرکز ایالت که شهر «ناصری» نام داشت در کنار رود کارون واقع است بنام باستانی خود «اهواز» تجدید حیات کرد و بندر محمره که مقر شیخ بود و از بنادر مهم ایران و جنب به تصفیه خانه مهم نفت اشتغال دارند آبادان است با اسم زیبای «خرم شهر» نامیده

شد. خیلی از اعراب که در اطراف خوزستان متفرق بودند اکنون در این شهرهای آباد بکار و کسب و زراعت مشغول و فرزند ایشان در دبستانهای محل به تحصیل علم اشتغال دارند.



از بیک زادگان ترک

۳- خوانین ثیلات آذربایجان -
در استان آذربایجان عشایری فراوان موجودند که از آنجمله شاهسون‌ها در ارتفاعات مشکین شهر و اردبیل و ثیل چاللی در مغرب آذربایجان بریاست مردی ملقب به اقبال السلطنه (خان ماگو) در سرحد ترکیه متفرق بوده‌اند - و به تیره‌های متعدد بنام حاج علی لو و چلبیانلو و غیره در اطراف آذربایجان پراکنده‌اند بعضی از خوانین ایشان که پشتیبان و لیبدهای قاجار در تبریز بودند در دوره هرج و مرج استقلال و قدرتی پیدا کرده

و بعداً بحکم همسایگی به پشتیبانی عمال روسیه تزاری در آن نواحی حکم فرمائی میکردند آنها در اوایل عصر مشروطه به خواهی از محمدعلی شاه مخلوع و به ضدیت آزادینخواهان قیام کردند حتی رحیم خان چلبیانلو داعیه سلطنت را در مغز خود میپروراند. اعلیحضرت پلوی به سرکشی و تمرد آنها خاتمه داد و ارتش نو بنیاد ایران در سالهای ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ آنها را مطیع ساخت و اینک اولاد عشایر آذربایجان در تمدن اصیل ایرانی جذب گردیده و در تمام کشور مصداق خدمات و شاغل مشاغل، مهمه اجتماعی از کشوری و لشکری هستند.

۴- خوانین کردستان - کردها که از نژاد آریایی قدیم و در تاریخ باستان ایران هم از زمان «ماد» و پارس وجود داشته‌اند اخیراً در غرب ایران از جنوب دریاچه رضائیه (مهاباد - مکری، سقز، وسندج - تاحوالی کرمانشاهان متفرق‌اند ناحیه باستانی کردستان بین سه مملکت ایران و عراق و ترکیه منقسم گردیده است. در دوره هرج و مرج بعضی از طوائف کرد در آذربایجان غربی سر از اطاعت دولت برتافته بحکومت مرکزی اعتنائی نداشتند و چون مذهب شافعی دارند در زمان‌های سابق با شهرنشینان شیعی مذهب، آن حوالی کشمکش و زد و خورد میکردند و غالباً بین طوائف صحرائین مانند شکاک و اورامان و مریوان سرکشی و یاغیگری مینمودند در این عصر یکی از سرکردگان معروف آنها مرسوم به اسماعیل سمیتقو که مردی خون‌ریز بود و طائفه آنها نزدیک خاک ترکیه مقام داشت پیوسته سرکشی و طغیان میکرد و مردم شهرنشین را قتل و غارت می‌نمود، در جنگ با ارتش نوین ایران کشته شد و طوائف کرد در شهرها و روستاهای کردستان مطیع دولت مرکزی گردیدند شهرنشینان کرد در سنج و مهاباد نسبتاً متمدن و دارای هوش و ذکاوت فطری هستند. هم در اوائل عصر مشروطیت در آنجاها خوانین مستقل بوجود آمده بود مانند اصف اعظم و برادرش مشیردیوان و فرزندش سردار معظم (که چند دوره وکیل مجلس بود) زمام امور را در دست داشتند. در این عصر با تمرکز قوای نظامی و سفرهای متوالی شاهنشاه که شخصاً با آذربایجان و کردستان مسافرت مینمودند کاملاً منطقه‌ای آرام و ساکت گردیده و اینک اهالی باقتضای استعداد فطری و نجابت‌نژادی در طریق زراعت و کشاورزی و صنعت قالی بافی مراحل ترقی را می‌پیمایند. و سنن و مذهب اجدادی خود را ادامه میدهند.



خانزاده قشقائی

۵- ایل قشقائی - قشقایی‌ها که ظاهراً از نژاد غزهای ترکستان‌اند که در قرن ششم هجری بایران آمده‌اند تا این اواخر عده زیادی نبودند در اوایل سلطنت قاجاریه افزایش یافتند و ئیلخانی بنام «جانی‌خان» برای آنها تعیین شد اولاً اوپی در پی بمقام ئیلخانی گری قشقائی منصوب میشدند در قرن سیزدهم و چهاردهم عده آنها ازدیاد یافت و در سراسر نواحی غربی و جنوبی فارس که مسیر ییلاق و قشلاق آنها بود متمکن شدند آنها هم در دوره هرج و مرج غالباً در برابر حکومت مرکزی ابراز وجود میکردند و شاهان قاجار برای حفظ نفوذ خود به ایجاد رقابت‌هایی بین آنها و بختیاریها و ئیلات خمه‌فارس موازنه‌ای برقرار میکردند در این دوره دوره هرج و مرج و فترت قدرت عدت بسیار حاصل کردند آخرین خان آن ئیل بنام اسماعیل خان ملقب به (صولت‌الدوله - سردار عشایر) استقلال زیاد حاصل نمود

بعدی که در سال ۱۲۹۵ فرمانفرما والی فارس را بشیر از راه نمی دادند. اعلیحضرت پهلوی برای اعمال قدرت قوای انتظامی بفارس اعزام داشته ولی آنها مقاومت کرده یکدفعه در پل خان درمرودشت و دفعه دیگر در تنگ میرمرادی در کوهستانهای غربی فارس با ارتش زدو خورد و حمله کردند. در ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ با خوانین ایلات جنوب در ائتلاف برضد دولت داخل شده بالاخره با جنگ و بالطائف الحیل قوای دولتی بر آنها غلبه کرده و اسماعیل خان شخصاً بنمایندگی در مجلس شورای ملی انتخاب و بطهران آورده شد و عاقبت به سال ۱۳۱۱ در زندان طهران فوت کرد. و بساط خان خانی آن طائفه از میان رفت.

در اینجا باید گفت که بعد از وقایع شوم ۱۳۲۰ و کناره گیری اعلیحضرت پهلوی که به مصلحت دولت در برابر قوای مهاجم بیگانه ناگزیر از سلطنت به نفع فرزند ارجمند خود کناره کردند امور مملکت موقتاً دچار اختلال و نابسامانی شد. بقایای ایلات از قشقایی و بختیاری و غیره دوباره اظهار وجودی نموده و دم از سرکشی زدند ولی با قدرت ارتش نوین ایران بالاخره شکست قطعی یافته و اینک افراد آن طوائف بزراعت و کشاورزی و دامداری و صنعت قالی بافی روزگار بفرات می گذرانند. و نسل جوان آن ایلات اکنون بادیگر فرزندان ایران به کسب علم و دانش و تحصیل افتخارات ملی کوشش می کنند.

۶- **خاندان قوام الملک شیرازی** - این خاندان از زمان آغامحمدخان قاجار حسداً علای آنها، حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله کلاتر شیراز، بر علیه زندیه برخاست و به قاجاریه پیوست و بمرتبّه وزارت اعظم رسید. در طول مدت قرن سیزدهم اولاد او اردشیر ریاست داشته و پیاپی به لقب «قوام الملک» ملقب می شدند و بر ایلات خمسه (عرب، بهارلو، باصری و غیره) ریاست میکردند. حکومت قصبات و نواحی شرقی شیراز یعنی لارستان و داراب و فسا و جهرم نیز بآنها محول

گردید و تا حدود بندر عباس بر ناحیه وسیعی حکمرانی داشتند. آخرین آنها میرزا ابراهیم خان (قوام الملک پنجم) در اوایل قرن چهاردهم بهمان سنت موروثی بر شرق فارس استیلا داشت - پس از سپری شدن دوره هرج و مرج و طلوع دولت پهلوی از آنجا که مردی عاقل و نسبتاً تربیت شده بود و کتب تواریخ را بسیار مطالعه میکرد بفراست و هوش طبیعی متوجه تغییر اوضاع شده وضع خود را با سیاست زمان منطبق ساخت و در ۱۳۰۶ در طهران مقیم گشت.

از ائتلاف ایلات جنوب برضد دولت بسبب دوستی و رابطه که با بختیارها داشت مورد سوءظن واقع گردید و در ۱۳۱۲ بحسب افتاد (در سال ۱۳۱۴ که خانه نشین و منزوی بود عریضه ای بشاه عرض کرد و تمام دارائی و مایملک خود را تا دینار آخر صورت داد و تقدیم بمعارف مملکت نمود و استدعا کرد فقط مقرری بقدر کفاف معیشت مادام العمر برای او منظور دارند این عریضه را توسط نویسنده این خاطرات که در آنوقت متصدی وزارت معارف بودم بحضور اعلیحضرت پهلوی تقدیم نمود) البته این ابتکار صادقانه مورد پسند واقع گردید ولی تصرف در اموال و املاک او را اجازه نفرمودند و طرف مرحمت واقع شد تا بجائی که فرزندش، علی خان، بشرف مواسلت با خاندان پهلوی مفتخر گشت. قوام الملک تا آخر عمر بسلامت خاطر و بفرغت بال در طهران (قلهک) زندگانی میکرد بعد از او بساط «ابواب جمعی» خاندان قوام در فارس خاتمه پذیرفت.

۷- تر کمانهای گرگان - طوائف تراکمه کوکلان ویموت که در صحرای استرآباد (گرگان) صحرائشین هستند اصلاً از نژاد مغولی می باشند که در حاشیه جنوب شرقی دریای خزر سکنا گرفته اند يك قسمت از آنها در خاک شوروی قرار دارند و جمهوری ترکمنستان را تشکیل داده اند ولی در ایران به صحرائشینى در اوبه های خود زیسته و بکلی از دایره نفوذ حکومت مرکزی خارج بودند در



يك ترکمان

اواخر قرن سیزدهم و اوایل این قرن غالباً به دزدی و راهزنی اشتغال داشته و در شاهراه بین طهران و مشهد به قوافل و مسافرین که غالباً زوار آستان رضوی بودند تاخته و آنها را غارت و اسیر میکردند و چون سنی حنفی متعصب هستند اموال شیعیان را مباح دانسته و اسرای خود را خرید و فروش میکردند. در عصر همایون پهلوی تمام آن ناحیه بسرعت در تحت استیلا قدرت ارتش درآمد و در سال ۱۳۰۷ بکلی دوره تجری و باغیگری آنها خاتمه یافت. در این

زمان فرخنده اکنون به زراعت و دامپروری و قالی بافی که صنعت موروثی آنهاست اشتغال دارند - (این نکته قابل توجه است که صنعت قالی بافی (قرش پشمی) در نزد تمام نژاد ایرانیان متداول و زنهای ایشان همواره اوقات خود را باین هنر ظریف مشغول و سرگرمی دارند و از همین جهت صنعت فرش در ایران ترقی بسیار نموده و یکی از عوامل اقتصادی مهم مملکت گردیده است البته سبك و اسلوب بافندگی و طرح نقشه های سنتی آنها و نیز رنگهای نباتی که بکار میبرند با یکدیگر مختلف و گوناگون و محل توجه مشتریان و طالبان فرش ایرانی در اروپا و آمریکا می باشد،

۸ - الوار و خوانین کوهستان مرکزی (پاطاق - جبال زاگرس)

همانطور که در (پیش کوه) الوار بخیرای متمکن هستند در پشت کوه تا حدود بهبهان و کوه کیلویه و اطراف بروجرد و خرم آباد و ناحیه ای که اینک بنام

(ابلام) موسوم است همه جا طوائفلر بنام پشت کوه که هم از نژاد خالص آریائی هستند سالیان دراز زندگانی کرده و به دامداری و زراعت مختصری مشغول بودند ولی از قافله تمدن دور و یک زندگانی آمیخته به توحش داشتند و غالباً خان ابو غداره « والی پشت کوه » مثل دیگر ایلات نسبت به حکومت مرکزی متمرد و سرکش بود، آنها نیز مطیع گردیدند - چون اتفاقاً محل و مکان زندگانی طوائف لر در معبر شاهراه جدید الاحداث خوزستان و مخصوصاً در مسیر خط راه آهن سرتاسری واقع شده بود زودتر از دیگران مورد توجه قرار گرفته و از همان آغاز سلطنت پهلوی ارتش نیرومندی برای سرکوبی آنها به لرستان اعزام شد بطوریکه در سالهای ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۵ بکلی منکوب و مطیع گشتند. در ۱۳۰۷ که راه شوسه خوزستان خاتمه یافت و اعلیحضرت شاهنشاه برای اولین بار شخصاً از طهران با هواز



يك خانزاده بلوچ

رفتند از وسط لرستان عبور کردند همه آنها مطیع و فرمانبردار بودند.

۹- سردارهای بلوچ - در ناحیه دور افتاده بلوچستان و در کناره شرقی کویر لوت طوائف بلوچ زندگانی میکنند آنها از اعقاب قدیمی ترین نژاد ایرانی میباشند مرکز ایشان در قرن سیزدهم قصبه (بمپور) بود و آنها در آن بیابانهای خشك باندك نخلستان و زراعت بسر میبردند و کمتر به دولت مرکزی اعتنائی داشتند. تنها گاه گاهی حکام ایالت کرمان به آنها توجهی کرده و احیاناً مالیاتی می گرفتند آخرین خوانین آنها که در محل بنام «سردار» ملقب و معروف اند خانی بنام دوست محمدخان بود که به ارتش شاهنشاهی قهرأ تسلیم گردید و او را نیز مانند دیگر رؤسای ایالات بطهران آوردند ولی آن مرد نادان مخفیانه در صدد فرار و مراجعت به طائفه خود افتاد و میخواست که از کویرهای مرکزی عبور کرده خود را به بلوچستان رساند - البته افراد ارتش و ژاندارم ها او را تعقیب و در نواحی کویر دستگیر و بطهران اعاده دادند و بجرم این خلاف کاری محاکمه شد و اعدام گردید - اکنون دستگاه خان بازی بلوچستان خانمه یافته و آن طائفه که فطرتاً معقول و باهوش اند در قصابات جدید التأسیس مانند خاش و ایرانشهر تا حد بندر چاه بهار بکار و کسب و زراعت مشغول اند و سنن قدیم و مذهب حنفی را حفظ کرده اند .

قسمت عمده بلوچستان قدیم جزو کشور پاکستان و مذهب آنان سنی حنفی است.

۱۰- امیر قائنات و سیستان - در میان امرا و خوانین محلی ایران ناحیه قائنات و سیستان در تحت امارت و بریاست بزرگی بنام «امیر» بود که در بیرجند اقامت داشت. این خاندان هم از قرن سیزدهم همیشه نسبت بحکومت و سلطنت ایران مطیع و وفادار بودند و چون آنها هم شیعه خالص العقیده هستند با افغانها و بلوچهای مجاور اختلاف مذهبی دارند طبعاً بدولت ایران وابستگی خاص حاصل کرده اند

جد اعلای آن خاندان بنام امیر علم خان در سلطنت قاجار اقتدار بسیار حاصل کرد و در زمان های اخیر یکی از اعقاب اوموسوم به محمد ابراهیم خان و ملقب به «امیر شوکت الملک» در آن ناحیه نفوذ بسیار بدست آورد و چون مردی خوش عقیدت و پاک فطرت و عاقل بود بهوش فطری دانست که دیگر دوره ریاست محلی بسبک قدیم خاتمه یافته و بایستی که وضع خود را با احوال عصر و زمان منطبق نماید.

وی شخصاً مردی پسندیده اخلاق و بزرگ منش بود و با رعایا و زیردستان خود بعدل و انصاف و مهربانی رفتار می کرد پس بطهران آمد و در نزد شاهنشاه تقرب خاصی حاصل کرد و داخل خدمات دولتی گردید در سال ۱۳۱۶ به استانداری ایالت فارس و سپس بوزارت پست و تلگراف منصوب گردید و به نیکنامی و شرافت عمر خود را بسر آورد از جمله آثار خیر و احداث و ایجاد مدارس و دبستانهایی است که بنام «شوکتیه» بسبک جدید در شهر مسکن خود، بپیرچند، تأسیس کرده و هنوز هم موجود است و جوانان کشور از آن بهره مند میشوند.



این بود دورنمای مختصری از اوضاع ایالات و نظام ملوك الطوائف در ایران در آخر قرن ۱۳ برای اطلاع کامل جغرافیائی از ایالات ایران خواننده باید بکتاب ایران شهر، منطبعه یونسکو، جلد اول مراجعه نماید.

ختم قانونی ملوك الطوائف - پس از آنکه در سال ۱۳۱۲ بکلی دستگاه ملوك الطوائف ایلاتی و نفوذ خانهای عشایر در ایران زوال یافت. اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی دریافتند که آخرین اثر آن از قوانین ایران نیز باید محو شود و مجلس شورای ملی بر فزای آن رژیم صحه گذارد، و خط بطلان بر آن کشیده شود. از اینرو در یکی از روزهای تیر ماه ۱۳۱۳ شخصاً در هیئت وزرا به هیئت دولت فرمودند

که چون حالا دیگر اثری از ایلات باقی نمانده و همه جا اسکان آنها شروع شده و در ابنیه و خانه‌های ساختمانی زندگانی جدیدی مثل سایر افراد پیدا کرده‌اند، لازم است در قانون انتخابات نیز اصلاحی بعمل آید. چون تا آن تاریخ بموجب قانون انتخابات مجلس مقننه که در اوائل مشروطیت وضع شده بود هر يك از ایلات را يك واحد سیاسی شناخته و برای هر ایل يك وكيل یا نماینده در مجلس پیش‌بینی کرده بودند.

شاهنشاه امر فرمودند که این قانون باید اصلاح شود و افراد ایلات هم مانند دیگر افراد ملت بطور یکسان در امر انتخابات شرکت نمایند، آقای فروغی نخست‌وزیر و آقای محمود جم وزیر کشور، آقای داور وزیر دارائی مأمور شدند که آن قانون را اصلاح و طرح جدیدی به مجلس پیشنهاد نمایند.

این طرح تهیه شد و در آن پیش‌بینی گردید که بجای يك وكيل برای بختیاری يك نماینده در چهارمحال يك نماینده اضافی در حوزه درگز «برای ئیلات شاهسون» و غیره يك وكيل اضافی در اردبیل و مشکین شهر و بجای ایل قشقائی يك نماینده در فیروز آباد و برای ایلات خمسه يك وكيل در فسا و داراب منظور داشتند و این لایحه به مجلس تقدم و تصویب گردید و اکنون ملاك عمل است.

بسیج ارتش علم - همراه دهم قدم ارتش نیرومند نظام نوین اعلیحضرت پهلوی پیوسته دستور میداد که يك ارتش معنوی نیز بسیج گردد. از اینرو وزارت معارف هم از سالهای اوایل ۱۳۰۹ مأمور شد که در سراسر کشور از بلوچستان گرفته تا آذربایجان و از دامنه‌های شمالی البرز تا سواحل خلیج فارس همه جا سازمانهای زیادی برای تعلیم و تربیت اولاد عشایر و ایلات و روستائیان تأسیس شود.

این مدارس که از درجه ابتدائی شروع شده بود و به متوسطه منتهی میشد در

هر نقطه که اثر آبادی دیده شود تأسیس گردد. این امر مبارك و نیت خطیر شاهانه همچنان بمحل اجرا گذاشته شد. در طول سنوات ۱۳۰۹ - ۱۳۱۷ در اطراف و اکناف کشور دبستانها تأسیس گردید تا اینکه بحمدالله هم اکنون آن مدارس ابتدائی بدرجه عالی رسیده و جوانان لرو گردد و ترك و غیره همدوش دیگر فرزندان ایران سرگرم طلب دانش و کسب معرفت در ادوار متوسطه و عالییه هستند .

بعلاوه مقر رفیر مودند که در سه مرکز مهم یعنی - طهران و بندر شاه - کرکان و خرم آباد - لرستان) سه مدرسه شبانه روزی بنام «دارالتربیه عشایر» تأسیس گردد که اولاد و اطفال لیلالات را بجبر و عنف به آنجا ببرد و تربیت نمایند و تحویل جامعه دهند. این دارالتربیه ماسالها دائر بود و محصولی بر سرکت میداد - نگارنده یکی از جوانان که در دارالتربیه خرم آباد تحصیل کرده است می شناسم که مدتی نماینده مجلس شورای و اکنون عضو برگزیده وزارت امور خارجه است و از خاندان الوار جنوب برخاسته، و اینك مشغول خدمت می باشد.

* * *

بندۀ نویسنده در ایام نوروز امسال ۱۳۵۲ سفری به شهرستان کرکان و صحرای ترکمن نمودم در آنجا بحکم علاقه بدارالتربیه بندر شاه که در سال ۱۳۱۳ بنا کرده بودم رفتم و آن بنای زیبارا که بطرح مهندس «سیرو» فرانسوی مطابق اصول فنی و علمی ساخته شده بود بار دیگر مشاهده نمودم و دیدم که بحمدالله دیگر احتیاج بدارالتربیه شبانه روزی اجباری از میان رفته و آن عمارت بصورت يك دبیرستان درآمده است.

برای ماده تاریخ این بنا قطعه شعری را که مرحوم ملك الشعراء بهار بنام نامی ولیعهد آن روز و شاهنشاه محبوب و معظم امروز ساخته است در بالای سر در

ورودی باکشی کتیه شده هنوز باقی و برقرار است امید که سالهای دراز باقی و برقرار بماند تا تحول انقلاب سریع عصر میمون پهلوی را بهترین یادگار باشد این قطعه برای ختام کلام در زیر نگاشته می شود.

کتیمه سردر دارالترتیه گسرگان (بندر شاه - صحرای تر کمان)

بمهد دولت شاهنشاه همایون فر

که هست سایه چترش بملک فر همای

خدیدو شرق رضا شاه پهلوی که دلش

بخیر خلق بود بسته و رضای خدای

بهشت عدن شود هر کجا نماید روی

قرین امن شود هر کجا گذارد پیای

نمونه ای ز هنرهاش مرز گرگان است

که بود مسکن گرگان زشت مردم خای

نمونه دگرش لشکری است شیر اوژن

چو برق دشمن سوز و چوسیل خصم زدای

دگر نمونه بود بندر شمال و جنوب

که راه آهن از این هردو شد جهان آرای

نمونه دگرش رونق معارف ملک

که دانش و هنر آمد بملک چهره گشای

چو کرد حکمت شه اقتضا که گرگان را

به آدمیت و ایمان شوند راهنمای

بنام نیک ولیعهد شد بنساکاخی

که همچو عمر ولیعهد باد پیای بر جای

چو شد تمام بتاریخ سال کلمک بهار

نوشت «ای هنرستان ز شاهپور پیای» ۱۳۱۶

۱۲

یکپارچگی ملت ایران

(۱)

نظری بتاریخ :

یکپارچگی ایران یعنی وحدت ملی مردم این سرزمین از اوائل هزاره اول قبل از میلاد یعنی نزدیک سه هزار سال پیش آغاز می شود. اکثریت مردمی که در این مرز و بوم بعرضه وجود قدم نهادند از نژاد «آرین» هستند در وقت هجوم آرین ها به فلات ایران در آن سرزمین قدیم ترین بومیان محلی و سکنه ای از نژاد حام و سام سکونت داشتند و در اوائل هزاره اول ق . م مردمانی و تمدن هائی بنام کاسیت آرادتو و عیلام و بابل و قدیم تر از همه کاسپیان ها در شمال و جنوب ایران به وجود آمده بودند. همه آنها تمدنی ساده و ابتدائی که از عصر حجر آغاز می شد دارا بودند. همه آنها در برابر هجوم آریان ها که از شرق دریای خزر مهاجرت کرده بودند تاب مقاومت نیاورده بتدریج از میان رفتند. شعبه ای از این مهاجرین تازه وارد در شمال ایران سلاله ای ایجاد کردند که تاریخ آنها را به اسم ماد (Meds) ثبت کرده است.

شعبه دیگر به جنوب ایران پیش رفته در ولایتی که بنام پارسوا (Parsuas)

نامیده می‌شد ساکن شدند بعد از چندی در اواسط هزاره اول این دو گروه بعد از يك سلسله جنگها كه تاريخ به تفصيل آن را شرح می‌دهد عاقبت پارس‌ها بر ماديها مسلط شده و هر دو با يكديگر آميخته گشتند، از آميزش اين دو قوم آريائی نژاد مملكتی نمودار شد كه «ايران» نام گرفت و برای نخستين بار يك ملت جديد و نژادی واحد و تمدنی اسوار در جهان بظهور رسيد .



سیروس کبیر یا کورش شاهنشاه هخامنشی در حدود ۶۰۰ ق. م و پس از او خسرو و دیگری بنام داریوش (دارای بزرگ) ۵۲۰ ق. م كه هر دو از يك سلاله بودند يكپارچگی و وحدت مردم ايران و عظمت تاريخی آنرا بنياد نهادند. نیروی حیاتی ذاتی یعنی « Vitaite » ایرانیان عصر هخامنشی آنچنان بود كه از مرزهای طبیعی خود یعنی از جيحون تا اروندرود و از جبال هندو كش تا ساحل دریای فارس قدم فراتر نهاده و ممالك همسایه را تسخير كردند . شاهنشاهی هخامنشی توسعه گرفت

و از غرب تا سواحل مدیترانه و شبه جزیره یونان ورود نیل (مصر) و از شرق تا ماوراء رود سند و آسیای مرکزی در زیر نگین خود در آورده همه ملل عالم متمدن آن زمان در برابر نیروی ایران تسلیم گشتند تنها يك مملکت که مردم آن نیز از نژاد آریائی بودند در ساحل بوسفور تا دریای آدریاتیک در تصرف آنان بود در برابر حمله ایران مقاومت کردند و سالها ایران و یونان باهم جنگ داشتند تا بعد از دو قرن و نیم سرانجام به فتح یونان پایان یافت و اسکندر پادشاه مقدونیه برداری سوم غلبه کرد (۳۳۱ ق.م) این شکست نه از سبب قدرت یونانیان بود بلکه در اثر «گیختگی در وحدت ملی ایران پیش آمد: آن امپراطوری عظیم ناگزیر متلاشی شد ولی باز سرچشمه روحی و نیروی خداداد و حیات جاویدی ایران به جریان افتاد و آن ملت باستانی جانشینان اسکندر را شکست داد و یونانی های مهاجم در کانون ایران ذوب شدند و دوره استیلای دو بیست ساله آنها بسر آمد و از زبان و فرهنگ و ابنیه شهرهای نو بنیاد آنها اثری در ایران باقی نماند تنها بعضی سکه ها که از دوره شاهان سلوکید «جانشینان اسکندر» باقی مانده بوجود ایشان دلالت می کند. ایرانیان در زیر لوای شاهان اشکانی در حدود قرن دوم و سوم میلادی با ایشان جنگیده و آنها را محو و نابود کردند.

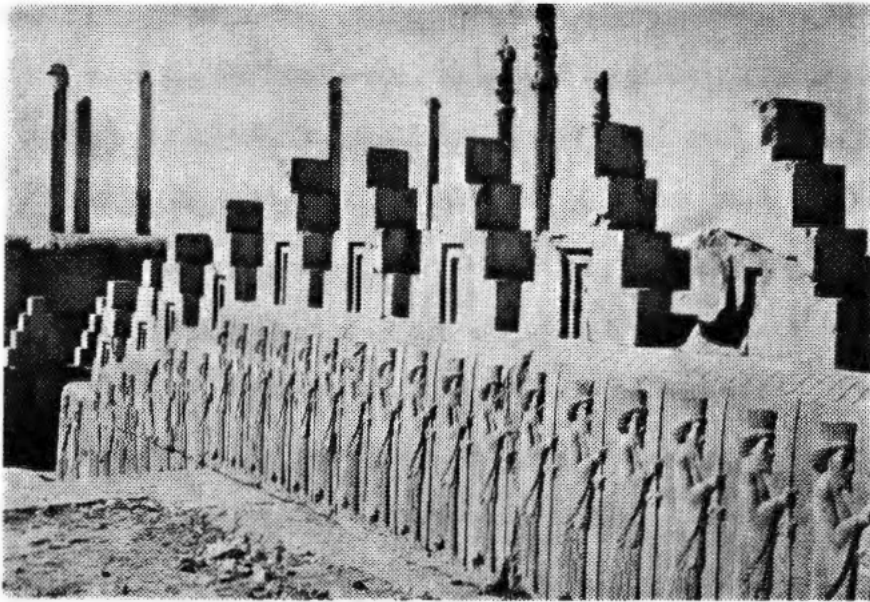
بعد از آنکه چهار قرن از دوره اشکانی گذشت و علائم فروتنی و فرسودگی در آنها نمودار شد دیگر بار از بیخ آن درخت کهن شاخی جوان روئید و از فارس (جنوب ایران) سلسله جدیدی برخاست.

در اواخر قرن سوم ق.م که اردشیر اول ساسانی بر اردوان پنجم پادشاه اشکانی فائق آمد (۲۲۴ م) سلطنتی نو بنیاد در ایران به ظهور رسید که از هر طرف به سرحدات طبیعی ایران مذکور در فوق منتهی می شد. و آن سلسله ساسانیان هستند.

در ممالك مغرب زمین در قرون اولیه میلادی یونانیان نیز بحکم جبر طبیعت از اوج قدرت خود فرو افتاد و به جای آنها قومی جدید در شبه جزیره ایتالیا دولتی قوی و مقتدر تشکیل داد که در تاریخ امپراطوری روم به تفصیل یاد شده رومی ها ممالك جنوب و مغرب اروپا و شمال آفریقا و سواحل مدیترانه (اناطولی و شام) را تحت تصرف آوردند و لژیون ها یعنی افواج منظم جنگیده ایشان از هر طرف پیشرفت کردند ولی در کنار فرات باز با ایرانیان مصادف شدند و ایران مانند سدی استوار در برابر آنها قرار گرفت. پادشاهان اشکانی نخست با آنها جنگیده و از پیشرفت دولت روم به مشرق جلوگیری کردند و بعد از آنها شاهان ساسانی در جنگ و پیکار با روم جانشین پیشینیان خود شدند و بعد از مصادف ها و پیکارهای خونین که همواره ما بین لژیون های روم و سواران و کمانداران ایران بوقوع می پیوست عاقبت به شکست روم خاتمه یافت و آنها تا ساحل بوسفور عقب نشینی کردند.

چون چهارصد سال از شاهنشاهی ساسانی بگذشت در قرن هفتم میلادی (۶۵۰م) بار دیگر سرزمین وطن ما مورد حمله و هجوم قومی دیگر قرار گرفت آنها عبارت بودند از تازیان سامی نژاد ساکن جزیره العرب که در این هجوم پیروزی یافتند و عمارت رفیع تمدن ساسانی از هم فرو ریخت و وحدت و یکپارچگی ایران متزلزل شد قوت نیروی عربها ریشه ممالك بسیاری را از بن برکنده در غرب تا آفریقا (اندلس اسپانیا) و از شرق تا سرحد هند و ترکستان پیش رفتند و تا اواسط آسیا مسخر ایشان شد.

شکست آن ملل نه بواسطه قوای جسمانی و برتری مادی دشمنان آنها بود بلکه معلول از هم گسیختگی وحدت آنها بود که ممالك پنهان و دشمنان را در برابر قومی صحرائشین و بیابانی از پای در آورد. در قرن ششم میلادی پایه دینی وحدت ملی ایران متزلزل گردید و در کیش زردشتی مزدیسنی که دین عمومی مردم ایران



نقوشی از تخت جمشید

بود رخنه‌هایی نمودار گردید دیانت مسیح از خارج و فرق متعددی مانند مانوی ،
میترائی و مزدکی و زروانی در داخل وحدت ملی ایران را ضعیف ساخت چنانکه نتوانست
در برابر هجوم تازیان فقیر و بی‌مایه مقاومت نماید زیرا آنها وحدت ملی و قومی
داشتند و بسلاحی برنده یعنی (ایده نولوژی اسلام) مسلح بودند.

بلی ایران شکست خورد ولی نابود نشد قوه حیاتی مردم ایران بار دیگر بکار
افتاد بعد از گذشت يك قرن ایرانی‌ها در روی خرابه‌های تمدن و فرهنگ ساسانی
کاخ‌ی رفیع از نو بنا کردند و ملت ایران مسلمان دوباره قد برافراشت و عجم بالاخره
بر عرب غالب آمد تمدن و فرهنگ نوین که از امتزاج دوزخاد و دوزبان و دو فرهنگ
زائیده شد در تمام شئون اجتماعی و سیاسی استقلال یافت.

داد یکی دین گرامی به ما	زد عرب آن قوم حرامی به ما
ز آل علی معرفت آموختیم	گرچه ز جور خلفا سوختیم

مدت شش قرن و نیم بگذشت که ایران در پرتو شاهان نیر و مند و وزرای خردمند که همه زادگان این آب و خاک بودند ملت جدیدی ساخت و در زیر پرچم سلاله‌های سلاطین مستقل طاهری و صفاری و سامانی و بویه و غزنوی و سلجوقی بر تمام غرب آسیا حکومت کرد و در علم و دانش و حکمت و فن به حق جانشین یونانیان گردید البته در این ادوار شاهان سلجوقی و غزنوی ترك نژاد بودند ولی وزرای آنان که امور مملکت را در دست داشتند همه ایرانی بودند.

در قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) بار دیگر گردش آسمان بی‌مهری آغاز کرد و کشور ما دچار يك مهاجمه دردناك و غم‌انگیزی شد. در این زمان از آسیای مرکزی اقوام مغول و تاتار که سلحشورانی بیابان نشین بودند به ایران تاختند.

بعد از خرابی و ویرانی خراسان و عراق عجم شهر بغداد که مرکز خلافت و پایتخت تمدن اسلامی ایران بود در ۶۵۶ هجری به دست هلاکو خراب شد مدت دو قرن و نیم ایران معرض تاخت و تاز و قتل و غارت آن وحشیان بی‌باك گردید و زادگان چنگیز و تیمور بر این مرز و بوم حکومت می‌کردند ولی بعد از گذشت یک دوره پرازدجایع و تیره‌بخت دو باره ملت ایران جمع آمده و یکپارچگی خود را نمایان ساخت و سراسر آن صحرائنشینان خونریز در کوره ملت ایران آب شده و رنگ آنرا فرا گرفتند.

هنگام آن رسید که از بن درخت کهنسال بار دیگر شاخی جوان برآید در قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) آن شاخ جوان درختی سرسبز و برومند شد. ملت نوین ایران بایک وحدت و یکپارچگی استوار شجره طیبه شد که اصلها ثابت و فرعها فی السماء.

شاه اسماعیل اول در ۹۰۷ هجری، اساس تمدنی و فرهنگ ایران را تجدید و دولت

صفوی فرهنگی بنیاد نهاد که تا امروز بحمدالله برقرار است. زبان فارسی زنده شد
دین و آئین ایرانیان بارنگ تشیع از مذهب و کیش دیگر ملل امتیاز یافت در فن
و هنر سبک خاص خود را جلوه گر ساخت.

بعد از او شاه عباس اول آنرا هر چه بهتر و کاملتر ساخت گر چه در قرن
دوازدهم هجری اوضاع جهان حوادث ناگواری ایجاد کرد و در سیر ترقی و تکامل
وحدت ایران وقفه به ظهور رسید ولی بحمدالله از میان نرفت و معدوم نشد و با همه
قدرت و تفوقی که دو همسایه (روس و انگلیس) بر ایران داشتند و کشور ما در زیر
یوغ استعماری مقاومت کرد و آن وقایع ناپسند که بعد از طغیان ایلات و عشائر
افغان و فشار همسایگان روی داد بحمدالله ختم بخیر شد.

قاجاریه که سلطنتی ضعیف داشتند در برابر آنها حرکت مذبوحی میکردند
تا آنکه ناگهان در صبح سعادت ایران خورشید زندگانی و حیات جانین ظلمات
مرگ و انهدام گردید و در پیکر ایران کهن جانی از نو دمیده شد و مردی توانا که
یک سپاهی بلند همت و وطن پرست و ایرانی نژاد بود قدم مردانگی برافراشت و
آفتاب دولت پهلوی در بامداد سوم اسفند ۱۲۹۹ چون ستاره سعادت در افق نیکبختی
ایران طالع گردید.

* * *

پهلوی و وحدت ملی ایران:

آن مرد دانا و سر باز توانا از بدو زمامداری خود هوش و حواس و قدرت روحی
و جسمانی خود را به جمع آوری ملت و ایجاد یکپارچگی در مردم ایران مصروف
داشت و سعی کرد که ایرانی بسازد که تمام اجزاء آن به یکدیگر پیوسته و ساختمان
اجتماعی آن یکپارچه باشد و اثری از یکگانگان در آن برجای نماند.

عوامل اصلی وحدت ملی :

وحدت برای يك ملت در تاریخ ملتهای جهان بر روی هفت پایه قرار دارد
بعبارت دیگر هفت خاصیت و هفت عنصر لازم است که یکپارچگی ملتی را تأمین
کند و جمال چهره استقلال آن را به هر هفت بیاراید:

این عوامل سبعة اصلی عبارتند از: ۱- نژاد واحد ۲- دین واحد ۳- زبان
واحد ۴- فرهنگ واحد ۵- نظام اقتصادی واحد ۶- نظام علمی واحد
۷- حکومت واحد.

ما ایرانیان بایستی به درگاه یزدان پاك سپاسگزار باشیم که مردم کشور ما
را از هر هفت پایه یکپارچگی بهره‌مند و سر بلند ساخته و از اثر این سر آغاز فصل
نوین تاریخ وحدت ملی ایران اکنون که نیم قرن از طلوع دولت پهلوی می‌گذرد
آثار تابناك آن نمایان و پدیدار گشته و کلهای دل آویز بیار آورده و می‌رود که از
برکت وجود شاهنشاه آریامهر بهره‌ور گردد.

این همه دولت يك تأثیر صبح بخت تست باش تا خورشید اقبال بر آید آشکار
اینك از این هفت پایه سعادت و ارکان هفتگانه یکپارچگی ایران سخن می‌گوئیم:

۱- وحدت نژادی :

ملت امروز ما جامعه‌ایست که از اصل پاك نژاد فرخنده آریائی بوجود آمده
و عناصر نژادی دیگر مدتی افزون از دوهزار و پانصد سال بتدریج در آن منحل
شده‌اند. عناصر تازه وارد عربی و ترکی و مغولی در آن به تحلیل رفته ولی ایران
اصالت و یگانگی خود را از دست نداده است.

ما ایرانیان هم اکنون دارای يك نوع قیافه و سیمای خاص خودمان که با
بشره و پوست سفید و موهای سیاه و چهره‌ای گندم کون و قد و قامت و اندام متناسب

زیست یافته است و اختلاف نمایانی در بشره و سیمای ایرانیان در هر يك از ساکنان آن از آذربایجان و فارسی و خراسانی و خوزستانی همه بایکدیگر شبیه اند و اختلاف قیافه فاحشی ندارند و اگر در بعضی خطوط کوندها و رنگ چهره ها دگر گونی مشاهده شود آنقدر نیست که آنها را از یکدیگر جدا بسازد بر ماست که قدر این نعمت خداداد را دانسته و آنرا مغتنم بشماریم.

اگر به ممالك دیگر در اطراف جهان نظر کنیم بسیاری از آنها را می بینیم که با وجود تمدن و فرهنگ کهن و تاریخ قدیم از نژادهای مختلف ترکیب شده اند و ملتی مصنوعی بوجود آورده و حکومتی ساختگی و غیر طبیعی تشکیل داده ولی ما خود را از این عطیه الهی سرفراز و ممتاز خواهیم دید هم اکنون در زمان ماسه کشور بزرگ و کوچک را می توان شاهد مثال قرارداد که از وحدت نژادی محروم اند:

اول مملکت سوئیس در اروپا که در کوهستان آلپ در وسط اروپا قرار گرفته و به اقتضای طبیعت اقلیمی خود مردم آن دور هم گرد آمده و در کاتون های مختلف حکومت فدراسیون سوئیس را بوجود آورده اند. اهل آن کشور از سه نژاد مختلف اند که در قیافه و زبان و دیگر خصائص قومی از هم دیگر ممتاز هستند.

۱- فرانسوی ۲- آلمانی ۳- ایتالیائی حکومت جمهوری فدرال سوئیس که دارای تمدنی بسیار پیشرفته و متمدنی است در میان ملل جهان مرتبه عالی و احترام بسیار دارد با این همه از نعمت وحدت نژادی برخوردار نیست و اگر حوادث روزگار اوضاعی پیش آورد به سهولت رشته فدراسیون از هم گسیخته خواهد شد و قسمتهای سه گانه هر يك به مادرهای اصلی خود می پیوندند.

چنانکه در عصر ما در طلوع دولت هیتلری در مملکت آلمان سعی می کردند که آلمانهای جهان را از جمله در کشور سوئیس تحت بیرق ناسیونال سوسیالیست

ناريسم) در آورند.

دوم مملكت وسيع و پهناور هندوستان است كه به سبب وسعت خاك آنرا وسعت خاك آنرا «شبه قاره» مي گويند، اين ملت عظيم كه اكنون بنام حكومتهاي جمهوري هند و پاكستان بنگلادش جمع آمده اند از وحدت نژادي محروم اند و ميليونها نفوس هريك از اصلي ديگر اشعاب يافته و به زبانهاي گوناگون تكلم مي كنند از اين سبب در تاريخ آن مملكت در ادوار باستاني آن همه وقت تحولات و انقلابات بزرگي را نشان داده و در اطراف و اكناف آن حكومتها بازبانهاي گوناگون بوجود آمده است مردم صوبه ها و ايالات آن كشور از نژادهاي قديم بومي و آريائي و دراويدين Dravidians وغيره تر كيب يافته اند.

هم اكنون هندوها از يك طرف و مسلمانان از طرف ديگر دو حكومت جمهوري هند و پاكستان را بوجود آورده اند و در همين حال پيدايش حكومت «بنگلادش» در بنگال يكي از مظاهر اين افتراق و كسيختگي ملي آن قوم است. زعيم و پيشواي ايشان گاندي كه مردی روحاني و فيلسوفی ژرف بین بود سعی بسیار کرد که به قوت تعالیم اخلاقی و مبادی فلسفی آنهمه مردم را بهم بپیوندد با اینکه موفق شد که حکومت هند را از دست تصرف ملت ثالثی بیرون آورد و بعد از دو قرن حکومت استعماری بالاخره رسماً استقلال هند را موجود سازد اما او با همه دانائی و روحانیت موفق نشد که يك حكومت واحد ایجاد کند بناچار به تقسیم شبه قاره به دو جمهوري هند و پاكستان تن در داد. سرانجام يك چنین ملت عظيمی در اين جهان پر آشوب با اينهمه از هم كسيختگي خداوند داناست كه چه خواهد بود!

مثال سوم كشور جماهير شوروي است. پس از آنكه امپراطوري استبدادی تزاری سرنگون شد و آزاديخواهان و روشنفكران روس به رهبری پيشوائی دانا و انقلابی

یعنی لنین اساس حکومت جدید را در سال ۱۹۱۷ پی ریزی کردند ولی در همان لحظه با اختلاف نژادی مملکت در مستملکات امپراطوری روس مواجه شدند بناچار در آن کشور پهناور رژیم سویت را بکار برده مملکت به بیست جمهوریهای کوچک و بزرگ تقسیم شد.

اکنون اگر چه در آن جماهیر عنصر اسلاو و عنصر روسی غلبه دارد و خط والقباء روسی را بر همه آنها تحمیل کرده است معذک موفق نشده اند که با وجود وحدت مارکسیسم و اشاعه اصول شیوعی (کمونیسم) يك قوم یکپارچه ایجاد کنند. بناچار اصل مارکسیسم که انگار خدا و وطن و مرز باشد پیش کشیده و گفتند: Ni Dieu, ni Frontieres, ni Patrie و خواستند با وضع آن تئوری جدید وحدتی درعالم ملتها بوجود آورند و همه را تابع تشکیلات حزبی قرار دهند و گفتند ای صعلایک عالم متحد شوید؟ با این اختلاف و کسیختگی ملی البته پیش بینی وضع جمهوریها نامعلوم است و ناکی این ترکیب عنصری و امتزاج نژادی باقی و برقرار خواهد بود به آینده مربوط است.

مثال چهارم - مملکت انازونی در آمریکای شمالی است که آنرا دول متحده نامیده اند و به پنجاه دولت تقسیم می شود با آنکه اکثریت قریب باتفاق مردم آن از نژاد برجسته انگلوساکسون می باشند ولی اکنون ملاحظه می کنیم که چون اقلیت قوی سیاه پوست در آن مملکت وجود دارد در طول تاریخ حکومت فدرال دچار زحمت و دردسر بوده است.

در برابر این کشورهای ازهم کسیخته و مختلف العناصر ممالکی مانند انگلیس و آلمان و فرانسه و ژاپن که دارای وحدت نژادی هستند به استقلال مستدام حیرت انگیز نائل شده اند.

اعلیحضرت رضاشاه کبیر به هوش و قریحه طبیعی به اهمیت مسئله وحدت نژادی

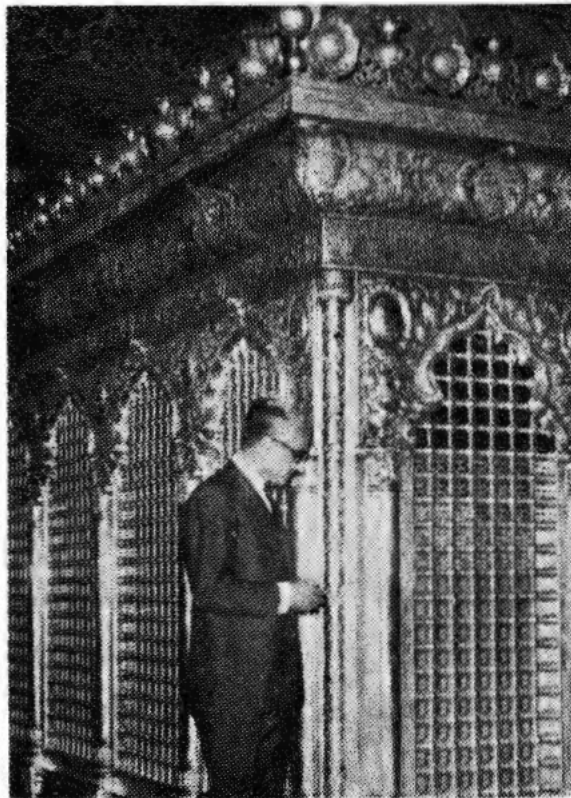
ایران پی برده سعی نمود هم از آغاز سیاست خود را در تقویت از یکپارچگی وحدت ملی قرار دهد و با اسکان و تخته‌قاپو کردن ایلات و اشاعه برنامه واحد تعلیماتی و فرهنگی و سازمانهای یکنواخت دولتی سعی کافی مبذول فرمود که بقایای معدودی از نژادهای ترك و مغول و عرب که در گوشه و کنار باقی بوده‌اند همه را در کاسه وحدت نژادی ایران بطوری امتزاج دهد که اثری از دوئیت و بیگانگی در نژاد واحد ایران باقی نماند. در عصر همایون او تمام افراد ایران از هر دودمان و تبار که بودند ایرانی خالص شمرده شدند و در يك گونه دبستان و دبیرستان تربیت یافتند و در امور کشوری و لشکری هم‌دوش یکدیگر به مملکت خدمت می‌کنند و از حقوق مدنی و اجتماعی و سیاسی از برابری کامل برخوردار باشند. تجلیل و تعظیم تاریخی ایران عصر هخامنشی و ساسانی همواره مورد توجه مخصوص ایشان و از مفاخر تاریخی عصر ایشان بود.

۲- وحدت دینی :

عقیده واحد و کیش و آئین یگانه در ایران بحمدالله قویاً وجود دارد بعد از آنکه شاه اسماعیل اول دیانت شیعه جمفری اثنی‌عشری را در سال ۹۰۷ هـ مذهب رسمی ایران قرار داد و هر کس که با آن دین قویم مخالف بود نابود و برطرف ساخت از آن زمان تا کنون اکثریت قریب با اتفاق مردم این سرزمین از عامل وحدت دین برخوردارند اختلاف مذهب زردشتی و اسلام تقریباً قابل ذکر نیست و همچنین اقتران دوفرقه سنی و شیعی که پیکر اجتماعی ایران را از قرن اول تا نهم هجری از هم‌دیگر جفا ساخته بود بکلی از میان رفت و دین اکثریت قطعی ایران رسماً و قانوناً شیعه امامیه با طریقه حقه جمفری معرفی شد. اگر در نواحی بعید و کرانه‌های دور افتاده کشور مانند کردستان و بلوچستان و طوالش و کرکان و بیرجند (قهستان) جماعات سنی، حنفی، شافعی و اسماعیلی وجود دارد تأثیر مهمی

ندارند. ارمنی‌ها و یهودیها اقلیت بسیار ضعیفی را تشکیل می‌دهند. قانون اساسی مذهب رسمی ایران را اسلام و طریقه شیعه جعفری شناخته است.

در طول تاریخ بعضی ممالك که از عامل نیرومند «وحدت دینی» محروم بوده‌اند مانند پروتستانها و کاتولیکها در اروپا و دوفرقه بودائی Mahyana مهاییانا و هینایانا Hinayana در آسیا وحدت مذهبی ملت ایشان را متزلزل ساخته است و ازین رو در طول تاریخ دچار ناکامیها و حوادث ناگوار شدید شده‌اند.



شاهنشاه هنگام زیارت مرقد حضرت رضا

خلفای ترك نژاد عثمانی که از قرن نهم هجری در اسلامبول متمکن شدند سعی کردند که بانروی نظامی ملل و اقوام مسلمان را مانند ترك و عرب و بربر و

فارس را به همدیگر جوش داده و مذهب اسلام عامه یعنی سنت و جماعت (ارتدکس) را گسترش دهند عاقبت به این نیت موفق نشده و گذشت زمان آن امپراطوری وسیع را متلاشی ساخت که اکنون ملت ترکیه و ملل غرب در آسیا و شمال آفریقا جای گزین آن شده اند.

در ایران مذهب خاصه جعفری با اصول و کلام وقفه مستحکم و منظم در زیر لوای ائمه معصومین جمع هستند يك قبله و يك كتاب و يك ادعیه و يك روایات مذهبی دارند زیارت مشاهد مقدسه (مشهد و قم در ایران) دیگر ائمه در عراق و حجاز کعبه آمال مردم ایران است. پیشوایان و علماء دین سیستم منظم و نظام قوی اصول و فروغ این دین را پایه گذاری کرده اند و بالاخره اکنون عامل وحدت دینی در ملت ایران بحمد الله در کمال استحکام موجود است.

سیاست اعلیحضرت پهلوی از بدو زمامداری بلکه از آغاز حیات در متابعت و تعظیم از دین و تقویت مذهب نمودار بود. این مرد بزرگ در آغاز عمر در يك خاندان شیعی زائیده شد و او به علماء دین احترام می گذاشت و در کنف تربیت مادر مسلمان و خالص عقیده خود نشو و نما یافت.

در زمان سلطنت نیز تقویت کامل از دین را برای وحدت ملی ایران سیاست ثابت خود قرار داد - اعیاد مذهبی «بعثت» و «غدیر» را مانند نوروز عید رسمی دولتی مملکت قرار داد در عین حال دیگر اعیاد مانند اضحی و فطر و ایام متبر که عزاداری را در محرم و رمضان کاملاً رعایت می فرمود به آستان حضرت رضا هشتمین امام شیعیان ایران ایمان داشت و نزد او از مقدسات شمرده می شد و همه ساله سفری به خراسان می رفت و از ضریح مقدس امام هشتم خیر و برکت می خواست و همچنین فرزندان برومند خود را همه به نام مبارك «رضا» موسوم ساخت و همچنین از مقابر متبر که را که در شهرهای ایران وجود دارد مانند آستانه حضرت معصومه

در قم و آستانه شاه چراغ در شیراز درس‌های خود مورد احترام قرار می‌داد و از همین جهت بود که بعد از وفات کالبد او را وقتی که از تبعیدگاه آفریقا به وطن باز گردانند و نخست به قصد تیمن و تبرک در حرم پیغمبر اسلام در مدینه طواف دادند پس از آن تن خاک‌ی او را در جوار حضرت عبدالعظیم در ری که از مقابر متبر که اسلام است به خاک سپردند.

نویسنده به خاطر دارد که وقتی در حضور ایشان صحبت از روش تدریس قرآن در دیگر ممالک بمیان آمد که چگونه تدریس قرآن کریم را در برنامه مدارس ابتدائی حذف کرده‌اند ایشان خیلی اظهار تنفر از این عمل و اظهار عدم رضایت کردند و این نویسنده که متصدی وزارت معارف بودم با اشاره به اوامر ایشان مجموعه مبارکی از آیات منتخبه و اخلاقیات قرآن جمع‌آوری و با ترجمه فارسی آنها در هر صفحه روبرو برای تدریس در دبستانهای شش کلاسه جزو برنامه رسمی قرار دادم.

۳- وحدت زبان

عامل زبان در ارکان وحدت ملی يك کشور بسیار مهم است و بعد از دو عامل نژاد و دین بزرگترین نیروی معنوی در یکپارچگی و همبستگی هر ملت را «زبان» باید دانست زبان واحد مبتنی بر قواعد معین صرف و نحو و معانی و بیان و تکامل آن بصورت ادبیات عالی نشر و نظم نعمتی است که برخی از ملل جهان داده شده است و بعضی دیگر از برکات آن محروم مانده‌اند.

در بسیاری از ممالک که نسل در اروپا و آسیا مردم به گروه‌های مختلف تقسیم شده‌اند و هر گروهی زبان و ادبیات جداگانه دارند در اروپا مملکت سوئیس و جماهیر شوروی و در آسیا کشور پهنادر هندوستان و چین مردم هر ناحیه به زبانی تکلم می‌کنند و زبانها هم دارای لهجه‌ها و گویش‌های مختلف است که اهل يك

مملکت سخن یکدیگر را نمی فهمند. بحمدالله ملت عزیز ما از این عامل نیر و مند بخوبی بهره وراست و مردم کشور از بند عباس تا ما کو و از سرخس تاخر مشهر همگی کلام یکدیگر را میفهمند و روزنامه امروز تهران را فردا در سراسر مملکت میخوانند و زبان رادیو و تلویزیون با یکدیگر صحبت میکنند با تمام جرات می توان گفت که زبان و ادب فارسی از السنه و آداب دیگر ممالک راقیه جهان عقب تر نیست بلکه بر بعضی تفوق و برتری دارد و با این زبان فرس قدیم و زبان پهلوی قبل از اسلام بعد از آنکه بالسان و ادب



صحن موزه آستانه مبارکه حضرت رضا

عربی آمیخته گشت و غنی و بارور گردید و زبانی شیرین و لطیف بوجود آورد که خاص خود او بود. گلستانی است که گلهای خوشبو و زیبا دارد که عطر آن مشام جهانیان را معطر میسازد «بوستانی است که هرگز نبود باد خزان» زبان خلاصه روح و تفاهه اراده و اندیشه واحد مردم سراسر کشور است و این همه ترکیب الفاظ و جمل و عبارت دستور و «گرامر» آن بسیار منظم و متقن است.

سخنان دلاویز شعر او گویندگان و آثار منثور نویسندگان این زبان شیرین بیان را از پدیده های مدنیت بشری قرار داده.

زبانی که بعد از قرن دوم هجری در ایران متداول گردید يك دوره تكامل و و تعالی را طی نموده و بالاخره با کتاب حماسه بزرگ و شعر رزمی (epique) شاهنامه صورت تثبیت حاصل کرد و فارسی آن ملك عجم را زنده کرد در شعرهای

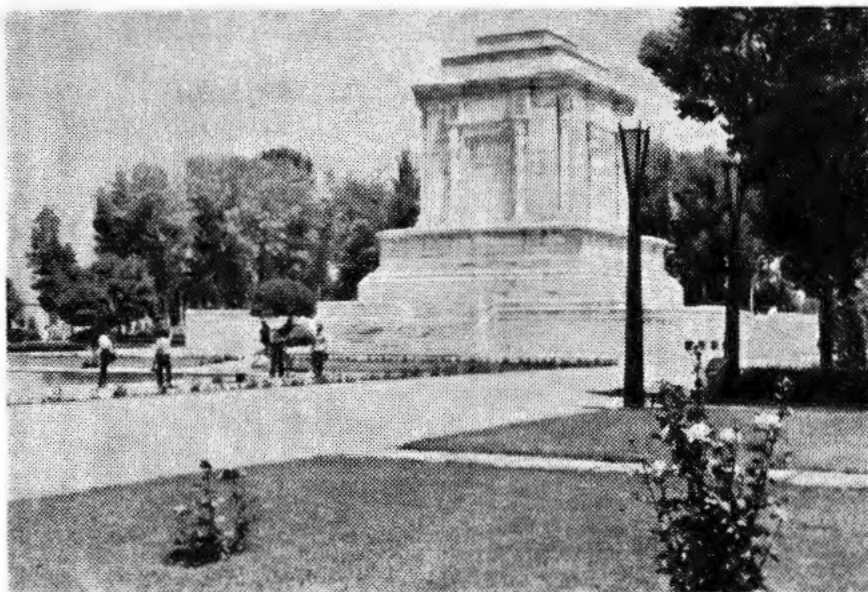
غنائی لیریک « lyrique » که سرلوحه آن دو شاعر ساحر غزل سرا یعنی سعدی و حافظ قرار دارند همه از نظم بنائی افکنده اند که از گزند زمان در امان است امید که این باغ پر گل که از هزاران شاعر و نویسنده آرایش یافته در باغ جهان همیشه سرسبز و شاداب بماند و افکار حکیمانه فرزندان برومندش از خوشبختی ایرانیان در دوره تحول جدید عصر درخشان پهلوی بتوجه مخصوص آن مرد بزرگ ترقی و تکامل را به پیماید.

شاهنشاه پهلوی همیشه سعی داشته است که آن گلستان را از علفهای هرزه و خار و خشک‌های ناشایست بپیراید تشکیل فرهنگستان ایران (موضوع یادداشت سوم این سلسله خاطرات) از همین اندیشه بلند تراوش یافت از بخت بلند ایشان ترقی صنعت چاپ و ظهور مطبوعات فراوان و تألیف کتب درسی بی شمار و انتشار و احیای آثار ادبی و ظهور نوابغ بزرگ مانند «بهار» در خراسان و «وحید» در اصفهان و «شهریار» در تبریز دیگر نوابغ شعر در هر شهر و دیار ایران از خصوصیات این عصر است. ایشان به زبان فارسی تا آن درجه علاقه مند بودند که وقتی در حین عبور از خیابانها متوجه شدند که در بعضی از مغازه‌ها و مؤسسات برای خود اسامی از لغت‌های بیگانگان (فرانسوی، انگلیسی، روسی و آلمانی) اختیار کرده‌اند نویسنده یاد دارد که بموجب يك حکم کتبی استعمال این گونه اسامی را قدغن فرمودند و در زمستان ۱۳۱۶ شهر بانی طهران مأمور شد خیابانها را از اینگونه تابلوها پاک و مصفی سازد و نیز فرهنگستان ایران را مأمور کردند که اسامی شهرها و قصبات ایران خصوصاً در آذربایجان و خوزستان و گسرکان که غالباً یادگار زمان و حکومت عربها و ترکها بود به نام‌های فارسی زیبا تبدیل کنند اینک آن اماکن با نام‌های فارسی خالص زیباتر و خاص و عام است.

بزرگترین ستایش از زبان فارسی که شایان افتخار تاریخی است در عصر

ایشان انجام گرفت یعنی با برپا کردن جشن هزارمین سال ولادت فردوسی طوسی و ساختن بنای مجلل و باشکوه بر سر آرامگاه او که در مهرماه ۱۳۱۳ در طهران و مشهد، بعمل آمد یکی از اجتماعات عظیم از مستشرقین و ایران شناسان و شعرای عالم بود.

این بنای یادبود که به روزگاران پاینده و پایدار بماناد نشانه حق گذاری ملت و شاه ایران بود که بعد از هزار سال نسبت به بزرگترین گوینده ملی ایران تجلی کرد و بشرحی که در جشن نامه فردوسی و کتب تاریخ و مطبوعات عصر مسطور است این فریضه ملی به بهترین و باشکوه ترین وضعی انجام گرفت.



آرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی در طوس

شاه پهلوی علاقه قلبی داشت که اصطلاحات و اسامی که در زمان اخیرتر که از عربی گرفته شده بود به فارسی اصل تبدیل گردد در طول سالهای ۱۳۱۴-۱۳۱۷ اسامی و لغات بسیار در وزارتخانه ها و مؤسسات وضع و متداول گردید که هنوز با تازد عمومی است.

کتاب لغتنامه فرهنگستان که به طبع رسیده نماینده این تحول بزرگ است اسامی وزارتخانه‌ها و ادارات کل که همه به پارسی است یادگار آن عصر همایون می‌باشد.

هر ایرانی با ذوق و خوش فهم بخوبی درک می‌کند که اصطلاحات و اسامی فارسی برای نخست‌وزیری به جای رئیس‌الوزرا و وزارت فرهنگ به جای معارف و وزارت دادگستری و دارائی و راه و سازمانهای کشاورزی و بازرگانی و پیشه و هنر و ستاد ارتش و شهربانی و شهرداری و استانداری جانشین معادلهای عربی آن گردید.

پیش از همه دستگاه وابسته به شخص ایشان یعنی سازمانهای وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا در اینکار پیشقدم شدند «ارتش» به جای کلمه ترکی «قشون» و «ستاد ارتش» به جای کلمه نامناسب «ارکان حزب» معمول ترکیه و درجات و مراتب نظامی و بالاخره فرمانده کل قوا که وظیفه خاص آن شاهنشاه بود به بزرگ ارتشتاران تبدیل شد.

خلاصه کلام زبان فارسی در این عهد عامل مستقل وحدت ملی شناخته شد.



تا اینجا از سه اصل عمده و سه عنصر اصلی وحدت ملی ایران سخن گفتیم که هر سه بزرگترین عامل ایجاد بهم پیوستگی و یکپارچگی و یکگانگی ملت ایران - انداز چهار عامل دیگر در یادداشت‌های آینده صحبت خواهیم کرد.

در جشن هزاره فردوسی و کنفره دانشمندان ملی و بین‌المللی که در طوس و تهران در مهرماه ۱۳۱۳ تشکیل گردید. شادروان محمدتقی بهار (ملك الشعراء) قصیده‌ای غرا در ستایش شاهان گذشته ایران و تجلیل از آن استاد بزرگ و ستایش

شاهنشاه پهلوی که مجلس گشایش آرامگاه را به شخص شخیص خود مشرف فرمودند، سروده که از درر قصاید آن شادروان است.

به مناسبت مقام که سخن از وحدت زبان ملی ایران می رود چند بیتي از آن منظومه شیوا انتخاب و به یاد بزرگانی که به زبان پارسی سر تعظیم فرود آورده اند در اینجا درج می کنم:

آنچه کورش کرد و دارا و آنچه زردشت مهین

زنده گشت از همت فردوسی سحر آفرین

تازه گشت از طبع حکمتزای فردوسی بدهر

آنچه کردند آن بزرگان در جهان از داد و دین

نام ایران رفته بود از یاد تا تازی و ترک

ترکتازی را ، برون رانند لاشه از کمین

شد درفش کاویانی باز برپا ، تا کشید

این سوار پارسی رخس فصاحت زیر زین

پس برون آمد ز «پاز» طوس ، برنا شاعری

هم خردمندی حکیم و هم سخن سنجی رزین

بود دهقان زاده ای دانشوری خوانده کتاب

وز «شعوبی» مردمش در گوش درهای ثمین

پویه نام آوری را هر طرف آزاده بی

زنده کرده نام کیکلوس و نام کی بشین

سال فردوسی به هفتاد و یک انجامید و ساخت

هفت باغ دلگشا ، چون هشت خلد دلنشین

دیر باد آن کوشش و رنج نژاد پارسی

گشت ضایع ، چون به زهدان در ، تبه گشته چنین

دولت نصربن احمد ، کوشش چو هانیان
 رنجهای بلعمی و آن فاضلان تیزبین
 گر نبودی در درون کلبه دهقان طوس
 اخگری تابنده اندر زیر خاکستر دفین
 لیک بر آن داغها فردوسی طوسی نهاد
 مرهمی کرده به آب غیرت و همت عجین
 آنچه گفت اندر اوستا «زرد هشت» و آنچه کرد
 اردشیر بابکان ، تا یزدگرد بافرین
 زنده کرد آنجمله فردوسی بالفاظ دری
 اینست کرداری شگرف و اینست گفتاری متین
 ای مبارک اوستاد ، ای شاعر والا نثراد
 ای سخنهایت بسوی راستی جبلی متین
 نك خریدار تو ، شاهنشاه ایران پهلویست
 آن کزو آشوب لاغر گشت و آرامش سمین
 شه بهر کاری که روی آرد کند آنرا تمام
 وین هزاره جشن تو خود حجتی باشد مبین
 تامله تو هست چون والا درفش کاویان
 فر یزدانی وزان بروی چو باد فرودین



یکپارچگی ملت ایران

(۲)

در مقدمه یادداشت سابق گفته شد که وحدت ملی يك قوم بر هفت پایه اساسی قرار دارد از سه اصل عمده آن یعنی نژاد- دین و زبان سخن گفتیم . در يك قاعده مکانیکی مقرر است که اگر جسمی بر روی سه پایه قرار گیرد همیشه از خطر سقوط مصون خواهد بود همچنین نظیر همین قاعده در علم الاجتماع نیز باید گفت که بقا و دوام يك ملت هر گاه بر روی سه پایه استوار قرار گیرد از آفت انحلال و زوال در امان می باشد .

اما چهار اصل دیگر که آنها نیز بنوبت خود ضامن یکپارچگی و وحدت يك ملتند عبارتند از :

- ۱ - فرهنگ واحد یعنی مجموعه آداب و هنرهای ملی .
- ۲ - اقتصاد واحد یعنی نظام اقتصادی معمول در تجارت و زراعت و صناعت .
- ۳ - آموزش واحد یعنی دستگاه خاص تعلیم و تربیت و نظام علمی دانش .
- ۴ - حکومت واحد یعنی اداره امور ملت بدست يك دولت واحد .

اکنون از هر يك از این ارکان اربعه و تطبیق آنها با سیاست اعلیحضرت رضاشاه کبیر نسبت به هر يك از آنها مختصری یادداشت می‌شود.

فرهنگ واحد: فرهنگ خواص طبیعی ذاتی هر ملت است که در کانون وجودی او تکوین یافته و بعد رشد و کمال رسیده همانطور که انواع نباتات هر یکی در نوع خاص خود پرورش می‌یابند و هر يك شکل و رنگ و بوی مخصوصی دارند انواع آدمیان نیز در بعضی امور لطیف فطری و خصائص عالیّه جلی خود رشد می‌کنند و از یکدیگر ممتاز می‌شوند از اینجاست که فرهنگ را در زبانهای ملل فرنگستان به کولتور Culture تعبیر می‌کنند یعنی پرورش نباتات و در لغت عرب آنرا البحرث القومی یا التفافه القومی می‌گویند یعنی رشد و نمو آداب و خصوصیات ملی يك قوم و ملت.

فرهنگ محصول روح و پرورده نهاد و پدیده ذوق و جلوه فطرت يك ملت است که آنرا از ملل دیگر جدا می‌سازد از این جهت مجموع لطائف ذوقی و روانی يك قوم مانند کلی است که هر نوع از نباتات رنگ و بوی دیگری دارد.

هنرهای زیبا در هر جامعه رنگی خاص به آن جامعه میدهد در مرتبه اول بزرگترین مظهر فرهنگ در شعر ظاهر می‌شود شعر صورت کمال نمو و درجه اعلای رشد زبان جامعه است و عامل نطق که فارق بین انسان و حیوان است مانند ریشه درختی است که چون بمرحله کامل ترقی رسید بصورت شعر در می‌آید. شعر یعنی افکار و خیالات زیبا در الفاظ و کلمات زیبا اگر کلامی منشور دارای این دو صفت باشد آن خود شعر میباشد مانند «گلستان سعدی» که در حقیقت شعر منشور یا «نثر شاعرانه» است.

طبع «چامه سرائی» و قریحه گویندگی در ایران یکی از خصائص نژادی ملت ایران است که از زمان زرتشت تا به عصر فردوسی و از زمان فردوسی تا عصر

حاضر همواره گلستانی سرسبز پرورده و ریاحین و ازهار خوشبو و معطر و رنگارنگ و بدیع پرورش داده است .

عصر اعلیحضرت رضاشاه کبیر به این لطیفه روحانی و خاصیت ذوقی ایران توجه خاص مبذول شد برای سه تن گویندگان بزرگ یعنی فردوسی و خیام و حافظ در سنوات ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ و ۱۳۱۶ آرامگاهی باشکوه و زیبا ساخته شد که اکنون باقی و پایدار و زینت تاریخ ایران می باشد و بموازات آن کتابهای شعری از از دواوین و متون مسجع و فصیح در آن دوره بمقدار فراوان طبع و انتشار یافت که آمار آن عدد کثیری را نشان می دهد .

بعضیها می گویند آن شاهنشاه باقتضای خلق و خوی نظامی که سرشته ذات شریف او بود و لازمه آن جد و صراحت است چندان بشعر توجه نمی فرمود این سخن خلاف واقع است او شعر را اهمیت می داد و شعرا را حرمت می گذاشت . یکی از اساتید سخن که از مفاخر ادب فارسی است . شادروان بهار (ملک الشعرا) در زمان ایشان زندگی می کرد وی در ابتدای طلوع دولت پهلوی سمت نمایندگی مجلس را داشت و غالباً با نقشه های ایشان در مجلس شورای ملی مخالفت علنی می کرد ولی همواره منظورات آن استاد مورد توجه و الطاف شاهانه قرار میگرفت و اینک دیوان آن شاعر استاد متضمن قصائد و قطعات بسیار است که در مدح آن شاهنشاه سروده است .

سال ۱۳۰۷ بعد از اینکه راه بین تهران و خوزستان از طریق لرستان تسطیح شد و کوههای مرتفع (پاطاق) و جبال شامخ «زاگرس» را قطع کرد در محل «پل دختر» برای اولین بار تونلی حفر کردند که وسائط نقلیه از آن گذشته بجانب خوزستان عزیمت نمایند .

شاه با کمال شوق آن جاده جدید و شاهراه بزرگ را افتتاح نمود چون

موبکب شاهی به آن تونل رسید لحظه‌ای توقف فرمود با اجازه شاه قطعه شعری از بهار بر فراز طاق دهنه تونل حجاری و بخط نستعلیق کتیبه کرده بودند که هم اکنون باقی و نمودار يك امر تاریخ بزرگ ایران است.

شاه بیکی از حضار فرمودند این را بخواند و او با کمال فصاحت با صدای غرا آن را قرائت نمود و شاه بسیار مسرور شدند و به آن استاد که در آن جمع غائب بود غائبانه ابراز مرحمت فرمودند.

در آن قطعه شاعر هنری شبیه باعجاز بکار برده یعنی کلمه «رضاشاه» را بدون اضافه و نقصان یا تعمیا ابهام مطابق تاریخ حفر تونل یافته است و آن قطعه این است :

بعهد پهلوی شاه جوانبخت	که بادش دولت و اقبال همراه
بیامد لشکری تا قوم لر را	بآداب تمدن سازد آگاه
هم از مرز لرستان شاهراهی	کشد تا خاک خوزستان بدخواه
بره در یافشاری کرد این کوه،	گرفت از فرط نادانی سر راه
بامر خسروش درهم شکستند	وز آن پیداشد این عالی گذرگاه
بتاریخش «بهار» از حق مدد خواست	بگفتندش ز نام شه مدد خواه
چو شد ز امر رضاشاه کنده این کوه	بجو تاریخش از لفظ «رضاشاه»

۱۳۰۷

* * *

مظهر لطیف دیگری از مظاهر فرهنگ همانا در هنر موسیقی هر قوم نمودار می‌شود. ملت باستانی ایران هم بداشتن این خاصیت ممتاز بحد کمال سر افراز است. از روزگاری دیرین که طوائف آریائی بصحراگردی در طلب مراتع و چراگاهها بقلات ایران رسیدند و دواب و کوسفندان خود را در جلگه‌ها و

دشتهای ایران پرورش میدادند شبانگان کله‌های خود را در کنار رودخانه‌ها و آنها و در طرف چمن و مرغزار بچرا گذاشته و خود آلتی از نی اختراع کردند که چون در آن میدمیدند آوازی سوزناک برمیخواست این هنر لطیف در آن قوم هم از آن عهد باستانی پرورش یافت و مدارج ارتقا و تکامل را پیوسته پیمود در حجارها و کنده‌کاری‌های عصر هخامنشی پیکره چهره نوازندگان نقش شده که آلت موسیقی در دست دارند از آن زمان تا اواخر عهد ساسانی این هنر راه تکامل می‌پیمود تا زمان سلطنت خسرو پرویز که تاریخ مکتوب آن کاملاً روشن است باربد که يك نوازنده بزرگ از مردم چهارم فارس بود در دربار خسرو و با همکار خود نکبسا انواع الحان بدیع و نعمات دل‌آویز که آنها را «ترانه‌های خسروانی» می‌گویند چنانکه نظامی وصف نموده بوجود آوردند و هم‌چنین ادامه داشت. و مفاد این قطعه شعری بحقیقت پیوسته است که می‌فرماید:

از آن چندان نعیم خسروانی که ماند از آل ساسان یا که سامان

سرود رود کی مانده است و شعرش نوای باربد مانده است و داستان

عربها و مغولها که خود دارای موسیقی کاملی نبودند از ایرانیان این هنر زیبا را اخذ و اقتباس نمودند خانه‌های چنگیزی و تاتارهای تیموری نوازندگان معروف را تربیت و نوازش کرده‌اند که نام آنها در تواریخ عصر ایشان بتفصیل مذکور و مسطور است. در عصر صفوی تا قرن نوزدهم میلادی پیش میرفت تا در زمان ما نوازندگان نامدار مانند آقا حسینقلی و درویش و اساتید دیگر بوجود آمده و این مائده آسمانی را بالوان الحان کونا کون و با انگشت‌های هنرمند خود پرورش دادند.

چون نوبت سلطنت به اعلیحضرت رضا شاه رسید او نیز به اقتضای طبع فطری و ذوق جبلی هم بعلمت تربیت خاص نظامی به این لطیفه روحانی توجه خاص مبذول

میفرمود همه کس یاد دارد که بعد از ظهر روزهای سوم اسفند در اسپریس «جلالیه» که نظامیان رژه میرفتند ساعتهای متوالی شاهنشاه ایستاده و دستجات موسیقی که برای هر فوج و گروه معینی تربیت شده بودند بترنم مارش‌های هیجان انگیز می‌پرداختند چشم او بحركات نظامیان بود و گوش او به نغمات نوازندگان متوجه ردیفه‌ای وقفه نداشت.

نغمات دل‌آوری که ملت ایران در طول سه هزار سال در میدان رزم و مجالس بزم در عروسی و سور و در عزا و سوگ همراه آن قوم بوده است مدون و تنظیم گردید در زمان اعلیحضرت پهلوی «مدرسه عالی موسیقی» بدست هنرمندی جوان موسوم به کلنل علینقی وزیرى در تحت حمایت ایشان در اوائل سلطنت تشکیل شد در زمانی که نویسنده مأمور خدمت معارف شده بودم اولین فارغ‌التحصیل‌ها و نوازندگان تربیت شده را آن بمدرسه بیرون داد و از این رو در بهار ۱۳۱۳ مجلس جشنی فراهم ساختیم و به جوان‌های موسیقی‌دان دیپلم‌ها و جایزه‌ها توزیع شد فردای روز جشن در جلسه هیئت وزرا که در حضور شاهنشاه منعقد شده بود ایشان رو بمن نموده فرمودند: «شنیده‌ام که موسیقی را تشویق می‌کنید البته بسیار کار خوبی است این رویه را البته ادامه دهید...»

وزارت معارف باستظهار تمایل قلبی شاهنشاه برای تمام مدارس کشور سرودهای گوناگون به ابداع اساتید فن تألیف و تدوین کرد که در سراسر کشور رواج یافت.

از جمله پدیده‌های بزرگ این دوره ابداع «سرود ملی» است این نغمه فرح‌انگیز آیات آن را مرحوم هاشم میرزا «افسر» سروده است و اکنون بر دل و زبان مردم ایران جای دارد:

دریغا که بر اثر انتشار نوت‌ها موسیقی اروپائی که بایران نفوذ کرده و

بوسیله کتب و مطبوعات و بلندگوها تقویت و انتشار یافته و همراه آن شعر نو که تقلید ناقصی از دیگران است بظهور رسیده و گروهی از جوانان عصر ما باقتضای حرارت سن شباب که همواره در جستجوی امری بدیع و تازه است هم در شعر و هم موسیقی ابداعات و انحرافات تازه بتقلید از کارهای دیگران کرده اند و ضرر فاحشی به این دور کن رکین فرهنگ و هنر وارد ساخته اند.

اما نویسنده عقیده دارد که طبیعت فطری و جبلّی ایران عاقبت این اعوجاج و کج رویها را در هر دو فن ظریف از میان خواهد برد و سرایش شعر و نوازش موسیقی جای فطری و سیر طبیعی خود را در دل و جان ایرانیان استوار خواهد داشت.



دیگری از مظاهر فرهنگ ایران در هنر «معماری» مردم آن کشور نمودار است. ساختن خانه ها از کلبه های روستائیان گرفته تا کاخهای پادشاهان در طول ۲۵ قرن تکامل حاصل کرده و شکلی و طرحی کامل بوجود آورده است که آثار آن هنوز در قصرهای باستانی و مساجد در بازارها و کاروانسراها و پلها فراوان است. ملتی که در طول تاریخ خود کاخهایی چون قصر آپادانا و قصر کوه خواجه آتشکده و کاخ فیروزآباد را بوجود آورده دارای يك هنر معماری مستقل ملی است که در تواریخ فنون معماری جهان بتفصیل شرح داده شده و در تمام دانشکده های هنرهای زیبا در جهان تدریس می شود.

در هفت و شش قرن بعد از میلاد مسیح که دیانت اسلام در ایران انتشار یافت و بغداد مرکز خلافت سرزمین وسیعی گردید که در حدود طبیعی خاک ایران داخل آن بود مذهب و آئین نوین در سبک معماری نیز تحولی ایجاد کرد و سبکی بوجود آمده که در تاریخ هنر بعنوان «سبک معماری اسلامی» معروف است ولی در ایران رنگ

اصلی و ملی خود را از دست نداد و مساجد و مدارس و قصور سلاطین و پل‌های بزرگ و کاروانسراهای مجلل که در این اعصار ساخته شده نشان می‌دهد که بعینه مانند زبان فارسی که با زبان عرب امتزاج حاصل کرد معماری ایران نیز بسبک اسلامی با اسلوب جدید آمیزش یافت و صورت نوینی حاصل گرد این سبک و کیفیت معماری به حد کمال رسید بطوری که بر معماری دیگر ممالک اسلامی برتری یافت. مساجدی مانند جامع عتیق شیراز و مسجد جمعه اصفهان و بنای مرقد امام هشتم (ع) همه شاهکار و نمونه اصیل معماری این عصر است.

بعلت این عامل لطیف فرهنگی تمام فنون مربوط و منشعب از آن مانند حجاری و نجاری و گچ‌بری و کاشی‌کاری و شیشه‌سازی رونقی بسزایافت.

اعلیحضرت شاهنشاه از توجه باین هنر بدیع و صنعت ظریف غافل نماندند بلکه سعی مخصوص مبذول فرمود که در ایران ابنیه بسیار که کما و کیفادارای کمال باشد ساخته گردد خانه خودشان و قصرهای سلطنتی در تهران و مازندران نماینده این علاقه است. کاخ مرمر در تهران یکی از گران‌بها ترین ابنیه عصر آن شاهنشاه است در موازات ابنیه سلطنتی هزاران بنای دیگر از یادگاههای نظامی و ایستگاههای راه آهن و هتل‌های نو بنیاد در تهران و مازندران و عمارات دبستانها و دبیرستانها و بالاخره ساختمان دانشگاه تهران و ابنیه مخصوص وزارتخانه‌ها مانند کاخ دادگستری و عمارت وزارت خارجه و بنای پستخانه مرکزی همه و همه آثار مبارک اوست.

طاقهای ضربی و طولانی و کنبه‌های مدور و مرتفع که از خصائص ابنیه هنر اسلامی است در این بناها با ترکیب عناصر جدید که باقتضای زمان با اقتباس از ابنیه فرانکستان و رعایت شرائط فنی و اقلیمی وجود آن الزامی بود بظهور رسید.

این نویسنده بخاطر دارم که در سال ۱۳۱۴ که کاخ سعدآباد بنا شد در جنب

آن دره باصفا و تزهت انگیز «در بند» رونقی پیدا کرد و شهرداری تهران با اشاره و امر ایشان اعلامیه‌ای منتشر و اعلام داشت هر کس از افراد مملکت بنای زیبایی در آن دره بسازد که از لحاظ فنی و ظرافت دارای ارزش باشد مبلغ يك هزار تومان بعنوان جایزه از شخص شخیص شاهنشاه باو عطا خواهد شد.

این نویسنده در جلسات مکرر مورد پرسشها قرار می‌گرفتم که از من درباره پیشرفت ساختمانهای وزارت معارف سؤال می‌کردند از جمله بعد از آنکه ورزشگاه امجدیه در ۱۳۱۶ و استادیوم آن ساخته شد ایشان شخصاً بدون اطلاع قبلی به آنجا رفته و پس از معاینه و تحقیق از وضع و ابتکار آن خشنود گشته و فوراً بوزارت کشور امر فرمودند که بتمام استانها ابلاغ نمایند در هر شهر بزرگ از طرف شهرداری‌ها ورزشگاههایی بهمان سبك برای تربیت جسمانی جوانان بنا نمایند. و نیز بیاد دارم که روزی در جلسه هیئت وزیران نقشه ساختمان پل جدید اهواز بر رود کارون بعرضشان رسید و تصویب شد. می‌فرمودند: «این پل که سهل است هر پل دومتري و هر دیوار کوتاه نزد من اهمیت دارد زیرا که برای ایران باقی خواهد ماند.»

سومین مظهر نمایان از مظاهر فرهنگ مهم هر ملت هنر نقاشی و صورتگری اوست. این هنر بدیع و صنعت لطیف را ایرانیان از اعصار باستانی ابداع کرده‌اند و در این فن هنرنمایی‌ها نموده‌اند آثار نقاشی در کوه خواجه سیستان و صورتسنگی در پرسپولیس و فیروزآباد و دیگر اماکن که در گوشه و کنار فلات ایران متفرق‌اند و در شرح آنها علمای مستشرق کتابها نوشته‌اند همه دلیل وجود و کمال این هنر در ایران باستان می‌باشد.

بعد از طلوع کوکب اسلام که در کتاب تاریخ ایران ورق‌های تازه گشوده شد در فن نقاشی هم مانند دیگر امور فرهنگی تحولی عظیم پدید آمد. اسلام از روز

نخست علیه بت پرستی قیام کرد همه مظاهر نقش و نگار و مجسمه سازی و بیکر -
نگاری را تحریم فرمود و گفت «ما هذه التماثيل التي انتم لها عاكفون». در ایران
نقاشی صور انسان البته ممنوع گردید زیرا بت پرستی را بیاد می آورد که تازه بر
افتاده بود ولی جوهر لطیف هنر در نهاد مردم ایران نابود نشده و با تغییر شکل نمایان
گشت. نقاشی در این عصر از نگارش تصویر انسان منصرف شد ولی در اقتباس از
طبیعت و انتظام هندسی ترسیمی طرحی نوین به وجود آورد. هنر نقاشی به انواع مختلف
جلوه گری کرد. رسم های هندسی و گل و بوته و درخت و گیاه آن آتش فروزان
روحانی که در سر انگشت صورتگران و نقاشان نهفته بود جلوه گر شد.

حاشیه پردازی و نقش و نگارهای ترسیمی و خطوط اسلیمی و بالاخره صنعت
تذهیب کتابهای خطی و حجاری ها و خاتم سازیها و قلمدانها و قاب قرآن ها پدیدار
گردید.

نقاشی در دوره مغولها و تیموریها رو به تکامل نهاد و وجود رابطه ایران با کشور
چین در ایران تأثیر زیاد نمود. هنر نقاشی نوین و مینیاتور سازی در عهد صفویه
در اصفهان و تبریز و شیراز و هرات به حد کمال رسید و مساجد و اماکن مقدسه
و در حاشیه قرآن ها و کتب خطی شاهد دلارای هنر و رخساره زیبای خود را
نمایان کرد.

ابنیه عصر صفوی همه نماینده کمال ذوق نقاشی مردم ایران و توجه پادشاهان
و وزرای ایرانی به این هنر لطیف است.

در قرن نوزدهم که دروازه فرنگستان از راه روسیه به ایران باز شد نقاشی
سبك و طرح فرنگی که خود تاریخی جدا و مفصل دارد بایران نفوذ کرد. قاجاریه
آن را ترویج نمودند در زمان ناصرالدین شاه هنرمندانی چون محمودخان
ملك الشعرا و ابوالحسن غفاری صنيع الملك و بالاخره محمد غفاری كمال الملك

به‌ظهور رسیدند و صورت‌گیری را به‌طرزی نو و به‌پیروی از مکتب ایتالیا و فرانسه و روسیه رواج دادند.

در اوائل مشروطیت «مدرسه صنایع مستظرفه» تشکیل شد که کمال‌الملک در آنجا تعلیم می‌داد و تربیت شدگان این مدرسه همه از اساتید هنرمند عصر خود شدند.

در زمان اعلیحضرت پهلوی این بارقه آسمانی در عصر تشویق و پشتیبانی شخص‌شاه رونقی تازه حاصل کرد ایشان به‌حدی بدترویج فنون نقاشی عنایت‌مخصوص داشتند و هنرهای تزئینی Les Arts Decoratives را تشویق می‌کردند که حتی دفتر کار خود را در کاخ مرمر از درب و دیوار و اثاثیه و میز کار همه را به صنعت «خاتم‌کاری» خاص که یکی از هنرهای ایرانی است زینت دادند و آئینه‌کاری کاخهای سلطنتی و نیز فرش‌های گران بها با طرح درسم زیبا و قالیه‌های بدیع و منقش به سبک نقشه‌های عصر صفوی به فراوانی زینت بخش قصور و عمارات اختصاصی و هتلها و کاخها گردید استادانی هنرمند از خاتم‌ساز و قالی‌باف و نقاش و آئینه‌کار و مذهب با تشویقات شاهانه به‌روزگار طلائی رسیدند.

هنر نقاشی در بافندگی و نساجی به‌نوبت خود رواج بسیار یافت پارچه‌های زربفت و ابریشمی و منسوجات که پایه آن بر اصول نقاشی مقرر بود به فراوانی ساخته گردید. مدرسه صنایع زیبا و شعبات آن از نقاشی و مجسمه‌سازی و زربفت از آثار مبارك آن عصر است.

* * *

از میان هنرهای فرع نقاشی «خوشنویسی» و خطاطی بود که مخصوصاً مورد توجه و اهمیت قرار گرفت خط فارسی علاوه بر جنبه عملی آن يك جنبه هنری بزرگ پیدا کرد.

ایرانیان از اعصار باستان رسم نوشتن را از ملل آرامی و سریانی اقتباس کردند و آنها نیز به نوبه خود از فنیقیان الفبا را آموختند. خط میخی که کتیبه‌های داریوش و جانشینان او به آن خط نوشته شده محل استفاده ملت ایران بود و ایرانیان از قدیم‌الایام به افتخار خط و سواد بین ملت‌های جهان مفتخر و سرفراز بودند.

بعد از طلوع آفتاب اسلام خط کوفی در ایران رواج یافت که بعداً دوره تکامل خود را طی کرد به ثلث و نسخ و رقاع و نستعلیق و شکسته رسید که در هر يك از آنها خوشنویسان و خطاطان نامی بوجود آمدند که آثار آنان زیب کتابخانه‌های جهان است.

خط فارسی کنونی یا نستعلیق نه تنها در ایران جنبه هنری پیدا کرد بلکه در تمام ممالک اسلامی آن خط هم اکنون برای نوشته‌های تزیینی و قیمتی خود به کار می‌برند.

شاهنشاه پهلوی به نوبت خود به خط فارسی عنایت مخصوصی داشته چنانکه استادان هنرمند برای تعلیم فرزند دل‌بند خود ولیعهد همایون گماشته بطوری که هم‌اکنون شاهنشاه آریامهر دارای خط محکم با شیوه‌ای بدیع هستند و بحمدالله صاحب سیف و قلم هر دو می‌باشند.

بهترین خوشنویسان طهران در عصر همایون شاهنشاه پهلوی مردی بود به نام عمادالکتاب سیفی که در دفتر مخصوص شاه مقام محترمی داشت فرمانها و نامه‌های شاهی را با کَلک هنرمند و به خط خود می‌نگاشت.

کتیبه‌های عمارات متعدد و بی‌شمار که در پایتخت و ولایات نگاشته شده هنوز ابر خامه هنرمند خطاطان زمان از آن روزگار فرخنده به یادگار باقی مانده است متأسفانه در اواخر قرن نوزدهم در طبقه جوان به‌پیروی از اروپائیان خط و الفبای

لاتین طرفدارانی پیدا کرده که می‌خواهند به تقلید ترکیه خط زیبای فارسی را به لاتینی تبدیل کنند و هر چند گاه زمزمه تغییر الفبا را پیش می‌کشند.

خط فارسی که در قوانین مملکتی مانند اساسنامه فرهنگستان و شورای عالی آموزش رسمیت یافته و همه عقلا و قانون‌گذاران آنرا توصیه کرده‌اند در خطر فنا افتاده است و بعضی از مقلدین رسوم فرهنگستان الفبای لاتینی طرفداری می‌کنند غافل از اینکه خط ارکان مهم فرهنگ ایران و از عوامل مؤثر وحدت ملی مردم این کشور است هم‌اکنون آلمانیها و چینیها و ژاپنیها و هندوها و روسها خطوط ملی خود را حفظ کرده‌اند تبدیل آن به خطوط دیگر نه تنها رابطه اعقاب ما را با وادیت هزار ساله علم و ادب نیاکان قطع می‌کند و ما را يك ملت بدون سابقه علمی و ادبی قرار می‌دهد بلکه يك ریشه از ریشه‌های وحدت ملت ما را منقطع می‌سازد. دولت جماهیر شوروی برای گسترش تمدن اسلاو بر تمام ملل تابعه خط روسی را تحمیل کرده و به همین وسیله در سیاست گسترش نفوذ دولت مرکزی را بر تمام جمهوری‌های شوروی موفق گشته است اگر می‌بایستی خط لاتین انتخاب کنند چرا دولت جماهیر شوروی که با ممالک غرب نزدیک و دارای فرهنگ مشترك است خط ملی خود را ترك نکرده و دنبال بیکانگان نرفته است بلکه ملل زیر دست خود را نیز بنگارش الفبای روسی مجبور کرده است.

احمد بدر نصیر الدوله که از وزراء دانشمند و خدمتگزار صمیمی معارف بود در اثر مشاهده این افکار ناگوار متأثر شده و در چکامه‌ای یارسی اندرزی نیکو بچوانان داده است که شایسته است آنان که به خطا راه تقلید می‌پیمایند آن در منظوم را آویزه گوش کنند.

در آن منظومه گفته است :

چند از دگران وام کنتی جامه و دستار؟
 در خانه پدر خواسته و جامه نهاده
 گیری تو ز همسایه کلاه و کمر او
 بر خویش نبالد کس ازین جامه که باشد
 بر مردم هر بوم یکی جامه برآرد
 کشورچو درختی است بر و بارش مردم
 گر بارو بردار تبه گردد از آسیب
 در زانکه به بیخ و بنش افتاد گزند
 ای تازه نهالان، که برومند بمانید
 خارتس بزدانید و گلش را بفزائید
 رو جامه و دستار پدر را تو بدست آر
 بگذاری و در یوزه کنتی پیشه، زهی کار؟
 زان خویش بیارائی در برزن و بازار
 در یوزه ز بیگانه همش پود و همش تار
 نازی به تیان خوشتر و فرخاز بشلوار
 ما تا که زبان ریشه و بیج است بر آن دار
 چون ریشه بجاماند دهد بار دگر بار
 امید از آن دارو از آن بارتو بردار!
 گل رفت از این باغ و بجاماند همه خار
 کارایش این باغ شمار است سزاوار

* * *

یکی دیگر از عناصر عمده فرهنگی هر ملت لباس و جامه و کلاه یعنی پوشش سر و بدن آن ملت است. ملل عالم در داخله خود به مناطق و نواحی تقسیم شده‌اند که در آن اماکن از قرون وسطی هر کدام سبکی خاص در لباس و طرزی جداگانه در پوششهای ویژه خود داشته‌اند مردم ایران از مرد و زن هم از اعصار دیرین باستانی به جامه‌ها، کلاهها و دامن‌ها و شلوارها بسبک خاص خود ممتاز مجلس بودند که از سایر ملل و اقوام جهان امتیاز داشتند تصویر و نقشه البسه هخامنشی و ساسانی هم اکنون در پیکره‌ها و سنگ نگاری‌ها و مجسمه‌های آن ادوار نشان دهنده طرز جامه مردم ایران میباشد.

قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) در طرح جامه‌ی مردم ایران تغییر و تنوعی بسیار حاصل نمود در شهرها عده‌ای از اهل علم و اعیان و تجار و کسبه هر صنفی سبکی جداگانه جامه می‌پوشیدند و در روستاها و عشایر و ایلات قبا و وردا و



میرزا احمد علی حکمت معظم الدوله شیرازی پدر نگارنده این خاطره
مستوفی فارس در لباس رسمی اهل قلم (عکس در ۱۳۰۹ ق بعد از
شرفیابی بحضور سلطان وقت برداشته شده

کلیجه و شلوار و کلاهها هر کدام برسمی دیگر معمول شد عمامه‌های گوناگون
و کلاه‌های سیاه و سفید و دراز و کوتاه از ابریشمی و پشمی و پنبه‌ای و نمد و پوستی
در مملکت به انواع مختلف دیده می‌شد این اختلاف و تنوع بجائی رسیده بود که
اندک اندک برای وحدت ملی ایران خطرناک شده بود مردم مجاور سرحدات ممالک
همسایه غالباً بجامه همسایگان ملبس می‌شدند علما نمایان یعنی مردمی بیسواد
برای تشبیه به علما عمامه و عبا داشتند . اعلیحضرت پهلوی که از جوانی بجامه و

لباس نظامی انس گرفته و طبیعت ثانوی ایشان شده بود و این وضع آشفته را پسند نمی داشت بعد از آنکه لباس «اونیفورم» قزاقی را لغو کرد و ژاندارم و قزاق و سرباز همه در تحت پرچم ارتش جدید بیک جامه واحد درآمدند با تمایلی که بسوی وحدت شکل داشت اراده فرمود این اختلاف و گوناگونی از میان مردم را بردارد، همت بلند او تا آنجا رفت که خواست تمام مردان ملت ایران بکنوع جامه بپوشند بعد ازیک سلسله تبلیغات و راهنماییها اول از اطرافیان و نزدیکان خود شروع نمود لباس کت و شلوار بین المللی را اقتباس ولی کلاهی لبه دار بنام «کلاه پهلوی» معمول شد و همه بر سر گذاشتند. بقاعده (الناس علی سلوک ملوکهم) اکثر مردم باین جامه و کلاه درآمدند در سال سوم سلطنت دیماه ۱۳۰۷ لایحه قانونی به مجلس شورای ملی پیشنهاد و تصویب شد که بنام «قانون متحدالشکل کردن البسه اتباع ایران در داخل مملکت» موسوم است، موجب این قانون تمام مستخدمین دولت اعم از کشوری و لشکری و قضائی و اداری و انتظامی مکلف شدند در موقع خدمت بلباس رسمی مخصوص گروه خود ملبس شوند و عموماً کلاه لبه دار بر سر گذارند در این قانون فقط ارباب عمامه و پیش نمازان و کشیشان و متصدیان امور شرعی و مفتیان سنی استثناء شده بودند بشرطیکه اجازه رسمی علمی داشته باشند همان قانون برای متخلفین جرائم نقدی و حتی حبس منظور نموده بود.

این قانون تا ۱۳۰۹ کاملاً بموقع اجرا درآمد در سال ۱۳۱۳ تحولی در طرز کلاه پهلوی داده بجای کلاه لبه دار کلاه بین المللی جانشین آن گردید. در حال تحریر این یادداشت سرتاسر مملکت از غنی و فقیر و وضع و شریف همه یکسان و بکنواخت دارای یک نوع جامه و کلاه هستند این پایه محکم و رکن استوار از ایشان باقی و برقرار مانده است. (برای اطلاع مفصل از مظاهر فرهنگی ایران خواننده گرامی سزاوار است به فصول فرهنگ و لباس و موسیقی و معماری و نقاشی و خط در جلد اول کتاب ایران شهر مراجعه نماید).

یکپارچگی ملت ایران

(۳)

وحدت اقتصادی

چهارمین عامل هفتگانه یکپارچگی هر ملت همانا وحدت اقتصادی آن ملت است این عامل قوی و نیرومند نیز بنوبت خود از ارکان مهم و اسباب مؤثری است که يك قوم و مردم را از برکات وحدت ملی برخوردار مینماید. اقتصاد هر کشور یعنی امور مربوط به معیشت و زندگی مادی آن کشور عموماً بر سه پایه قرار گرفته :

۱- زراعت و کشاورزی - یعنی مواد اولیه نباتی و حیوانی - ۲- صناعت یعنی بهره‌برداری از محصولات اولیه کشاورزی و معدنی ۳- تجارت یعنی استفاده از تبادل محصولات و مصنوعات که به مملکت وارد می‌شود و یا از مملکت خارج می‌گردد این جمله نظام اقتصادی آن کشور را تشکیل می‌دهد. عنصر اصلی نظام اقتصادی زمین و آب است. هر ملتی که این هر دو را به حد کافی برای تأمین معیشت خود نداشته باشد اقتصاد او فقیر و ناقص است - آب و زمین دستگاه اقتصادی را

تشکیل میدهد و صاحبان آنرا در شبکه اکونومی بین‌المللی بقدر توانائی او قرار میدهد.

کشور ایران اگر چه از حیث آب تاحدی فقیر است و میزان بارندگی سنواتی آن چندان زیاد نیست ولی هنوز بواسطه صرفه‌جویی در رودخانه‌های عظیم که بیفایده بدریاها یا باطلاقتها فرو می‌روند میتواند کمبود بارندگی بعضی سالهای خشک را جبران کند ولی از طرف دیگر وطن ما دارای ثروت‌های بسیار است و ثروت او از حیث زمین و آنچه در قعر زمین از معادن گرانها نهفته است پایه اقتصادی محکمی برای کشور ما فراهم ساخته و با ایجاد سدها واحداث قنوت و تربیت جنگل‌ها و بهره‌برداری از معادن بالخاصه اندوخته گران‌بهای نفتی او میتواند يك اقتصاد ملی بسیار نیرومندی ایجاد نماید و نه تنها واردات و صادرات خود را تعدیل و برابر کند بلکه ثروتی عظیم نیز اضافه خواهد داشت و همین توانائی و قدرت طبیعی کشور ایران است که يك پایه وحدت ملی برای سکنه آن کشور فراهم آورده است. و رابطه اکونومیک آنرا بادیکر ممالک بزرگ جهان در سطح برابر قرار داده.

هر سه عامل و عنصر اصلی اقتصاد یعنی اول، کشاورزی وسیع و پیرامنه که از دیرباز در این مملکت وجود داشته و بعد عنصر دوم، یعنی صنعت از آن بهره‌برداری کرده و معادله تجارت و سیستم واردات و صادرات خود را برقرار ساخته قریب است که حیات مادی این کشور را زنده و محکم نگاه داشته لیکن از سوی دیگر عوامل مختلفی، مانند وجود حکومت‌های ضعیف یا تحمیلات غیرعادلانه در سیاست، همیشه در پیشرفت آن عناصر سه گانه مؤثر بوده است.

رضاشاه پهلوی در دوران زمامداری خود در هر سه زمینه اقدامات مؤثری بوجود آورد این سه عامل با افزایش تسطیح طرق و شوارع و عرابه رو کردن

جاده‌های اصلی و فرعی سراسر کشور که در اواخر قرن سیزدهم قمری بحالت ضعف و انحطاط افتاده بود - يك وزارتخانه كوچكى بنام «فوائد عامه» با دستگاه ناتوانی درهمه این كارها مشغول شمرده میشد ولی عمل مؤثری انجام نمیداد.

شاه با تقویت سه اداره كل و ایجاد يك وزارتخانه مستقل راه كه سه تن رؤسا و يك وزیر آن هر چهار در هیئت دولت عضویت داشتند موجبات ترقی و توسعه عوامل اقتصادی را بوجود آورده اداره كل فلاح - همه جا مدارس مخصوصی برای كلیه فنون كشاورزی و تربیت زارع و كشاورز تشكيل شد و در جنب آن مزرعه‌های نمونه كه محصولات محلی هر ولایت را تربیت میکرد تأسیس نمود - هم چنین همه جا كارخانجات عدیده از نساجی و قندریزی و تولید سیمان و بلورسازی و غیره و بالاخره تصفیه نفت و احقاق حق ایران از يك شرکت خارجی و تربیت مهندسين ایرانی برای تصفیه نفت و نیز كارخانجات كوچك از قبیل پنبه و كنف و برنج و امثال آن تشكيل یافت. همه ساله وزارت مالیه، اداره كل گمركات با همکاری اطافه‌های تجارت و راهنمایی به تجارت و بازارگانان و تشكيل نمایشگاه محصولات ایران كه همه ساله در خیابان سپه در عمارت وسیعی تشكيل می‌شد شاه شخصاً به آنجا رفته و رسیدگی می‌فرمود و نیز با ایجاد سیستم «تهاتر» بازارگانی «پا به پا» برای تعدیل و برابری واردات و صادرات بازارگانی مملكت را توسعه داد راههای ایران همه تسطیح و تعریض و عرابه‌رو شد و اسفالت‌كاری شاهراهها شروع گردید و بالاخره راه آهن سرتاسری ایران بوجود آمد كه شرح هريك از این ترقیات عظیم كه در اقتصاد مملكت پدید آمد نیازمند یادداشت‌های مفصل است و باید برای اطلاع از میزان ترقی آنها در مدت شانزده ساله سلطنت پهلوی به بایگانی و سوابق موجود در وزارتخانه‌ها رجوع نمود. ما در این یادداشت فقط به ذكر مختصری از سواركان اصلی اقتصاد یعنی «پول» و «اصلاح تقویم» و نظم «اوزان و مقادیر» و ابتكارات سودمند كه در هريك از

آن سه عامل بزرگ بعمل آمده و نگارنده خود شاهد عینی آن بوده‌ام برای نمونه سخن میگوئیم. دیگر مسائل را که به نگارش کتابهای مفصل محتاج است به ذوق مطالعه و تحقیق شخص خواننده وامیگذاریم.

* * *

پول رایج کشور

سیستم پول رایج یعنی میزان دخل و خرج فردی و جمعی در ممالك راقیه بطور شگفت آمیزی توسعه یافته و استحکام حاصل کرده است.

افراد و جماعات جهان برای تبادل محصولات خود در خارج کشور از دیر باز واحدی اختراع کردند که آنرا «پول» میگویند. پول بمعنی مساعی جمیله کشاورزان و صنعت گران و یازرگانان و سایر طبقات اجتماع است. هر کشور از ممالك دنیا بر آی واحد پول خود اسامی مخصوص مانند دلار - پوند - فرانك و غیره گذارده و اداره و انتظام آنرا در شبکه اقتصادی جهانی با تشکیل بانکهای مدرن بوجود آورده‌اند. بیفایده نیست که بگوئیم که برای مردمی که درشش قاره ربع مسکون ساکن‌اند امروزه روابطی ایجاد شده که آنها را به همدیگر متصل و مربوط ساخته است و هر نوع از آن روابط بین‌المللی را در مثل به رنگی علیحده و جداگانه ملقب ساخته‌اند.

مثلا «بین‌المللی کبود» لقب تشکیلات سیاسی و سازمان‌های حکومتی است که سازمان ملل متحد را بوجود آورده و سازمانهای وابسته مختلف چون سازمان یونسکو، دفتر بین‌المللی کار، و سازمان اف. آ. او. یعنی سازمان کشاورزی و خواروبار جهانی، و سازمان بهداشتی و غیره که همه آنها وابسته به سازمان ملل متحد هستند و چون بیرق و پرچم سازمان ملل متحد برنگ آبی آسمانی است از

این روان را «بین‌المللی‌کبود» نامیده‌اند.

یکی دیگر «بین‌المللی‌سیاه» است که عبارت از سازمان‌های دینی و مذهبی مردم جهان می‌باشد. هرملتی مذهب خاص خود را دارد ولی بعضی از آنها با بعضی دیگر در اصول و فروغ مشترک‌اند و شاخه‌های آن از اصل و منشأ واحد ریشه گرفته‌اند چنانکه در ممالك مسیحی و فرقه‌های فرعی آن مانند کاتولیک‌ها و پرستان‌ها و ارتدکس‌ها هر مملکتی در یک شبکه واحد یعنی تحت علامت صلیب دین مستقلی ایجاد کرده است که تشکیلات پاپ اعظم در ممالك کاتولیک یکی از آن جمله است و چون در سراسر جهان لباس کشیش‌ها و رهبران دینی سیاه است از این رو آنرا «بین‌المللی‌سیاه» گفته‌اند. البته ممالك اسلامی هم در آسیا و آفریقا و ممالك بودائی مذهب در آسیای شرقی و جنوبی مرکزی نیز جوامع بین‌المللی بوجود آورده‌اند چنان که در ممالك اسلامی همه در دواصل «توحید» و «نبوت» متفق‌اند و ممالك بودائی از دو فرقه مه‌ایانا Mahyana و هینایانا Hinayana همه در تقدیس بودا اتفاق دارند و خود جوامع بین‌المللی مذهبی در منطقه ممالك بوجود آورده‌اند. از این سبب بین‌المللی‌سیاه برای همه مذهب گفته می‌شود.

دیگر «بین‌الملل‌سرخ» است که بعد از انقلاب اکتبر در روسیه (۱۹۱۷) در تحت تعالیم کارل ماکس و لنین در عالم بوجود آمد و میلیون‌ها نفوس در اقطار مختلف جهان بآن گرویده‌اند و چون پایه عمل آنها بر اصل انقلاب می‌باشد از این رو رنگ سرخ شعار بین‌المللی آنها شده است.

بالاخره یک بین‌الملل دیگری در عالم بنام «زرد» وجود دارد که اینک موضوع سخن ماست و آن عبارت است از شبکه‌های پولی و نظام بانکی که همه در آن به یکدیگر پیوسته‌اند و پشتوانه پول آنها همه فلز زرد یعنی طلا می‌باشد. از اینرو این لقب برای سازمان‌های بانکی جهان استعمال شده است.

در کشور ایران نظام پولی و سکه رایج زر و سیم از زمان مادها و هخامنشی‌ها وجود داشت و معاصرین آنان یعنی بابل و آشور این فلز را برای سکه رایج معاملات بوده که بنام پادشاهان وقت ضرب میکرده‌اند در مجموعه‌های اعصار تاریخی سکه‌های ایرانی هم اکنون زینت موزه‌های بزرگ عالم است و تاکنون طلای ناب مبنای پول ایران است. در قرن نوزدهم به تبعیت از سیستم جهانی بانک‌ها پول کاغذی را نماینده فلز زرد قرار داده اسکناس و «نوت بانک» که اصلاً اختراع چینی‌ها بوده است اکنون در بازارهای ایران مدار معاملات است لیکن در همان قرن نوزدهم چاپ اسکناس در ایران تحت کنترل و تسلط بیگانگان بود. بانک موسوم به «شاهنشاهی» را انگلیسی‌ها و بانک موسوم به «استقراضی» را روس‌ها تأسیس نموده و پول یعنی خون جاری در شریان‌ها و رگ‌های اقتصادی مملکت در قبضه ایشان بود تا اوایل قرن بیستم آن چنان بر بازار ایران استیلا یافتند که ملت ایران از سرمایه پولی خود جز نام‌شاه که روی سکه‌ها ضرب و روی کاغذها چاپ میشد دیگر واقعیت عملی نداشت.

محتاج بشرح نیست که این تسلط تاجه پایه در سیاست ملی و استقلال مالی کشورها زیان‌آور بود. مثلاً اگر یکروز سفارت‌های روس یا انگلیس در تهران عملی را بنفع خود و بزیان ایران از دولت‌های وقت تقاضا میکردند برای احراز مقصودشان همینقدر کافی بود که بانک‌های آنها در گیشه‌های خود را به‌بندند و دولت‌های ضعیف وقت را مجبور به تمکین و اطاعت نمایند.

در نتیجه تحولی که در این اوضاع ناهنجار پیش آمد و زمام مملکت بدست دولت نیرومند و قوی عصر پهلوی افتاد، اینک با کمال سرفرازی و غرور میتوانیم بگوئیم که ما از نعمت استقلال مالی و پولی خود بهره‌ور هستیم این ریشه اقتصادی در دست بانک خودماست که در ایران بنام «ملی» تأسیس شده است...



رضاشاه کبیر پهلوی بساط هر دو بانک خارجی را درهم پیچید. بانک استقراضی روس با انقلاب روسیه در اوایل رژیم آن شاهنشاه، منحل شد و بانک شاهنشاهی نیز بناچار بر مقررات بانک مرکزی ایران کردن نهاد. در سال چهارم سلطنت ایشان بانک ملی ایران بموجب قانون خاصی تشکیل شد. البته باید گفت که در اوایل تأسیس دولت مشروطه آزادی خواهان و وطنپرستان ایران سعی بسیار کردند که کشور دارای یک «بانک ملی» باشد و با وجود مساعی و کوشش بسیار و تبلیغات



فراوان نتوانستند بر آن نیت خیر خود جامعه عمل ببوشانند. تأسیس بانک ملی در مجلس اول در ۱۳۲۵ ق. پیشنهاد شد، ولی در نتیجه انقلابات و فشار دولت‌های استعماری آن بانک ملی اسمی بلامسمی شده و بالاخره از خاطر‌ها فراموش گردید.

عاقبت در سال ۱۳۰۹ ش. بانک ملی ایران بوجود آمد. البته در ابتدای امر ناگزیر برای تشکیل آن کارشناسان آلمانی بیطرف که از دایره سیاست استعماری شمال و جنوب بیرون بودند استخدام شدند ولی در اندک زمانی خود افراد ایرانیان باهوش در این رشته لیاقت خود را ظاهر ساخته و سر رشته امور بانک ملی با همه توسعه‌ای که حاصل کرده بدست گرفته‌اند و بحمدالله تا امروز نیز که عصر همایون شاهنشاه آریامهر است سازمان بانک مرکزی ایران سیاست پولی ایران را اداره می‌نمایند و بانک‌های بیگانه که بعدها بموجب قوانین ایجاد شدند از آن متابعت مینمایند.

در اسفند همان سال ۱۳۰۴ قانونی از مجلس ایران تصویب شد که بنام واحد مقیاس پول ایران، موسوم است. این قانون در ۱۴ ماده دستور مسائل پولی مخصوص کشور را معلوم و مشخص ساخت.

قبل از وضع این قانون پول ایران بایستخوانه طلا تثبیت نشده بود و در هر گوشه و کنار و شهرهای سرحدی پولهای ممالک همایه از قبیل منای روسی و یونان انگلیسی و فرانک فرانسوی و مارک آلمانی و حتی روپیه‌های هندی و قمری عثمانی در بازارهای ایران مدار عمل تجارت و داد و ستد و واحد صادرات و واردات مملکت شمرده میشد.

از آن بعد بانک ملی ایران اینک باستظهار قوت دولت سرمایه هزارها میلیون خود را ملاک تبادل محصولات زراعی و معدنی بر پایه ثروت ملی بایستخوانه

طلا مورد معاملات قرار داده است. پول ایران که بنام «ریال» و «پهلوی» موسوم و بر سکه زروسیم ضرب میشود و یا در کاغذ چاپ میشود رائج مملکت است و در شبکه پولی جهان با استقلال و استحکام خود مورد اعتبار و رایج میباشد.

اوزان و مقادیر

بعد از اصلاح مأخذ پول رایج در آن عصر همایون يك اصلاح اقتصاد دیگر در زمینه تثبیت و ترتیب نظام اوزان و مقادیر معمول مملکت صورت گرفت.

از ازمئه بسیار دیرین تا اوایل قرن چهاردهم شمسی هجری اوزان و مقادیر و مقیاسهای طول و سطح و حجم در سراسر مملکت وضعی مشوش و آشفته داشت. هر شهر یا ولایت برای وزن جنس و تعیین مقدار محصول واحدی جداگانه برقرار کرده بود و در هر جا اسم و رسم دیگری معمول بود همانطور که واحدهای پول در ولایات ایران باسامی گوناگون مانند «پایاسی» یا «غاز» و «شاهی» و «عباسی» و «قران» رواج داشت استقرار نظام پولی باین تشویش و پربشائی خاتمه داد. همانطور اوزان در هر ولایتی به اسمی دیگر و مقداری دیگر رواج داشت مانند «سیر» و «منقال» و «اوقیه» و «چارك» و «من» و «ری» و «خروار» و مقیاسها نیز با اسامی گوناگون مانند «جب»، «انگشت»، «ذراع»، «نخود» و امثال آن اندازه گیری می شد. مقیاس واحد سطح نیز باسامی متعدد مانند «جریب» و «پیمان» و «گاوبندی» و امثال آن در هر بلدی برای خود واحدی اختیار کرده و با نامی دیگر معروف کرده بودند. در شمال و جنوب و شرق و غرب واحد معمولی در روسیه و هندوستان و ترکیه متداول و «پوط»، «اینچ» و «فوت» مدار عمل مردم بود.

این وضع آشفته و ناهنجار البته بکلی برخلاف اصل وحدت و یکپارچگی ملت و طبعاً باعث افتراق و جدائی شهرها و استانها از یکدیگر میشد. بزرگان و

عقلای قوم از این افتراق نگران بودند خصوصاً آنکه در اوایل قرن بواسطه تسطیح طرق و شوارع و پیدایش وسایط نقلیه سریع السیر مانند اتومبیل و راه آهن و هواپیما تمام استان ها و شهرستان های ایران چنان به یکدیگر پیوسته و متصل شده بودند که استعمال واحدهای ثابت و متحدالشکل در تمام مقادارها و اوزان را ایجاب مینمود .

در عصر شاهنشاه پهلوی و قدرت دولت ایشان به این آشفتگی و پیریشانی خاتمه داده شد .

قانون مخصوصی در ۱۸ دیماه ۱۳۱۱ (سال هفتم سلطنت) بتصویب رسید که بنام «قانون اوزان و مقادیر» در طی پنج ماده مدون است . منظور از این قانون اتخاذ واحدهای یگانه برای تمام افراد ایرانی از کاسب و کارگر و دهقان ایجاد گردید . در این قانون با واقعینی برخلاف بعضی ملل بزرگ که در کهنه یرستی «کنسرواتیسم» و در عقاید سنتی خود پایدار و دچار هزاران زحمت هستند ایران اصول «سیستم متری» را که عقلای عالم اختراع کرده بودند اقتباس کرد . این سیستم مبتنی بر قواعد علمی و بر واحد اندازه ثابت قطر با شعاع حقیقی و جغرافیائی کره ارض وضع شده است ، ایران نیز با تحقیق علمی و تشخیص عقلانی همان را اخذ کرد و از اینقرار ترتیب تقسیم اعشاری و واحد طول «یک متر» و واحد سطح «یک متر مربع» و یک هکتار «هزار متر مربع» و همچنین یک سانتیمتر مکعب بطور ثابت معمول شد . و از برکت استقرار دولت شاهنشاهی این قانون در سراسر کشور رائج و عملی شد و اداره کل تجارت در طول سالهای تا ۱۳۱۲ تعداد زیادی از اوزان و مقادیر فلزی تهیه کرد و در اختیار عامه قرار داد .

برای آنکه از علاقه شخص شاهنشاه به استعمال اوزان و مقادیر جدید معیاری به دست بیاورید باین حکایت که بنده خود شاهد بودم گوش کنید .

در زمستان ۱۳۱۲ شبی جلسه هیئت وزرا در حضور شاه منعقد بود، ایشان کاغذی در دست داشتند و بوزیر پست و تلگرافات دادند و فرمودند «گزارش تلگرافی است که از اهواز رسیده و تلگرافچی مقیاس رسمی قانون را استعمال نکرده فوراً او را برای تنبیه و تنبه دیگران از شغل خود منفصل نمایند». معلوم شد تلگرافچی بعبادت سابق اهالی جنوب که مقیاس های خارجی را استعمال میکرد از اهواز گزارش داده و دو کارون طغیان کرده و ارتفاع آب از حد طبیعی گذشته و به چند فوت رسیده است. البته کلمه «فوت» انگلیسی را که در خوزستان استعمال می شد در گزارش خود استعمال کرده و جلب نظر دقیق شاه را کرده بود در نتیجه بر حسب امر، تلگرافچی به «فونی» از کار معزول شد.



تقسیم زمان و اصلاح تقویم :

دیگر از معایبی که سالهای دراز مورد ابتلاء اهل ایران بود نیز در همین عصر خجسته اصلاح گردید، این مشکل که هم مورد نیاز اقتصادی مردم و هم از نظر تاریخ نویسی و وقایع نگاری محل حاجت ملت ایران است لازم بود که اصلاح و حل شود. این مسئله همانا اختیار تقویم صحیح نجومی و اتحاد وضع علمی و ثابتی برای تقسیم زمان است و ضرورت داشت در مملکت ترتیب و قاعده روشنی برای تعیین اجزاء زمان یعنی «سال» و «ماه» و «روز» و «ساعت» وضع شود که بر اساس قواعد علمی و نجومی قرار گیرد. عامه مردم از نظر حوائج زندگی خود یعنی وقایع اربعه ثبت تاریخ تولد، وفات، ازدواج، و طلاق، و همچنین از لحاظ معاملات در دفاتر ثبت اسناد معاملات و نیز تاریخ نظام و وظیفه و تاریخ احکام دولتی و اسناد رسمی مانند دیپلم ها و تصدیق نامه ها تمام مردم از عام و خاص بیک تقسیم بندی صحیح زمان احتیاج داشتند.

در کشور ماقبل از اسلام سال شماره‌های گوناگون که ناشی از حرکت زمین و ماه بود از زمان بابل و آشور معمول بود و مبدأ سال از جلوس يك پادشاه آغاز و بدزوال او پایان می‌یافت و تاریخ وضعی مستدام و ثابت نداشت. از بدایع برکاتی که به یمن اسلام در این مملکت بوجود آمد ابداع نقطه ثابت مبدأ تاریخ «هجری» است که ابتدای آن از اولین سال هجرت رسول خدا از مکه به مدینه (مطابق سال ۶۲۲ میلاد مسیح) تعیین شده است. ولی چون این تساریخ قمری است یعنی سال بدوازده ماه از محرم تا ذیحجه تقسیم می‌شود و هنوز برقرار است و لی جامعه از لحاظ احتیاجات مختلف برای تنظیم امور کشاورزی و ثبت نظام مالیاتی به سال شمسی نیز احتیاج دارد که مبنای آن تقسیم سال است بدوازده برج (از منطقه البروج) از اینرو بکرات علما و منجمین ایران به تحریر جدولهای نجومی که سال قمری را با سال شمسی تطبیق کند اقدام نموده و تاریخهای گوناگون (مانند تاریخ اسکندری و تاریخ جلالی (زمان ملکشاه سلجوقی) و زیج ایلخانی (زمان سلطنت هلاکو) و زیج الغ بیکی (زمان سلطنت شاهرخ تیموری) تدوین نمودند که برای تعیین سال شمسی یا قمری هر کدام جداولی نگاشتند چون طول يك سال قمری از يك سال شمسی هر ساله ده روز و شش ساعت و ۱۱ ثانیه کوتاه‌تر است از اینرو با تکرار سالهای دراز همیشه سالها قمری به قهقرا عقب رفته و چند سال یا چند قرن اختلاف فاحشی پیش می‌آورد. زیج نویس ها مانند خیام و خواجه نصیر و الغ بیک يك سال کبیسه قرار دادند که با رعایت آن تاریخ قمری و شمسی بایکدیگر تاحدی منطبق شود.

مغولها و ترکهای ماوراءالنهر بحکم اجبار برای سالهای شمسی يك نوع تقسیم‌بندی اختراع کرده بودند که آنرا سالهای «تاریخ خطایفور» می‌نامند. در این تاریخ هر واحد ۱۲ سال شمسی است که هر سال بنام جانوری که گویا معمول

طوائف مختلفه آن مغولان صحرا کرد بوده است موسوم میشود بعد از غلبه آنها بر ممالك مختلفه آسیا دیوانهای خراج و دفاتر دولتی را باین تاریخ موسوم ساختند و هر سال را «ائیل» گفتند و نام ۱۲ ماه سال از این قرار بود که در این قطعه ذکر شده: سیچقاق و اود و بارس و پس توشقان لوی ائیل.

بعدئیلان یونت باشد بعد از آنها قوی ائیل.

بیجی ائیل از سالها نهم بود در نزد ترك

پس نخاقوی است و زان پس ایت و پس تنگوزئیل.

ترجمه این الفاظ ترکی به قطعه ذیل شده است:

موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار زین چار چو بگذری نهنگ آید و مار
آنگاه بهاسب و گوسفند است حساب همدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار
تشویش و اضطراب بین دو تاریخ شمسی و قمری برای همه کس و مخصوصاً
برای نویسندگان وقایع و مورخین در دسر و زحمت زیاد ایجاد میکرد.

ولی قرن ها این بی نظمی همچنان باقی بود و اشکالات اقتصادی بوجود میآورد در این زمان همایون که همه آشفتهگی ها به نظم و ترتیب ثابتی در آمد مسئله تاریخ گذاری یعنی تقسیم زمان نیز حل شد. و تقویم ایران از سال و ماه و روز وضع ثابتی بخود گرفت و چون شاه بهوش فطری این معنی را درك کردند و دانستند که وجود يك تاریخ ثابت متضمن رفاه و خیر عموم و اصلاح آن بطریق که علما و عقلا ایران پیشنهاد کردند لازم و ایشان بر این امر موافقت و تأیید کردند.

در سال ۱۳۰۴ شمسی مطابق ۱۳۴۳ قمری که ایشان بعنوان ریاست وزرا زمام امور را در دست داشتند بموجب قانونی که یازدهم فروردین همان سال از مجلس گذشت اصلاح وضع تقسیم زمان بموجب آن قانون عملی گردید و بموجب آن قانون نقطه مبدأ سال هجرت است و سال رسمی شمسی مـ ر کب از ۱۲ ماه (هرج)

باسامی فارسی ایران قدیم که هریک حکایت ازفرشته ویاروان مقدسی میکنند نام گذاری شده که از فروردین تا اسفند اکنون معمول است. شش ماه نیمه اول سال هر ماه ۳۱ روز شش ماه نیمه دوم هر ماه ۳۰ روز است و برای رفع کیسه درهر چهار سال اسفند ۲۹ روز بشمار می آید در همان حال ماه های قمری نیز برای حفظ و رعایت رسوم و آداب دینی در تقویم ایران معتبر شناخته شد زیرا که مدار عبادات و ایام متبر که میلاد یا شهادت یا وفات معصومین و میلاد حضرت رسول اکرم نیز رسماً شناخته و مقرر شده است و تاریخ مستهجن «خطا و ایغور» بکلی منسوخ گردید.

این قانون بانظر مطلقین بعلم نجوم تهیه شده بود مخصوصاً با راهنمایی های سودمند مرحوم حسن تقی زاده که در علم نجوم و تواریخ اطلاع کامل داشته و در حین تصویب قانون نماینده مجلس بود تهیه و تنظیم شده و از فروردین ۱۳۰۴ تا اکنون تقسیم زمان بر طبق آن قانون معلوم و رعایت میشود امید که همواره سالها و قرنها بر کشور ایران و باشندگان آن مبارك و میمون باشد.

ایکاش که در دفاتر اسناد رسمی و ثبت وقایع حوادث هر دو تاریخ هجری قمری و هم شمسی توأماً قید میشد تا در آتیه برای مورخین و مسئولین اداری قضائی اشتباه و سهو روی ندهد.

در سال حاضر که مطابق ۱۳۹۶ قمری است بر حسب نظر دربین اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر مبدأ جدیدی برای تاریخ شمسی ایران وضع شد که مبدأ آن عصر سیروس کبیر و به «تاریخ شاهنشاهی» موسوم است و منطبق میشد با ۲۵۳۵.



یکپارچگی ملت ایران

(۴)

وحدت نظام آموزشی :

ششمین اصل از اصول اساسی وحدت ملی هر کشور همانا وحدت نظام علمی و یکپارچگی دستگاه تعلیم و تربیت و نظام نشر دانش و معرفت است .

ملل راقیه قواعد و نظام تربیتی خاص برای گسترش و انتشار علم و دانش وضع کرده‌اند که همواره نسل جوان را برای زندگی و حیات آماده می‌سازند . از اینجا است که نظام واحد آموزشی ضامن حیات ملت و سبب تکامل و بقای نسل‌های متوالی می‌باشد.

مردم ایران هم از عهد باستان به کسب علم و طلب معرفت موصوف و اذبرکات دانش و بینش برخوردار بوده‌اند. هوش و هنگ ذاتی این قوم پیوسته ایشان را بدانش طلبی و علم آموزی هدایت می‌کرده است. گرچه از چگونگی نظام تعلیم و تعلم در عصر باستان یعنی از دوره هخامنشی و اشکانی بطور تفصیل اسناد زیادی در دست نیست. اما آثار باستانشناسی و وجود خط و کتاب و رونق فراوان معماری و مهندسی نشان دهنده معارف ایشان است و معلوم است که در پایتخت‌ها و شهرهای بزرگ

خود چون استخر دشوش و اکباتان و بابل غیر آن سپس درسیلیسی و مدائن نشر علوم و معرفت بسط و انتظامی کلی داشته است و شاهنشاهان باستان در توسعه علم و معرفت میکوشیده اند و دانشمندان و مهندسان و حکیمان و پزشکان در مدرسه جندی شاپور مخصوصاً طبقه موبدان رهبران دینی و علمی بوده اند که نزد شاهنشاهان منزلتی رفیع و مقامی ارجمند داشته اند.

این روش فرخنده از اواخر عهد ساسانی که اسناد کتبی فراوان از آن در دست است و حکایت از تأسیس مدرسه جندی شاپور و آوردن حکما و علما از یونان و روم بدارالملک خود و هم چنین ترجمه کتابهای بسیار از زبانهای دیگر اطلاعات کاملی از دانش طلبی و علم آموزی مردم ایران قبل از عصر اسلام حاصل می شود ترجمه کتاب کلیده و دمنه در عهد خسرو انوشیروان بزبان پهلوی نمونه از آن همه است که بعدها به عربی ترجمه شد و از عربی بدیگر السنه جهان راه یافت.

بعد از طلوع تمدن اسلامی ایرانیان از قرن دوم هجری به پیروی از تعلیم اسلام که طلب دانش را از کهنواره تا کورفریضه ساخته و طلب علم را، ولودر کشور چین واجب دانسته است بهره ور شده و پنج قرن متوالی دستگاه تعلم و تعلیم بحد کمال توسعه یافت. شعله فروزان انواع علوم از فلسفه و ریاضی و طب و نجوم و غیره در ایران قبل از حمله مغول پیوسته روشن و تابناک بود بطوریکه ایران در این دوره جانشین یونان در اعصار گذشته گردید.

در طول تاریخ کشور ما همچنان تا این زمان که قرن چهاردهم هجری است يك روش و يك قاعده معظم و ثابتي در کسب علم برقرار است که بر پایه نیروی خلاقه و فکر ژرف آنان و بر روی استقلال سیاسی آن کشور برقرار گردیده است در این دوره و در پرتو این نظام است که بزرگانی چون ابونصر فارابی و ابن سینا شیخ الرئیس و ابوریحان بیرونی و حکیم رازی و امام غزالی و خواجه طوسی و صد ها علماء معاصر آنها

میراث علم هر نسل را بدست نسل دیگر سپرده‌اند. این روش منظم که از تعلیم الفبا در مکتب‌خانه شروع می‌شد و به تعلیم علوم عالیّه به فقه و حکمت و ادب و حساب و هندسه و نجوم و طب در مدارس بزرگ انجام می‌گرفت تکلیف جوانان ایران را معلوم و معین می‌ساخت و بالاخره از قرن دوم به بعد کوکب درخشان دانش همچنان در این افق مبارک طالع است که انشاءالله جاویدان و فروزان باد.

در قرن هیجدهم و نوزدهم میلادی که شاهد علم و دانش در ممالک مغرب‌زمین نقاب از چهره دل‌رای خود گشود نظام علمی اروپا در ایران نفوذ کرد، گرچه در اوایل قرن نوزدهم کشور ایران دچار درماندگی و شکست‌های سیاسی و اقتصادی شدید شده در اثر جنگ‌های فرساینده روس و ایران خسته و ناتوان شده بود، ولی از اواسط آن قرن قد برافراشته و بزرگان و رهبران ملک‌سعی کردند که در وطن خود نیز نظام جدیدی بسبک ممالک فرنگستان بوجود آورند که یکی از آثار مبارک مساعی ایشان تشکیل مدرسه «دارالفنون» در تهران (۱۲۶۸ ق) و مدرسه نظام در تبریز بود. و این چراغ نورانی که در آن افق تاریک روشن شد همچنان بر تابش و درخشندگی روزافزونی جلوه گر گردید.

در ۱۳۱۸ ق در تهران و سپس در شهرهای بزرگ دبستانها و دبیرستانهای جدید بسبک و نظم ممالک اروپا جانشین مکتب‌خانه‌های کودکان و جوانان گردید.

پس از انقلاب ایران (۱۳۲۴ ق) و استقرار رژیم مشروطیت وزارت مستقلى بنام «معارف» در قانون اساسی پیش‌بینی کردند و وزرای معارف از آن زمان پیوسته به توسعه مدارس ابتدائی و متوسطه می‌کوشیدند و تدوین برنامه‌های سالیانه رای ادوار دبستانی و دبیرستانی از آثار آن زمان است و نیز تدریجاً در تعلیم و تدریس علوم عالیّه و فنون جدید مانند نظام و طب و حقوق اساسی و مدنی پیش رفت و ترقی بوجود آمد که

به موازات مدارس قدیم که محدود به علوم معقول و منقول بود جوانان مستعد را تربیت می کردند البته در دوره شانزده ساله هرج و مرج که حکومت مرکزی دچار ضعف و ناتوانی شده بود پیشرفت نمایانی در کار توسعه تعلیم و تعلم ظاهر نشد و به مدارس ابتدائی و متوسطه کمک و یاری قابل توجهی از طرف دولت مبدول نگردید.

از مفاخر عصر درخشان پهلوی که از اول قرن چهاردهم هجری شمسی از افق ایران دوره جدیدی طلوع معارف تعلیمات ابتدائی و متوسطه در مرکز و ولایات روز افزون رو به توسعه و پیشرفت و مقدمه تعلیم مجانی عمومی را مانند سایر ملل راقیه در کشور فراهم میساخت، تا سرانجام در آن عصر فرخنده دانشگاه تهران نمایان گشت، (۱۳۱۳ش) و علوم عالیہ در آنجا تمرکز یافت.

نظام نوین آموزش و پرورش عمومی يك دوره اعتلا و سر بلندی را آغاز نمود که اینك آثار مبارك آن از عنایت شاهنشاه آریامهر توسعه و کمال شایان حاصل کرده است که شرح آن الحق در خور کتاب مفصل دیگری است.

رضاشاه کبیر هم از بدو زمامداری خود که مدارس نظام را تأسیس فرمود به تعمیم تعلیمات نظام را ایجاد کرد، به تعمیم معارف عمومی و تکثیر و افزایش دبستانها و دبیرستانها توجه خاص داشت بطوریکه اندکی بر نیامد که برنامه تعلیمات دوره های ابتدائی و متوسطه در سراسر مملکت حتی اقصی نقاط سرحدی از آذربایجان تا بلوچستان و از بوشهر تا سرخس در مدارس نوساخته به عمل گذاشته شد. نگارنده بیاد دارم که در مهر ماه ۱۳۰۲ رضاشاه بسمت نخست وزیر ایران دولت جدید خود را تشکیل داده بود مدرسه عالی حقوق بابرنامه مخصوصی در عمارت «خلوت کریم خانی» جنب قصر گلستان افتتاح می یافت و جمعی کثیر از اعیان و وزرا و نمایندگان و دانشمندان بدعوت وزیر دادگستری در آن مجلس

بزرگ تجمع کرده بودند شخص شخیص ایشان جلسه را افتتاح فرمودند و در ضمن نطق مؤثری که بیان کردند گفتند: «من با اعتماد ملت ایران سعی میکنم که مدارس عالیّه در این مملکت بسیار تأسیس شود.» و در این نطق تکیه بر کلمه پشتیبانی ملت مخصوصاً جلب توجه خاص کرد.

بالاخره در اطراف و اکناف مملکت مخصوصاً در ولایات دوردست مرزی که اغلب مردم بزبانها و لهجه‌های محلی مانند ترکی و عربی و کردی و بلوچی تکلم میکردند تعلیم زبان دری فصیح پیش آهنگ آن دوره مبارک بود که عموم مردم ایران از لطائف زبان اصلی خود بهره‌ور گشتند و از شهرها گذشته در روستاها و دهات و در میان ایلات و عشایر چادر نشین انتشار یافت. در همه این دبستانهای نو بنیاد فرزندان اغنیا و سرمایه‌داران هم‌دوش اطفال دهقانان و صحرائنشینان مطابق يك برنامه تعلیم می‌یافتند.

هم‌عنان با مساعی وزارت معارف که همه ساله بر بودجه آن افزوده میگشت انتشارات تأسیس چاپخانه و طبع کتب علمی و ادبی و ایجاد روزنامه‌های بزرگ یومیه به توسعه معارف یاری میکرد همه این عوامل استحکام بسیار و پایه استوار وحدت ملی ایران گردید.

در زمان ایشان وزرای معارف مانند شادروان ابراهیم حکیمی «حکیم‌الملک» و احمد بدر «نصیرالدوله» هر کدام بنوبه خود در توسعه معارف کوشا و ساعی بودند وقتی که نوبت خدمت باین نگارنده رسید مدت پنج سال (۱۳۱۷-۱۳۱۲) زمینه عمل را در نتیجه مساعی جمیله سابقین فراهم دیدم و شاهنشاه بزرگ تأییدات خاص خود را عنایت و پشتیبانی فرمودند و بودجه معارف که در حدود ششصد هزار تومان در سال ۱۳۰۳ بود به ۲ میلیون تومان افزایش یافت و برنامه مدارس عالیّه تنظیم و تدوین شد.

دانشگاه تهران با شش دانشکده که دوتای آن یعنی فنی و علوم معقول و منقول
نوبنیاد بودند تأسیس گردید (۱۳۱۳ش)،

دبیرستانهای نوبنیاد در شهرها و قصبات با اصول فنی معماری ساخته و پیرداخته
گردید که شرح آن در سلسله خاطرات آینده خواهد آمد.

اینک بحمداله پایه ششمین رکن وحدت ملی ایران یعنی «وحدت نظام آموزش»
باستواری و استحکام گذاشته شده و روزافزون رو بتوسعه و افزایش است.

آفتاب دانش از طلوع صبح دولت پهلوی همواره روبه صعود و اعتلاء است. در
پرتو عنایت مخصوص شاهنشاه آریامهر اکنون که سال ۱۳۵۴ است شماره دانش-
آموزان و دانش جویان به حدود هفت میلیون نفر رسیده است و با توجهی که شخص
ایشان همه ساله میفرمایند دائماً پیشرفتهای جدید نصیب معارف کشور گردیده است.
این هنوز اول آزار جهان افروز است. باش تا خیمه زند دولت نیسان وایار.



۲- وحدت حکومت ملی:

هفتمین اساس و پایه یکپارچگی ملت که آنرا خلاصه و نتیجه عوامل
شش گانه سابق میتوان شمرد همان وجود اصل «وحدت حکومت ملی» است: یعنی
مملکت بحدی از کمال و انتظام برسد که مردم آن خود لیاقت و اهلیت اداره آنرا
حاصل کنند و کار خود را تنها خود بدست گرفته باشند.

ممالک پیشرفته جهان وقتی بحقیقت دعوی و استقلال کرده اند که تمام
سازمانهای حکومتی و تشکیلات گوناگون مردم خود را از مؤسسات کشوری و
لشکری، و اقتصادی و اجتماعی بدست خود مردم نهاده اند و بیگانگان را اجازه
نداده اند که بساحت قدس فرمان روائی در کشور قدم بگذارند. این درست
بر خلاف بعضی ملل عقب افتاده است که هم اکنون در جهان وجود دارند آنها اگر چه

باسم «دولت مستقل» معرفی میشوند ولی درحق واقع زمام کار آنها بدست دیگران است. شاهد مثال ما درعصر حاضر بعضی از ملل افریقائی و آسیایی است که درنتیجه افکار آزادیخواهی واستقرار اساس حقوق بشر مستقل نامیده می شوند ولی هنوز که اواخر قرن بیستم است واقعیت نشان میدهد که زمام اختیار ایشان در دست ملل پیش رفته سفیدپوست است و با آنکه عضویت در سازمان ملل متحد حاصل کرده اند ولی رشته امور آنها بدست کارشناسان و مستشاران بیگانه است.

مردم وطن ما که تا رژیم مشروطیت بسبک و روش خاص خود کشور را اداره می کردند و امور کشوری و لشکری و نظام اجتماعی و اقتصادی خود را قرنهای بشیوه ویژه خود در دست داشتند و زرا و صدراعظم ها و سرداران و سپهسالاران ایران و مسئولین مالیات و «خراج» مملکت را مستوفیان تحت اداره داشتند و قضاة و شیخ الاسلام ها امور حقوقی و جزائی آنها را راه می بردند و نظم شهرها در دست محاسب ها و شعبه ها و داروغه ها قرار گرفته بود و انتظام دهات و شاهراه ها بر عهده کدخدایان و قرا سوران ها سپرده شده رشته امور اقتصادی در کف ملاک و تجار و صراف ها و وعلاک های بزرگ بود و جوانان به کسب علم و تعلم در مکتب خانه ها و مدارس «قدیمه» می پرداختند.

در اوائل قرن بیستم که حکومت ایران به صورت دموکراسی و به رژیم مشروطیت در آمد قهرأ اوضاع اجتماعی دیگرگون شد چون طبقه منور و روشنفکر سعی کردند که تمام سبک های کهنه و قدیمی را تغییر داده و اداره ایران را به طرز نوین و به پیروی از ممالک متمدنی اروپا تبدیل کنند در اول مرحله به فقدان متخصصی در تمام رشته ها برخورد کردند و به ناچار به استخدام مستشاران و کارشناسان بلژیکی متوسل شده و در حقیقت کار مملکت بدست آن بیگانگان افتاد. پست و تلگراف و مالیات و گمرک به مستشاران بلژیکی و بعد آمریکائی سپرده شد برای امور قضائی و تشکیلات حقوقی و جزائی مستشار از فرانسه آوردند برای تأمین و نظام شهرها و

شاهراه‌ها افسران سوئدی استخدام کردند. اداره پست و گمرک دومؤسسه نوبنیسادی بود بدست کارشناسان بلژیکی افتاد و اداره تلگراف سراسری ایران را که «به خط هند و اروپا» نامیده می‌شد به ضرورت و اجبار مأمورین انگلیسی عهده‌دار شدند. «قشون» ایران نیز به دست صاحب منصبان و افسران خارجی از روسی (قزاق در شمال) و از انگلیسی (پلیس جنوب) و نظم و انتظام شهرها و راهها به افسران سوئدی محول گردید. در امر بهداشت عمومی و طب به جای حکیم‌باشی‌ها و جراح‌های قدیم از دکتراهای جدید مختلف فرانسوی و اطریشی و غیره استخدام شد.

آقایان مستشارهای تازه وارد که تحفه و ارمغان دوره هرج و مرج بودند بساط و مسند مأمورین و کارگذاران قدیم را برچید و به جای آن میز و صندلی مدرن قرار دادند. بالاخره در حقیقت برای دولت ایران جز اسمی باقی نماند و هیئت‌های دولت که پیاپی تشکیل می‌شدند به ناچار تابع آن آقایان بودند. رضاشاه کبیر هم در آغاز ظهور خود در ۱۲۹۹ شمسی اول همه «دیویزیون» قزاق را از وجود افسران روسی، تصفیه نمود و هم صاحب منصبان سوئدی را از نظمیه و امنیه بیرون کرد. و پس از آن بی درپی به بیرون کردن مستشارهای اجنبی و سپردن کار بدست کاردانان ایرانی پرداخت. وی قلباً و روحاً مخالف وجود مستشار خارجی بود پس از اخراج افسران روسی عذر صاحب منصبان انگلیسی را در جنوب ایران که به نام (اس-بی-آر) معروف بود خواسته و آنها را روانه دیار خود کرد.

ایشان از حوت ۱۲۹۹ که امور مملکت را به دست آهنین خود گرفتند چه در زمان وزارت جنگ و چه موقع ریاست وزرا و چه بعد از آن مقام فرماندهی کل قوا تارتبه اعلائی سلطنت (۱۳۰۴) ارتش ایران را که ارتش متحدالشکل و به کلی ملی بود با عزم قوی و اراده راسخ بوجود آورد و آنها را از مستشاران رنگارنگ ادارات کشوری که از اروپا و آمریکا آمده و بر مملکت حکومت می‌کردند تصفیه

نمود و خلاصه ایران استقلال حقیقی پیدا کرد و اصل هفتم وحدت ملی یعنی حکومت مردم بر مردم به همّت آن مرد بزرگ برقرار شد.

نویسنده به خاطر دارد که پس از خاتمه دادن به کنترات مستشاران آمریکائی (مسیون د کتر میلیسیو) به وزارت دارائی دستور دادند که گمرکات را از دست بلژیک‌کی‌ها گرفته و به دست عمال ایرانی بسپارند.

یك روز صبح در سال ۱۳۱۳ برای کاری به دفتر مرحوم علی اکبر داور وزیر دارائی رفته بودم ایشان را بسیار مسرور و شادمان یافتم سبب آنرا سؤال کردم گفتند «الان قبل از آمدن شما تمام مستشاران گمرک را احضار کردم و بر حسب امر شاه به آنها اطلاع دادم که کنترات آنها تمام شده و دیگر تجدید نخواهد شد» آنها نیز بناچار پذیرفتند اکنون با کمال اطمینان خوشوقتم که تمام گمرکات ایران در شمال و بنادر جنوب و در شرق و غرب بعد از پنجاه سال به دست مأمورین ایرانی سپرده میشود هم چنین نویسنده باز به خاطر دارم که بعد از اکتشاف الواح طلا و نقره یا کتیبه داریوش در شالده کاخ آپادانا تعداد زیادی به تدریج اشیاء عتیقه سلطنتی از اطراف مملکت کشف شده و همه را در کاخ مرمر انبار کرده بودند ایشان امر فرمودند که آنها را منظم نمایم. بنده نیز اطاق وسیعی در کاخ مرمر برای موزه سلطنتی انتخاب کرده و قفسه‌ها و میزهای لازم برای این مقصود تهیه و ترتیب آن اشیاء بطور منظم به قاعده نظم تاریخی هر يك در محل خود گذاشته شد. روزی که این امر را به نویسنده این سطور می فرمودند در آخر کلام شاهانه فرمودند: «... ولی برای تنظیم این موزه هیچ مرد خارجی نباید به خانه من بیاید...» من استنباط کردم نظر ایشان به مستشار فرانسوی موزه ملی (اندره گدار فرانسوی) است و جدا عزم فرموده‌اند که کار موزه سلطنتی به دست کارشناسان ایرانی انجام شود و لا غیر.

اینك که پنجاه سال از آن زمان فرخنده همایون می گذرد بحمدالله عناصر

ایرانی در تمام شئون و فنون لیاقت و افتخار و هوش خدا دادی خود را ظاهر ساخته و تمام امور کشور را در تمام رشته‌های مختلف خود آنها در زیر پرچم شاهنشاه آریامهر اداره می‌کنند این است که اصل وحدت حکومت مستقل که نتیجه و مولود وحدت ملی ماست بحمدالله میسر و حاصل شده است.

دوران آخرین اثر وجودی گانگان در وطن عزیز ما بحمدالله باراده شاهنشاه آریامهر با اخراج کمپانی‌های شرکت ملی نفت خاتمه یافت و عمل استخراج و تصفیه و توزیع و فروش این ثروت ملی در داخله و خارجه به کلی به همت بلند و عزم راسخ شاهنشاه آریامهر اینک به دست ایرانیان سپرده شده است.

از خداوند طول عمر و نظام قدرت شاهنشاه و رهبر عزیز ملت ایران رامسئلت دارم تا اینکه پیر و زمندان سالیان دراز کارهای مملکت به دست مأمورین و کاردانان ایرانی ثابت و برقرار بماند و اگر احیاناً اندک اثری در کار استخراج معادن و ذوب فلزات یا برای تأسیس راکتورهای اتمی در گوشه و کنار مملکت از متخصصین خارجی یافت می‌شود آنرا نیز به همت بلند و قدرت خدادادی خود پاک و منزه فرماید.

* * *

اکنون که یادداشت‌های ما درباره «یک پارچگی ملی ایران به دست رضا شاه کبیر خاتمه می‌یابد یک وحدتی که به دست او شروع و بعهد فرزندان برومندش ادامه یافته دست ختام کلام را از یک میراث گرانبها که از دیر باز از پدران به فرزندان این خاک رسیده است یاد کنیم:

آن رمز مقدس باستانی که محبت آن در دل و جان هر ایرانی پاک‌نژاد جای دارد و به تقدیس و تعظیم آن از صمیم قلب مشغول است همانطور که در قلب آگاه شاهنشاه جای دارد همانا پرچم همایون سه رنگ شیر و خورشید می‌باشد که ایران بدان در گذشته سر بلند و در آینده نیز جاودانی و پایدار خواهد بود.

آخرین یادداشت بنده نویسنده حکایتی است که درجهٔ محبت قلبی آن مرد بزرگ را به پرچم ایران نشان میدهد. در سال ۱۳۲۲ ایام غم انگیزی که در آن مرد بزرگ ژهانسبورگ (جنوب آفریقا) دور از وطن خود به سر می بردند به فرزند ارجمند خود شاهنشاه آریامهر که به مبارکی بر تخت سلطنت کشور جایگزین بود مرقوم فرمودند که در آن روز کار هجران دو تحفه وارمغان گران قدر که محبوب دل و جان ایشان است به یاد کار نزد ایشان بفرستند که قلب خود را از آن دو شادمان سازند. آن دو نخست یک پارچه پرچم عزیز ایران و دوم یک بسته از خاک مقدس ایران است. ایشان نیز امر پدر بزرگوار را اجابت نموده و آن دو را در بسته های شایسته با مأمور مخصوص به جنوب آفریقا فرستادند.

شاهنشاه آن پرچم مبارک را زینت بخش اطاق مخصوص خود قرار دادند و آن حقه سیمین که محتوی مشتی از خاک مقدس ایران بود زیور میز کار خود فرمودند و در کنار آن یادگار گرامی بود که عمر پیر برکت ایشان در تاریخ به پایان رسید.



۱۶

روحانیون

عصر روز چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ ش بود که به سبب اندک ترشح باران رحمت الهی در روز قبل از آن، هوا در کمال طراوت بود و لطافت بهشتی داشت مجلس مجلل و باشکوهی در طالار موزه سلطنتی در قصر گلستان برپا شد و با حضور چند صد تن از وجوه طبقات و صاحبان مقامات اجتماعی از علماء روحانی و اعیان و تجار و وزرای سابق و لاحق و صاحبان مناصب کشوری و لشکری مراسم تاجگذاری شاهنشاه اعلیحضرت رضاشاه کبیر انجام گرفت و شخص شخیص ایشان در حالی که چند نفر از امراء و افسران ارشد ارتش شاهنشاهی هر یک یکی از علائم و ائانه سلطنت را از اسلحه گرانقدر و عصاهای مرصع در دست داشتند به آن انجمن ورود فرمودند و بر روی تخت تاریخی «طاوس» قرار گرفتند و تاج شاهنشاهی ایران را مشیت خداوند متعال بر تارک مبارک ایشان نصب فرمود.

در موقع تقدیم تاج حادثه بسیار دقیق و پرمعنی بوقوع پیوست که شاید از غالب نظرها مخفی ماند. نویسنده این سطور که خود در عداد صاحب منصبان وزارت معارف در آن مجلس عظیم حاضر و ناظر بودم به رأی العین آنرا مشاهده کردم: در طرف راست تخت جمعی از فحول علمای روحانی و پیشوایان دینی طراز اول طهران قرار

گرفته بودند. هنگامیکه تاج پهلوی را در سینی مکمل به جواهر بطرف ایشان بردند آن تاج را که اکنون در مجموعه جواهرات سلطنتی موجود است) یکی از بزرگان روحانی و شیخ طائفه یعنی مرحوم حاجی میرزا یحیی امام جمعه خوئی رحمه الله که جزو علماء پنج گانه طراز اول سابقاً از طرف مراجع تقلید برای نظارت در وضع قوانین انتخاب شده و به تهران آمده بودند در حالیکه عموم حضار در سکوتی کامل پراز ادب و احترام برپا خاسته بودند آن تاج مبارک را گرفته و می خواست که خود بر تارک شاهنشاه نصب نماید ولی شاهنشاه باو مجال نداده و آن علامت مقدس سلطنت شاهنشاهی را از ایشان گرفته و بادست مبارک خویش بر سر گذاشتند ظاهر امر حوم امام می خواست جلالت قدر و عظمت مقام روحانیون را با این حرکت ظاهر سازد ولی شاه با عمل خویش نشان دادند که در وصول به ذروه آن مقام رفیع به هیچ فرد یا طبقه مرهون نیستند بلکه آن مرتبت ارجمند را تنها از بر کت سعی و عمل و اعتماد بر نفس بدست آورده اند که «لیس للانسان الاماسی» این عمل کوچک در ضمن نشان دهنده يك امر اجتماعی بسیار دقیقی بود که گویا می گفت «در همان لحظه ما بین سلطنت مادی جسمانی با عالم معنوی روحانی يك گونه تباینی وجود دارد».



دو نیروی روحانی و جسمانی

در جامعه بشری از روزی که انسان از مرحله توحش و غارنشینی ارتقاء یافته جنبه مدنیت یعنی سکونت در روستا یا شهرنشینی حاصل نمود تا آنجا که تاریخ نشان میدهد در جمعیت های انسانی دو نیروی عظیم در برابر یکدیگر عرض وجود کرده اند اول سلطنت زمینی جسمانی که مظهر آن امرا و پادشاهان بودند

و دیگر سلطنت آسمانی روحانی که نمایندگان آن کاهنان مصر و بابل و موبدان و کشیشان نصاری و احبار یهود و امامان و مشایخ اسلامند در تمام تمدنهای قدیم و جدید در خاور و در نزدیک چین و هند و اروپا، همه جا، همه وقت خروان ایران و فراغه مصر و ملوک آشور و بابل و خاقانهای چین و راجه های هند و قیصرهای روم و امپراطورهای اروپا همیشه در برابرشان مؤبدان و مغان زردشتی و کاهنان مصر و ساحران بابل و غیب گویان یونان و کشیشها و اسقفهای نصاری و برهمنان هند و بوئزهای چین تا برسد به علماء روحانی اسلام، در هر زمان و در هر عصر وجود داشته اند در حدیث نبوی آمده است: «علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل».

این دو نیروی جسمانی و روحانی یعنی ملوک ظاهر و باطن در طول مدت چند هزار سال که از عصر تمدن بشری میگذرد توأمان بوده و هویت جداگانه و استقلال مخصوص و مداوم داشته. یکی بر قلوب و افکار و دیگری بر ابدان و اجساد حکومت می کرده است از طرف دیگر نیروی جسمانی پادشاهی را تابع قضیه «من جانب اللهی» میدانسته و لقب ظل اللهی می گرفته ولی قوت نیروی روحانی امامت قوم و پیشوائی امت را بماموریت از طرف خدا و انبیاء عظام بر عهده داشته اند. این هر دو بایکدیگر در مبارزه بودند و در سیاست ملک گاهی ملوک و پادشاهان غلبه یافته و وقتی پیشوایان دینی قوت و قدرت را در دست می گرفتند، البته حصول این قدرت وابسته به شخصیت یعنی نیروی عقل و شجاعت افراد بوده است.

بهترین نمونه مثال این مبارزه در تاریخ همانا تنازعی است که مابین امپراطوران مسیحی و زعماء دین مسیح در گرفت و از زمانیکه شارلمان «امپراطوری مقدس» را تأسیس کرد تا امروز مابین پاپها و اسقفها با امپراطورها و پادشاهان اروپا کشمکش برقرار بوده است و چنانکه تاریخ می گوید در طول قرون وسطی پیشرفت و غلبه پاپهای کاتولیک و پیشوایان پرستان ارتودکس بود و بجایی رسید که

وقتی پاپ «هیلدبراند» ملقب به کریگوری هفتم امپراطور عظیم الشان با قدرت معاصر خود «هانری سوم» امپراطور آلمان را تکفیر نمود و از کلیسا اخراج کرد امپراطور بناچار در وسط زمستان کوههای پر برف آلپ را طی کرد و به عجله به فلورانس مقر پاپ شتافت و در ماه ژانویه سال ۱۰۷۷ میلادی در حالی که زمین انباشته از برف و یخ بود بدر قصر پاپ رفت و با پای برهنه مدت سه روز در آنجا ایستاد تا آنکه پاپ گناه او را ببخشد و توبه وی را قبول نماید. این داستان به تفصیل در تاریخ مسیحیت مذکور است از طرف دیگر نمونه غلبه سلطنت به روحانیت همان داستان بنایارت امپراطور فرانسه با پاپ معاصر خود اوست.

بعد از انقلاب فرانسه ۱۷۹۳ میلادی قدرت عظمت پیشوایان کاتولیک و پرستان در اروپا رو به ضعف گذاشت تا آنجا که قوانین اساسی بسیاری از ملل در تحت ماده صریحی «کلیسا» را از «دولت» جدا شناخت و اصل «تفکیک قوای دولتی از قوه دینی» L'Eglise et de L'Etat La separation de بر سمیت شناخته شد.



در طول تاریخ جهان يك دوره چهل ساله دیده می شود که در آن دوره هر دو نیرو در اختیار نفس واحد قرار گرفته و پیشوایان بشر پادشاه صورت و معنی هر دو بوده اند و آن دوره تنها عصر منحصر بفرد است که در طلوع اسلام یعنی از زمان هجرت پیغمبر (ص) بمدينه طيبه ۶۲۲ دوره خلفاء راشدین تا ۶۶۱ م. بوقوع پیوسته در این مدت در شهر کوچک دور افتاده جهان یعنی «یثرب» در ظل وجود مبارك محمد خاتم الانبیا (ص) تمدنی پایه گذاری شد که در تمام ممالك آسیای غربی و افریقای شمالی و اروپای جنوبی بنام تمدن اسلام تحت لوای پیغمبر اسلام و خلفای او باوج عظمت رسید این دوره با شهادت امیر المؤمنین علیه السلام در واقع پایان یافت.

پس از آنکه نوبت بخلفاء اموی و عباسی رسید آنها با اینکه خود را جانشین پیغمبر معرفی می کردند بر ادبکه سلطنت جسمانی نشستند و تاج را در زیر عمامه پنهان کردند.

باز تجزیه وتفکیک دنیوی و جسمانی و روانی از نو آغاز شد و در برابر آن خلفا که شاهانی مطلق العنان بودند فوراً قوه روحانی در تمدن اسلام عرض وجود کرد. نخست در شیعه «خاصه» در پیگیر ائمه معصومین اثنی عشر که بحق وراثت و اولویت جانشین پیغمبر بوده اند پیشوای روحانی مسلمانان شدند در همان وقت هم ائمه اربعه (قرن دوم هجری) در ملت سنی «عامه» ابوحنیفه و شافعی و ابن حنبل و ابن مالک در سراسر ممالک اسلام مکاتب اربعه در تحت اسم خلیفه وقت ریاست رسمی روحانی را تأسیس کردند که تا امروز برقرار است.

در ایران مذهب شیعه و پیروان حضرت علی (ع) و جعفر بن محمد الصادق و علی بن موسی الرضا تا امام غائب در مابین اقلیت اهالی شروع شد و به اکثریت تمامه (عصر صفوی) منتهی گردید، همواره سلسله های پادشاهان ترك و ایرانی قدرت سلطنت را بنمایندگی خلیفه بغداد در دست داشتند و همواره در شهرهای بزرگ موقع نماز جمعه امام جمعه ها و خطبا در خطبه نام آن پادشاهان را می خواندند.

این منازعه مابین تخت و منبر همچنان برقرار بود تا نوبت به شاه عباس صفوی رسید علاوه بر آنکه پادشاه بود نسب خود را به حضرت علی (ع) میرسانید و با علماء شیعه به عزت و حرمت رفتار میکرد ولی قدرت او بعدی بود که حتی اعلم علماء زمان مانند شیخ بهایی و میرداماد و غیره او را ظل الله و خلیفه روی زمین می خواندند.

بعد از او قوه سلطنت ظاهری رو به ضعف نهاد و درجات انحطاط را پیمود تا آنکه عاقبت شاه سلطان حسین خود را در عداد یکی از طلاب علوم دینی قرار داده و بداشتن حجره مخصوص در مدرسه چهارباغ اصفهان افتخار می کرد. بالاخره

عاقبت سلطنت جسمانی صفویه به شورش تاریخی افغانه و بسقوط و انقراض سلطنت آن خاندان منتهی شد.

در زمان قاجاریه فتحعلیشاه با مرحوم میرزا ابوالقاسم قمی مجتهد اعلم معاصر بود و ناصرالدین شاه با علمائی مانند مرحوم شیخ مرتضی انصاری شادروان و میرزا محمد حسن شیرازی رحمهما الله هم عصر بود در پایتخت خود که آنرا دارالخلافه لقب داده بود مرحوم حاج ملاعلی کنی و مرحوم میرزا حسن آشتیانی کمال نفوذ را داشتند .

البته علماء عامه اطاعت از سلطان وقت را به حکم «اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولی الامر منكم» واجب می دانستند ولی علماء خاصه اولی الامر را بعد از امام غائب (ع) نسبت بنایسان آن حضرت میدهند و برخلاف حقانیت سلاطین ظالم جابر می باشند. همیشه در طول مدت ۱۲ قرن تاریخ اسلام علماء اعلام شیعه هر وقت که با سلطان قاهر و قادری معاصر می شدند طریقه حلم و صبر و ماسله و معاشات را پیش می گرفتند و می گفتند: «وارضهم ما کنت فی ارضهم و دارهم ما دمت فی دارهم و استدلال می کردند باین آیه که در قرآن کریم آمده وقتی که خداوند موسی (ع) را بشوئ مبعوث و بر فرعون مأمور فرمود امر کرد که با او بنرمی و ملائمت رفتار کند: «وقولا له قولا لينا لعله يتذکر او يخشى.»

در اوائل قرن چهاردهم هجری (بیستم میلادی) مشروطیت در ایران عنوان شد و دوره شانزده ساله انقلاب یا هرج و مرج پیش آمد (از ۱۳۲۴ تا ۱۳۴۰ ه.ق) در این دوره از یکطرف منورین تندرو یا باصطلاح آزادیخواهان و معتقدین به تمدن جدید فرانکستان بساط حزب بازی را در کشور گسترده و همه آن احزاب تندرو

در مرامنامه‌های خود اصل تفکیک قوای روحانی را از سیاسی بصراحت درج کردند. از طرف دیگر سه تن پیشوایان مسلم شیعه و مراجع تقلید، یعنی مرحومین آخوند ملاکاظم خراسانی و حاج شیخ زین العابدین مازندرانی و حاجی میرزا حسین خلیلی طهرانی (رحمة الله علیهم) صریحاً و علناً بحمايت از اصول مشروطيت برخاسته و بوجود آن فتوی دادند. بالنتیجه در مجلس اول که متمم قانون اساسی تصویب شد به پشتیبانی آنان با اطاعت از فتوای ایشان مذهب شیعه امامیه جعفری مذهب رسمی ایران شناخته و سرانجام بساط سلطنت مستبده جسمانی پیچیده شد.

نفوذ علماء روحانی آنقدر بود که در قانون اساسی ایجاد يك هیئت نظارت روحانی مرکب از پنج نفر علماء طراز اول برای تطبیق قوانین مصوبه مجلس با احکام شرع مطاع پیش‌بینی شد. گرچه این سنای روحانی هرگز تشکیل نشد ولی دولت را مکلف می‌کرد که قوانین حقوقی و جزائی خود را با احکام شریعت منطبق نماید و هم‌چنین دو وزارتخانه عدلیه و معارف و اوقاف در تحت نظارت فقها گذاشته شد. و يك حاکم شرعیات در عدلیه و يك ناظر شرعیات در شورای عالی معارف پیش‌بینی گردید، این دو وزارتخانه جدید الاحداث از طلاب و فقهاء دینی تشکیل گردید و این دو وزارتخانه بطور درست جزو ابواب جمعی روحانیون قرار گرفت ولی از آن طرف آن گروه با اصطلاح «آزادینخواهان» از این مداخله علمای شرع در کارهای سیاسی و اجتماعی ناراضی بودند و چنانکه گفتیم همه طبقه جوان تندرو تجزیه و تفکیک دوقوه را از یکدیگر طلب می‌نمودند.



در اول قرن چهاردهم شمسی کوکب دولت پهلوی در افق کشور ایران طالع گردید و شاهنشاه رضا شاه کبیر زمام امور را بکف با کفایت خود گرفت و ی هم از

بدو زمامداری سیاست مستقل خود را نسبت به طبقه روحانیون بر پایه حسن سلوک و احترام قرارداد و اجازه داد که در مرکز ولایات جماعتی از علما و فقها از ادوار چهارم بعدها بوکالت ملت در مجلس انتخاب شوند.

یکی از نمونه‌های برجسته این تمایل دعوتی بود که آن شاهنشاه در مکتوب خصوصی بمرحوم حاجی میرزا محمد رضا آیت الله کرمانی نگاشته و حضور شخص او را در مجلس مؤسسان (۱۳۰۳) تقاضا نمود. این شیخ بزرگوار که مرجع تقلید هزاران نفوس شیعه در جنوب ایران بود در دوره استبداد قاجار مورد ضرب و شتم والی کرمان قرار گرفته بود در زهد و تقوی و گوشه نشینی و از او معروف و بهیچوجه



رضا شاه کبیر

بمعامل دولتی سروکاری نداشت، ولی تقاضای شاه را پذیرفته در آن مجلس تاریخی که در تکیه دولت تشکیل شد حضور یافت و مدتی مهمان شخص شاهنشاه بود. آقای رضا علی خان دیوان بیگی معاون وقت ایالت کرمان شاهد ماجرا بلکه عامل مخصوص در ایجاد روابط بین شاهنشاه و آن عالم بزرگوار بودند ولی در عین حال هم از آغاز شروع بکار اداره مملکت اصلاحات تازه و نوین را که مقتضی زمان بود و وجه همت خود قرارداد و از این رو در بعضی موارد با افکار محافظه کار بعضی از روحانیون مواجه شد و از ناحیه آنها مقاومتی با اصلاحات منظور نظر شاهنشاه مشاهده گردید. بناچار در دوره بیست ساله مملکت داری در چند برخورد شدید با این طبقه در گیر گشت که همه آنها را گاهی بحسن تدبیر و ملایمت و گاهی به جبر و عنف حل کرد و در انجام مقصود و مرام اصلاحات خود موفق گردید. بعضی

از آن موارد که در خاطر دارم در زیر نوشته میشود:

* * *

اول - مسئله اوقاف

در سال ۱۳۱۲ قبل از اینکه این جانب متصدی وزارت معارف بشوم از طرف تیمورتاش وزیر دربار، وزارت معارف طرحی تهیه شد که تصرف و مداخله قطعی دولت را در موقوفات مجهول التولیه و مجهول المصروف و موقوفات بریه مطلق پیش بینی نمود. این طرح در لایحه دولت در بر نامه مجلس قرار داشت تا آنکه در شهریور همان سال این بنده نویسنده به سمت کفیل وزارت معارف برگزیده و منصوب شدم در همان جلسات اولیه شرفیابی خود به یاد دارم که بمن گفتند: لایحه ای بمنظور تصرف اوقاف بوسیله دولت بمجلس پیشنهاد شده که مصلحت وقت نیست. شما با مشورت نمایندگان لایحه را استرداد کنید و با کمال آزادی هر چه مصلحت مملکت است انجام دهید. این جانب هم امر ایشان را انجام دادم و لایحه را مترد داشته و لایحه جدیدی که باعتدال مقرون و با موازین شرع تطبیق مینمود باشور کمیسیون معارف مجلس تهیه و در مجلس در اوائل سال ۱۳۱۳ تصویب شد که هنوز هم بعضی از مواد آن بقوت خود باقی است این امر در اذهان مردم مسلمان بالاخص طبقه روحانیون اثر بسیار نیکی نمود و موجبات رضایت عموم را فراهم ساخت.

* * *

دوم - قانون نظام وظیفه :

در زمانی که ایشان بسمت ریاست وزرا حکومت را در دست داشتند در تحت نظر ایشان لایحه قانون نظام اجباری که بعد از آن به «نظام وظیفه» نامبردار شد، در وزارت جنگ تهیه و در مجلس پنجم تقدیم مجلس شد. این پیشنهاد بسیار مرقی

که امنیت و استقلال مملکت را تأمین می نمود با مذاق بعضی از روحانیون موافق نیفتاد، در مجلس فراکسیونی وجود داشت که در تخت لیدری و رهبری مرحوم سیدحسن مدرس اصفهانی اقلیت مجلس را بوجود آورده و با تمام لوايح دولت مخالفت می کردند. مرحوم مدرس طبعاً دلائلی در رد آن اقامه می نمود ولی ایشان با کمال نرمی و ملایمت با آنسان سلوک فرموده و با حسن تدبیر کار را بجائی رسانیدند که آن مرحوم شخصاً خود را طرفدار آن قانون اعلام کرد و آن لایحه باتفاق آراء از مجلس گذشته مورد عمل قرار گرفت که هنوز همان اصول بقوت خود باقی است.

سرهنگ س... رئیس تأمینات وقت برای من حکایت کرد در همان اوقات زمانی که مخالفت مدرس و همراهان او شدت گرفت شب یازدهم اردیبهشت ۱۳۰۴ هنگام غروب بمن اطلاع فوری دادند که حضرت اشرف (سردار سپه رئیس الوزراء) بطور ناشناس در يك درشکه کرایه سوار شده به طرف خیابان چراغ برق حرکت کردند. من بحکم وظیفه فوراً برخاسته با اتومبیل سرعت درشکه ایشانرا تعقیب کردم در نزدیکی پامنار بایشان رسیدم و درشکه ایشانرا همچنین در نظر داشتم در حوالی سرچشمه و سر تخت در یکی از کوچه ها متوقف شد ایشان پیاده شده مستقیماً به خانه مرحوم مدرس رفتند. من هم از پی ایشان به آنجا رفتم در خانه مدرس احدی نبود مثل اینکه بموجب قرارداد قبلی خانه را خلوت کرده بودند ایشان به اطاق مدرس وارد شده من هم در اطاق مجاور صحبت های ایشان را می شنیدم مذاکرات ایشان چندان طول نکشید. خلاصه ایشان فرمودند:

«آقای مدرس، با اینکه شما مملکت ترکیه را دیده اید و در عراق بوده اید می دانید که این قانون را ترکها مدت ها است که برای اتباع خود وضع کرده اند تا قشون خود را از صورت سرباز داوطلب یا «بنچه بندی» بیرون آورند و صورت ملی

عمومی به آن داده‌اند ما همچنان می‌خواهیم قشون خود را بصورت متحدالشکل در مملکت ملی نمائیم چرا مخالفت می‌کنید؟» مدرس يك سلسله صحبت‌هایی کرد که حاصل آن بالاخره این بود «من خودم وجداناً و شرعاً موافق هستم ولی ایرادی که دارم این است که شما می‌خواهید این لایحه را بكمك و دستياری متجددین و دموکراتها و دیگر دستجات بگذرانید چرا از خود من نمی‌خواهید تا برای شما سهولت بگذرانم» بالاخره رئیس‌الوزرا وعده دادند که از این پس با توجه به نظرهای آقای مدرس موافقت و با رضایت طبقه روحانیون در کلیه امور با آنها مشورت کنند. بعد از این قول و قرار ایشان باهمان درشکه بمنزل خود مراجعت کردند. فردا، روز دوازدهم اردیبهشت ۱۳۰۴ مجلس علنی رسماً تشکیل شد و مدرس اجازه نطق خواسته و در طی کلام بشیوه خود که استدلال عقلی آمیخته به طنز بود ثابت کرد که «جهاد» یکی از فروغ دین اسلام است و برای همه مسلمانان واجب است و برای تنظیم و انضباط آن با این قانون پیشنهادی شده، من بلاشرط با آن موافق هستم و بدون هیچ تغییر به آن رأی می‌دهم. فراکسیون اقلیت هم چون با کمال تعجب سخنان لیدر خود را شنیدند همه موافقت کردند و آن لایحه در همان جلسه به تصویب نهائی رسید که به موجب آن قانون افراد جوانان کشور در سن ۲۱ سالگی مکلف به خدمت پرافتخار سربازی شدند و اینک آن قانون مبارک که برای تربیت نسل جوان کشور بزرگترین عامل محرک است باقی است.

* * *

سوم - حادثه قم

در روز اول فروردین ۱۳۰۷ حادثه‌ای در شهر قم بوقوع پیوست که ضربه سختی به اساس بعضی عقاید خرافی یا محافظه‌کار وارد آورد. میتوان گفت که اگر قدرت اراده شاه از يك طرف و دور اندیشی و بردباری علماء دانشمند از طرف

دیگر نبود ممکن بود عوام غوغائی برپا کنند. در شب عید نوروز بعضی از افراد بانوان حرم خانه شاهی بقصد تیمن و تبرک در موقع سال تحویل به آستانه معصومه قم (ع) مشرف شده بودند.

یکی از وعاظ که جاهلی عالم نما بود حضور ایشان را در غرفه مخصوص در آینه مقابل منعکس یافت و برآشفته بآن خانمهای محترم بعنوان اینکه ایشان بی حجاب آمده اند تعرض کرده و با حضور زوار زیادی که بمناسبت عید در آن بقعه شریفه جمع شده بودند سوء ادب کرد و جمعیت را تحریک نمود. البته خانمها اقامت را مصلحت ندیده بتهران مراجعت کردند. در این جا بود که اراده آهنین شاهنشاه تحمل این بی ادبی را ننمود و لازم دانست که آن آخوند و جمعی از خدمه را که با او هم آهنگ شده بودند تنبیهی بسزا بفرمایند پس بفوریت با فوجی نظامی ساخلو طهران مجهز باسلحه کامل حرکت کردند نظامیان را در منظر به مستقر داشته و خودشان شخصاً با عده ای از گارد شخصی بقم رفته و مستقیماً در آستانه پیاده شده و بی درنگ بعضی از آن خدمه را مورد تأدیب و تنبیه قرار دادند و جمعیت غوغاگر را متفرق ساختند.

چندی بعد در جلسه هیأت وزرا بتفصیل این واقعه رایان فرمودند این بنده نیز در آن جلسه حاضر بودم از جمله فرمودند که این جماعت ریاکار و خدام جاهل بقدری سست عنصر و بی پایه بودند که همینکه مرا دیدند و دانستند شلاق در کار است همه فرار برقرار اختیار کردند. در میان جمعی که گرفتار تازیانه شده بودند یکی اتصالاً فریاد می کرد من خادم نیستم جزو آخوندها نبوده ام من «قاتلم» و در اینجا بست نشسته ام مرا از حرف او خنده گرفت پس آنها را معاف کرده بطهران باز گشتم و از آن پس رسم «بست نشینی» موقوف شد.

بست نشینی یا تحصن

رسم و بست نشینی یعنی پناه بردن بمکانی مقدس یا بشخصی محترم در ایران قدیم معمول نبوده است و این از عادات معمول بادیه نشینان اعراب بدوی بوده که بایران سرایت کرده. در نزد اعراب مرسوم بوده است که شیخ هر قبیله در جوار جود خیمه مخصوصی داشته است که اگر کسی از بیم جان به آنها پناه می برد در جوار ایشان مأمون می شد و در آن خیمه جای می گرفته است و او را «جار» بمعنی پناهنده می گفتند و بحمايت او بر میخواستند و آن را يك امتیاز و علامت شرافت برای قبیله خود می دانسته اند تا بعدی که جان و مال قبیله خود را در خطر می انداخته اند و جنگها و محاربات زیاد نیز باین جهت در عربستان واقع می شد و گویا هنوز هم این عادت در طوائف عرب صحرائشین معمول است شاعر عرب (سموئیل بن عادیا) بهمین معنی افتخار کرده و گفته است «وماضنا انا قلیل و جارنا عزیز و جار الا کثرین ذلیل»

شاعر دیگر (زهیر بن ابی سلمی) به مفاخرت گفته است:

و جار صار معتمداً علیکم - اخافته المخافة والرجاء

بعد از طلوع آئین محمدی خداوند در قرآن کریم خانه کعبه را محل امن و امان قرار داد و فرمود «ان اول بیت وضع للناس الذی بیکه ومن دخله کان آمناً» (آل عمران - ۹۷) این امر صریح که در سر آغاز عصر اسلام با احترام آن خانه مقدس از مصدر جلال صادر گشت در طول مدت چهارده قرن در نزد مسلمانان محترم و مرعی شد. ولی این عمل در آن مدت در جامعه اسلام تحول و توسعه خاصی حاصل کرد. اما کن مقدسه اول همه مسجد پیغمبر (ص) در مدینه طیبه نیز مورد احترام و تقدیس و ملجأ بیچارگان شد و رعایت ایمنی جان پناهندگان بآن اماکن را واجب شمردند. بعدها اندک اندک این رسم توسعه زیاد یافت

و تمام مقابر مقدسه حتی امامزاده‌های مجهول در تاریخ در نزد روستائیشان محل بست و پناه شد در شهرهای بزرگ که محل قبور مقدسه امامزاده‌ها بود حریم خاصی داشت و هم‌چنین حوالی مساجد و جوامع بزرگ محل بست و تحصن شده و همه جا در اطراف آن اماکن زنجیری نصب می‌کردند که هر که بواسطه ارتکاب جرمی یا بعلت سرکشی و طغیان سیاسی مورد تعقیب بود بسوی آن اماکن قرار کرده و بمحض اینکه به آن زنجیر می‌رسید بست می‌نشست و در امان بود. بازهم دامنه‌این بست‌نشینی توسعه بیشتری حاصل کرد و عمارت بیرونی خانه‌ علما و پیشوایان روحانی که نفوذ کلمه و احترام داشتند محل بست‌نشینی شد و خطاکارانی مانند سارق و قاتل و جانی که در تحت تعقیب بودند یا هر طاعی و یاغی که در مخالفت حکومت وقت مغلوب میشد و جانش در معرض خطر می‌افتاد همین که خود را به بست گاه می‌رسانید از عقوبت ایمن می‌نشست و بعد آن مقامات به اصلاح کار او مشغول و شفاعت می‌کردند و آزاد می‌شد. دامنه این تحصن به اصطبل‌ها و طویله‌های امرا و شاهزادگان خوانین و حتی به قنصلخانه‌ها و سفارت‌های بیگانه رسید. البته در این جریان در ممالکی که پایه آنها بر قوانین مدنی و جزائی محکمی قرار گرفته توسل به «بست» معنی نداشته و باید تکلیف مقصر را قضا و داد گاهها معین کنند و. الا بست‌نشینی مستلزم آن بود که حق مظلومی ضایع شود و مقصری که بکشور و حکومت قانونی خیانت کرده در داد گاههای سیاسی محاکمه و مجازات نشود. ولی باید گفت که در عین حال در رژیم «استبدادی» که ظلم و ستم رواج داشت عملاً این تحصن يك نوع معنل اجتماعی بود که دست تعدی زیردستان را از زیر-دستان مظلوم کوتاه و جبران می‌نمود ولی از طرف دیگر غالباً همین پناهندگی اسباب دخل بعضی خدمه و متولیان اماکن متبر که واعضاء در خانه بزرگان می‌شد که پناهندگان را سرو کیسه می‌نمودند.

بدیهی است در رژیم حکومت قانونی البته بست معنی نداشت اما باز تأهminen
اواخر این سنت معمولی بود تا اینکه حادثه قم به آن خاتمه داد.

* * *

چهارم - طلاب علوم دینی و قانون نظام وظیفه

چهارمین برخوردی که مابین روحانیون با سیاست اعلیحضرت پهلوی روی
داد در موقع اجرای قانون خدمت وظیفه بود چون آن قانون علماء روحانی و
حکام شرع و مدرسین و طلاب را با شرایط معین از این خدمت معاف شناخته بود از
این رو هر آخوند بی سواد یا هر جوان ولگرد که می خواست با حیل و تزویر از تحمل
خدمت سربازی فرار کند در حال عمامه ای بسر گذاشته بعنوان «طلبه» یا «مدرس»
به محاضر علمای روحانی پناهنده می شد. چون شاهنشاه بعد از تصویب قانون بدقت
مراقب اجراء مواد آن بودند از این رو هیچ بهانه و عذر غیرموجهی از مشمولین
پذیرفته نمی شد و در غالب حوزه های سربازگیری اینگونه طلاب قلابی گرفتار و
تعقیب می شدند.

از این رهگذر بعضی از علما وائمه جماعت که حوزه درسی داشتند ناراضی
شدند و این ناراضائی شدت یافت تا آنکه در تابستان ۱۳۰۶ شمرحوم حاجی آقا نورالله
مجتهدمسلم که ریاست حوزه علمیه اصفهان را داشت از مجتهدین که ریاست روحانی در
مرکز امامت خود در ولایات داشتند دعوت کرد که در آستانه مقدسه معصومه در قم تجمع
نمایند. این دعوت را جماعتی قبول کرده و اجتماعی بوجود آوردند که البته ظاهراً عنوان
اصلاح قانون نظام وظیفه داشت ولی باطناً آن خود یک جنبش سیاسی بود و اثبات وجود و نفوذ
کلمه و توسعه قدرت روحانیون را تأمین می کرد. در این مورد دقیق و نازک شاهنشاه
باحسن سیاست و لطف تدبیر با امتانات و حزم غائله را خاتمه دادند. اقامت آقایان

مدتی دراز بطول انجامید تا عاقبت به کمک معنوی و حمایت دو سه تن از علماء عالیقدر که همه موقع شناس و مآل اندیش بودند در هنگام این غوغا سیاست شاهنشاه یاری کردند. و پس از آمد و رفت ها و تبادل مذاکرات قرار بر این شد که مرحوم تیمورتاش وزیر دربار از جانب شاهنشاه به قم برود و آقا بان را ملاقات کند و مطالب و تقاضای آنها را استماع کرده استرضای خاطر ایشان را بعمل آورد. با تهیه و توطئه قبلی چند نفر با ظاهر اهل علم در این اجتماع داخل شده همین که وزیر دربار در آن مجلس حاضر شد و او امر شاه را در انجام مطالب ایشان ابلاغ نمود آن اشخاص فوراً بر پا خاسته و بعضی مطالب سست و مبتذل را عنوان کردند از قبیل آنکه چرا در قهوه خانه ها و معابر بلاد اسلام آواز گرامافون شنیده می شود؟ و چرا در بعضی اماکن نوشته های الکلی بفروش میرسند... از این مطالب ضعیف عنوان نمودند که وزیر دربار در حال برخاسته و بطور قطع اطمینان داد که از آن امور جلوگیری خواهد شد و از طرف دولت اقدام لازم بعمل خواهد آمد و بلافاصله بدون اینکه فرصت کلام و مباحثه داده شود و سخنان دیگر بمیان آید از حضار وداع کرده به تهران مراجعت نمود. بعد از این جلسه غائله خاتمه یافت البته در این بین واسطه ها بقم و تهران آمد و رفت کرده و زمینه را حاضر ساخته بودند و اجتماع متفرق شد و مرحوم حاجی آقا نورالله با احترام و تجلیل فراوان به تهران آمد و بعد از اندک زمانی به اصفهان بازگشت.

دو پیشوای عاقل و دور اندیش

از یمن اقبال و بخت همایون شاهنشاه در میان علمای عصر چند نفر بودند که به مرجعیت عامه و نفوذ کلمه در جامعه مسلمان مشهور به عقل و متانت آراسته بودند و از بزرگت علم و دانش از تعالیم عالیۀ اسلام کاملاً برخوردار می شدند و این

علماء روحانی بزرگوار همواره در باطن بامقاصد اصلاح طلبانه شاهنشاه که مستلزم خیر عموم بود موافقت داشتند و نسبت بمردم عوام الناس باحزم و احتیاط رفتار



می کردند. سر سلسله این جمع عالمی جلیل القدر و دانشمند بود که ریاست تام داشت و مرجع تقلید بود و ادمرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی قدس سره است که پس از طی مراتب علمی و وصول بمرتبه اجتهاد در سال ۱۳۴۰ قمری بقم آمده و در آنجا اقامت جست و حوزه علمیه قم را که تا کنون باقی و محل تربیت علماء منقول و معقول می باشد

تأسیس فرمود. اکثر شیعیان ایران

مرحوم شیخ عبدالکریم حائری یزدی و شام و عراق و هندوستان فتوی او را تقلید می کردند الحق دامنش از هر عیب و ریب منزّه و با کمال متانت در موقعیکه دو حادثه قم اتفاق افتاد با ملایمت رفتاری عاقلانه در پیش گرفت و همیشه اصحاب و پیروان خود را به صبر و سکون و احترام از اذهر گونه فتنه و غوغا نصیحت می داد و در امور عرفی و سیاسی مداخله نمی کرد و در دربار شاهنشاه همیشه مورد احترام و توجه فراوان بود تا آنکه در سال ۱۳۵۵ هجری قمری بر حمت ایزدی پیوست.

عالم دانشمند دیگر که در علوم نقلیه و عقلیه و فقه و اصول بحد کمال بود و در تهران مقام ریاست روحانی را بسزا احراز کرده و زندگی را به زهد و تقوی و

قناعت واستغناء از امور مادی بسر
می آورد مرحوم میرزا سید محمد
بهبهانی است. این سید بزرگوار
که اعلم عقلا و اعقل علما عصر
خود بود و والدما جدش مرحوم
سید عبدالله از بانیان اصول
مشروطیت است که در راه آزادی
خواهی و عدالت و مجاهده در راه
حق در سال ۱۳۲۸ ه. ق با دست
نایک و ترور شهید گردید. فرزند
او مرحوم میرزا سید محمد مجتهد



سید محمد بهبهانی

بهبهانی در طول مدت بیست ساله زمامداری شاهنشاه کبیر با او معاصر و چون در
تهران بود موقعیت باریکی داشت که تنها او می توانست بامتانت و تدبیر و حسن
عمل مورد احترام شاهنشاه قرار گیرد.

نویسنده بخوبی بخاطر دارم که در سال ۱۳۱۶ شمسی زمانی که بمبارکی
مجلس عقد و الاحضرتین شاهدخت شمس و شاهدخت اشرف دو خواهر والا کهر
شاهنشاه آریامهر در عمارت دربار منعقد بود برای اجرای صیغه نکاح از آقای
بهبهانی دعوت شده بود و مرحوم دکتر مؤدب نفیسی از ایشان پذیرائی میکرد بعد
از اختتام مراسم نکاح ایشان رفتند و اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر تشریف آوردند
و از آقای بهبهانی به نیکی و احترام یاد کردند مرحوم بهبهانی در ۱۳۸۲ قمری در
تهران وفات یافت.

باری این دو عالم ربانی همواره تخت سلطنت را که باعث قوام ملک و دوام ملت

است پشتیبانی فرموده و باتدبیر عاقلانه حمایت می کردند .

* * *

پنجم - فتنه شیخ بهلول

پنجمین واقعه اسف‌انگیزی که تماس با عالم روحانیت داشت و بنده تا حدی در آن ناظر بودم حادثه غوغای «بست نشینی» در مسجد گوهرشاد در مشهد مقدس رضوی است که در تابستان سال ۱۳۱۴ ش بوقوع پیوست. اجمال تفصیل این واقعه چنان بود که در آن فصل که موقع زیارت است و زوار کثیر از طرف بلاد به آستان قدس رو آورده بودند مصادف با هنگامی بود که اعلیحضرت شاهنشاه (بشرحی که سابقاً نوشته شد) امر فرموده بودند بر طبق قانون لباس متحدالشکل عامه اتباع ایران (باستثناء طبقات خاصی) کلاه‌لبه‌دار و جامه بین‌المللی بپوشند در اینموقع که جمع کثیری زوار در مسجد جمع بودند آخوندی بنام «شیخ بهلول» محرك فتنه‌بزرگی شد و بمنبر رفته مسئله کلاه را عنوان کرد و زبان به انتقاد گشوده خلق را به نافرمانی و تحصن در آستانه دعوت کرد و با سوء ادب از مقامات عالی‌ه انتقاد کرد.

گرچه در آنجمع از طرف خدام مسجد بر حسب دستور مرحوم آقامیرزا طاهر متولی که از سادات جلیل‌القدر و روشنفکر بود مأمور حفظ انتظامات بودند و او را منع کردند ولی مفید نیفتاد و آن شیخ که معلوم نبود از طرف چه عوامل داخلی یا خارجی تحریک شده است جمعی را با خود همراه کرده قرار گذاشتند در مسجد بست بنشینند و تا لغو قانون تحصن را ادامه دهند.

شاه بمحض رسیدن گزارش این واقعه در همان شب به‌مأمورین نظامی در مشهد امر صریح کردند که اگر تا فردا صبح آن جماعت جاهل و اغوا شده را متفرق نکنند هر آینه بی‌الترین مجازات نظامی گرفتار خواهند شد آنها نیز امر شاه را اطاعت کرده فحراً و جبراً جماعت را متفرق ساختند و شیخ بهلول فرار کرده بافغانستان

گر بخت و غائله خاتمه یافت. از طرف دولت مأمورین انتظامی به رسیدگی و تعقیب محرکین و فتنه انگیزان مشغول گشتند و بعضی اشخاص از جمله مرحوم اسدی نایب التولیه آستان قدس متهم بتحریک و فساد گشته اعدام گردید و چند نفر از علماء محترم روحانی مقیم ولایات مانند مرحوم آقا زاده شیخ محمد کفائی از مشهد بطهران و مرحوم آقا سید حسین قمی به عتبات عالیات و مرحوم سید نورالدین الحسینی از شیراز بطهران آمدند تا مبادا در ولایات باغوغای عوام الناس اتفاق سوئی روی بدهد. بنده نویسنده در آذرماه همان سال ۱۳۱۴ برای سرکشی مدارس خوزستان

در اهواز بودم تلگرافی از آقای محمود جم نخست وزیر بمن رسید که حسب الامر زودتر به طهران بیایم بنده نیز رهسپار طهران شده در اواخر همان ماه بمن کز رسیدم فوراً بحضور شاهنشاه احضار شدم و در دفتر موقتی خود جنب خیابان کاخ مرا بحضور پذیرفته و فرمودند: «چندی قبل پیشنهادی کرده بودید که برای حل قضیه حجاب و حصول آزادی نسوان اقدامات لازمی مطابق برنامه معین عمل نمائید ولی من در آن وقت موقع را مناسب ندانسته گفتم تا بهار آینده که هوا مساعد باشد این برنامه بتأخیر افتد ولی اکنون لازم می دانم که در این باب تأخیری نکرده و فوراً در صدد انجام برنامه باشید زیرا باوقایمی که اخیراً در مشهد بوقوع پیوسته و اشخاص مقصر مجازات شده اند موانع مفقود و مقتضیات موجود است» بعد از استماع اوامر شاهانه قرار بر آن شد که روزی یک مجلس رسمی ترتیب بدهیم که در آن مجلس در ملا عام شخص ایشان با اتفاق علیاحضرت ملکه پهلوی و الاحضرتان شاهدخت شمس و اشرف دختران نیک اختر شاهنشاه حضور بهم رسانیده و مراسم توزیع تصدیقنامه ها و دیپلم ها بعمل آید. این بنده با رعایت امکانات موجود پیشنهاد کردم که در عمارت نو بنیاد دانش سرای تهران (خیابان روزولت) که تازه ساختمان آن بپایان رسیده بود این چنین انجمنی بنام «جشن فارغ التحصیلی» سنتی معارف

تشکیل شود.

شبى در هیئت وزرا شاهنشاه روبو زیر معارف کرده سؤال کردند مجلس جشن معارف کى خواهد بود؟

عرض کرد (روز هفدهم دی) چون روز معهود رسید به تفصیلی که در خاطره ۱۷ دی ماه مذکر شد مجلس جشن تشکیل گردید و آئین آزادی زنان و رفع حجاب انجام گرفت البته بعضی از روحانیون برخلاف آیه کریمه «ولا تبدین زینتهن الاما» ظهر منها از آنجا که این عادت بطول ایام جنبه افراط و مبالغه حاصل کرده بود، طبعاً ناراضی بودند ولی علماء روشن فکر بحکم عقل سلیم و شرع کریم به فاعلیت مختار انسان معتقد بودند. گفتند هر کس در عمل رفع حجاب به مسئولیت خود مایل به آن باشد مختار است.

بحمد الله در عهد فرخنده شاهنشاه آریامهر نهضت آزادی بانوان بشمر رسیده و عموم زنان ایران از برکات حقوق مساوی مدنی و سیاسی و اجتماعی بامردان برابر و برخوردار وزن و مرد متفقاً در تحت رهبری شاهنشاه بسوی ترقی و سعادت رهسپارند.

باش تا صبح دولتت بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است



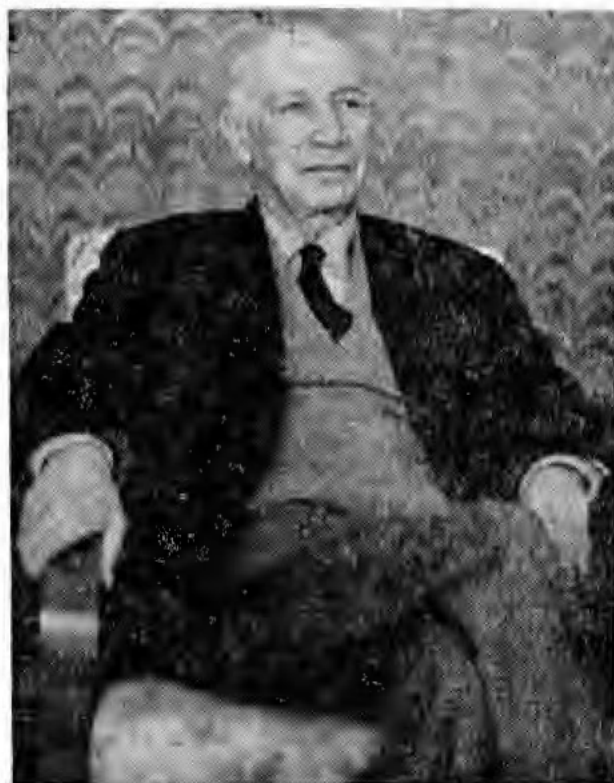
۱۷

جوانان منحرف

عرايض صادقانه

در یکی از روزهای تابستان ۱۳۱۶ سرپاس مختاری رئیس شهربانی کل کشور با تلفون از من تقاضای ملاقات فوری کرد. نزدیک ظهر همانروز بوزارت معارف به تزد من آمد درحالتی که يك پرونده قطوری در زیر بغل داشت. بعد از مقدمات عنوان نمود: ۵۳ نفر که بیشتر از فارغ التحصیل های اعزامی دولت به خارج هستند و بایران برگشته اند مخفیانه جمعیتی تشکیل داده و بنشر مبادی کمونیزم مشغول بوده اند و افکار مخالف دولت دارند و «بالشویک» شده اند پلیس از عملیات آنها آگاه شده و پس از يك سال و نیم بازجوئی و تحقیقات مقصر تشخیص داده شده و آنها را خائن بکشور خود دانسته است این پرونده شامل گزارشهای رسمی و استنطاقات آنهاست.

چون پرونده تکمیل شده مراتب بعرض اعلیحضرت شاهنشاهی رسیده امر فرموده اند که من پرونده را بوزیر معارف بدهم تا مطالعه نموده و نظر خود را درباره مجازات آنها گزارش کند. پس از آن پرونده را که متجاوز از ۵۰۰ برگ بود بمن تحویل داد و قرار شد که يك هفته فرصت بدهد تا آنرا مطالعه کرده و نظر خود را عرض کنم.



سرپاس مختاری

— در سر هفته مرحوم سرپاس نزد من آمد و نتیجه را سؤال کرد و پرونده را تحویل گرفت.

من گفتم آنچه از این پرونده که بدقت خوانده‌ام و با قوانین و مقررات وزارت معارف تطبیق کردم معلوم شد که در باب محکومیت و اثبات تقصیر و احیاناً مجازات آن‌ها حق اظهار نظر ندارم چرا که بعضی از آنان دانشجویانی بوده‌اند که هر يك کارنامه تحصیلی و کارت درسی دارند و امتحانات خود را مطابق قاعده انجام داده و از مدارس عالی اروپا بیشتر فرانسه و بعد آلمان و دیگر ممالک پایان نامه گرفته و بایران باز گشته و مردمانی آزاد و مستقل شده و از تحت سلطه و قدرت

معارف خارج هستند و بعضی دیگر هم که در ایران بوده و از طبقات مختلفه اجتماع هستند به طریق اولی وزارت معارف از آنها سابقه ندارد و این تقصیراتی که به آنان نسبت داده اند مربوط بزمان بعد از دوره دانش آموزی آنهاست که شخصیت آزاد و مستقلی حاصل کرده اند باید رسیدگی باحوال و اثبات جرم و تعیین مجازات آنها در محاکم دادگستری انجام گیرد و بموجب قانون وزیر معارف درباره آنها تکلیفی ندارد خواهش کردم عرائض مرا به پیشگاه همایونی عرض کنند هر چه امر فرمودند اطاعت خواهد شد.

رئیس شهربانی پرونده را گرفت و چون خواست برود او را بکناری برده باو گفتم: «اجازه بدهید که يك مطلب خصوصی و بکلی غیر رسمی بشما عرض کنم و با اطمینان بشرافت و درستی شما آزادانه و صریحاً مطلب خود را بگویم. سرپاس تقاضای بنده را بسمع قبول شنیده و گوش داد. گفتم مطلب من فقط ناشی بوظیفه مادر برابر وفاداری بشخص شاهنشاه و وطن و بسبب علاقه است که ما هر دو پشاهنشاه و کشور خود داریم و خداوند متعال شاهد است که در این باره جز صداقت و وظیفه شناسی چیزی محرک من نیست تکلیف وجدانی خود را در پیشگاه خداوند ادا می کنم. سرپاس آماده شنیدن شد و من گفتم:

آنچه که برای من در ضمن مطالعه تاریخ سیاسی ممالك جهان ثابت و محقق شده غالباً مرا کسر قدرت و سلاطین بزرگ و امپراطورهای مقتدر مراقبت و جلوگیری از مخالفان خود را به پلیس وا گذاشته اند و دستگاه پلیسی را محل اعتماد و وثوق خود قرار داده اند.

اما پلیس گاهی یا از ترس و بیم یا برای حفظ موقعیت خود یا بامید جلب خاطر و کسب رضایت آنها از حد طبیعی خود خارج شده و بکارها با چشم دیگری نظر کرده یا حقیقت را نگفته اند و یا گاهی را کوه جلوه داده اند از این جهت پیوسته مابین دولت و

ملت ایجاد فاصله کرده اند.

چون بتدریج بر تشدید و سخت گیری قوه حاکمه افزوده می شده این فاصله روز بروز زیادتر و عمیق تر شده و عاقبت به شکاف و جدائی بزرگی منتهی شده و بالاخره اوضاع سیاسی را در کشور بضرر پادشاهان رسانیده و انقلابات و شورش ها در ممالک دنیا بظهور رسیده که منجر بسقوط امپراطوری های بزرگ شده است.

اکنون اگر نسبت باین ۵۳ نفر متهم به خرابکاری از حق واقع تجاوز کنیم قضیه را بزرگ جلوه دهیم بی گناهی را گناهکار نمائیم و یا از جرم کوچکی جنایت بزرگی بسازیم بر خلاف وظیفه وفاداری و صمیمیت خود به پادشاه معظم خود رفتار کرده ایم و خودمان باعث و مسبب انقلاب و آشفتگی افکار و توسعه سرکشی و طغیان شده ایم. نظر بتاریخ کنید که اگر پلیس فرانسه در اواخر عهد سلاطین بوربن و لویی ها شدت عمل بکار نمی برد و از کمال قساوت مردم آن کشور را در زیر فشار نمی گذاشت هر آینه انقلاب تاریخی فرانسه که عالم را منقلب ساخت روی نمی داد.

از تاریخ بگذریم ما در عمر خودمان ناظر و شاهد سقوط و زوال دورژیم بسیار بزرگ بودیم که بخوبی از آن خبر داریم: یکی دولت تزارهای روسیه در پترزبورگ و دیگری دربار خلفای عثمانی در استانبول. بطور قطع ثابت شده که عامل مهم زوال آن ها متصدیان ادارات استحقاظی و امنیتی بوده اند که عاقبت کار هر دو رژیم به نتایج مرگ بار انجامید.

آقای رئیس شهربانی! اجازه دهید برای شما يك حکایت و واقعه تاریخی حقیقی را عرض کنم که هم درس عبرت است و هم باعث تفریح - در کتاب «تاریخ انقراض خلافت عثمانی» خوانده ام که دستگاه پلیس در زمان سلطنت عبدالحمیدخان دوم بقدری شدیدالعمل بود که از فرط خوش خدمتی کارهای عجیب می کرد، از جمله

حکایت يك جوان محصل ارمنی را که حقیقتاً واقع شده بود ذکر می کند.

این جوان در موقع ورود باستانبول محل تحقیق و تفتیش مأمورین پلیس قرار گرفت یکی از کارشناسان کتابهای درسی او را بازجوئی می کرد اتفاقاً يك کتاب شیمی بدست او رسید چون آنرا باز کرد در سر صفحه ای این فورمول شیمیائی معروف آب به چشم او آمد که عبارت است از H_2O (یعنی دو جزء هیدروژن و يك جزء اکسیژن) این فورمول جلب نظر آقای کارشناس را کرده و از فرط سوء ظن آنرا رمز و علامت سوء قصد نسبت بجان سلطان دانست زیرا H_2 را حمید دوم و O یا صفر را علامت نابودی تصور کرد و درباره جوان بیچاره بدگمان شده او را متهم به سوء قصد کرده بجهس انداختند.

مختاری فطرتاً آدم نجیب و سلیم النفسی بود در برابر سخنان صمیانه من متفکر شده همین قدر گفت: دلی اینها بجرم خود اعتراف کرده اند و دولت باید آنهارا مجازات کند والا رشته انتظامات گسیخته خواهد شد.

گفتم آقای رئیس فکر نمی کنید در میان این عده يك یا چند نفر بی گناه باشند و یا در اثر جوانی و نادانی فریب خورده باشند؟ فکر نمی کنید که آنها هر کدام عائله و خانواده دارند و در حقیقت جمع کثیری از بستگان آنها آزرده خاطر می شوند و باین عمل بر عده مخالفین خواهیم افزود.

بالاخره بعد از ساعتی که صحبت ما ادامه داشت پرونده را گرفته وداع کرده و رفت دیگر من از آن کار اطلاع حاصل نکردم. بعدها افواها شنیدم که پرونده را بوزیر عدلیه وقت رجوع کرده اند و او برای محاکمه آنها دادگاهی تشکیل داده است...

در یکی از روزهای بهار ۱۳۱۷ باردیگر با مرحوم مختاری مصادف شدم و آن روزی بود که نمایشگاه مفصل و باشکوهی از امتعه و کالاهای وطنی را ادارات

کل تجارت و صناعت و فلاح در عمارت و روبروی سر درمیدان مشق ترتیب داده بودند. اعلیحضرت شاهنشاه با همراهان یعنی هیئت وزیران و نمایندگان مجلس و غیره به آنجا تشریف آورده آن نمایشگاه را ملاحظه و با کمال مسرت برای توسعه امتعه وطن و ترویج صادرات سخنانی می فرمودند و در غرفه های متعدد که بدقت ترتیب داده شده بود با علاقه خاصی گردش می کردند.

در اینجا اتفاقاً سرپاس مختاری را ملاقات کردم جایی که ایستاده بودیم در غرفه فرآورده های کشاورزی ایران بود و ما از فاصله چند متر دورتر از شاهنشاه قرار داشتیم. او آهسته بمن گفت «فلانی؛ خبرداری که محاکمه آن ۵۳ نفر تمام شد و بحبس های مختلف محکوم شده اند؟» من گفتم آخر عرائض صادقانه مرا نشنیدید و این جوان ها را بدبخت کردید مختاری از این سخن وحشت کرده و بایک حالت الحاح و التماس دست برده و دامن مرا گرفت و گفت:

«شما را بخدا این حرف ها را نزنید و ما خودتان را در زحمت نیاندازید؟ دیگر من از پیش آمد و احوال آن ها مطلع نشدم مگر در مهر ماه ۱۳۲۰ که بعد از وقایع شوم شهریور اوضاع تغییر کرد و من در کابینه مرحوم فروغی عضو بودم اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر که در آن وقت تازه بر اریکه سلطنت قرار گرفته بودند از روی کمال رأفت و عطوفت همه زندانیان سیاسی را عفو کرده و دولت را مأمور ساخته بودند که آن ها را نیز آزاد نماید. خداوند گواه است که این صحبت و نصایح مشفقانه من مطابق واقع و یک کلمه ساختگی نیست.

ورقی از تاریخ :

یکی از قوانین ثابت عالم وجود اصل «نشو و ارتقا»ست تمام موجودات عالم از جمادات گرفته تا انسان راقی و از سلولهای ذره بینی تا اجرام و ستارگان آسمانی

همیشه وبدون انقطاع بطرف جلو حرکت می کنند و پی در پی تکامل حاصل می نمایند.

در جامعه بشری هم که جزئی از عالم طبیعت است همین اصل ثابت مشاهده می شود و افراد انسان و طبقات مختلف اجتماع باحرکتی نامحسوس و مستمر پیش می روند و در نسل جوان این تحول سریع تر می شود از این سبب مابین نسل قدیم با نسل جدید اختلافی روی میدهد و فرزندان بالطبع میخواهند از پدر و مادر خود پیش تر بروند این حرکت بصورت يك نوع طغیان و سرکشی از متجددین در برابر قدما یعنی پسرها در برابر پدرها نمودار می شود.

جوانان پیران را تخطئه می کنند و پشتیبان خود را کهنه پرست و مرتجع می دانند این حرکت و سیر تکاملی در تمام اجتماعات بشری گاهی بطئی و تدریجی است که سالها و قرن ها می گذرد تا اوضاع اجتماعی دگرگون میشود و گاهی سریع و تند است که ناگهان در يك نسل جهش محسوس و پیشرفت چشم گیری وضع را تغییر می دهد. از اینجاست که در اجتماعات بشری گاهی شورش ها و انقلابات شدید ظاهر می شود و یا گاهی جنگهای خونین بین دو نسل روی می دهد.

در این سیر طبیعی اشیاء بعضی انواع مسیر خود را تغییر داده و بصورت جدیدی در می آیند که نسبت به نوع دیگر نامطلوب و مضر بلکه خطرناک می شوند مثلاً در نباتات گیاهان سمی و در حیوانات و کزندگان و درندگان پدید میگردند که همه نسبت به نوع انسان دشمن مهلك می باشند.

همین طور در اجتماعات بشری نیز افراد و طبقاتی بوجود می آید که نسبت بدیگران دشمنانی خطرناکند یعنی بصورت پیروان مذهبی متعصب یا فرقه های سیاسی تندرو در می آیند. این تبدیل انواع و ایجاد اقلیت ها در تمام طول تاریخ بشر فراوان دیده شده است که یک دسته و يك طبقه یا از میان رفته و بکلی نابود شده است

و یا بر دیگر طبقات غلبه یافته باقی مانده‌اند در تاریخ ایران در قرن چهاردهم بعد از دو قرن رکود و خمود ناگهان جنبش و حرکتی سریع حاصل شد و حوادثی روی داد که با سیر بطنی اوضاع ایران در قرن‌های دوازدهم و سیزدهم مختلف بود باین معنی که تاریخ ایران ورق خورد - بسط معارف و ازدیاد رابطه ایران با دنیای خارج، اختراعات بزرگ فنی صنعت چاپ و عکاسی - پیدایش وسائل نقلیه سریع مانند راه آهن و انومبیل و هواپیما همه آن‌ها عواملی بود که تحول ایران را تسریع کرده و سپس مدارس سبک جدید در داخل و اعزام محصلین جوان به مدارس خارجه طبقه جوان را بشدت تکان داده و جهش تند و نمایانی در جامعه ایران پدید آورد از این رو انقلاب مشروطیت روی داد و طبقه قدیم مستبد و مرتجع را از میان برد آرتش مدرن ایران پایه گذاری شد انتظام و تغییر وضع ادارات کشوری بطور نمایان پدید آمد و بالاخره يك فرد توانائی رهبری و پیشوائی این تحول ایران را بر عهده گرفت و دولت پهلوی آغاز شد تا آن که ایران را از حالت نیمه متمدن بصورت تمدن جدید درآورد و ایران در صف ممالك پیش رفته قرار گرفت.

یکی از ابتکارات این قائد توانا اعزام سالی یکصد نفر بخرج دولت بود که همراه آن صدها نفر محصل خصوصی نیز همه برای کسب علوم جدید با اروپا و امریکا رهپار شدند.

قانون اعزام صد نفر محصل از ۱۳۰۷ شروع شد و در ۱۳۱۳ آن قافله آغاز مراجعت بوطن کردند جمعی از این نوآموختگان که از عقل سلیم و فطرت مستقیم برخوردار بودند در مؤسسات عمومی و خصوصی و در سازمانهای کشوری و لشکری بکار مشغول شدند که نتیجهٔ مساعی آن‌ها را امروز علانیه می‌بینیم.

ولی در میان آنها افرادی بودند که طبیعتی طاغی و روحی یاغی داشته معدودی از آن‌ها مجذوب تحولات اجتماعی فرنگستان شده راه دیگری درپیش گرفتند که

باطبیعت عقل سلیم و راه مستقیم منافات داشت.

در دهه چهاردهم هجری مقارن با دهه دوم قرن بیستم میلادی يك اتفاق و حادثه بسیار عظیم در دنیا روی داد که جنگ بزرگ اول و انقلاب کبیر روس محصول آن است. از وقایع برجسته آن اینکه آتش طبع بعضی از جوانان را منحرف کرده و در پی مبادی و افکار سوسیالیزم که منجر به شیوه کومونیزم شد رفتند و در ایران هم بنوبت خود تأثیری بلیغ داشت همین انحراف پدید آمد.

کومونیزم که یکنوع سوسیالیزم تندرو است اول در دماغ متفکرین تندرو آلمان مانند کارل مارکس و انگلس نشأت گرفته بود و در ممالک اروپا صورت شکل حاصل کرد در این موقع بود که بر حسب اتفاق يك جوان روسی با طبیعتی حاد و روحی سرکش و دماغی متفکر از وطن دور افتاده در اروپای مرکزی بسر می برد این جوان «لنین» نام داشت وی مجذوب و فریفته مقالات آن دو متفکر (کارل مارکس و انگلس) شد پس درست در همان موقع که روسیه در جنگ اول (۱۹۱۶) شکست خورده و سربازان فوج فوج از میدان فرار کرده بوطن خود مراجعت می کردند و رشته نظام حکومت استبدادی روس از هم گسیخته و مملکت روسیه در حال هرج و مرج اجتماعی و اقتصادی قرار گرفته بود.

این جوان در يك واکن سر بسته به پتر و کراد آمد و مؤسس انقلابی در کشور روس شد که رژیم امپراطوری را سرنگون کرد و نیکلای دوم کشته شد ملت آشفته و بهیجان آمده روس در پی رهبری می گشتند که آنها را از این پریشانی و انحطاط نجات دهد، دست تصادف این قرعه را به نام لنین زد و او رهبری قوم را بر عهده گرفت و انقلاب بزرگ اکتبر ۱۹۱۷ در کشور روسیه بوقوع پیوست و بالاخره دستگاه رژیم امپراطوری تزاریزم سرنگون شد و جنبش بلشویکی در پتر و کراد شروع گردید و در اطراف مملکت پیشرفت. و حکومت سویت بر طبق مبانی «لنینیسم» در آن سرزمین تشکیل گردید «پتر و کراد»

از آن پس به «لنین گراد تبدیل اسم یافت.

نعالیم لنین وایدئولوژی اشتراکی او برای تمام مردم جهان در نظر انقلابیون بود و این کلمه را شعار خود کرده بودند که «کارگران جهان متحد شوید» لنین می خواست که رژیم بالشویکی را در تمام ممالك روی زمین قائم سازد از این رو کومونیست های روس بعد از آنکه در آن مملکت استقرار و قوت حاصل کردند در کشورهای همسایه خود شروع به تبلیغات و تحریکات کردند که این افکار وایدئولوژی پس از پنجاه و چند سال هنوز در سراسر ممالك جریان دارد و بسیاری از کشورهای اروپای شرقی و آسیای خاوری افریقا و آمریکای جنوبی همین بدبخت لباس را بر اندام جامعه خود پوشانده اند.

وقتی که دامنه این تبلیغات و تحریکات بایران که یکی از همسایگان هم جوار روس بود رسیده موقعی بود که خوش بختانه ملت ایران چنانکه گفتیم در سایه پرچم شاهنشاهی مقتدر و توانا راه ترقی را می پیمود و ایران بر هبری این مرد بزرگ سعی می کرد در صف ممالك پیش رفته جهان قرار گیرد.

ایران البته تحفه نو آورده کومونیسم را طبعاً نمی پذیرفت - ملت مسلمان ایران می خواست که راه ترقی را بشیوه ملی و سبک طبیعی خود به پیماید، از این رو این ملت باستانی، دارای فرهنگ خاص، از قبول این مکتب نوظهور استنکاف کرد و تبلیغات کومونیست با شکست مواجه شد - ۵۳ نفر جوان های تندرو و فریب خورده که اکثر آنها تحصیل کردگان اروپا بودند قربانی این شکست شدند.

آنچه که از جریان تاریخ دسته بندی و تشکیل این عده باطلاع من رسیده از قرار همان پرونده ایست که چگونگی سازمان آنها را نشان می داد رئیس شهربانی بمن داده متأسفانه گذشت زمان بسیاوی از مطالب آنها از خاطر برده است ولی آنچه هنوز در حافظه ام باقی است از این قرار می باشد که ذیلا می نویسم:

وقتی که ایران در سال ۱۲۹۹ رژیم انقلابی روسیه را برسمیت شناخت و

بالشویک‌ها بطور رسمی بایران آمدورفت کردند نزدیکترین ولایتی که برای آنان حکم دروازه ایران را داشت منطقه کیلان بود که مردی بنام میرزا کوچک خان مردم آنجا را برخلاف حکومت مرکزی برانگیخته و اهالی آن ولایت را آماده قبول افکار انقلابی کرده بود از این رو روسها از آنجا شروع بتحریک نموده و افکارفریبنده خود را در شهر رشت بدماغ مردم آن ناحیه عرضه داشتند. تا آنکه در حدود سال ۱۳۱۰ موفق شدند یک دسته مرکب از ۲۷ نفر از طبقات مختلف گیلانی و آذربایجانی را در شهر رشت جمع و متشکل ساختند. در آن پرونده مذکور همه جا این سازمان ابتدائی را «دسته رشتی‌ها» می‌گویند.

افکار انقلابی و مخالف دولت که این دسته اظهار می‌کردند بزودی کشف شد و دولت اطلاع حاصل کرد که مقصود آنها ایجاد بالشویزم و مخالفت با دولت مشروطه است بنابراین دولت آنها را دستگیر نمود و در سال ۱۳۱۱ آنها را در محکمه خاصی محاکمه و ۱۲ تن از آنجمله تبرئه و مرخص شدند و مابقی در محبس - هائی از ۵ تا ۷ سال محکوم گردیدند.

یکی از گیلانی‌ها جوانی بود بنام دکتر رضا رادمنش که جزو محصلین دولتی در فرانسه متخصص فیزیک شده و درجه دکتری حاصل کرده بود در ۱۳۱۴ از اروپا مراجعت نموده و اتفاقاً من او را شخصاً می‌شناختم که از دبیرهای باهوش و جدی بود و وظیفه معلمی خود را در دبیرستان‌های تهران بخوبی انجام می‌داد و من به هیچوجه گمان نمی‌کردم که او از راه صواب منحرف شده و بدام بالشویک‌های روسیه افتاده باشد.

رادمنش در تهران پس از مراجعت از اروپا با یک نفر دیگر از تحصیل کرده‌های آلمان که او نیز صاحب درجه دکترا در علم فیزیک بود ملاقات کرد او دکتر تقی ارانی نام داشت که در آلمان بدام کومونیستها افتاده و در این ایدئولوژی

آنها راسخ شده بود او نیز بسمت معلم فیزیک در دبیرستان‌ها مشغول تدریس بود این دو جوان همدیگر را یافته و اولین دسته ابتدائی کمونیزم را در ایران تشکیل دادند و هر دو اندک اندک در میان همکاران و دوستان و شاگردان خود شروع به جلب افراد بی‌خبر نمودند.

چند نفر دیگر از جوان‌های تحصیل کرده - دکتر مرتضی یزدی و بزرگ علوی در آلمان و ایرج اسکندری و دکتر محمد بهرامی و دکتر رضا رادمنش در فرانسه تحصیل کرده بودند آنها چند نفر دیگر را که اسامی آنها در پرونده دیده می‌شد با افکار خود همداستان نمودند. این جوانان همه از منقدان تندرو اجتماع و فریفتگان مذهب کومونیزم شدند که به تقلید از کمونیستهای روس با تاء آن افکار نوین خود را که داعی انکار خدا و مذهب و وطن عزیز آنها بود به جوانان ساده لوح تلقین می‌کردند.

اولین اقدامی که کردند مجله‌ای بظاهر علمی و اقتصادی و اجتماعی بنام «دنیا» به مدیریت تقی ارانی نگاشته و منتشر می‌کردند و شاگردان خود را به مطالعه آن مجله تشویق می‌نمودند. تقی ارانی که معلومات زیادی داشت جزوائی تحریر می‌نمود بنام «سلسله علوم دقیقه Les Sciences de Precision که در آن مطالب علمی و مسائل اجتماعی را در پرده بیان می‌کردند و همه شاگردان خود را بخواندن آن جزوات تشویق می‌کرد رفته رفته تقی ارانی جنبه رهبری پیدا کرد و در سلول ابتدائی انحراف افرادی تابع افکار او شدند و به بسط و توسعه و جلب جوانان دیگر مشغول گشتند.

در سال ۱۳۱۴ فعالیت آنها شدیدتر گردید و سعی میکردند که آن هسته مرکزی را بسط داده و شعب و هاله‌هایی در گرد آن تشکیل دهند. این جوان با مراکز مشابه خود در روسیه و آلمان ظاهراً ارتباط داشته و با

تشکیلات کومونیستی بین‌المللی «کومین‌ترن» آلمان مکاتبه داشته و اوراق و نشریاتی از آنجا برای او ارسال می‌شده است. در ۱۳۱۴ دایره آن‌ها وسعت گرفت و علناً جمعیتی تشکیل دادند که جمعی از جوانان دانشمند و طن‌پرست مخصوصاً از دانش‌آموختگان اروپا که از نظریات آن‌ها خبر نداشتند در آن جمعیت داخل شدند و اجازه تشکیل آن جمعیت را هم از پلیس تحصیل کرده جلسات خود را در گرانسد هتل (خیابان لاله‌زار) منعقد می‌ساختند.

رفته رفته عده آن‌ها به پنجاه نفر رسید و جمعیت خود را «کانون جوانان» نام نهادند.

جلسات اولیه کانون در هتل داریوش (محل شرکت فعلی فرش ایران) منعقد می‌شد و بعد محلی را در کوچه برلن گرفته و جلسات داشتند و مراسم رسمی ظاهری کانون «عدم دخالت در سیاست و حفظ منافع دانش‌آموختگان بود» گرچه عناصر کومونیست در این جلسه گاه گاه حاضر می‌شدند ولی کانون روش مستقل داشت بعد از گرفتاری ۵۳ نفر این کانون هم از طرف پلیس منحل شد.

از اقدامات محرمانه هسته مرکزی پلیس بین‌المللی قبل از شهربانی ایران اطلاع یافت و علت آن بود که شخصی بنام محمد شورشیان در مرز شمالی ایسران مأمور بود که اشخاص مشکوک را بدون پاسپورت و بطور قاچاق بایران داخل کند در موقعی که باین کار مشغول بود دستگیر شد و او را بتهران اعزام کردند چون اداره سیاسی شهربانی از او بازجوئی و استنطاق نمود نام تقی ارانی و همکاران او را برد در اینجا پلیس ایران سر نخ را بدست آورده و از آن جمعیت مخفی اطلاع حاصل کرد. پس مبادرت بدستگیری یکایک آن‌ها نمود و در سال ۱۳۱۴ آن عده ۵۲ نفر را توقیف کرد بعداً رادمش هم بر آن عده مزید گردید و عده متهمین به ۵۳ نفر رسید در این جمعیت که از هسته مرکزی تا بقیه شعب آن که عضو بودند غالباً یک

دیگر را نمی شناختند و علاوه بر تحصیل کرده های خارجه اشخاص دیگر از طبقات مختلف و اعضای ادارات دولتی نیز جزو آنها شدند. یکسال و نیم بازجوئی و تحقیقات از آنها بطول کشید تا آنکه آن پرونده تشکیل گردید. در موقعی که مرحوم دکتر احمد متین دفتری وزیر داد گستری بود پرونده به عدلیه احاله شد. رئیس استیناف در این موقع شخصی بود بنام «لطفی» که گویا مظهر قهر الهی بود و او در آزار و نابت کردن جرم و تقصیر برای بیگناهان و مردم آزادی (سادیسیم) داشت. او محکمه ای برای رسیدگی و محاکمه آنها تشکیل داد و در عمارت «خلوت کریمخانی» (محل وزارت دارائی) آنها را محاکمه کردند. رئیس محکمه شخصی بنام حسین قلیخان بود آنها را به حبس های گوناگون محکوم کردند و همگی به حبس افتادند.

این عده از ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۰ تقریباً دو سال و نیم در حبس بودند تا اینکه پس از حوادث سوم شهریور و اشغال ایران از طرف قوای شوروی و انگلیس اوضاع منقلب گردید شاهنشاه جوان و جوانبخت ایران اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی با اقتضای طبع رؤوف و قلب مهربان کلیه مقصرین سیاسی را عفو فرموده آنها را آزاد گشتند. بعد از بیرون آمدن از محبس بکلی با اشخاص دیگری تبدیل شده دارای روح طغائی و فکر انقلابی بودند.

از آن پس آن جمعیت در زیر سایبان حمایت قوای شوروی علناً شروع بعملیات نمودند و حزبی بنام «توده» تشکیل دادند که مرام اشتراکی داشت و صاحب افکار تند افراطی و مخالفت با دولت و وطن خود بود در ظاهر يك حزب ایرانی ولی در باطن تسلیم محض نظریات همسایه شمالی بودند و عملیاتی کردند که از همه بدتر ایجاد دسته تجزیه طلبان در آذربایجان بسود و می خواستند آن قسمت ایران را از خاک وطن جدا کنند و جزئی از آذربایجان شوروی قرار دهند. جمعی از وطن فروشان تبریز در زیر پرچم قوای روس از حکومت مرکزی ایران سرپیچی کرده و لوای

نمرد و عصیان افراشتند و قوای روسی بر خلاف عهدنامه سه جانبه ۱۳۲۱ ش. در ایران مانده و خارج نمی شدند، از آنها علناً حمایت می کردند سراسر ملت ایران خون دل می خوردند تا خدای ایران این کشور باستانی را نجات داد. حزب توده همچنان علی رغم ملت ایران باجرای نقشه های خود ادامه می داد.

حادثه اسفناک سوء قصد ۱۵ بهمن بحیات آن حزب خاتمه داد سوء قصدی که به جان شاهنشاه جوان و محبوب و معصوم در دانشگاه بعمل آمد حزب توده را مورد توطئه و شرکت در آن جنایت دانسته پارلمان ایران با توافق آرا آن حزب را غیر قانونی اعلام کرد. بعد از انحلال قانونی حزب رشته آن توده پوشالی از هم گسیخته شد جمعی از سران آن ها تاب اقامت در ایران را نیاورده به پناهگاه خود یعنی روسیه شوروی گریختند و از آن تاریخ تا کنون سرگردان و آواره ممالک مختلفه اند و هر کجا نغمه ای از مخالفت با ایران می شنوند بدان جا رهسپار و بادشمنان ایران عقد اتحاد و دوستی می بندند ولی جمع زیادی از آن عده از عملیات خود نادانکارهای گذشته پشیمان و بوطن عزیز خود بازآمده و مورد عفو قرار گرفتند و اکنون متصدی مشاغل مفید اجتماعی و اقتصادی می باشند.

* * *

خودشیرینی بی مزه :

بخاطر دارم بعد از صدور حکم از طرف محکمه شبی اعلیحضرت شاهنشاه فقید در هیئت وزیران به اعمال آن عده اشاره کرده و باحالت تأسف و تألم گفتند «ملاحظه کنید یکعده جوان که ما با هزاران امید بخارج فرستاده و چندسال از آنها نگاهداری کردیم که چون بوطن بازگردند بمملکت خود خدمت نمایند اکنون که آمده اند بالشویکی را برای ما بارمغان آورده اند و در محکمه

به حبس محکوم شدند و بکلی خود را بدبخت و سیاه روز کرده‌اند» یکی از آقایان حضار که رکورد خوش آمدگوئی و خودشیرینی را برده و همواره با صدای غرأ مطالبی را برای خرسندی خاطره شاهنشاه بیان می‌کرد که بسیار ناپسند می‌افتاد فوراً بصدا آمده و گفت «قربان، محکمه درست قضاوت نکرده اینها مستحق اعدام هستند حبس چه فایده دارد! آنها چنین و چنان‌اند...؟ شاه را این سخن ناپسند افتاد و گفتند «همینقدر برای تنبیه آنها کفایت است، البته باید آنها را اندک گوشمالی داد بعدهم آنها را آزاد کرد بلکه مصدر خدمت بشوند

کلام آن شخص محترم در حضار ایجاد تعجبی نکرد زیرا بسبک خودشیرینی های او آشنا بودند.

بد نیست که چند خاطره که از این مرد و حرفهای بی‌معنی او مرا بیاد است در اینجا بنویسم تا خواننده از سبک چاپلوسی معمول آگاه شود.

در اوایل سال ۱۴۱۸ ش که ارتش آلمان هیتلری ممالک غرب اروپا را پی در پی تسخیر می‌کرد و فرانسوی‌ها را شکست داده در آن مملکت پیشرفته پاریس را تسخیر کرده بودند در آن روزها اخبار فتوحات آلمان در همه ممالک جهان بسا اعجاب و حیرت منتشر می‌شد شبی در هیئت وزراء صحبت از همین وقایع بود اعلیحضرت سؤال کردند آلمانها خیلی پیشرفت کردند در حال آن هم کار محترم بصدا در آمد و بگمان اینکه شاه از فتوحات آلمان خشنود هستند شرحی از شکست فرانسه و حمله برق‌آسای ارتش آلمان و درهم شکستن خط مازینو بی‌درپی بیان می‌کرد و برای هیتلر با آب و تاب تمام فتحنامه می‌خواند، که چنین و چنان کرده است. چندان گفت که شاه برآشفته و با تشدد گفتند: «بسیار مرد بی‌لجام و افکار کسیخته است چه حق دارد که تمام اروپا را مسخر کند و ملت نجیب و آرامی مثل فرانسه را اینطور تار و مار کند؟! آن سخنگوی محترم ملتفت خطب خود شده و

فوراً لحن کلام خود را تغییر داد و گفت «بله قربان! این مرد دیوانه است! مجنون است! سادیسیم آدم کشی دارد و تمام دنیا از او متنفرند...»

این تغییر لهجه به این سرعت بقدری زننده بود که شاه را بی اختیار خنده آور و از سر بزر افکنده و ساکت شد.

همچنین، بخاطر دارم که روزی نمایشگاه امتعه وطنی در عمارت خیابان سپه برسم همه ساله منعقد بود و شاه و وزراء و همراهان غرفه ها را که تجار و صنعتگران و شرکت های مختلف از کالاهای صنعتی و کشاورزی ترتیب داده بودند تماشا می کردند. ناگهان نظر شان به غرفه باشکوهی افتاد که در گوشه باغ جلب نظرمی کرد شاهنشاه بطرف آن رفتند معلوم شد که یک نفر دندانپزشک انگلیسی بنام دکتر اشتمپ در مجیدیه شمیران یک کارخانه آبجو سازی دائر کرده و اکنون محصولات خود را که که عبارت از بطری های متعدد بود در آن غرفه چیده است در این موقع آن آقای خوش آمد گو گفت «قربان، بسیار آبجو خوبی ساخته اند چاکر چندین سال در آلمان بوده ام آبجو باین خوبی نخورده ام» شاه خندید و به تمسخر گفتند «معلوم است که به آبجو فر و شیهای خوب ترا راه نمی دادند» همه خندیدند و او ساکت شد.

خاطره دیگر از آن مرد در روز سوم اسفند ۱۳۱۵ که در اسپریس جلالیه افراد ارتش در حضور شاه مطابق رسم همه ساله رژه می رفتند بعد از ارتش نوبت به شاگردان مدارس رسید در جلوی آن ها چند جوخه پیش آهنگ در حالی که سلام پیش آهنگی با احترام می دادند بادسته موزیک مخصوص خودشان رژه می رفتند شاه متوجه سلام پیش آهنگان شده ملاحظه کردند که آنها دو انگشت شست و کوچک را بسته باسه انگشت وسط دست سلام می دهند. رو بوزیر معارف کرده علت آن را سؤال کردند. وزیر معارف گفت این رمز پیش آهنگی است و عدد سه نزد ایشان مبارک و مقدس است زیرا باسه چیز عهد وفاداری و صمیمیت بسته اند: خدا

شاه، و میهن یاد میکنند و این طور سلام می دهند و دستمال کردن آن ها هم سه گوشه دارد و در هر گوشه گرهی محکم به رمز عهده به آن سد چیز مقدس بسته اند.

در این موقع آن خود شیرین بی مزه باز صدا در آمده و گفت : « آقا بهتر است که يك سلام بدهند همان سلام شاهنشاهی کافی است. »

شاهنشاه از حرف او رودرهم کشیده گفتند: « همان طور که سلام می دهند خیلی خوب است ابداً تغییر ندهید! » از بس از این قبیل خوش آمد گوئی های مبتذل از این وجود محترم ظاهر شد عاقبت اعلیحضرت از او صرف نظر کرده و در تشکیل کابینه بعد از هیئت دولت خارج گردید.

از خصائص آن شاه بزرگ آن بود که بالطبع از چاپلوسی و تملق سرائی و خوش آمد گوئی متنفر بودند و میل داشتند که همه زیرستان صداقت و صراحت عقیده خود را بگویند و اگر هم مقتضای وقت نبود باز گوش می دادند و گوینده را منع نمی کردند گوئی کلام شیخ شیراز در نظر ایشان بود که گفته است:

ستایش سرایان نه یار تواند	نکوهش کنان دوستدار تواند
بنزد من آنکس نکو خواه تست	که گوید «فلان، چاه در راه تست!»
به کمراه گفتن نکو می روی	جفائی عظیم است و جوری قوی!



۱۸

اقلیت‌ها

در جهان گویا هیچ کشوری نباشد که در آنجا در برابر اکثریت باشندگان اقلیت‌های نژادی یا مذهبی یا سیاسی وجود نداشته باشد و برای هیچ ملتی يك پارچگی مطلق حاصل نشده است. بهمین سبب در نظام حقوق اساسی ممالك جهان همیشه حفظ حقوق اقلیت‌ها و رعایت جانب آن‌ها مورد توجه قانون‌گذاران در قوانین اساسی است. کشور ما هم از این حیث مستثنی نیست.

در ایران آنچه که قاطبه اکثریت را تشکیل میدهد يك ملت آریائی نژاد شیعی مذهب فارسی زبان است ولی از دیرباز اقلیت‌های نژادی و مذهبی نیز بوجود آمده‌اند. اقلیت‌های ایران اولاً از حیث نژاد و زبان و ثانیاً از جهت دین و آئین بدو گروه تقسیم می‌شوند که غالباً هر دو عنصر با یکدیگر آمیختگی و اختلاط دارند.

بزرگتر از همه، اقلیت ترك زبان است که از غلبه دولتهای ترك و تورانی نژاد (سلجوقی - مغول - تاتار - تركمان) مهاجرین ترك باسکنه قدیم ایرانی (بومیان آذربایجان) تركیب یافته‌اند. و هم‌چنین تركمانهای گركان و ئیلات قشقائی و بهارلودر فارس ازین گروه می‌باشند.

پس از آن اقلیت سنی است که از نژادهای قدیم آریائی و تورانی هستند و از

پیروان مکتب ابوحنیفه یا شافعی تشکیل شده‌اند. وبا دیگر مسلمانان درسه اصل توحید - نبوت و معاد متفق هستند ولی در دو اصل دیگر یعنی در مسئله امامت و عدل باشیعیان اختلاف دارند این جماعت که نیز دومین اقلیت بزرگ ملت ایران است در بعضی نقاط مرزی ساکن‌اند و احیاناً اختلاف نژادی نیز دارند. (۱)

بعد از آنها اقلیت ارمنی و آشوری است که اصلاً آریائی و سامی بوده ولی پیرودین مسیح هستند ارمنی‌های آریائی نژاد در اواخر قرن سوم میلادی (عصر ساسانیان) از دین زردشتی منصرف شده و مسیحیت اختیار کردند. آشوریها يك شعبه از مسیحیان نسطوری هستند که با ارامنه اندك اختلاف مذهبی و نژادی دارند ولی همه تابع نقش صلیب می‌باشند.

يك اقلیت یهود از قرن هفتم قبل از میلاد و غلبه دولت آشور بر اورشلیم و اسارت آن‌ها به بابل در ایران راه یافته‌اند که از زمان هخامنشیان همچنان در ایران متوطن شده‌اند. (۲)

بالاخره يك اقلیت كوچك ایرانی نژاد خالص موجود است که زردشتیان می‌باشند آنان بعد از غلبه عرب بر ایران و نشر دیانت اسلام همچنان از قرن هفتم میلادی تا کنون به کیش نیاکان خود باقی و وفادار مانده‌اند و آنها را «کبر» می‌گویند. (۳)

بعد از طلوع دیانت اسلام و افول کسوکب دولت ساسانی که مذهب اسلام تدریجاً کیش اکثریت مردم ایران را تشکیل داد این اقلیت‌ها نیز تدریجاً صورت قطعی پیدا کردند - اگرچه آئین دیانت محمدی آزادی غیر مسلمان‌ها را که در ذمه اسلام قرار دارد ندرعايت کرده و بایر داخت مالیاتی بنام «جزیه» آنانرا آزاد گذاشته است ولی در مدت ۱۲ قرن اقلیت‌های غیر مسلمان غالباً معرض تعدی و ستم عمال سلاطین مستبد و ستمگر زمان یادستخوش ستم و جور جهال و متشرعین متعصب مسلمان بودند.

از آثار نفوس و تعداد اقلیت‌ها بطور تقریبی ارقام دقیقی در دست نیست ولی با احصای نهایی که در این اواخر (۱۳۳۰-۱۳۵۰) بعمل آمده در جدول ذیل نموداری بدست می‌آید (رجوع کنید بایرانشهر جلد اول صفحه ۹۹ و ص ۱۰۹ و سالنامه آماری ۱۳۵۰ ص ۳۲)

اسم	محل سکونت	آمار نفوس تقریبی	نژاد	زبان	مذهب
۱- (تورانی، ترک‌زبان)	آذربایجان شرقی و غربی صحرائی ترکمن در گرگان ئیلانات مغرور در فارس مثل تنگاشی و در عراق مثل خلیج‌ها	۳۲۹۱۰۰۰ ۳۳۰۰۰۰	ایرانیان قدیم آمیخته با مهاجرین ترک و منگول و تاتار	ترکی	شیعه اثنی عشری سنی - حنفی
۲- بلوچ	در منطقه بلوچستان در جنوب شرقی ایران	۲۳۰۰۰۰	نژاد بسیار قدیم - سکنه ایران قبل از هجوم آریین‌ها	لهجه بلوچی	سنی - حنفی
۳- عرب	غرب خوزستان و بعضی بنا در جنوب در فارس	۳۸۰۰۰۰	عربی	عربی آمیخته فارسی	سنی - شافعی
۴- کرد	منطقه کردستان غرب ایران جنوب دریاچه رضائیه تا کرمانشاه	۱۲۰۶۰۰۰	آریائی قدیم	لهجه کردی	سنی - شافعی
۵- ارمنی	آذربایجان غربی شمال غربی جلفای اصفهان دهات استان مرکزی	۱۰۸۲۲۱	آریائی خالص	زبان و خط مخصوص ارمنی	مسیحی - ارتودوکس (گریگوری)
۶- آشوری	غرب دریاچه رضائیه	۲۰۳۴۲	سامی	زبان ولهجه خاص	مسیحی (نسطوری)
۷- یهود	تهران - اصفهان شیراز و بعضی شهرستان استان مرکزی	۶۰۶۸۳	عبری (سامی)	زبان و خط عبری	کلیبی
۸- زردشتی	منطقه یزد و کرمان و در شهرهای بزرگ	۱۱۸۱۴	ایرانی	فارسی لهجه محلی	زردشتی مزدیسی

بعد از تشکیل دولت صفوی (قرن دهم هجری) که اکثریت ایرانیان مذهب امامیه اثنی عشری را دین رسمی اعلام کردند جماعت کثیری از ساکنان مرزهای شمالی و شرقی و غربی و جنوبی ایران همچنان بمذهب سنت و جماعت باقی مانده و در گوشه و کنار مذهب اسلام «عامه» را همچنان ادامه دادند. (چنانکه هنوز در طوالش - کیلان و سراسر کردستان و لارستان و بلوچستان و بنادر خلیج اقلیت‌های کوچک سنی وجود دارد) سنی‌ها اگر چه از دیگر اقلیت‌ها محترم‌تر شناخته می‌شوند و غالباً در امور مملکت و در دربار شاهان شیعه مصدر خدمت بوده‌اند ولی تدریجاً در جهات اجتماعی از شیعیان که حکومت رسمی مملکت را در دست دارند عقب‌ترند.

علاوه بر این فهرست در کانون مذهب شیعه نیز فرقه‌های کوچکی بوجود آمدند که آنها هم جامعه محدودی برای خود تشکیل داده و اقلیتی محسوب می‌شوند مانند «اسماعیلیه هفت امامی» (۴) (در خراسان و محلات و بیرجند و کرمان) موجودند شیخیه در کرمان صوفیه که دارای یک فلسفه تهذیب عرفانی و روحانی هستند و اصول تهذیب اخلاق و تربیت نفس را تعلیم می‌نمایند و در تمام ممالک اسلام فرقه‌ها و مکتب‌های متعددی مانند نقش‌بندی، و در فاعیه، و مولودی، و «قادریه» در ایران نیز فرقه فقرای «نعمه‌اللهیه» و ذهبیه جامعه مهمی را تشکیل می‌دهند، تعالیم عالیه عرفانی دارند و این جوامع شیعی مذهب با اکثریت ایرانیان اثنی عشری بینوینیت و اختلاف مهمی ندارند و نمیتوان آنها را یک اقلیت مستقل فرض نمود. (۵)

هر یک از اقلیتهای موجود در ایران با مراکز خاصی در ممالک همجوار رابطه و علاقه دینی داشته و هنوز هم دارند. چنان که اقلیت زرتشتی با پارسیان هند و پاکستان و اقلیت ارمنی با ارمنی‌های در ترکیه و جمهوری ارمنستان در شوروی و اقلیت بلوچ و کرد با بلوچستان و کردستان در مشرق و مغرب رابطه نژادی و فرهنگی دارند. و ملت یهود با دولت جدید التاسیس اسرائیل (اورشلیم) علاقه و

ارتباط روحانی دارند تعدادی از ایران باسرایل مهاجرت کرده اند.

ولی نباید فراموش کرد که در طول تاریخ اسلامی ایران در هر عهد و زمان در میان اقلیتها رجالی بظهور رسیده اند که بایرانی بودن علاقه مند بوده و بسمت وزرا و سرداران و اعیان و رجال دولت در رکاب پادشاهان ایران جنگها نموده و در وحدت اجتماع ایران با سایر هم وطنان خود هم قدم و همراه بوده اند و هم چنین از آنها دانشمندان بزرگی مخصوصاً در طب و نجوم و ریاضی خدمات شایانی به عالم علم و فرهنگ ایران کرده اند.

اطباء و دانشمندان و منجمین یهود که از زمان خلفای عباسی تا این اواخر منشاء آثار علمی بودند و همچنین رجال ارمنی در دستگاه سلاطین صفویه و قاجاریه بوده اند و فرهنگیان چون شعرا و موسیقی دانان و معماران در آنان بوجود آمده اند که در تاریخ ایران بافتخار نامبردارند.

با این همه اقلیتهای مذهبی در طول زمان دچار فشار و ستم و جور و جفای بعضی صاحبان قدرت و پیشوایان بوده اند و همه سال با آنکه مالیات جزیه را میپرداخته اند ممالک جان و مال آنها از تعرض و تعدی اشرار در امان نبود. از اواسط قرن نوزدهم میلادی (سیزدهم هجری) اوضاع زمانه تغییر کرد روابط ممالک اسلام (عثمانی و ایران) با دول فرنگستان صورتهای دیگر به خود گرفت. عهدنامه ها با یکدیگر تبادل کردند بواسطه تهیلات حمل و نقل و روابط عمومی و ایجاد راه آهن و تلگراف و پست بین المللی رجال و علماء به ممالک دیگر مسافرت کردند اوضاع زمانه اقتضا داشت که سلاطین قاجار نیز از رفتار ناهنجار خود نسبت به اقلیتها بکاهند از این رو در اواخر آن عصر مالیات «جزیه» رسماً ملغی گردید و نماینده ای از طرف پارسیان هند بتهران آمدند و دانشمند معروف مانکی لیم جی صاحب تالیفات در عین حال رجال و عمال ارمنی در عداد امراء ایرانی در خدمت دولت مصدر

خدمات و متصدی مقامات عالی‌شدند. پرنس ملک‌خان نویسنده روزنامه قانون نمونه کاملی از این گونه افراد برجسته ارمنی می‌باشد.

با وجود انقلاب و تغییر عمده‌ای که در اوضاع و احوال اقلیت‌ها روی داد تأسیس حکومت مشروطه و تدوین قانون اساسی که بر طبق آن عضویت چهار نفر نماینده اقلیت، زرتشتی، ارمنی، آشوری، و یهود در مجلس شورای ملی تصویب گردید تساوی حقوقی و برابری از نظر قوانین مدنی و جزائی پیش‌بینی شد در بازارهای ایران آزادانه به کسب و تجارت مشغول شدند و برای اطفال خود دبستان‌ها تأسیس کردند.



سیاست اعلیحضرت رضاشاه کبیر نسبت باقلیت‌ها سیاست مهربانی و محبت بود آنچه که مربوط به نژاد بود البته از دست تصرف انسان خارج میشد ولی نسبت بدین و آئین و مذاهب که اتباع ایران دارا بودند سلوك خوب و مراعات آزادی کامل برای آنها امور وجدانی و قلبی میدانستند و بارابطة قلبی مردم با خدای خود کاری نداشتند و از هر حیث هیچگونه تعدی و فشار بر صاحبان ادیان مختلف را اجازه نمیدادند بلکه در نظر ایشان همه آنها ایرانی شمرده می‌شدند. ایشان اصل آزادی عقیده را محترم می‌شمردند ولی از طرف دیگر نسبت به فرهنگ ملی و حکومت ملی که علاقه اساسی داشتند و بر آن بودند که ایرانیان باید همه دارای يك زبان و خط و يك فرهنگ، حتی يك لباس باشند و در برابر قانون همه متساوی و برابر و فرقی بین مسلمان و غیر مسلمان در میان نگذارند و در میزان مالیات‌های عمومی و خدمت نظام عمومی و سایر امور اجتماعی همه یکسان باشند وحدت کلمه و کلام بطور کامل در همه نواحی از مرکز پایتخت تا آخرین نقطه مرزی وجهه همت ایشان بود و با رعایت این

اصل استوار بود که فرهنگستان ایران مأمور شد برای شهرها و قصبات ایران که اسامی غلیظ ترکی و عربی داشت با نامهای لطیف فارسی تبدیل کند.

در بدو نخست وزیری ایشان در سال ۱۳۰۲ در وقتی بود که خود ایشان با داشتن سمت رئیس الوزرائی از راه بوشهر و دریا به خوزستان رفته و پایه شاهرامهم بزرگ ایران طهران به جنوب غربی نهاده شد - بموجب بر طبق نظر ایشان دولت تصویب کرد که نام قدیم آن ناحیه را زنده نموده و آنجا را «خوزستان» بنامند و اسامی شهرهای عمده آن منطقه مانند ناصریه و محمره با اسامی باستانی «اهواز و خرمشهر» تبدیل شد پس از آن شهرکها و شهرهای بزرگ و کوچک در آذربایجان و خوزستان و کرگان اسامی ناموزون ترکی را فراموش نموده خلاصه زبان زیبای فارسی را در سراسر سرزمین ایران تشویق کردند.

خاطره شیدینی که نویسنده یاد دارم روزی بود که در ایام آبان ماه ۱۳۱۵ ایشان برسم عادت همه ساله به بندر شاه که منتهای راه آهن سراسری است تشریف برده و در آنجا جوانان ترکمن بعادت صحرانشینی خود در مسابقه اسب دوانی و «سوار خوبی» نمایش میدادند و جمع کثیری از وزرا و نمایندگان مجلس و مطبوعات و غیره نیز در خدمت ایشان بکرگان آمده بودند. هنگام صبح بود ایشان در بندر شاه در کنار راه آهن نو بنیاد پیاده قدم میزدند در مسیر موکب ملوکانه کودکان دبستانهای تراکمه و حوخته های پیشآهنگی آنان با استقبال صف بسته بودند ایشان شخصاً بطرف کودکان رفته دو کودک دختر و پسر را نوازش فرموده و با آنهاب فارسی سخن گفتند، البته آن اطفال فارسی را نمی فهمیدند ناگزیر باترکی بایشان تکلم فرمودند این نگارنده بسمت وزیر معارف در خدمت ایشان ایستاده بودم، پس بمن روی کرده و فرمودند «سعی کنید قبل از هر چیز زبان فارسی را بیاموزند و این اختلاف ترکی و فارسی از میان برداشته شود»

در مسائل علمی و فرهنگی و هنری همچنان هنرمندان و فرهنگیان، صاحبان نبوغ که از میان اقلیت‌ها برمیخواستند مورد توجه و تشویق قرار میدادند يك نمونه از این توجه را در حکایت ذیل ملاحظه فرمائید:

بعضی از ظرائف ابنیه و قصور زیبای عصر صفوی در اصفهان که همه به معماری نفیس و نقاشیهای بدیع تزیین یافته بود در اواخر عهد قاجار دستخوش تعدی و تجاوز یکی از حکام بیخرد قرار گرفت. بعضی از این ابنیه را بکلی ویران کردند که اکنون جز اسامی آنها در تاریخ اثری باقی نمانده. بعضی دیگر مانند چهل-ستون و عالی قاپو و هشت بهشت که هنوز باقی هستند دارای تصاویر بسیار جالب از اسلوب مینیاتور و تذهیب کاری معمول عصر، طالارها و درها و دیوارها زینت یافته بود برای اینکه آنها بکلی از انظار محو شود امر کرده بودند روی آن صورتهای ظریف و فشنک موجود پرده‌ای از کچ کشیده شود تا اثری از آن برجای نماند.

در خرداد سال ۱۳۰۶ که سلطنت عصر عظمت پهلوی بر روی ارتش نیرومند نو بنیاد پایه گذاری شده بود از افسران دانشمند جوان ارتش، «سرلشکر محمد حسین میرزا فیروز» که ریاست ستاد لشکر جنوب را بر عهده داشت بر این قضیه واقف شده بذوق لطیف و هوش فطری خود امر کرد کچ‌ها را محو نمایند تا کهان نقش‌های ظریف و تصاویر بدیع از زیر پرده‌ای که چهل و نادانی بر روی آن کشیده بود جلوه گر گشت و همه بینندگان را غرق حیرت ساخت، يك نفر استاد هنرمند ارمنی موسوم به خاچاطوریان که در فن نقاشی هوش و نبوغ بسیار داشت به ابتکار ذوق خود صورت‌ها را ترمیم نمود و از روی آن‌ها پرده‌هایی بدیع رسم کرد که مجموعه او يك سلسله از بدایع آثار هنری عصر صفوی ایران را نشان می‌داد.

این مجموعه بقدری جلب توجه کرد که آن را در سال ۱۳۰۹ به پاریس حمل

کردند و در آن جا در معرض نمایش قرار دادند و هزارها مردم با ذوق از تماشای آن حظ روحانی بردند چون تفصیل این خدمت هنری بعرض شاهنشاه پهلوی رسید اولاً آن سرتیپ جوان را مورد لطف و ترفیع قرار داده و او را بدرجه سرلشگری مفتخر کردند و نیز آن نقاش لطیف طبع نازک اندیشه را مورد لطف قرار دادند و به اعطای انعام و جایزه تشویق نمودند.

یکی دیگر از ارامنه ایران موسوم به میرزایانس در فن ادب هوشی سرشار از خود نشان داد و زبان فارسی را بخوبی بیاموخت چنان که رباعیات عمر خیام را بزبان ارمنی ترجمه منظوم ساخت که مورد توجه واقع شد، او نیز مورد لطف و تشویق قرار گرفته در خدمت وزارت دارائی دارای شغل و مقامی محترم گردید و مدتها گزارشهای سه ماهه دکتر میلسپو امریکائی رئیس کل مالیه را بفارسی ترجمه می کرد. و بالاخره به نمایندگی ارامنه بر کرسی وکالت مجلس شورا قرار گرفت.



اقلیت زردشتیان در اوائل مشروطیت احترامی پیدا کرده در یزد و کرمان در شهرهای بزرگ تهران و اصفهان و شیراز دارای تجارت خانه های وسیع و آب و زمین گشتند از میان آنان بعضی افراد شایسته بظهور رسیدند که در این عصر به احترام میزیسته یکی از آنان مردی بود بنام «کیخسرو شاهرخ» که در اثر لیاقت و هوش به مقام نمایندگی جماعت زردشتی ایران در مجلس شورای ملی انتخاب گردید وی مردی مدبّر و کاردان بود چندین سال اداره مباشرت مجلس را بطور کامل و نظم صحیح اداره کرد او نیز مورد الطاف و انعام شاهنشاه بود و تا آخر عمر به احترام و سربلندی زندگی نمود. از آثار او طبع و انتشار کتب فارسی راجع به کیش زردشتیان است. او جهد و کوششی بلیغ در وضع کلمات فارسی و توسعه زبان خالص

ایرانی بعمل آورد که بعضی کلمات ابتکاری اوا کنون رواج دارد. خلاصه افراد اقلیت در تمام کشور از يك زبان و يك خط و يك لباس و يك قانون بادیگر ایرانیان شیعی مذهب شریك و انباز شدند.

* * *

یکی از فرق اقلیت در ایران که عنوان رسمی قانونی ندارند و در سیاست مملکت مداخله نمی کنند فرقه بهائیانند. این فرقه در اواسط قرن سیزدهم (۱۲۶۰ ق.) در ایران بظهور رسید و در آن زمان استبداد و ظلم سلاطین قاجار و فساد دستگاه هیئت حاکمه و تعدی بعضی از حکام جور به منتهای کمال رسیده بود ظهور این فرقه در حقیقت واکنشی بود که در جامعه ایرانی در برابر رژیم فاسد حکومت وقت بوجود آمد. سیدی جوان از اهل شیراز که شاگرد مکتب علماء شیخیه بود قیام کرده و خود را باب امام زمان معرفی کرد از اینرو پیروان او «بابی» معروف شدند و آن سید سر خود را در این سودا فدا کرد. در سال ۱۲۶۶ در بدو سلطنت ناصرالدین شاه او را در تبریز اعدام کردند و پیروان او در سراسر ایران دچار عذاب و نکال و قتل و حبس و تبعید قرار گرفتند. این فرقه مبتدعه بعد از کشته شدن سید علی محمد اکثر آبهایی از اصحاب او موسوم به میرزا حسین علی و ملقب به بهاء الله گردیدند و او خود را «من ینظره الله» دانست که بشارت ظهور او را باب پیش بینی کرده بود از این رو این فرقه به «بهایی» معروف شدند (۷) که بطور غیر رسمی و نیمه مخفی در تمام ایران منتشر شده اند. وی در مذهب خود اصلاحات بسیار که متناسب با عصر جدید دنیا بود تعلیم داد و از جمله جنبه هائی از صلح بین المللی و حب بشر را تأیید نمود و خود را طرفدار صلح و اخوت جهانی معرفی کرد این مسلک در خارج ایران مخصوصاً در امریکای شمالی بسط و انتشار زیاد یافته و در شهر شیکاگو و هم چنین در عشق آباد معابد باشکوه بنام «مشرق الانکار» برپا کرده اند.

در وقت حاضر آمار دقیقی از تعداد نفوس بهایی در ایران و در خارج ایران بدست نیست ولی از قرائیکه سالنامه رسمی آماری ۱۳۵۰ (جدول شماره ۱۹ صفحه ۴۲) آمار جمعیت ایران را از حیث مذهب نشان می‌دهد در تعداد پیروان مذاهب رسمی يك رقم ۷۵۰۷۷ نفر دیده می‌شود یعنی نفوسی که دین خود را اظهار نکرده‌اند و با احتمال قوی این عدد ظاهراً شامل نفوس بهایی‌های ایران می‌شود که دین خود را اظهار نمی‌کردند.

بهائیه اگر چه در مهد اسلام بوجود آمد ولی اکنون خود يك مذهب مستقل و جداگانه بشمار است کتابهای ایشان چون کتاب «اقدس وایقان» معروف و دارای مطبوعات و انتشارات بسیار هستند و تشکیلات و سازمانهای منظمی در فرقه خود ایجاد کرده‌اند.

* * *

اعلیحضرت بهلولی چنانکه گفتیم بمذاهب مختلف کاری نداشت و در سیاست کلیه مذاهب آزاد گذاشته شده بودند چنانکه عده‌ای از بهائیان سرشناس در دولت و حتی در وزارت جنگ به خدمات مهم اشتغال داشتند. از جمله تأسیسات بهائیه دو مدرسه دخترانه و پسرانه بنام (تربیت) بود که در سال ۱۳۲۷ ه. ق در تهران و در سالهای بعد بنام «وحدت بشر» در کاشان و مدرسه دیگری بنام «تائید» در همدان تأسیس نمودند این دبستان‌ها در سال دهم سلطنت بهلولی بسته شد. درباره علت تعطیل آن موافق و مخالف سخن بسیار گفته‌اند ولی چون در آن زمان نویسنده متصدی وزارت معارف بودم و در متن این قضیه قرار داشتم آن چه که بیاد دارم صادقانه یادداشت میکنم.

در شعبان ۱۳۵۳ (۱۳۱۳ شمسی) يك روز بعد از یکی از اعیاد مذهبی بود که با تعلقن به دفتر کار اعلیحضرت بهلولی در خیابان کاخ احضار شدم ایشان فرمودند «این مدرسه

که در پهلوی خانه من وجود دارد چیست و چرا دیروز که روز تعطیل بود این مدرسه باز بود و دانش‌آموزان هیاهو کرده و جنب‌جالی راه انداخته بودند؟» نویسنده عرض کردم این مدرسه دخترانه تربیت است و علت باز بودن آن این است که اولیای مدرسه تقویم و اعیاد مخصوص به خود دارند که با اعیاد و تعطیلات سایر مدارس و دبستانها مطابق نیست. با تعجب و بحالت تغییر پرسیدند، یعنی چه؟؟ مگر آنها برنامه رسمی وزارت معارف را رفتار نمی‌کنند. عرض کردم جماعت بهائی تقویم مخصوصی دارند که در آن اعیاد و تعطیلات خاصی معمول است و برنامه خود را اجرایی کنند ایشان فرمودند: «به آنها اخطار کنید که باید مطابق برنامه رسمی و عمومی مملکت رفتار کنند و اگر قبول نکردند آن مدرسه را تعطیل نمائید. عرض کردم این مدرسه دو شعبه دارد یکی تربیت ذکور پسرانه خیابان امیریه که در سال ۱۳۱۷ قمری تأسیس شده و تا کنون سی و هفت سال است که دایر می‌باشد. از ابتدا برنامه و مقررات خاص خود را داشته است و برای معارف در کار آنها کمتر مداخله کرده‌اند. با حال تغییر و تعجب فرمودند: «چرا آنها از سایر مدارس مستثنی باشند باید فوراً اخطار و اعلام کنید اگر اطاعت نکردند آن مدارس را تعطیل نمائید» بنده در تعقیب این امر صریحاً اخطار لازم را به مدرسه نمودم متصدیان مدرسه توجهی نکردند و ناگزیر مدرسه تعطیل شد. بعداً دانستم که شهربانی بر حسب دستور این امر را پشتیبانی کرده است. بعداً اطلاع یافتیم که نظر خاصی دارند که بر من مجهول است.

دو روز بعد دو نفر از برگزیدگان محفل بهائی یکی که طبیبی حاذق و مردی با کمال بنام «دکتر یونس افروخته» و دیگری که جوانی تحصیل کرده حقوق از خارجه بود موسوم به «دکتر علی اکبر فروتن» از طرف جماعت نزد من آمدند و عات بستن مدرسه را سؤال و مطرح نمودند بآنها گفتم البته برنامه و مقررات از طرف دولت وضع شده و صورت قانونی دارد از جمله تعطیلات و اعیاد را شورای عالی معارف تصویب کرده است در صورتی که اکثریت ملت آن را معتبر می‌دانند و وزارت معارف نمی‌تواند برای يك فرقه اقلیت استثنائی قائل شود خصوصاً آنکه مدارس

ارامنه و زردشتیان و یهود در ایران همه مقررات برنامه رسمی معارف را مطاع و محترم می‌شمارند هم‌چنین مدارس که خارجیان تأسیس کرده‌اند مثل مدرسه آمریکائی‌ها، مدرسه سن‌لوئی و ژاندارك و مدرسه الیانس اسرائیل همه برنامه دولتی معارف را تبعیت می‌کنند چگونگی ممکن است يك اقلیت که از حیث نژاد و فرهنگ با سایر ایرانیان تفاوتی ندارند توقع دارند که آنها از اجرای آن برنامه معاف شمرده شوند.

البته آن دو که مردمانی منطقی بودند جوابی نداشتند و ناچار مدارس بهائی در طهران و کاشان و همدان تعطیل شد و دیگر تجدید نشد. البته وزارت معارف جز اجراء قوانین و مقررات و انجام اوامر مقامات عالی‌تر تکلیفی ندارد و مأمور است که برنامه رسمی را در هر جا و برای همه اجرا نماید «المأمور معذور». این بود تفصیل بسته شدن مدارس بهائی‌ها. شاید در نظر بعضی برای این کار علل دیگر فرض گشته ولی جریان مطابق همان تفصیلی است که در این خاطره نگاشته شد.

حواشی

(۱) اختلافات نژادی و مذهبی مابین اکثر ملل جهان وجود دارد ولی همیشه تعالیم اینها و حکما گویای معارفه و مساهله و مماشات است دیانت اسلام نیز همین را توصیه می‌نماید. در قرآن کریم آمده است: «وجعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا انا کریمکم عندالله اتقیکم .» برتری يك قوم و یکفرد آدمی بر دیگران بفضیلت و تقوی است و بس.

(۲) در تورا، کتاب «استر» تصریح می‌کند که در زمان هخامنشیان یهودیان در سراسر اقطار ایران متفرق بوده‌اند، البته بعد از قتل عام اورشلیم بدست رومی‌ها در مائه اول میلادی يك انتشار مهاجرت نیز در اسرائیل روی داد که آن قوم بار دیگر پراکنده شدند.

یهودیان ایران همواره تابع دولت ملایطین اکثریت بوده‌اند فقط در زمان مغول قوت و حکومت پیدا کردند و ثابخان مغول شخصی یهودی بنام «سعدالدوله» به وزارت برگزید و او اندک مدتی با ابنا و قوم خود بر اکثریت حکومت کرده‌اند. شهرچی موسوم به «یهودیه» در اصفهان محل سکناي یهودیان بوده است.

(۳) «گبر» کلمه‌ایست که برای توهین و تحقیر زردشتیان در ایران بآنها می‌گویند. دیگران آنها را مجوس معرب «ماگوس» می‌گویند در قرآن مجید هم همین کلمه آمده است. دیانت منع‌ها قبل از ظهور زردشت و آوردن اوستا یعنی قبل از هخامنشیان در ایران متداول بوده است که زردشت بساط آنها را برچید ولی این دودمذهب منی و مازدیسنی بهم آمیختگی دارند ازین جهت کلمه «مجوس» بر همه اطلاق می‌شود.

زردشتیان ایران بعد از غلبه اسلام آزادی مذهب یافتند روایت است که وقتی که اعراب مسلمان بجزیره بحرین رسیدند مساکین را زردشتی یافتند از حضرت نبوت تکلیف و دستور خواستند که آیا در باره آنها مانند مشرک رفتار کنند؟ در جواب دستور فرمود که «سنوا بهم سنة اهل الکتاب» ازیرکت این فرمان عادلانه آنها در عرض و بشرایط یهود و نصاری قرار گرفتند که تاکنون که هزار و چهارصد سال از تاریخ اسلام می‌گذرد آنها آزاد و باقی و بکیش نیاکان خود وفادار مانده‌اند.

(۴) شیعیان «اسماعیلیه» یا «سبعیه» بعد از امام جعفر صادق (ع) اسماعیل فرزند او را با امامت می‌شناسند و در ایران از زمان خلقای قاطمی مصر منتشر شدند و در زمان سلاجقه فرقه نیرومندی به رهبری حسن صباح در الموت تشکیل دادند در قرن ۱۹ میلادی آقاخان بزرگ از ایران مهاجرت کرده به هندوستان رفت و در آنجا به نشر دعوت اسماعیلی پرداخته و جماعت کیری باو گرویدند. در وقت حاضر در هند و کراچی و شرق افریقا عده بسیاری پیروان فرزند زاده او که موسوم بدعلی‌خان و ملقب به «آقاخان» است منتشر می‌باشد و با دولت ایران رابطه آمیخته با احترام دارند.

(۵) تعالیم صوفیه در ایران و آسیای مرکزی و شرق نزدیک تاریخی مفصل دارد و باید به کسب تاریخ ادیان و تاریخ فلسفه رجوع نمود این جماعت در ایران پیرو طریقه شاه مائمه الله بسیارند یک رشته از ایشان پیرو آقای قطب العارقین رضا علی شاه در گناباد خراسان خانقاه بزرگی دارند. در اویش ذهبیه در شیراز و تبریز نیز جامعه و خانقاه دارند آنها در اصول دین تابع ائمه اثنی عشر می‌باشند و تعالیم آنها تربیت نفس و مکارم اخلاق است.

(۷) در ایران از پیروان باب هنوز تعدادی وجود دارند که میرزا یحیی ملقب به صبح ازل را جانشین سید علی محمد باب میدانند و به «فرقه ازیله» معروف‌اند ولی اکثریت جماعت «بهائی» هستند. صبح ازل بدقبرس تبعید شده و هم در آنجا فوت یافت و فرزندش عباس ملقب به «عبدالبها» عثمانی به قلعه «عکا» تبعید شده و در آنجا وفات یافت و فرزندش عباس ملقب به «عبدالبها» جانشین گردید. کتب بسیار و مطبوعات مفصل دارند.

یکسال در وزارت کشور

(۱)

در سال ۱۳۱۷ بعد از اینکه نگارنده این یادداشت‌ها پس از انفصال از خدمت وزارت معارف مدت پنج ماه از تهران دور افتاده و در کلبه خود در شیراز منزوی بودم در بهمن ماه همان سال ناگهان در نیمه شب زنگ تلفن صدا درآمد با کمال تعجب گوشی را برداشتم گوینده پس از سلام عليك گفت:

«اینجا تلگرافخانه شیراز است و من تلگرافچی هستم و امشب كشيك دارم برای عرض بشارت و تبريك مزاحم شدم الان تلگرافی از جانب نخست‌وزیر (محمود جم) بعنوان شما رسیده است چون خبر خوشی است خواستم آنرا زودتر بشما اطلاع دهم اصل تلگراف فردا بشما خواهد رسید.

در تلگراف گفته شده بود که «بر حسب امر شاهنشاه فوراً بطهران حرکت کنید.»

بعد از دو روز رهسپار تهران شدم و روز ۱۶ بهمن به آنجا رسیدم، بملاقات نخست‌وزیر رفتم که ایشان با اقتضای مهربانی قطری و حسن رفتار طبیعی مرا پذیرفته گفتند «اعلیحضرت همایونی بر سر مرحمت هستند گویا خدمتی برای شما در نظر



محمود جم

گرفته‌اند...»

روز ۲۹ بهمن بحضور شاهنشاه احضار شدم پس از مختصر عتاب آمیخته بلطف، بگذشته اشاره فرمودند... سپس با يك كلمه فرمودند «بروید در وزارت کشور مشغول کار شوید.» پس از حضور ایشان مرخص شدم. بلافاصله نخست‌وزیر بمن با کمال لطف تبریک گفته و مرا تا وزارت کشور (در میدان ادک روبروی باغ گلستان) همراهی کردند و باصطلاح مراسم معرفی با مدیران کل ورؤساء ادارات را بعمل آورد.

از اول اسفند ۱۳۱۷ تا سوم خرداد ۱۳۱۹ یکسال و چهارماه در این شغل جدید مشغول خدمت بودم باستثنای چهارماه ابتلای مرض «سینوزیت» (ورم مجرای تنفس) و تحمل چند عملیه جراحی که در بیمارستان برن درسوئیس بودم باقی ایام را در این وظیفه اشتغال داشتم. از طول این ایام خدمت خاطرات چند در نظر است که هر يك بجای خود از لحاظ تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران اهمیتی بسزا دارد و اینك بعضی از آنها را که بیاد است برای شما حکایت می‌کنم.

سازمان وزارت کشور

بعد از یکماه مطالعه اندک اندک باوضاع و احوال شغل جدید خود آشنا شدم دیدم روحیه همکاران من در آن وزارت باسجایای همکاران من در وزارت معارف بکلی مختلف است.

اعضاء معارف از قسمت فنی (مدارس) گرفته تا قسمت دفتری (ادارات) طرز دیگری فکر می‌کردند.

دروزارت کشور اکثر کارمندان که از رجال محترم مانند وزرا، استانداران و فرمانداران گرفته تا به اعضاء بوروکرات (میرزا بنویس) می رسید غالباً خدمت خود را در امور کشوری يك نوع اسقاط تکلیف و احترام مقام مافوق می دانستند و منتهای نظر بعضی از ایشان جلب رضایت رئیس است.

آثار خدمت رجال محترم در آن وزارت نمودار است مخصوصاً خدمات صمیمانه دو نفر مرد فعال که یکی آقای دکتر منوچهر اقبال و دیگری آقای اسدالله علم آثار شایسته بجا گذاشته اند و هر دو از سایه وظیفه شناسی و کاردانی در عهد شاهنشاه آریامهر باین مقام شامخ ریاست و وزارت ارتقاء یافتند.

در ابتدا خدمت من در آن وزارت تنها دو نفر مرد علاقمند و شریف مرا مفتون اخلاق خود کردند. یکی مرحوم میرزا احمدخان فریدونی معاون کل و دیگری آقای امان الله اردلان «حاج عز الممالک» مدیر کل شهرداری های ایران.

فریدونی مردی درویش مسلک و متدین و وارسته و پرکار و فعال بود و اردلان شخصی مجرب و کاردان و بیادگامنی و وطن پرستی معروف که از ابتدای عمر در صف آزادی خواهان قرار گرفته تا بمقام وزارت رسیده بود. آن هر دو را در مرد عمر خود را در خدمت بکشور از روی ایمان و علاقه به مملکت بسر آورده بودند.

بعداً چند نفر از جوانان تحصیل کرده و منور و با حرارت مانند دکتر محسن نصر و دکتر حسابی و دکتر ابوالقاسم بهرامی و مهندس غلامعلی میکنه و چند نفر دیگر نیز در اطراف من گرد آمدند که همه بواسطه تحصیلات عالی و علاقه مندی بوظیفه خود قابل توجه و احترام بودند.

وزارت کشور مانند امر و زمر کب بود از دستگاه مرکزی و چند اداره کل مستقل: دستگاه مرکزی به اداره امور انتظامی و عمرانی و خدمات اجتماعی در استانها و شهرستانها و توابع آن رسیدگی می کرد و احکام دولت را اجرایی نمود.

دفاتر قسمت مرکزی در تهران در عمارت نو بنیاد که برای آن ساخته شده، در ضلع غربی میدان ارک قرار داشت. و ادارات مستقل و بزرگ که رسماً و قانوناً جزء وزارت کشور قرار داشتند ولی عملاً بکلی مستقل و جداگانه هر یک در عمارتی رفیع و وسیع جای داشتند و سازمانهای خود رابطه مستقیم با نخست‌وزیر و حتی با مرکز سلطنت داشتند و آنها عبارت بودند از:

۱- اداره کل نظمیه «شهربانی»

۲- اداره کل امنیه «ژاندارمری»

۳- اداره کل صحیه «بهداری»

۴- اداره کل ثبت و سجل احوال (آمار ثبت احوال)

بالاخره شهرداری پایتخت نیز بصورت یک اداره مستقل درآمده بود.

البته رسماً همه آنها را رابطه رسمی قانونی با وزیر کشور برقرار بود.



بهداری عمومی و بلای وبا :

اداره کل صحیه از میان سایر سازمانهای کشوری قلب مرا جلب کرد آنجا را الحق میدانی وسیع و مناسب برای خدمات وجدانی خود دانسته و بمیل و شوق طبیعی و جاذبه روحی به آن رو آورد و بیشتر وقت و نیروی خود را مصرف خدمت در آن سازمان نمود.

در همان بدو کار دکتر ابوالقاسم بهرامی را بسمت رئیس کل صحیه انتخاب و بعرض پیشگاه شاهنشاه رسانیدم و او نیز در آنجا خدمت می کرد.

در قدم اول ملاحظه کردم که در خدمت پزشکی و ایجاد اصول سازمانی محکم

برای کار طبابت لازم است زیرا خدمت اطباء مستخدم در اداره صحتیه دارای ضوابط و مقررات قانونی نبود و لازم بود که قانونی وضع شود که قواعد استخدامی پزشکان را مقرر دارد و حقوق و مزایای آن طبقه را از حیث درجه و مقام و ترفیع و محل خدمت تا حد بازنشستگی ثابت و روشن سازد.

اطباء اعم از پیر و جوان و تحصیل کرده در ایران و خارجه همه سعی داشتند که در مرکز بمانند و با داشتن شغل رسمی صاحب مطب شخصی و خصوصی نیز باشند در نتیجه اکثر شهرستانها از برکت وجود آنها بکلی محروم مانده بود. البته ضرورت داشت که برای اینکار حیاتی قانون و نظم و ضابطه‌ای پیش‌بینی شود پس در اوایل لایحه قانونی بنام «قانون خدمتگزاری پزشکان» تهیه و بعرض شاهنشاه رسانیدم تصویب و اجراء آن را تأکید فرمودند.

این قانون که مشتمل بر ۱۴ ماده است. شرایط ورود به خدمت و پایه و حقوق ارتقاء و بازنشستگی برای اطباء و سایر مشاغل وابسته بطبابت مانند دواسازان و دام پزشکی و دندانسازان و مامائی و میکروب شناسان همه شامل می‌شد. این قانون در جلسه هفتم مرداد ۱۳۱۸ در مجلس شورای ملی تصویب و بصفحه همتیونی موشع گردید.

* * *

در همین هنگام که با اصلاحات اداره بهداشتی سرگرم بودم ناگهان بلائی در مملکت بظهور رسید که رفع و مبارزه با آن از نظر فنی و وظیفه اداره بهداشتی بود و آنچنان بود که بیماری واگیری «اییدمی سریع‌الانتشار و با» در مشرق ایران ناحیه سیستان بروز کرد.

در دوم خرداد ماه ۱۳۱۸ خبر رسید که این بلا و آفت خطرناک از هندوستان که کانون اصلی آن است بایران سرایت کرده و سرحد ایران رسیده و با گرمای

روز افزون فصل سرعت در سیستان و نواحی آن انتشار یافته و توسعه گرفته است. مراکز صحی بین المللی و مجالس حفظ الصحه جهانی نیز صحت آن خبر را اعلام کردند. سرعت و شدت مرض بطوری بود که تلفات آن در زابل و مخصوصاً در پادگان نظامی آن روزانه افزون از یک هزار نفر با حصائیه می رسید و با فقدان وسایل جلوگیری در آن ناحیه پهناور و دشتهای وسیع آن که بکرمان و خراسان متصل میشد خطری محسوس برای تمام سکنه ایالات و ولایات ایران ایجاد میکرد، البته وظیفه خود دانستم که تنها با اقدامات ضعیف و اداری اکتفا نکرده یک کوشش و فعالیت خاص و همه جانبه در این باره بوجود آورد.

گرچه من سوابق خدمت صحی نداشتم و تجربه مخصوصی برای مبادرت با این مرض در دستم نبود تنها با توکل بخدا و پشتیبانی شاهنشاه شروع بکار کردم. در بدو امر مشاهده کردم که در برابرم چند مانع و مشکل بزرگ وجود دارند از اینقرار:

اول - فقدان اعتبار و وجه کافی برای تهیه دارو و واکسن و وسایل تلقیح برای دفاع و جلوگیری و اعزام اطباء و پرستاران و پزشکیاران فراوان به آن ناحیه وسیع و ایجاد پست های ثابت پزشکی در تمام نقاط شرقی ایران مجاور بامرز افغانستان. البته بودجه ضعیف و محدود اداره کل صحیحه جوابگوی این همه احتیاجات ضروری نبود. برای رفع این مانع یک روز صبح زود بوزارت دارائی رفتم و مرحوم محمود بدر وزیر دارائی را که مردی فهیم و دانا بود ملاقات کرده، جزئیات آن یش آمد خطرناک را با او در میان گذاشتم و تقاضا کردم که برای این هزینه سنگین کمک بی دریغ و وسیع و مافوق مقررات جاری با اعتبار کافی باختیار اداره صحیه بگذارد آن مرد باهوش نیک فطرت فوراً پی با اهمیت موقع برده و قول داد که از اعطاء اعتبارات لازم مضایقه ننماید.

مشکل دوم - عدم اختیارات و قوه اجرایی بود زیرا برای مبارزه با این دشمن هولناک عمومی يك نیروی انسانی، مافوق عده محدود پرسنل كوچك اداره صحتیه، بایستی بسیج شود كه بتواند دستجات اطباء و آبله كوبان برای تلقیح واكسن ضد وبا به دوسه میلیون نفوس سیستان و قائن و شمال بلوچستان و جنوب خراسان بفوریت آماده شده حركت نمایند و اینهمه جمعیت ساكنین آن نواحی عظیم را آماده مقابله با مرض نماید البته با چند نفر معدود اطباء كه در اختیار داشت نمی توانست به چنین اقدامی مبادرت نماید، و قدرتی لازم بود كه عده كثری را از اطباء و غیره با جبار در این خدمت بسیج نماید.

برای رفع این مشکل همچنان يك روز صبح تیمسار سر لشكر عزیزالله ضرغامی رئیس كل ستاد لشكر را ملاقات كردم. آن افسر متدین و با وجدان كه مخصوصاً اطلاع كاملی از وضعیت آن منطقه داشت این استمداد را فوراً اجابت كرد و قول داد كه كلیه قوای خود را در اختیار اداره صحتیه قرار دهد و برای تشكیلات لازم و اعزام افراد متخصص و اهیه و سایل بی هیچ وقفه فروگذار نكند. مشکل سوم - كمبود اطباء و قلت دستیاران فنی بود كه هیچكس حاضر نبود در آن فصل تابستان و هوای سوزان به آن ناحیه نیمه ویران مسافرت كند. و به تشكیل قراطنینه ها در اطراف ناحیه و تلقیح هزارها نفوس جاهل سكته اقدام نماید و در عین حال، بمعالجه بیماران و بازده باخطر جان خود رو برود.

برای رفع این مشکل از وطن پرستی و وجدان شریف اطباء جوان یاری جستیم و اكثر آنها به این ندای استمداد لبیک اجابت گفتند و در اندك مدتی متجاوز از بیست پست طبی و مركز نظارت صحتی در آن ناحیه تشكیل شد و سراسر منطقه وسیع از زابل گرفته تا میرجاوه از يكطرف و تا تربت حیدری از طرف دیگر، در تحت محاصره درآمد و هر گاه طبییبی یا كاردانی احیاناً مسامحه می كرد با قوه قهریه به محل خدمت

اعزام می‌شد. وعده کثیری از وسایل نقلیه سربع‌السير برای مسافرت اکیپ‌های صحی فراهم شد، در تمام نقاط همه‌روزه پی در پی کامیونها و اتومبیلها در حرکت بودند و تلگرافخانه‌ها مرتباً ورود و خروج آنها را اطلاع می‌دادند.

من از هشتم خرداد مرکز کار خود را از عمارت وزارت کشور به اداره کل صحنه که در خانه کوچکی قرب خیابان لاله‌زار بود منتقل کردم و باتفاق رئیس صحنه و چند نفر از اطباء کار کشته و مطلع و نمایندگان دائمی وزارت دارائی و ستاد ارتش کمیسیونی تشکیل داده و مشغول کار بودیم مخصوصاً مرحوم دکتر سعید مالک (لقمان‌الملک) که در کار بهداری مملکت صاحب نظر و اطلاع وافی بود با کم‌سال علاقه در کمیسیون حاضر و از راهنمایی و نظریات او استفاده می‌شد.

بیاد دارم که در گوشه اطاق کمیسیون میز بزرگی گذاشته شده و یک نقشه بزرگ ایران در روی آن پهن کرده و سنجاق‌های متعدد به‌علامت مراکز صحی و پستهای طبی بر روی آن نصب و اطلاعات تلگرافی که پی در پی می‌رسید بر روی آن نقشه وضعیت نشان داده می‌شد.

بفاصله چند روز موفق شدیم که کانون مرض اصلی یعنی شهر زابل را بوسائل قرائطینه‌های متعدد محاصره نمائیم و در اندک مدتی تمام مردم کشوری و افراد نظامی مقیم آن منطقه را با تلقیح واکسن ضد وبا مجهز سازیم. لازم بتذکر نیست که در طول این مدت تابستان مؤسسه بزرگ انستیتو پاستور و مرکز سرماسازی حصارک هر دو اتصالاً به تهیه واکسن بمقدار بسیار کثیر مشغول بود و مرتباً اداره کل صحنه و به پستهای طبی خود در طول سرحد طویل افغانستان و ناحیه زاهدان حمل می‌شد.

بیاد دارم که در آن روزها روزنامه‌های یومیه اخبار گزارشهای طبی را تلگرافی دریافت می‌کردند از راه خوش خدمتی در صفحات خود درج می‌کردند.

اعلی حضرت شاهنشاه که بدقت متوجه اقدامات و مواظبت و فعالیت ما بودند کمال رضایت خاطر را داشتند ولی البته ابراز نمی کردند.

فقط یکروز بالحن مؤاخذه از درج این همه اخبار تلگرافی در روزنامه‌ها از من سؤال کردند و فرمودند «قدغن نمائید اینقدر در روزنامه‌ها اخبار و بارها درج نکنند، اسباب تشویش خاطر عمومی می شود...»

دقت و سختگیری در امر قرانطینه و محاصره کانون مرض بعدی بود که چون سرتیپ فرمانده پادگان از زاهدان بدون خبر به زابل رفت و می خواست که فوراً مراجعت نماید. بحکم ستاد ارتش مجبور شد که در پست قرانطینه مدت ده روز بماند. پست قرانطینه راه زاهدان یعنی چند چادر که در ساحل دریاچه هامون (زره سیستان) برپا شده بود و مأمورین صحتی در آنها بسر می بردند. شدت گرما در آنجا در سایه از ۵۰ درجه سانتیگراد تجاوز می کرد آن سرتیپ محترم چون به آنجا رسید تا گزیر متوقف شد و تمام مدت ده شبانه روز اقامت کرد و با چشم دردناک در آنجا ماند تا رسماً مرخصی گرفت.

باری در نتیجه اقدامات مستمر و بی گیر در طول مدت خرداد، تیر، مرداد و مجاهده و مراقبت دائمی اطباء و دستیاران طبی در خط محاصره بطور خوبی پیش می رفت و مرض از زابل بخارج سرایت نکرد. و از هر طرف بشارت سلامتی عموم می رسید عاقبت آن دشمن هولناک بشر بعون الهی در کانون خود بکلی خفه شده و بالاخره روز اول شهریور ۱۳۱۸ از طرف صحیه کل ابلاغیه رسمی منتشر و بمراکز بین المللی خبر داده شد که مرض ریشه کن شده است.

انتخابات دوره دوازدهم قانونگذاری:

هنوز از بلبله جنگک بامیکروب و باخلاصی نیافته بودم که انتخاب نمایندگان

ملت برای دوازدهمین دوره قانون گذاری پیش آمد . دوره یازدهم در شهریورماه ۱۳۱۸ منقضی می گشت و بموجب قانون انتخابات وزارت کشور میبایست که ازدو ماه قبل مقدمات انتخابات عمومی را در تمام کشور برای دوره دوازدهم فراهم نماید .

در سازمان مرکزی آن وزارت دستگاه خاصی بنام «اداره انتخابات» وجود داشت که ظاهراً عملیات و تشریفات رسمی این خدمت ملی را انجام می داد ولی عمل حقیقی و جریان باطنی آن بسته بتصمیمی بود که مقامات عالیله اتخاذ می کردند :

تجربیات ناگواری که از ادوار چهارم و پنجم مجلس شورای یعنی قبل از رژیم جدید عصر پهلوی در دلها بود اجازه نمی داد که سرنوشت مملکت را بدست معدودی هوچی و سیاست باف و فرصت طلب رها کنند ، بلکه بایستی در انتخاب اصلح و انسب دقت شود . اجراء این وظیفه دقیق در بدو سلطنت شاهنشاه بهمهده تیمورتاش وزیر دربار و بعد از او در ۱۳۱۲ آقای محمود جم وزیر کشور به کف گرفت .

در سال ۱۳۱۸ مسئولیت اداره انتخابات وزارت کشور بامر حوم احمد فریدونی سابق الذکر بود که يك مرد دفتری و اداری تام «بورو کرات» کامل شمرده میشد و مجری اوامر در ولایات مأمورین کشوری و لشکری بودند و در مرکز رئیس شهربانی مؤثر بود و نتیجه اقدامات آنها را بایستی اداره انتخابات لباس وکالت را با رعایت تشریفات مقرر براندام و کلاء منتخب لباس نمایندگی ببوشاند .

در سال ۱۳۱۴ که دولت مرحوم فروغی تغییر یافت مرحوم جم رئیس الوزرا شد ولی کار انتخابات دوره یازدهم همچنان بهمهده ایشان قرار گرفت بهمین سبب ناگزیر يك سلسله روابط خصوصی مابین داوطلبان منتظر الوکاله با ایشان برقرار شد که همه سعی می کردند بلکه بدست ایشان بر کرسی وکالت بنشینند .

ولی شاهنشاه پهلوی بطوریکه بر بنده بعداً معلوم شد این سبک و روش را نمی‌پسندیدند و میل داشتند که وزارت کشور که متصدی و مسئول قانونی بود این وظیفه را انجام دهد. در این موقع که هنگام انتخابات دوره دوازدهم در رسید و قرعه این فال بنام من بیچاره زده شد. من که از نیت باطنی شاهنشاه آگاه نبودم بهیچوجه میل نداشتم که این مسئولیت خطیر وجدانی را علی‌رغم رئیس خود بر عهده خود گیرم و معارضه‌رانه بمصلحت خود نه بمصلحت ملت ایران می‌دانستم از ایض و برای فرار از این کار مشکل - ناگزیر در اردیبهشت ۱۳۱۸ که هنگام مقدمات کار بود به آقای فریدونی دستور دادم که در امر تشریفات جرئی و کلی عمل مستقیماً به نخست‌وزیر مراجعه و کسب دستور کند و خود برای سرکشی باوضاع عمرانی و سازمان شهرداری‌های ولایات شمالی که محل علاقه شاهنشاه بود به مازندران و گیلان رهسپار شدم و سفر خود را به این نیت امتداد دادم که کارها را رئیس دولت همچنان انجام داده و از این خدمت پر دردمر و نامطلوب آسوده شوم ولی چون به تهران باز آمدم دیدم که هیچگونه اقدامی نشده و مرحوم فریدونی با مراجعات مکرر از آقای نخست‌وزیر دستوری نگرفته و خلاصه انتخابات هنوز شروع نشده است ناگزیر با تردید و دو دلی بسیار عاقبت بحضور شاهنشاه رفتم و در این باب کسب تکلیف کردم و عرض کردم:

«چون در این مدت در سفر مازندران بودم انجام این امر را همچنان واگذار به نظر نخست‌وزیر نموده‌ام...» از این سخن شاهنشاه ابرو درهم کشیده و معترضانه فرمودند: «اگر بنا بود نخست‌وزیر مداخله کند وزارت کشور ضرورت نداشت!! خیر! شما مستقیماً شروع به انتخابات نمائید» چون کسب دستور کردم فرمودند: باید در هر شهرستان لیست اسامی کاندیداهای صالح که طرف اعتماد باشند در هر محل ازد و هرگز مختلف مجرمانه بخواهید یکی از مأمورین کشوری «استاندارها و فرماندارها»

دوم از مأمورین لشکری که آنها هم محرمانه فهرست دیگری بدهند و آن لیست را مطالعه نمائید هر کس که در محل معرفیت دارد و در هر دو لیست اسم او ذکر شده البته انتخاب می شود.

من از خدمت مرخص شدم ولی بسیار در کار خود پیریشان و متحیر بودم که چگونه این عمل شاق و دقیق را به آخر خواهم رسانید.

از حسن اتفاق و عنایات الهی تصادفاً در شهر بورماه که موقع حادثه حساس عمل رسیده بود بمرض مزمن دردناک سینوزیت «ورم مجرای تنفس» مبتلا شدم و بواسطه آن درد از مشکلات انتخابات نجات یافتم. گفته اند:

«سوزنی باید کز پای در آرد خاری» بحکم اجبار و باتجویز جمعی از اطباء اجازه گرفتم برای معالجه عازم برن بایتخت سویس شدم چون در آن موقع جنگ جهانی دوم شروع شده بود ناچار بمریضخانه در یک کشور بی طرف پناه بردم و ماه بستری بودم و چند عمل جراحی در سینوزها انجام گرفت در اول آذرماه بطهران باز گشتم.

معلوم شد در آبانماه همان سال انتخابات بعمل آمده و انجام گرفته و در همان ماه مجلس تشکیل شده است. از قرار معلوم در آن موقع که دنیا بهم برآمده و آتش جنگ جهانی دوم مشتمل شده بود اعلیحضرت شاهنشاه با عقل خداداد و خرد دوربین آشفته گی و کشمکش در مملکت را که قهراً لازمه انتخابات بود مصلحت ندانسته و دستور داده بودند که انتخابات اشخاص جدیدی صورت نگرفته و همان آقایان و کلاء دوره یازدهم که همه امتحان صداقت و صمیمیت خود را داده بودند و مردمانی سنجیده و آگاه سیاست دولت بودند مجدداً انتخاب شدند.

از این رو انتخابات بی دردسر و بدون اندک کشمکش انجام گرفته و و کلاء بر کرسی و کالت مجلس دوازدهم قرار گرفته و من بیگناه نیز از این منحصه نجات یافتم.

سپاه چادرها

مسئله اسکان ئیلات ایران و تحول زندگی عشایری از صحرا نشینی به روستائی و بالاخره قبول تمدن و تربیت یکی از آرزوهای متجدین و اصلاح طلبان بود. احزاب مرفقی که با مرامنامه‌های رسمی خود ازاوول مشروطیت ظاهر شدند همه این مسئله را یکی از مواد مرام نامه‌های خود قید می کردند اما این فکر از روی کاغذ بیشتر تجاوز نکرد و این آرمان و تمنی جامه عمل نپوشید.

چون کوکب دولت پهلوی در سحرگاه ۳ حوت ۹۹ طالع شد این آرزوی قدیمی جزو برنامه سیاست جدید ایشان بود و با قدرت روز افزون ارتش دوره سرکشی و یاغیگری ئیلات ایران سیری شد.

پس در حدود سالهای ۱۳۰۶ به بعد باراده نیرومند خود امر قطعی صادر کردند که در بودجه سالیانه دولت یک رقم مخصوص باعتبار اسکان ئیلات برای خانه‌سازی و بنای روستاهای جدید منظور شود و در نقاط عشایری مانند فارس و آذربایجان و کرمانشاهان و لرستان و غیره خانه‌های نوینی در مراکز حاصلخیز ساخته و پرداخته گردد تا رفته رفته عشایر از زندگی صحرائنشینی بمساکن جدید خود بروند و بزراعت و کشاورزی که بنیان تمدن است مشغول گردند.

ولی این اعتبار کافی به مقصود نبوده و همت بلند شاه بر آن بود که بکلی رسم «بیلاق و قشلاق» سالیانه برافتد و تمام ظواهر و علائم آن که یادگار قرون وسطی بلکه ایام قبل از تاریخ بود بکلی محو و نابود گردد.

از مظاهر برجسته این زندگانی بدوی که از زمان هجوم آریائیها در هزاره اول و دوم قبل از مسیح بظهور رسیده و بعدها در دوره‌های مهاجمه طوائف عرب و ترک و مغول به این سرزمین همچنان باقی و برقرار بود. همانا سکونت در چادرهای سپاهی بود که از موی بز و پشم شتر می‌یافتند و درون آنها منزل نموده و در موقع

مسافرهای سالیانه بقشلاق و بیلاق آن چادرها را باخود حمل می کردند و در طلب مرتع و به اماکن دیگر می بردند. خاصیت آن چادرهای موئین آن بود که در برابر آفتاب و باران مقاومت می کرد.

در تابستان مانع و عایق حرارت خارج و در زمستان محافظ گرمای داخل چادر می شد و زندگانی دام پروری و دوره گردی آنها باین سبک سکونت بسر می آمد. شاهنشاه خواستند که این علامت برجسته ثیل نشینی و صحرا گردی بکلی محو شود و بساط آن چادرهای سیاه از دامان چمن ها و مراتع و از دامنه کوهسارها و دشت ها برچیده شود و از زندگی عشایری اثری باقی نماند.

در ۱۳۱۸ این امر اکید مجدداً صادر شد و وزارت کشور مأموریت یافت که بوسیله مأمورین کشوری و امنیه ها و نظمییه ها با مساعدت مأمورین لشکری و قوای نظامی صحرا نشینان را مجبور نمایند که چادرهای سیاه را ترك گفته و اگر هنوز خانه های سکناي ایشان آماده نیست لافل دو چادرهای سفید و خیمه های کرباسی اقامت نمایند و آن لکده های سیاه از دامان دشت و دمن ایران محو شود. البته اجراء این کار بزرگ که مستلزم ترك عادت چند هزار ساله در اندك زمان یعنی چند ماه و چند سال انجام پذیر نبود و می بایستی با توسعه ساختمان روستاهای جدید بتدریج جرعه های روان بخش تمدن را قطره قطره به کام و گلوئی چند میلیون ثیلات و عشایر صحرا گرد فرو کرد و در عین حال با تأسیس دبستانهای سیار افق فکری و دامنه تعلیم و تربیت را در میان آنها توسعه داد تا بصرافت طبع از صحرا نشینی و دوره گردی دوری جویند و به رغبت بسوی سکون و استقرار روی نمایند.

در این حال در وضع خاصی قرار گرفتیم از يك طرف امر شاه که مبتنی بر يك اراده آهنین بود و از طرف دیگر ضرورت زندگانی روزمره ثیلات و نگاهداری

دام و تهیه علوفه برای هزارها گله ورمه مانند سدی محکم مقاومت می کرد. در نتیجه این مسئله رفته رفته برای بعضی از مأمورین ناصالح کشوری و لشکری وسیله استفاده نامشروع شده بود که با فشار ظاهری بر طوائف ایلات محرمانه آنها را موقتاً معاف می کردند و از طرف دیگر مأمورین صالح و پاکدامن که دامان ایشان از آلاشهای مادی پاک بود صلاح خود را در سکوت دیده و نمی خواستند که با اجرای قطعی این امر اکید که ایجاد هزاران مشکلات محلی می کرد و محال می نمود که حتی غالباً به سرکشی و طغیان قبایل ثیلات منتهی می شد، خود را دچار دردسر نمایند.

گزارشهای گوناگون که در این باره از هر طرف می رسید وزیر کشور را دچار محذور شدیدی کرده و در وضع مشکلی قرار داده بود.

عاقبت یکروز دل بدربار زده و با توکل بخداوند و اطمینان از صداقت و صراحت خود بحضور شاه رفتم. در ضمن عرض گزارشها اشکالات موجوده را بعرض رسانیدم و گفتم «زندگانی میلیونها طوایف و عشایر از بلوچ و کرد و لُر و تَرک و بختیاری و قشقایی و شاهسون و غیره همه به دامداری و حفظ مواشی و دواب وابسته است یعنی باید با هزارها گله ورمه برای کسب علوفه و ادامه زندگی در فصول گرما و سرما در تابستان بمراکز سردسیر و در زمستان به چمنهای گرمسیر حرکت نمایند. تغییر زندگانی و روش هزار ساله آنها مایه نابودی و فناي دام و مواشی آنها و بالتجربه فنا و نیستی خود آنهاست با آنها سازوار است بمدارا رفتار کرد تا بتدریج زندگانی دامپروری را بزندگی کشاورزی تبدیل نمایند و از آن چادرها به منازل و خانههای نوساز منتقل شوند و در شهرها و قصبات ایجاد مزارع و باغات نمایند، عجله در این کار موجب تلف شدن هزارها گاو و گوسفند و شترهای آنها می شود و بالتجربه اختلال عظیمی در وضع اقتصادی مملکت ایجاد خواهد

کرده ایشان بعد از استماع عرایض مفصل من که با کمال صراحت و از روی نهایت صداقت گفته میشد اندکی سکوت کرده و مشغول فکر بودند.

بالاخره فرمودند: «اگر تا آماده شدن خانه‌های جدید با آنها مدارا باید کرد لافل چادرهای سیاه موئی را موقوف کنند و برای حفاظت خود و حیوانات خود چادرهای سفید کرباسی استعمال کنند تا اینکه از این عادت منصرف شوند.»

مُرّض کردم: «بدون این گونه چادرهای سیاه که خرجی برای آنها ندارد و از موی حیوانات خود، آنها را می‌بافند برای تهیه چادرهای سفید کرباسی باید مبلغ گزافی خرج کنند و قیمت آنها را نقداً بپردازند. بفرض این که میلیونها طوائف و قبائل ثیلات با صرف هزینه چادرهای پنبه‌ای سفید تهیه کردند، با گذشت یکسال و انقضاء دو فصل گرما و سرما چادرهای سفید دیگر مقاومت نکرده ضایع و فرسوده می‌شوند یا در اثر روشن کردن اجاق و تنور در داخل چادرها غالباً آتش گرفته و در يك لحظه از میان می‌روند. بعلاوه بعد از يك بارندگی رنگ آنها تغییر یافته همه لکه‌دار و کثیف می‌شوند. گذشته از آن چادرهای کرباسی تاب مقاومت بالکد و شاخ گاو و کوسفندان آنها را ندارد و با اندک زمانی بکلی پاره میشود و باید از نو خریداری کنند...

ملاحظه می‌فرمائید که این تحول مستلزم چه خسارت عظیمی برای کشور خواهد شد و تحقیقاً تعادل اقتصادی مملکت را مختل خواهد ساخت.

شاهنشاه باز با مدتی تأمل و اندیشه، فرمودند: «بسیار خوب غجالتاً ابلاغ کنید که به آنها فشار نیاورند ولی کوشش کنید خانه‌های روستائی هر چه زودتر بخوبی ساخته و آماده شود.»

من از اینکه عرایض صادقانه‌ام مورد قبول واقع شده است باخوشوقتی و مسرت شکر گزار گذشته از خدمت مرخص شدم.

بعدها شنیدم که چند نفر از افسران صدیق ارتش از جمله سر لشکر حبیب‌اله شیبانی حاکم نظامی فارس و سر تیپ تاج‌بخش فرماندار نظامی بلوچستان نیز از همین قبیل عرایض بحضور شاهنشاه عرض کرده بودند که البته مؤید عرایض من بود.



یکسال در وزارت کشور

(۲)

احترام اشجار

حفظ حرمت درختان و پاس و نیکداشت این عطیه الهی به مردم روی زمین نه تنها در نزد ایرانیان باستانی سنتی محمود و شایسته بشمار رفته است و نه فقط در اخبار و روایات اسلامی غرس شجر از اعمال ثواب و از باقیات صالحات توصیه شده بلکه در تمام جهان و در نزد بنی نوع انسان از مردم وحشی و تا ملل راقی درخت را موجودی مبارك و محترم می شمارند و حتی قابل عبادت دانسته و می گویند :

خلق همه یکسره نهال خدایند

هیچ نه برکن از این نهال و نه بشکن

دست خداوندگار باغ دراز است

برخس و بر خار چونکه بر گل و سوسن

در قرآن مجید که دستور آسمانی ماست از اشجار چند نخل و رمان و انجیر

و زیتون به مبارکی و نیکی یاد شده اند.

در تاریخ اسلامی ایرانیان داستان درخت سروی که زبان بزبان از دیر باز

میکفتند زردشت در کاشمر (خراسان) آن را غرس کرده بود سالیان دراز به سرسبزی و خرمی قدبر افراشته و باوج سر بلندی رسید چندانکه آشیان هزاران یرندگان شد و خلایق در زیر سایه همایون او آرام می گرفتند . عاقبت این شجره مبارکه یکی از صفحات غم انگیز و عبرت آموز است چگونگی متوکل خلیفه متعصب و بی خرد عباسی حکم بقطع آن کرد و امر فرمود تنه آن را بچهل شتر حمل نکنند و به دار الخلافه بیاورند از عجائب حوادث عبرت انگیز همان روزی که پیکر آن درخت محبوب از دروازه شرقی بغداد وارد می شد جسد نامیمون آن خلیفه ملعون را از دروازه غربی شهر بیرون می بردند . و مصداق این شعر محقق شد که گفته اند :

یکی اده بر پسای سروی نهاد بدست وی آن سرو از پا افتاد
دگر روز دادش مکافات دست ز سروی بیفتاد و پایش شکست

از دیر باز در لوح سینه ایرانیان این بیت نقش بسته است که می گویند:

درخت افکن بود کم زندگانی بدرویشی کشد نخجیر بانی

هم اکنون هیکل باشکوه بعضی درختان کهنسال را در اینجا و آنجا در گوشه و کنار کشور در محوطه مساجد و یا در صحن اماکن مقدسه بچشم می بینیم که همه يك قسمت از قبالة و بنچاق عهد قدمت ایران است امید که خداوند آنهارا باز هم حفظ فرماید و از شر تبر و تیسه و اسفالت کاری بعضی شهر داران نادان حفظ فرماید . یکی از آنها چنار امامزاده صالح در تجریش است .

مار کوپولو سیاح و نیزی در سیاحت نامه خود که در اواخر قرن هفتم هجری قمری (عهد مغول) به ایران آمده آنرا ذکر می کند از کهنگی و قدمت آن سخن می گوید . درخت چنار چندین صدساله «مسجد نو» در شیراز یادگار عصر اتابک ابوبکر سعد بن زنگی که یقیناً شیخ سعدی در سایه آن می نشسته و ترانه های دل انگیز خود را می سروده است بحمد الله هنوز خرم و سرسبز و بروز گاران پاینده و برقرار است .

چندارهای خیابان چهارباغ اصفهان از یادگارهای عصر صفویه مخصوصاً چنار قوی هیکل و باشکوه عظیمی که در جنب دروازه مدرسه چهارباغ وجود داشت و با کمال تأسف دستخوش آره چهل و نادانی عمال بی دانش شده و نابود گردید و اثری از آنها در روی زمین باقی نماند ولی خاطره لطیف آنها در لوح سینه اصفهانیان با ذوق نقش بسته است.

هم چنین در امامزاده یحیی طهران - محله چاله میدان چند درخت بسیار کهن وجود دارد که سند قدمت خدمت تهرانیان در قرون وسطی است. در شهرک های کوچک همه جا هنوز اشجار کهن سال وجود دارند یکی از آن جمله سرو کهن سال در قریه دریمی - فساء می باشد که قابل توجه است.

باری هر جا چنین درختی باقی مانده مردم در شهرها و روستاها بعلامت علو مقام قدسی و روان علوی آنها هزاران قطعه پارچه بر آن گره زده و از فیض فضل باطن آن همت و مدد خواسته اند.

همچنین درخت چنار کهنسال که از عهد کریمخان زند در باغ قصر گلستان طهران تا این اواخر باقی بود بانوان حرم خانه شاهان قاجار هر شب جمعه بیای آن رفته و نذورات گذرانیده دعاها می خوانده اند.

شامت قطع آن درخت که گویا در سال ۱۳۰۵ روی داد کریبائگیر وزیر دربار وقت گردید و بمکافات عمل ریشه عمرش قطع شد.

شاهنشاه رضاشاه کبیر بنوبت خود در غرس اشجار و تربیت و حفاظت آنها دقیقه ای فروگذار نمی کردند هر جا که عمارتی زیبا بنا می فرمودند یا کاخی اختصاصی در مازندران و شمیران و تهران بنا می فرمودند صحن و اطراف عمارات را با زیور درخت های زیبا زینت میدادند و همیشه مأمورین دولت را به حفظ اشجار امر می کردند.

خود بنده نویسنده بیاد دارم که در هنگام تصدی خدمت وزارت معارف که عمارت رفیع و وسیع دانشگاه تهران در سنین ۱۳۱۳-۱۳۱۴ آغاز شد در همان حینی که عمارت دانشکده‌ها پی‌ریزی می‌شد در صحن باغ و در چهار خیابان اطراف خارجی آن همه ساله درخت کای بعمل می‌آمد.

این درخت کاری در وقتی که شاهنشاه از آن راه عبور می‌فرمودند جلب توجه ایشان را نموده و در همان شب که یکی از لیاالی زمستان ۱۳۱۳ بود در هیئت وزراء شریف داشتند باین کار اشاره فرموده و این اقدام خیر را که بدون فوت وقت غرس درخت‌های باغ همراه ساختمان دانشگاه آغاز شده است تحسین فرمودند.

در بهار سال ۱۳۱۴ تصادفاً با دانشمندی انگلیسی که از لندن بکرمان آمده بود اتفاق ملاقات افتاد در ضمن صحبت حکایت کرد که در ممالک اسکندیناوی رسم است که يك روز را تمام مدارس آن بلاد تعطیل کرده و بنام «روز درخت» جوانان نوآموز هزاران نهال در هر گوشه و کنار غرس می‌نمایند.

این سخن او در خاطر نگارنده تاثیر غریبی کرد و بفکر اقدام که خوب است چنین سنت پسندیده‌ای برای دبستانیان ایران برقرار سازیم.

این نیت بحمدالله جامه عمل پوشید و اولین دفعه روز ۲۴ اسفند ۱۳۱۵ شاگردان مدارس آن روز مبارك را که مصادف بامیلاد فرخنده شاهنشاه پهلوی بود تعطیل می‌کردند و مخصوصاً پیش آهنگان بیباغ منظریه (شمال نیاوران) و یا به صحن دانشگاه رو آورده و هر جوان پیش آهنگ کار يك روز خود را به غرس يك نهال انجام میداد.

هم‌اکنون از اثر این خدمت ایشان دو درختستان کوچک در دو طرف شرقی و غربی خیابان ورودی دانشگاه بوجود آمده و روزافزون رو بطراوت و سرسبزی میرود و پیش آهنگان گویا مضمون این شعر حافظ را بیاد می‌آورند که می‌فرماید:

«شکر آنرا که دگر بار رسیدی به بهار

بیخ نیکی نشان و ره تحقیق پیوی

گوش بگشای که بلبل به فغان می گوید

خواجه تنضیر مفر ما کل توفیق بیوی»

بحمدالله که این سنت فرخنده را فرزند برومند آن شاهنشاه بزرگ در این عهد همایون نیز برقرار فرمود و همه ساله اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر در یکی از روزهای اواخر سال در محلی شایسته نهال غرس می فرمایند که انشاءالله به روزگاران بعلافت دوام دولت و بقای سلطنت در آن خاندان جلیل باقی و پایدار بماند.

برومند باد آن همایون درخت که در سایه آن توان بر درخت

در سرچشمه شهر محلات درجائی زیبا و فرح افزا در دامان کوهی بلند چشمه بزرگی برآب فراوان از دل سنگ بیرون می آید و آن وادی خرم و دلاویز را آب یاری می کند در آن محل پارکی بوجود آمده که بادرختان کهن سال مزین است.

در اوایل خدمت خود در وزارت کشور شنیدم که بعضی ازمتمدیان شهرداری بابخشدار همداستان شده و بطمع استفاده بس ناچیز درصددند که آن درختان با جلال و شکوه را قطع نمایند و بفروشند.

از استماع این خبر نگارنده بسیار متأثر شده و بخیال افتادم که با صدور حکم محکمی نه تنها ازین عمل جلوگیری کنم بلکه باید قراری گذاشت که پیکر مبارک درختان یکصد ساله از ضربت تبر و نیش تیشه بی رحم جفاکاران

حفظ شود.

پس پیشنهادی به هیئت وزراء تقدیم داشتیم که البته آن هیئت که همه از رجال دانا بودند آنرا بامسرت تصویب نمودند اینک بیاد کار رو نوشت آن تصویب نامه را که از بایگانی هیئت وزراء گرفته شده عیناً در این جا ثبت می نمایم .

متن تصویب نامه

هیئت وزیران در نشست ۱۵ اسفند ماه ۱۳۱۷ بر حسب پیشنهاد شماره ۵۶۵۰۲ ۹۵۹۷۹ وزارت کشور مواد ذیل را تصویب می نمایند:

اول - درخت های کهن سال کشور شاهنشاهی از هر رقم و در هر نقطه اعم از شهر یا ده یا باغهای دولتی و شهرداری یا در مساجد و اماکن مذهبی بوده باشد همینکه بیش از یکصد سال عمر داشته باشد بریدن آنها ممنوع است.

دوم - فرمانداری ها و شهرداریها در کلیه نقاط مکلفند سیاهه این قبیل درختها را با تصدیق مالک یا کدخدای ده یا متولی محل وقفی تهیه و بوزارت کشور بفرستند .

سوم - هرگاه بریدن درخت کهن سالی در یک نقطه بر حسب ضرورت لازم باشد فقط بایروانه قبلی وزارت کشور مجاز خواهد بود.

چهارم - اجراء این تصویب نامه بر طبق آئین نامه ای خواهد بود که از طرف وزارت کشور تهیه و ابلاغ خواهد شد.

تصویب نامه در دفتر نخست وزیری بایگانی است.

نخست وزیر محمود جم

این حکم دولتی از آن وقت تا سال ۱۳۲۰ باقی و بدقت رعایت می شد. تا

نحوست روز سوم شهریور ۱۳۲۰ که کارهای مملکت آشفته گشت این تصویبنامه هم فراموش شد.

ایجاد هواپیمائی در ایران

فن هوانوردی یا ابداع و اختراع طیارات در قرن هیجدهم میلادی بظهور رسید و بتدریج توسعه ترقی گرفت در هنگام جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴) بحکم ضرورت و احتیاج تکامل بسیار حاصل کرد چنانکه در ممالک اروپا و آمریکا جزو عوامل نقلیه سریع السیر ارتشها قرار گرفت در ایران اقتباس این فن نوین درواج آن از خصائص قرن چهاردهم شمسی است و ایجاد آن در این کشور بازهم از افتخارات و برکات وجود اعلیحضرت رضاشاه کبیر است. ایشان باقتضای هوش خداداد و نبوغ فطری اندکی بعد از کودتای حوت ۱۲۹۹ اراده فرمودند که ارتش نو بنیاد ایران را باین حربه و سلاح نیرومند مدرن مجهز سازند از اینرو در ۱۳۰۱ شمسی در وزارت جنگ دفتری مخصوص صنف هواپیمائی ارتش تأسیس گردید که ابتدا و آغاز کار آن عبارت بود از یک فروند طیاره یک باله بایک موتور آلمانی که از کمپانی «یونکرس» خریداری شده بود.

مردم ایران هم از روز اول این فن نوین را استقبال کردند. چنانکه اولین طیاره در ایران بهمت و اعانت مردم و وطنخواه رشت موجود شد که دو طیاره از کیسه فتوت خود از یونکرس خریداری کردند و باختیار تیپ مستقل گیلان قرار دادند که یکی را «گیلان و دومی را مازندران» نامگذاری نمودند.

روز دهم خرداد ۱۳۰۳ بفرمان حضرت اشرف سردار سپه رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا نیروی هوائی رسماً تأسیس شد و با خریداری چندین طیاره از آلمان و روسیه شوروی و فرانسه مجهز گردید.

این سه مملکت همین که دانستند ایران در صدد تشکیل و توسعه نیروی

هوائی است با تقدیم پیشنهاد فروش طیارات خود با یکدیگر بر رقابت برخاستند .
 بالاخره نیروی نو بنیاد هوائی از هر سه مملکت طیارات متعدد خریداری
 نمود .

در حال تحریر این خاطره (دهم خرداد ۵۳) نیروی هوائی ارتش ایران
 جشن پنجاهمین سال ایجاد خود را با کمال سر بلندی و افتخار برپا می کند .
 از همان تاریخ بر حسب امر شاه محصلین جوانی از میان درجه داران ارتش
 برگزیده و برای آموختن فن هوانوردی و خلبانی بخارجه اعزام شدند که پس از
 مراجعت در نیروی هوائی خدمت کرده و بدرجه سر لشکری رسیدند از آن میان
 اول افسر تعلیم یافته بنام احمد نخجوان برای نخستین بار در تاریخ با پرواز خود
 با طیاره خریداری شده از فرانسه که بایرچم سه رنگ ایران زینت یافته بود مستقیماً
 از فرودگاه «اورلی» درپاریس حرکت و از خط هوائی و نیز اسکی شهر و حلب
 بغداد بفرودگاه نظامی ایران «قلعه مرغی» بزمین نشست با این عمل شجاعانه آن
 سرهنگ جوان مورد توجه و عنایت شاهنشاه قرار گرفت و او را به ترفیع درجه مفتخر
 کردند و ی مدارج ترقی را پیموده بوزارت جنگ نائل گردید (شنیده شد که او
 قدر این نعمت را ندانسته در سوم شهریور ۱۳۲۰ که قوای متجاوز شوروی و
 انگلیس تا نزدیک تهران رسیده بود بدون اجازه جوانان سرباز وظیفه را ناگهانی
 از سربازخانه ها مرخص کرد و با این عمل عمدی یاسهوی موجبات تضعیف قوای
 ملت ایران فراهم آمد . این عمل بسیار موجب خشم و تکدر خاطر شاهنشاه شد که او را
 مورد مؤاخذه قرار دادند).

باری، نیروی هوائی همچنان با طیارات معدود خود در تمرین عملیات و
 پرواز در فرودگاه نظامی راه تکامل و ترقی را طی مینمود تا این که بعون الهی نیروی هوائی
 ایران در صف قوای سه گانه ارتش ایران اکنون با عظمت و شکوه تمام قرار گرفته است.

هواپیمائی کشوری

از همان ابتداء سلطنت توجه کامل شاهنشاه به ایجاد هواپیمائی ملی کشوری نیز معطوف بود و از تأسیس و ایجاد خطوط هواپیمائی منظم برای استفاده عامه مردم غافل نبودند اولین بار در اواخر سال ۱۳۰۳ ش کمپانی یونکرس اجازه گرفت که سرویس‌های منظمی در برنامه‌های هفتگی در خطوط بوشهر - اصفهان تهران - کرمانشاه و بغداد دائر نماید و مردم ایران به این وسیله جدید اندک اندک آشنا شدند.

نگارنده این یادداشت خاطره‌ای که از اولین پرواز خود دارم فراموش نمی‌کنم - عصر روز ۲۹ اسفند ۱۳۰۴ شب عید نوروز برای نخستین بار در عمر خود با طیاره یونکرس پرواز نموده از تهران به بندر پهلوی رفتم، با مرحوم عبدالله بهرامی معاون وزارت معارف در این مسافرت همداستان شدیم و از بیم منع و مخالفت کسان و آشنایان بطور محرمانه بدون اطلاع حرکت کردیم. خطسیر پرواز ما عبور از صحراهای قزوین و کوه‌های البرز و دشت سرسبز گیلان و سیر و تفرج بر روی مرداب پهلوی بود که در دو ساعت انجام گرفت همه جا از مشاهده جمال زیبای طبیعت خاطر ما پراز بهجت و حیرت بود.

هنگامی که طیاره ما به نقطه آخر سیر خود یعنی چمن سر سبز شرق بندر غازیان ایستاد و ما فرود آمدیم جماعت کثیری از اهالی محل به استقبال و تماشا گرد آمده بودند ناگهان یکی از تماشاگران که مردی موقر با ظاهر آراسته بود بسوی من آمده با لهجه‌ای پراز نأسف و شفقت بمن عتاب کرد و گفت «ای جوان! چرا جان خود را بنظر انداخته‌ای و بر این کشکول عزرائیل سوار شده‌ای مگر از عمر خود سیر شده‌ای!» این نمونه‌ای بود از افکار عمومی نسبت به هواپیمائی.

برای اینکه تصور خطا و واهمه بی‌جا در مغزها باقی نماند به امر شاهنشاه

هوایم‌های آرتشی گاه‌بگاه در آسمان تهران نمایشهائی ترتیب میداد. يك دفعه شخص شاهنشاه و وزراء و نمایندگان مجلس حضور داشتند، بدینوسیله خیالات غلط و توهم بیجا از مغزها زائل و برطرف شد و افکار به‌هوایمائی گرایش گرفت.

نویسنده در اسفند ماه ۱۳۱۸ تازه متصدی وزارت کشور شده بودم روزی بحضور شاهنشاه احضار شدم فرمودند:

«برای تأسیس هوایمائی باید کاری کرد که عموم مردم در این کار شرکت نمایند و خلبانهای ایرانی تربیت شوند و خطوط هوایمائی در داخل کشور را از امتیاز کمپانی خارجی خارج کنند ولی نباید فعلاً از محل بودجه دولتی مخارجی بشود.» بعد از مذاکرات قرار شد که، باشگاه مخصوصی بنام «هوایمائی ملی» دائر نمائیم و همه کس مخصوصاً مستخدمین دولت عضویت آنرا قبول نمایند و حق ورود پیدا کنند از آن راه عایداتی جمع شده هوایم‌های مخصوص تدارك شود. من دانستم که اعلیحضرت شاهنشاه میخواهند عموم مردم ایران عامل این خدمت باشند.

نویسنده با مشورت هیئت دولت کمیسیونی در وزارت کشور دعوت نمود مرکب از وزیر پست و تلگراف - کفیل وزارت جنگ - رئیس نیروی هوائی نماینده وزارت معارف باشکست خود من این کمیسیون در وزارت کشور تشکیل شد و موضوع تهیه اساسنامه باشگاه منظور مطرح شد و آن اساسنامه در اردیبهشت ماه ۱۳۱۸ ساخته و پرداخته گردید و بعرض پیشگاه شاهنشاه رسید و تصویب شد. قرار شد که وزراء و رؤسا و مدیران کل ادارات دولتی به حضور شاهنشاه دعوت شوند و او امر ایشان شفاهاً به آنها ابلاغ شود.

يك روز عصر که هنوز هوا طراوت بهاری داشت در روزی فرح‌انگیز بود جماعت کثیری از اشخاص محترم در کاخ سعدآباد حاضر شدند.

همین که آن جمع حاضر شدند بعرض شاه رساندم و ایشان در آن انجمن تشریف آوردند و باسبک و روش مخصوص خود در طی يك نطق کوتاهی تشکیل باشگاه را تأکید و عضویت مستخدمین دولت اشاره فرمودند. و هر کس بقدر خود يك چند درصد حقوق ماهانه خود را برای هزینه باشگاه متعهد شد. سپس بر طبق اساسنامه هیئت مدیره خاصی برای باشگاه تعیین گردید که خود این جانب در آن شرکت داشتم سر لشکر احمد نخجوان و دکتر عیسی صدیق نماینده وزارت معارف و ابراهیم قوام (از اعیان) در آن عضویت داشتند. از حقوق خود همه مستخدمین بر حسب استطاعت از ده تا ده هزار ریال می پرداختند مبلغ قابل توجهی دو حدود سه میلیون تومان جمع آوری و در حساب مخصوص در بانک ملی ایران بنام باشگاه ذخیره شد هیئت مدیره پیشنهاد نمود که آن مؤسسه نو بنیاد و آزاد در تحت ریاست يك مدیر عامل مستقل شروع بعمل نماید. برای این شغل یکنفر شخص مطلع و واقف با وضع فنون جدید انتخاب گردد و بالاخره مسئولیت این شغل خطیر بدعهده آقای دکتر عیسی صدیق گذاشته شد و فرمان همایونی در این باره بنام ایشان صادر گردید و در آن هیئت شروع بفعالیت نمود:

ابتدا برای تربیت و تعلیم جوانان داوطلب خدمت هواپیمائی مدرسه خاصی تأسیس شد که باین نامه دقیق تعلیمات علمی و عملی برای آنان اقدام نمایند. سپس در میدان وسیعی بالغ بر چند هکتار مربع زمین که در جاده کرج (قرب میدان مهر آباد کنونی) خریداری شد و ابنیه عمارت مدرسه و آشیانه طیارات شروع شد و بفوریت چند هواپیمای دو موتور و مشقی خریداری گردید.

آنگاه برای قبول شاگردان اعلانی منتشر ر در حدود بیست نفر داوطلب تعلیم یافتند.

این برنامه تماماً اجرا گردید عمارت آموزشگاه خلبانی و آشیانه ساخته و

طیاره‌های خریداری وارد و در آشیانه قرار گرفتند عده زیادی جوانان داوطلب ورود به مدرسه شدند و از سال ۱۳۱۹ در نزد معلمینی که از اعضاء نیروی هوایی ارتش انتخاب شده بودند شروع به تعلیمات علمی و عملی کردند و مرتباً مشق در میدان و درس در سر کلاس دادند.

این باشگاه تا سال ۱۳۳۰ مدت ۱۲ سال برقرار بود و عده بسیاری از جوانان در مدرسه فن خلبانی و عملیات مکانیکی می‌آموختند.

بعدها در این سال برای زمین متصرفی باشگاه صاحبی پیدا شده ادعای مالکیت نمود، و باشگاه در برابر او تسلیم شد و اوضاع مدرسه مختل و بالاخره تعطیل شد.

چند سالی هم جوانان داوطلب در میدان طیاره نظامی که در شرق تهران خیابان فرح آباد بود تعلیم می‌گرفتند.

ولی خدمت این باشگاه در انتشار هنر هوانوردی در افکار عامه و کثرت مسافر هوایی باعث شد که بعضی شرکت‌های ملی بنام «ایران تور» و «عقاب» با سرمایه‌های خصوصی تشکیل و چند سال هم در خطوط هوایی پرواز نمودند.

در حدود سال ۱۳۲۳ اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر بانجام و تکمیل هواپیمائی کشوری توجه خاص فرمودند و میدان طیاره مهر آباد در حدود سال ۱۳۳۴ تأسیس شد. و قانون مخصوص هواپیمائی کشوری در تیر ماه ۱۳۲۸ در مجلس شورای ملی بتصویب رسید که وظایف و اختیارات آن اداره را روشن می‌ساخت و رئیس آن با سمت معاونت وزارت راه اداره مستقل هواپیمائی کشوری را بعهده گرفت و بر نامه پرواز در خطوط تهران و شهرهای داخلی صورت گرفت هم چنین قرارداد سرویس‌های هوایی کشورهای خارجه و انتظام امور هواپیمای مستقل ملی انجام گردید ساختمان جدید مرکز اداری و گمرک باهمد منضمات در سال ۱۳۳۷ بصوری مدرن و تکمیل فعلی افتتاح گردید

بعدها هواپیمائی ملی ایران بنام مبارك «هما» دایر گردید امروز خط هواپیمائی ایران بنام همایون شاهنشاه آریامهر با اعضاء کار کشته و مجرب و مجهز آماده شده است. یمن توجهات شاهنشاه آریامهر تهران یکی از مراکز هوائی بین المللی گردیده است هواپیمائی ملی ایران بنام «اختصاری «هما» با تشکیلات وسیع و وسایل کامل مشغول کار است. و همای اوج سعادت بدام ما افتاده است.

* * *

انفصال

نگارنده در سوم خرداد ۱۳۱۹ از خدمت تصدی وزارت کشور برکنار شدم البته انفصال عضوی چون بنده امر مهمی نیست که ارزش ثبت در این خاطرات را در خور باشد ولی چون این حادثه کوچک نمونه ای از جریان وقایع تاریخ سیاسی خارجی ایران است و شاید پژوهندگان تاریخ آن زمان را بکار آید ذکر آن را بطور اجمال بی فایده ندیدم.

بنده با داشتن سمت وزیر کشور در آذرماه ۱۳۱۸ بعد از يك معامله ممتد و دردناك از سوئیس به ایران آمدم کابینه مرحوم جم ساقط شده و مرحوم احمد متین دفتری مأمور تشکیل دولت شده و در غیاب این بنده را بسمت وزیر کشور معرفی کردند و این خبر را بنده در روزنامه سوئیس در مریضخانه لندن هاف - برن خواندم .

پس از مراجعت از سوئیس به تهران ایام نقاهت هنوز سپری نشده و بسیار ضعیف و ناتوان بودم در ماه اسفند سال پیش آمد سرشماری که شرح آن در خاطره بعد گفته خواهد شد و عملی پر مشقت بود انجام گرفت.

آن نیز بیشتر مرا ضعیف و رنجور ساخته بود.

آتش جنگ دوم جهانی در آن زمان بشدت شعله ور بود و اثرات خود را در ایران کم و بیش منعکس می ساخت، گرچه دولت ایران بر حسب اراده شاهنشاه رسماً

بی طرفی خود را اعلام کرده بود ولی طرفین متخاصمین در ایران هواخواهان بسیار داشتند و تمایلات عمومی بیکی از دو طرف جنگجویان یعنی دول مر کزی اروپا (آلمان و ایتالیا) و متفقین یعنی فرانسه و انگلیس و روسیه شوروی نوسان داشت و هر کس بظن خود هواخواه غلبه یکی از دو طرف بود. همین تمایل در هیئت وزراء نیز مؤثر و منعکس میشد رئیس دولت مرحوم متین دفتری که تحصیلات خود را در مدرسه آلمانی در ایران و بعد در برلن انجام داده بود. خواهان فتح دول مر کزی بود، مخصوصاً که فتوحات پی در پی و برق آسای هیتلر در شرق و غرب اروپا همه چشمها را خیره کرده بود.

در ایران عده زیادی آلمانی برای امور فنی و خدمات معین استخدام شده بودند و آنها نیز لحظه ای از تبلیغات بنفع دولت خود فروگذار نمی کردند و باطناً از حمایت نخست وزیر بر خوردار بودند. دوسه نفر از وزراء که مردمانی مآل اندیش و دوربین بودند بر خلاف معتقد بودند که ایران با شوروی و انگلیس و دولت قوی همسایه سزاوار نیست مخالفت نمایند. نویسنده که نیز عاقبت جنگ را بشکست آلمان می دانستم بعلاوه رژیمهای فاشیزم و نازیسم بالطبع با افکار من سازگار نبود در هیئت وزیران عقیده خود را اظهار می داشتم.

این اختلاف عقیده با رئیس دولت از یکطرف و ضعف و نقاهت مزاجی از طرف دیگر، مرا ناگزیر ساخت که در اواخر اسفند ۱۳۱۸ از پیشگاه سلطنت استدعای معافیت از خدمت را نمودم.

آن شاهنشاه بزرگ که نسبت به بنده نظر لطف و مرحمت داشتند و از خدماتم در وزارت معارف و کشور راضی بودند بوزارت خارجه امر فرمودند که در خارج ارجاع خدمتی نمایند که هم آسایش و استراحت بوده و هم به خدمت خود ادامه داده باشم.

يك روز مرحوم حمید سیاح معاون وزارت خارجه بدیدن من آمد و گفت که چون پست سفارت ایران در برلن خالی است و باید بر حسب امر بشما خدمتی ارجاع شود میخواهیم این خدمت را ما پیشنهاد نمائیم این بنده نیز قبول کردم موافقت نامه یعنی «اگرمان» سفارت شاهنشاهی در آلمان از برلن تقاضا شد.

دو سه هفته از این ماجرا گذشت و خبری نرسید و من متحیر شدم که علت چیست؟ رئیس دولت و آقای جواد عامری کفیل وزارت خارجه هم حقیقت را از من مکتوم میداشتند بالاخره معلوم شد که دستگاه هیتلری با این انتخاب موافقت نکرده اند و به بهانه های ناشایست و تهمتهای ناروا متعذر شده بودند ولی حقیقت همان بود که مرا طرفدار سیاست متفقین و دشمنان خود میدانستند این امتناع از قبول اگرمان بر طبع شاهنشاه بزرگ گران آمده و خوش نمی داشتند که اراده ایشان را دیگران احترام نگذارند.

بعد از دو هفته انتظار یکروز که ایشان باراه آهن عازم مسافرت بشمال بودند مرا در ایستگاه تهران احضار کردند، فرمودند «بروید بوزارت کشور و بهمان کار خود مشغول باشید. مسافرت بخارج ضرورت ندارد».

من دانستم که برای حفظ حیثیت دولت نخواسته اند از بنده ضعیف و بی گناه به تهمتهای ناروای دستگاه هیتلری خفیف و مریهون شوم.

بوزارت کشور رفته و مجدداً بکار پرداختم و از خدماتی که در این مدت انجام دادم از همه مهمتر سعی در عمران و آبادی منطقه و شهر سازی نواحی شمال که آن وقت جزو املاک اختصاصی بود کوشش می کردم.

بعد از دو ماه شب سوم خرداد ۱۳۱۹ يك ابلاغ مجرمانه از طرف مرحوم شکوه الملك رئیس دفتر مخصوص بدستم رسید که اظهار میداشت بر حسب امر مبارك همایونی از خدمت وزارت کشور بر کنار می شوم.

فوراً به رئیس دولت تلفن کردم مرحوم دکتر متین دفتری هم جواباً اطلاع داد که برای ایشان نیز يك همچو ابلاغی رسیده است و هر دو ابلاغ توأماً در آن واحد صادر گردیده بود.

بعد از چند روز معلوم شد که طرفداری و زیاده روی ایشان از حمایت اتباع آلمانی مقیم ایران و مخصوصاً دو نفر از مستخدمین آلمانی که در کرمانشاه و در سرحد ایران گفتگویی در گمرک برایشان پیش آمده بود ایشان امر صریح تلگرافی بنفع آنها صادر کرده بودند. و این اقدام بکلی بر خلاف میل شاهنشاه بود و تصمیم فرموده بودند که ایشان را از ریاست دولت معاف فرمایند و البته برای رعایت موازنه سیاسی مابین طرفین متخاصمین بنده را هم که بطرفداری متفقین شناخته شده بسودم از خدمت منفصل فرمودند، تا بر طرفی کامل دولت که منظور ایشان بود رعایت شده باشد. کابینه دکتر متین دفتری سقوط کرد دولت جدید بریاست مرحوم علی منصور تشکیل گردید و من در خانه منزوی بودم.

چند روز گذشت يك روز تلفون صدا کرد خود مرحوم شکوه الملك بود اظهار میداشتند که میل دارند از بنده عیادت فرمایند. البته مقدم ایشان گرامی بود در این ملاقات که صرفاً جنبه احوالپرسی داشت اگر چه از جریان امر چیزی اظهار نکردند ولی معلوم بود که این دیدار مبشر مرحام و الطاف همایونی است.

این بنده نیز از اینکه عاقبت کار بحسن ختام انجامیده متشکر گشتم و بقول مثل عربی گفتم «رضینا من غنیمه بالایاب»



۲۱

یکسال در وزارت کشور

(۳)

سرشماری

در اواخر فروردین ۱۳۱۸ با سمت وزیر کشور بعرض شاهنشاه پهلوی رسانیدم که اجازه دهند سرشماری جمعیت ایران را که از پانزده سال قبل در قوانین ثبت پیش بینی کرده بودند ولی هنوز انجام نیافته ، بموقع عمل گذارد و بر اداره ثبت احوال کلمه «آمار» نیز افزوده گردد ، این پیشنهاد با يك لبخند رضایت آمیز ایشان مواجه شد.

عمل آمار ایران که از آمال من بود با دستیاری دستگاه اداره ثبت احوال آغاز گردید .

از شاهنشاه استدعا کردم که اولاً اجازه فرمایند اولین قانون سرشماری که در سال ۱۲۹۷ از وظائف اداره کل ثبت احوال قرار گرفته بود و بتصویب مجلس رسیده ولی بعلت آشفتگی امور مملکت تا کنون بموقع عمل گذاشته نشده و اکنون اقتضا دارد که اصلاح شود و قانون جدیدی با مطالعه دقیق تهیه و تصویب شود تا برطبق آن عمل سرشماری در کشور انجام گیرد ثانیاً امر اکید از پیشگاه

همایونی صادر شود که دولت و مخصوصاً وزارت جنگ و وزارتخانه های دیگر همه برای این مقصود بیدریغ با وزارت کشور کمک و معاضدت نمایند و فرماندهان لشکری و فرمانداران کشوری و بالاخره تمام دستگاه حکومت خود را مسئول مساعدت و همکاری بدانند.

این هر دو استدعا موقع قبول یافت و اوامر اکید از ناحیه شاهنشاه کتباً و رسماً صادر گردید.

* * *

مقدمتاً باید دانست که سنت سرشماری در جامعه انسانی، یعنی تعیین تعداد ساکنین يك کشور و احصاء مشخصات و حساب تعداد مسائل مورد نیاز از آثار باستانی جامعه بشری است از وقتی که انسان مدنیت را آغاز نموده و از مرحله توحش بیرون آمده برای مصالح جنگی یا اوضاع اقتصادی و اخذ خراج و مالیات و مسائل دینی بناچار شمارش نفوس را بالظهور لازم دانسته و بآن هر دم نیازمند است.

اسناد تاریخی باستانی که در دست است همه حکایت میکنند که از هزاره سوم قبل از میلاد در مصر و بابل و چین بمنظور تنظیم امور مذهبی و دینی خود در این راه قدم برداشته و افراد سکنه يك ناحیه یا يك شهر و ولایت خود را شماره کرده اند.

کشور باستانی ایران از زمان تشکیل شاهنشاهی هخامنشی و عصر سیروس داریوش برای جمع آوری و تجهیز لشکر یا افزایش خزانه و جمع و خرج مملکت باین عمل مشمول بوده است.

هرودوت یونانی در تاریخ خود از طرز شمارش لشکر عظیم خشایارشا در حمله تاریخی او بیونان از سبك سرشماری سربازان ایران به تفصیل یاد می کند.

همچنین مورخین رومی در زمان ژوستینیان کیفیت سرشماری ارتش ایران را شرح میدهند.

واژه «آمار» و «آمارگر» به زبان فرس قدیم بهمین معنی تا کنون در زبان فارسی باقی مانده یادگار ایام باستانی است.

در کتاب عهد عتیق «تورات» مکرر بوقایعی اشاره می کند که بنی اسرائیل در ازمنه قبل از میلاد قبایل خود را شماره کرده بودند «انجیل» نیز در ضمن ذکر تولد عیسی (ع) در شهر ناصره از سرشماری رومی ها از رعایای امپراطوری خود از جمله شام و فلسطین که مولد آن حضرت است اشاره می کند.

بزرگترین عمل سرشماری عمومی در تاریخ در زمان امپراطوری روم بعمل آمد و این سنت اجتماعی بطور وسیع در تمام حوزه سلطنت قیصرها بظهور رسید و در سال ۵ ق. م. باور اوگوستوس تمام نفوس قلمرو روم را در آن حوزه پهناور سرشماری کردند کلمه لاتین سانسوس Census بمعنی «آمارگیری عمومی» از زمان رومی ها در اروپا باقی مانده و در غالب ممالك همین لغت را بهمین معنی استعمال می کنند.

در طول تاریخ طولانی عصر تاریک و قرون وسطی این عمل در جهان متروک ماند لیکن در قرن هیجدهم میلادی کشورهای اروپائی با توسعه و تنظیم اجتماعی خود ناگزیر به عمل سرشماری پرداختند.

در این زمان در سال ۱۷۵۶ قانونی به تصویب مجلس عوام در انگلستان رسید و بر طبق آن سرشماری آن کشور شروع شد کشور سوئد در ۱۷۴۸ و ایالات آلمان در ۱۷۴۱ و دانمارک در ۱۷۶۹ و اسپانیا در ۱۸۴۸ فرانسه نیز در همان اوقات آن سیستم سرشماری منظم Recensement قانوناً تصویب و اجرا گردید و مراکز مخصوص عمل احصائی تشکیل شد که تا کنون در فواصل چهار ساله الی پنج ساله سکنه مملکت

خود را احصا می کنند و این کار مفید را توسعه داده اند در باره مشخصات گوناگون و مسائل اختصاصی مانند امور کشاورزی و بازرگانی و امور اجتماعی مختلف مانند بهداری و آموزش و فرهنگ و غیره آمار بر میدارند و استفاده می کنند و مراکز و ادارات مخصوص آمارگیری همه جا جزو مؤسسات مهم کشوری قرار گرفته است.

* * *

در کشور ایران در قرون اخیر آنچه معلوم است در زمان ناصرالدین شاه اواخر قرن سیزدهم قمری زمان صدارت حاجی میرزا حسین خان سپهسالار که از امور ممالك خارجه با اطلاع بود و در وزارت علوم شاهزده دانشمند علیقلی میرزا (اعتضاد السلطنه) عمل سرشماری بموقع اجرا در آمده است و مباشر این کار مرحوم میرزا عبدالغفار (نجم الدوله) مؤلف نقویم و کتب علمی دیگر و معلم ریاضی و علم هیأت در مدرسه دارالفنون بوده است.

و ایران اطلاعات جالبی بدست میدهد بعد از مشروطیت در ۱۲۹۵ کابینه اول حسن وثوق الدوله اداره ای بنام ثبت احوال تأسیس گردید و در آئین نامه وظایف آن اشاره به عمل سرشماری و احصائیه شده است .

دو سال بعد در سال ۱۲۹۷ در کابینه دوم وثوق الدوله، اداره مذکور رسماً تشکیل شد و در همان سال عموم مردم تهران اول همه حق رئیس الوزرا و هیأت دولت شخصاً با اداره مذکور رفته احوالات شخصی خود را ثبت و برای اولین بار در تاریخ نام خانوادگی علاوه بر نام شخصی که از سنتهای پسندیده اجتماعی است مرسوم شد. همه کلمات و الفاظ مناسب برای خود اختیار کردند . بعد از آنها بتدریج مردم داوطلبانه با ثبت احوال و اختیار نام فامیلی استقبال کردند اصطلاحات و لغات معمول در آن اداره مانند «سجل احوال» و «ورقه هویت» و غیره که اقتباس

از اصطلاحات ترکیه بود تدریجاً با اصطلاحات فارسی تبدیل گردید. بعد از تصویب قانون نظام وظیفه عمومی ۱۳۰۴ ثبت احوال و صدور شناسنامه که تا آنوقت اختیاری بود ناگزیر اجباری شد و برای ورود جوانان به خدمت وظیفه و برای ورود کودکان به دبستانها همچنین در موقع انتخابات پارلمانی از رأی دهندگان و برای معاملات تجارتنی و اقتصادی برای هر کس ارائه شناسنامه لازم شد از اینرو در بدو تشکیل سلطنت پهلوی تقریباً اکثر سکنه ایران صاحب شناسنامه رسمی شده بودند. در سال ۱۳۰۳ ایام ریاست وزراء اعلی حضرت رضاشاه تصویب نامه‌ای در دولت صادر گردید برای امر احصائیه «عمومی» سرشماری به وزارت کشور ابلاغ گردید و همان تصویب نامه در ۱۳۰۷ بصورت قانون درآمد و از تصویب مجلس شورای ملی گذشت و از آن پس سرشماری يك تکلیف قانونی مملکت شناخته شد. این قانون بموقع اجرا در نیامد و معوق بود تا اینکه در سال ۱۳۱۸ که نویسنده در وزارت کشور برای انجام عمل سرشماری از پیشگاه همایونی بطوریکه در فوق ذکر شد اجازه گرفتم، در این عمل که درست ۱۵ سال از تصویب قانون می گذشت از یمن دولت و از برکت سلطنت پهلوی سازمانها و تشکیلات مملکت نضج گرفته بود و اداره ثبت احوال نیز خود تکامل حاصل کرده و برای شروع به عمل سرشماری عمومی کم و بیش مجهز و آماده شده بود.

* * *

بعد از آنکه استدعای وزیر کشور مورد قبول یافت نخست به وضع قانون جدیدی که مقتضی زمان بود اقدام و قانون دوم سرشماری در خرداد همان سال ۱۳۱۸ به تصویب مجلس رسید.

این قانون دوم مشتمل بر ۷ ماده است که در ماده اول آن میگوید: «سرشماری

عمومی کشور در هر موقع بر حسب پیشنهاد وزارت کشور و تصویب هیأت وزرا بموجب فرمان هما یونی انجام می گیرد.

پس شروع با اجرای این قانون کردم و يك شورای قانونی برای رسیدگی به امور سرشماری در وزارت کشور تشکیل گردید.

بعد از مشاوره قرار شد که ابتدا در يك شهر كوچك و آرام اجرای آن قانون را محل آزمایش قرار دهیم و آمارگران طرز عمل را تمرین نموده و آماده کار شوند و سپس شماره نفوس از پایتخت شروع و بتدریج شهرهای بزرگ و كوچك تا قصبات و شهرکها هر کدام به نوبت خود شماره شدند.

* * *

برای اجراء این اولین سرشماری شهرکاشان در روز اول تیر ۱۳۱۸ مقرر گردید بفرمانداری و یادگان نظامی آن شهر دستورهای لازم داده شد. در روز قبل از آن عده فراوانی آمارگیر از اعضاء اداره آمار در آن شهر متفرق شد. و «پرسش نامه»ها حاضر گردید در آن روز در کاشان تعطیل عمومی بود افراد در منازل و مساکن خود، سربازها و ژاندارمها در مراکز خویش و حتی مسافران در کاروانسراها متوقف گشتند از سحرگاه شروع بجمع آوری پرسشنامهها شد محلات شهر به چند ناحیه تقسیم و در هر ناحیه يك گروه آمارگیر مأمور شدند كوچه بكوچه و خانه بخانه رفته و پرسش نامه را منظمآ تکمیل کردند و تا هنگام غروب سرشماری کاشان بکلی انجام گرفت و تلگرافی مضمون زیر در ساعت هفت بعد از ظهر اول تیر به تهران مخابره شد:

«از کاشان بکاخ سعدآباد: ریاست دفتر مخصوص شاهنشاهی - الساعه سرشماری کاشان و حوالی با کمال دقت پیاپی رسید مجموع نفوس از زن و مرد و كوچك

نتیجه استخراچ بر گهای سر شماری شهر ستانهایکه در سال ۱۳۱۸ - ۱۳۱۹ سر شماری شده

نام شهرستان	تابعیت		معلومات		نقص اتمام		ملاحظات		ملاحظات
	ایرانی	بیگانه	باسواد	بیسواد	سالم	ناقص اتمام	اماکن	خاوار	
گامان	۴۴۹۶۷	۲۷	۶۲۷۶	۲۸۷۱۸	۴۴۳۸۳	۶۱۱	۱۴۵۹۷	-	
تهران	۵۳۵۱۴	۶۵۷۳۵	۲۰۵۵۸۶	۳۳۴۵۰۱	۴۹۲۸۵۳۵۱۵۹	۹۱۱	۹۱۸۹۱	۱۲۸۳۲۳	
تبریز	۲۱۳۱۹۲	۲۵۰	۴۷۶۷۵	۱۶۵۸۶۷	۱۷۱۲۲۱۱۸۳۰	۱۷۱۲	۵۲۹۴۳	۴۴۰۳۶	
مشهد	۱۷۵۰۶۳	۱۳۰۸	۳۶۹۹۳	۱۳۹۴۷۸	۱۷۲۸۷۲	۲۵۹۹	۴۳۵۸۰	۴۲۲۸۴	
اردبیل	۶۳۳۶۴	۴۲	۷۴۱۱	۵۵۹۹۵	۶۲۲۶۲۷۷۴	۶۲۲	۱۶۷۵۱	۱۲۷۲۸	
اصفهان	۲۰۴۴۶۹	۱۲۹	۳۷۰۷۳	۱۶۷۵۵۹	۲۷۰۸۲۰۱۸۹۰	۲۷۰۸	۴۷۶۷۹	۴۷۲۳۰	
همدان	۱۰۳۷۵۳	۱۲۱	۱۸۸۸۱	۸۴۹۹۳	۱۰۲۳۶۴	۱۶۱۰	۲۳۲۷۸	۲۲۴۵۳	
شیراز	۱۲۸۹۰۶	۱۱۷	۲۵۷۳۶	۱۰۳۲۸۷	۱۹۷۴۱۲۷۰۴۹	۱۹۷۴	۲۱۹۵۶	۲۸۳۲۷	
کرمانشاه	۸۸۲۶۱	۴۶۱	۱۶۷۳۸	۷۱۸۸۴	۱۲۲۵۸۷۳۹۷	۱۲۲۵	۱۶۸۰۵	۱۹۶۶۵	
کرمان	۵۰۰۰۸	۴۰	۱۰۲۱۱	۳۹۸۳۷	۷۹۱۴۹۲۵۷	۷۹۱	۱۴۷۱۹	۱۲۰۰۰	
یزد	۶۰۰۳۸	۲۸	۹۳۲۴	۵۰۷۴۲	۱۰۳۹۵۹۰۲۷	۱۰۳۹	۲۶۰۵۷	۱۴۵۱۸	
رشت							۲۷۶۲۵	۲۲۴۰	
بندر بعلوی							۶۳۹۱	۷۹۲۸	
جمع کل							۴۱۸۸۶۹	۴۰۳۹۹۲	

نتیجه استخراج بر گهای سر شماری شهرستانی که در سال ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ سر شماری شده

نام شهرستان	تاریخ سر شماری	جنسیت			مذاهب		تجزیه و تحلیل		ملاحظات
		مرد	زن	جمع	مسلمان	سایر مذاهب	مجرد	متاهل	
کاشان	۱۸-۴-۱	۲۲۰۰۱	۲۲۹۸۳	۴۴۹۸۴	۴۴۹۸۵	۴۴۹۷۵	۱۵۱۹	۲۸۸۲۲	۱۹۱۷۱
تهران	۱۸-۱۲-۱۰	۳۱۲۰۳۸	۲۲۸۰۳۹	۵۴۰۰۸۷	۵۴۰۰۸۷	۴۹۰۰۷۳	۵۰۰۱۴	۳۳۱۵۱۶	۲۱۸۵۷۱
تبریز	۱۹-۷-۵	۱۰۹۶۲۹	۱۰۳۹۱۳	۲۱۳۵۴۲	۲۱۳۵۴۲	۲۰۴۷۴۸	۸۷۹۴	۱۳۴۰۲۵	۷۹۵۰۷
مشهد	۱۹-۱۰-۱۰	۹۲۴۷۶	۸۳۹۹۵	۱۷۶۴۷۱	۱۷۶۴۷۱	۱۷۲۹۵۲	۲۵۱۳	۱۰۴۹۵۳	۷۱۵۱۸
اردبیل	۱۹-۹-۸	۳۱۷۰۰	۳۱۷۰۶	۶۳۴۰۶	۶۳۴۰۶	۶۳۳۶۲	۴۴	۴۰۵۱۴	۲۲۸۸۲
اصفهان	۱۹-۱۰-۶	۱۰۴۵۰۵	۱۰۰۰۹۳	۲۰۴۵۹۸	۲۰۴۵۹۸	۱۹۲۱۵۶	۱۲۴۴۲	۱۲۵۱۳۲	۷۸۴۶۶
همدان	۱۹-۱۰-۲۰	۵۱۷۵۷	۵۱۱۱۷	۱۰۲۸۷۴	۱۰۲۸۷۴	۹۵۷۶۰	۸۲۰۴	۶۶۹۵۵	۳۶۹۱۹
شیراز	۱۹-۱۱-۱۱	۷۰۰۰۷	۵۹۰۱۶	۱۲۹۰۲۳	۱۲۹۰۲۳	۱۲۰۱۹۶	۸۸۲۷	۸۱۴۰۳	۴۷۶۲۰
کرمانشاه	۱۹-۱۱-۱۷	۴۷۲۶۵	۴۱۳۵۷	۸۸۶۲۲	۸۸۶۲۲	۸۳۲۷۰	۵۳۵۲	۵۵۳۶۱	۳۳۲۶۱
کرمان	۱۹-۱۲-۱	۲۵۶۵۴	۲۴۳۹۴	۵۰۰۴۸	۵۰۰۴۸	۴۶۷۴۳	۳۲۰۵	۳۱۶۲۰	۱۸۴۱۸
یزد	۱۹-۱۲-۹	۲۸۸۲۲	۳۱۲۴۴	۶۰۰۶۶	۶۰۰۶۶	۵۱۷۷۸	۸۲۸۸	۲۶۷۱۴	۴۳۳۵۴
رشت	۱۹-۱۲-۱۶	۶۱۴۰۹	۶۰۲۱۶	۱۲۱۶۲۵	۱۲۱۶۲۵				
بندر بولوی	۱۹-۱۲-۱۶	۱۹۴۸۱	۱۸۰۳۰	۳۷۵۱۱	۳۷۵۱۱				
جمع کل		۹۷۶۷۴۴	۸۵۷۱۲۳	۱۸۳۳۸۶۷	۱۸۳۳۸۶۷				

و بزرگ ۴۴۹۶۷ احصا شده صورت تجزیه و تفصیل آن در گزارش جداگانه بعرض خواهد رسید «علی اصغر حکمت»

پس از آنکه مأمورین و آمارگران در کار خود تجربه آموختند نوبت به سرشماری شهر پایتخت رسید. البته اوضاع و احوال جامعه و قلت وسائل نقلیه و کمبود مأمور و آمارگر اجازه نمیداد که احصاء سرشماری تمام مملکت در یک روز انجام گیرد. بنابراین قرار شد که تدریجاً شهرهای بزرگ و کوچک و قصبات را بنوبت احصاء نمایند. (رجوع شود به جدولهای ضمیمه)

* * *

در شهر تهران بسبب وسعت حوزه و کثرت نفوس کار مشکل تر بود. عدّه اعضاء اداره آمار و ثبت احوال برای این خدمت کافی نبود بناچار از جوانان دانشجوی دانشگاه کمک گرفته شد و اوراق پرشش نامه و دفاتر حاضر گردید و برای سرشماری طهران تاریخ روز دهم اسفند ۱۳۱۸ مقرر گشت. شهر طهران و حوالی بیچندین منطقه تقسیم شد و برای هر منطقه یک دسته «اکیپ» به تناسب محل مأمور شدند.

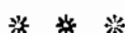
روز جمعه دهم اسفند در تهران تعطیل عمومی بود و همه افراد نفوس در مساکن و اماکن خود متوقف شدند اتفاقاً شب جمعه برف شدیدی باریده و حرارت هوا بیچندین درجه زیر صفر تنزل یافت ولی این پیش آمد در برنامه عمل تأثیری نداشت و از سحر گاهان آمارگران براه افتادند خانه بخانه و منزل بمنزل رفته پرشش نامه ها را تکمیل میگردیدند.

عصر جمعه تمام اوراق جمع آوری و تا اوایل شب استخراج ارقام و جمع بندی آنها انجام یافت و همان نیمه شب نتیجه کامل استخراج و گزارش آن بدفتر مخصوص شاهنشاهی ارسال گردید. روز شنبه در هیئت وزراء بعرض دولت رسید

سکنه شهر تهران و نواحی از هر جهت ۵۴۰۰۸۷ احصا شدند. (تجزیه و تفصیل آن در جدول ضمیمه ثبت گردیده است).

نویسنده روز بعد بواسطه زحمت دو روزه دچار تب شدیدی شده و نتوانستم در آن موقع در هیئت وزراء که در حضور شاهنشاه تشکیل شده بود حاضر شوم و در خانه بستری بودم، بعداً اطلاع حاصل کردم عدد و کمیت نفوس شهر پایتخت مرضی طبع عالی و همت بلند شاهنشده بود زیرا ایشان میل داشتند جمعیت پایتخت خیلی بیش از آنچه سرشماری نشان میداد باشد.

بیفایده نیست گفته شود در اوایل سال ۱۳۰۰ ش از روی مصرف نان و آذوقه شهر از جمعیت تهران آماری تقریبی برداشته شده بود و جمعیت تهران را در حدود ۲۰۰ هزار نشان میداد.



در سال ۱۳۱۹ همچنان اداره آمار بکار خود مشغول بود و آمارگیران پیوسته از شهری به شهری میرفتند و از یازده شهر بزرگ و کوچک سرشماری کردند که صورت مشروح آن در جدولهای ضمیمه بنظر خوانندگان میرسد.

بعداً در سال ۱۳۲۰ اداره ثبت پس از وقایع شهریور مجدداً بکار شروع کرده و از ۲۲ شهر احصائیه برداشتند که ارقام آن در دست نویسنده نیست. با آنکه در شورا گفته شده بود که آمار تمام کشور تا سال ۱۳۲۰ انجام گیرد، متأسفانه حوادث نامیمون سوم شهریور ۱۳۲۰ موجب تأخیر کار اداره آمار شد.

در عصر همایون شاهنشاه آریامهر این عمل مبارک توسعه و نظام زیاد گرفت و مرکز آمار در سال ۱۳۳۴ با قانون جدیدی که در مجلس تصویب و به صحنه همایونی رسید اداره آمار از وزارت کشور مجزی و اداره مستقلی بنام «مرکز آمار»

در حوزه «برنامه پنجساله» تشکیل گردید .

و هم اکنون اداره منظمی با عده‌ای قریب يك هزار تن آمارگر در مرکز آمار ایران با کمال نظم شروع به آمارگیری دهساله کرده و اولین سرشماری عمومی در آبان ۱۳۳۵ شروع و با شرکت قریب ۲۷ هزار آمارگر در مدت ده روز در تمام کشور انجام گرفته و سالنامه مفصل آن در سال گذشته ۱۳۵۲ طبع و انتشار یافت.



۲۲

مدارس نوین‌یاد

(۱)

مقدمه

یکی از آثار برجسته عهد فرخنده پهلوی بنای مدارس نوین در سراسر ایران است که بواسطه تعداد آنها و پراکندگی در عرض کشور از نظرها دور و ذکر آنها در تاریخ آن زمان مهجور مانده است.

این ابنیه که در حقیقت هسته ابتدائی دانشگاههای بزرگی است که بعدها در ایران بوجود آمده‌اند و مخصوصاً در عهد شاهنشاه آریامهر غالب دبیرستانهای شش کلاسه تحول عظیمی یافته و بصورت دانشگاههای کنونی درآمده‌اند مانند دبیرستان فردوسی مشهد که از آن اینک دانشگاه فردوسی بوجود آمده و دبیرستان شاهپور شیراز که بصورت دانشگاه بزرگ پهلوی وجود یافته است هم چنین دانشگاه که از دبیرستان سعدی اصفهان الی آخر .

در سال ۱۳۱۲ دبیرستانهای عمده ولایات که بعضی شش کلاسه تمام بودند در عموماً خانه‌های کهنه مسکونی ملکی دولت یا کرایه‌ای از اشخاص تشکیل شده بود و در مضیق و تنگی جا و نامناسب بودن ساختمان در خور دبیرستان روزگاری بزرگ حمت

می گذرانیدند.

تنها عماراتی که قبل از ۱۳۱۲ بمنظور مدرسه بصورت مدرن و با پیش بینی احتیاجات فنی ساخته شده بود عبارت بود از عمارت مدرسه شاعیه در شیراز و مدرسه شاهرضا در مشهد و مدرسی که دعوت مسیحی آمریکائیه در شمال ایران و مبلغین انگلیسی در جنوب ایران ساخته بودند.

در آن سال همانطور که در تهران بواسطه تکامل و توسعه و موجود بودن اسباب بنای دانشگاه تهران پایه گذاری شد، هم غنان و به موازات آن، در چندین نقطه مهم از خاک ایران نیز دبیرستانهای نوین شروع گردید.

متصدیان و مأموران وزارت معارف بدراهنمائی و طراحی مهندسین و معماران خارجی و داخلی دست بکار بنای عمارت دبیرستانها شدند و پوشیده نیست که اهمیت این گونه عمارات تاجه پایه به رشد عقلانی و توسعه فکر جوانان کمک میکند و آنها را مستعد قبول تعلیمات عالیہ مینماید چنانکه از آن تاریخ به بعد دانش-آموختگان دبیرستانهای نو بنیاد در اطراف مملکت با داشتن دیپلم کامل متوسطه به تحصیل در دانشگاه تهران روی آوردند و عده آنها همه ساله رو به افزایش است.

* * *

ساختمانهای وزارت معارف از این قبیل بر سه گونه بود: ۱- عمارت دبیرستانهای کامل متوسطه ۲- دانشسراهای تهران و ولایات که بموجب قانون تربیت معلم مصوب اسفند ۱۳۱۲ بنا شده و بموجب آن قانون ساختمان دانشسراها با خوابگاه و سایر لوازم فنی اجباری بود ۳- ساختمان کوچکتری برای دبستانها که در شهرها و قصبات و روستاهای ایران ساختند و پرداخته گردید. این سنت محمود

که در زمان خدمتگزاری نگارنده شروع کردید، وزرای بعدی نیز همان روش را تعقیب کردند مخصوصاً در زمان وزارت مرحوم اسماعیل مرآت و آقای دکتر عیسی صدیق و آقای دکتر محمود مهران سرعت پیشرفت برعهده ساختمانها پی پی میافزود.

نباید فراموش کرد که طرح نقشه‌های عمارات دبیرستانها بدست هنرمند مهندسین عالیمقام از ایرانی و خارجی انجام میگرفت و نمای بعضی از آن نقشه‌ها با رعایت سبک معماری اصیل ایران در منتهای نفاست انجام می‌گرفت و همه با کلمه مبارک «توانا بود هر که دانا بود» مزین بود.

معماران خارجی ما عبارت بودند از موسیو آندره گدار فرانسوی، موسیو مارکوف از مهاجرین روس، موسیو سیر و مهندس فرانسوی و موسیو دو بروی فرانسوی و مهندس موسیو کرفتر آلمانی و مهندسین ایرانی عبارت بودند از: مهندس محسن فروغی و مهندس سموئیل سعید کردستانی و مهندس حسین جودت، و اجرای نقشه ساختمان دانشگاه تهران را به طرح موسیو آندره گدار در زیر نظر فنی و علمی خود داشت و این عمل را بنحو شایسته انجام داد.

مجاهده و کوشش بسیار که از طرف مأمورین و نمایندگان معارف در شهرستان حوز، مأموریت خود بکار میرفت الحق موجب شکر گذاری است. آنچه از این آقایان بیاد دارم آقای مزینی رئیس معارف مازندران سرنپ ریاضی رئیس معارف فارس، آقای ذوقی رئیس معارف خراسان و آقای امامزاده رئیس معارف اصفهان و آقای علی اکبر مهران رئیس معارف خوزستان و آقای دیباج نماینده معارف در اردبیل و آقای رادسرت رئیس معارف یزد بودند که متأسفانه اسامی تعدادی از آنها در خاطر نمانده است.

* * *

دستگاههای ساختمانی دبیرستانها در تهران از سازمانهای مخصوص کمک

می گرفتند و بطوری مجهز شده و به خوبی به راه افتاده بود که در قرب پنج سال خدمت این بنده در معارف شصت و سه دستگاه ساختمانی نو آئین برای آموزشگاههای عدیده در کشور ایران وجود داشت و شرح آنها در سالنامه های وزارت معارف به تفصیل آمده است. ضمناً بعضی از عمارات مناسب نیز از آثار شرکت نفت در خوزستان و میسیون مسیحی آمریکائی در تبریز، رضائیه، مشهد، تهران رشت و همدان و مدارس دعوات انگلیسی در اصفهان، کرمان، ویزد از اعتبارات مخصوص خریداری شد که اکنون محل استفاده است.

در این ساختمانها به پیروی از بناهای تاریخی سبک معماری ایران در آنها رعایت میشده است و دارای اختصاصاتی چند بود. اولاً وسعت مکان و الزام به داشتن محل کتابخانه و آزمایشگاه ثانیاً به پیروی از یکی از سنن پسندیده که نمودار فرهنگ ایران است، برای هر دبیرستان یکی از اساتید ادبیات و شعرای نامدار در تهران و ولایات قطعانی به شعر فصیح سروده که حاوی نصیحت بدانش آموزان و دعا به دولت شاهنشاه و ذکر ماده تاریخ مناسب به حساب جمل مسجل میشد. بزرگان ادب که در این باره یادگارهایی در عالم باقی گذاشته اند و قطعات سروده ایشان با خط کاتبان هنرمند به شیوه نستعلیق در روی کاشیهای زیبا و ظریف نقش شده اند عبارت بودند از مرحوم محمد تقی بهار ملک الشعرا، استاد جلال همائی، مرحوم رشید یاسمی، روحانی شیرازی و دهقان کرمانی و بعضی از اساتید شعر در ولایات که اسامی آنان در نظر من نیست.

خلاصه وقتی که این نویسنده در ۱۷ تیر ۱۳۱۷ از خدمت معارف معاف شدم، سی باب عمارت دبیرستان و دانشسرا در مملکت خاتمه یافته بود که در ذیل اسامی و بعضی توضیحات و مشخصات در باره هر یک عین قطعات ماده تاریخ آنها درج میشود.

۱- دانشسرای مقدماتی پسران تهران

۲- دانشسرای دختران تهران

۳- دانشسرای پسران تبریز

۴- دانشسرای دختران تبریز

۵- دانشسرای کرمان

۶- دانشسرای مقدماتی پسرانه مشهد

۷- دانشسرای کشاورزی شیراز

۸- دانشسرای کشاورزی رضائیه

ابنیه نو بنیاد که در وزارت معارف در طول ۱۳۱۳ شروع گردید، سه نوع

بودند :

۱- دانشسراهای پسرانه و دخترانه که به موجب قانون تربیت معلم مصوب اسفند ۱۳۱۳ بمنظور تربیت معلم بطور شبانه روزی می بایستی ۲۵ باب در مرکز و شهرهای بزرگ ایران ساخته شود و در آنها حداکثر اصول فنی در عمارت مدرسه رعایت شود و لوازم اقامت برای دانش آموزان مانند خوابگاه و آشپزخانه آماده شود.

۲- دبیرستانهای کامل متوسطه که به منظور تربیت نوجوانان و آماده ساختن آنها برای ورود به دانشگاه در شهرهای بزرگ با رعایت اصول علمی و فنی در همان سال ۱۳۱۳ شروع شد و در امتداد زمان تا ۱۳۱۸ خاتمه یافت و هنوز هم به متابعت از بنای نمونه و سرمشق، دبیرستانهای جدید بی درپی ساخته میشود که شرح بعضی از آنها در این خاطرات به تدریج ذکر میشود.

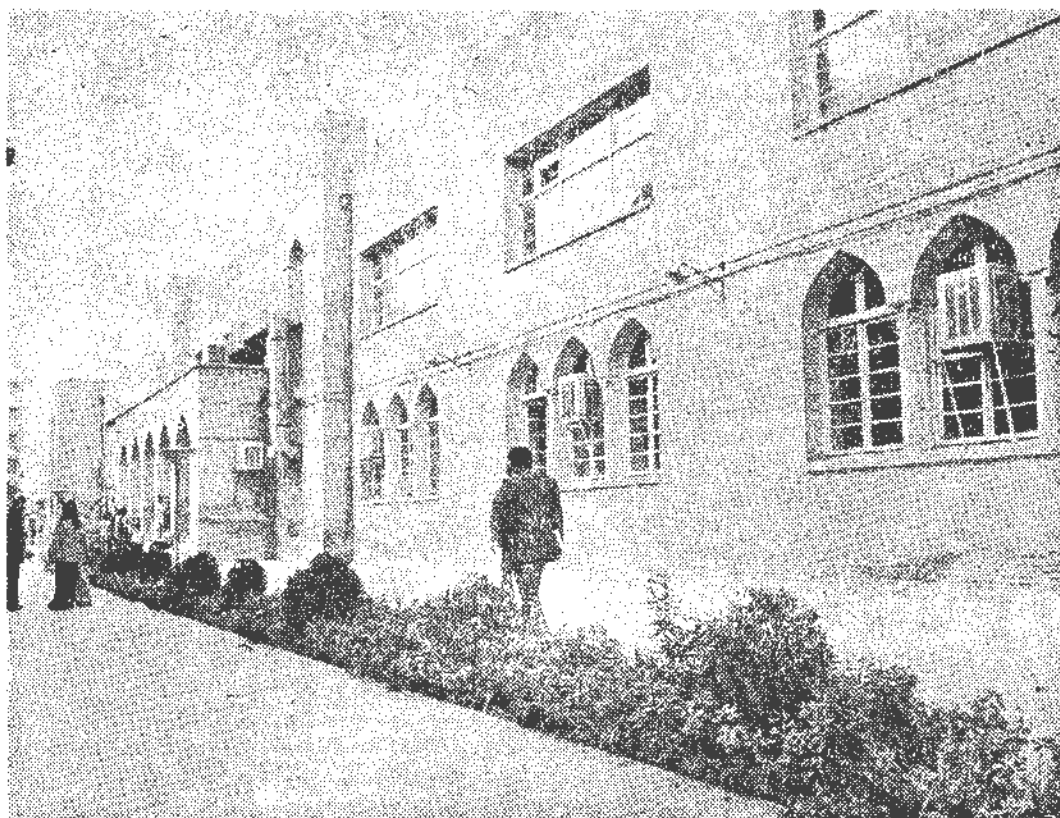
۳- عمارات دبستانی که با رعایت اصول فنی چهار کلاسه در دهات و شش کلاسه در پایتخت و تمام شهرها و قصبات به همان نسبت کوچکتر بنا می شد و لسی از ذکر آنها بواسطه کثرت و تعداد آنها در این خاطرات صرف نظر مینماید.

دانشسراها

۱- دانشسرای مقدماتی پسران تهران.

این عمارت که اکنون در خیابان روزولت تهران وجود دارد و محل دانشسرای عالی است، در ۱۳۱۲ در زمینی وسیع که در اولین کابینه شخص شاهنشاه فقید با مقام نخست‌وزیری به منظور ورزش و بازیهای فوتبال به مساحت تقریبی ۳۰۰۰۰ متر خریداری شده بود، ساخته شده است.

پس از تصویب قانون تربیت معلم آن زمین خالی برای بنیاد اولین دانشسرا اختصاص داده شد ولی در عوض اراضی وسیعی در همان خیابان با اندک مسافت از مرحوم حاجی مخبر السلطنه هدایت به مساحتی افزون از ۲۰۰۰۰ متر مربع خریداری



دانشسرای پسران تهران ، خیابان روزولت

شد و در آنجا برای ورزش يك استاد يوم به گنجایش ۱۵۰۰۰ نفر برای بازیهای فوتبال و در میدانی و غیره ساخته شد که مجموع آنها به مناسبت باغ امجدیه. مجاور آن امروز بنام ورزشگاه امجدیه محل استفاده جوانان و ورزشکاران معروف است.

* * *

دانشسرای پسران تهران به مهندسی موسیومار کوف مهندس و معمار روسی در دو طبقه ساخته شد و رعایت اصول فنی در آن به حد اکمل بعمل آمد در طبقه اول کلاسها و تالار و امفی تئاتر مدور کتابخانه و سالن ورزش است. طبقه دوم دو طالار بسیار وسیع برای خوابگاه دانش جویان.



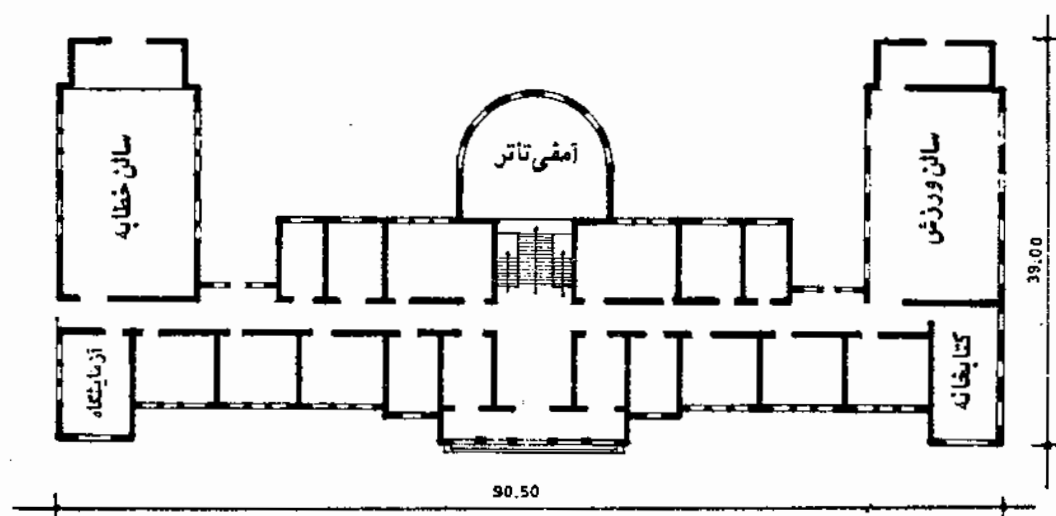
نمای خارجی دانشسرای پسران تهران خیابان روزولت

(به نقشه صفحه بعد مراجعه شود) فضای محوطه که شامل عمارت اصلی و آشپزخانه و يك دبستان در ضمیمه جنب آن است، که آقای دکتر محمود مهران

وزیر معارف وقت بانی آن بودند.

مساحت عمارت اصلی زیر بنا ۱۲۱۰ متر مربع است البته در زمان ریاست آقای دکتر هوشنگ شریفی بهمان سبک و اسلوب عمارات قدیم اضافاتی بسیار در آن بعمل آمده است.

طبقه دوم مشتمل بود بر دو تالار بسیار وسیع برای خوابگاه دانش آموزان. بنای دانشرای مقدماتی پسران در بهار سال ۱۳۱۳ شروع و در روز تاریخی هفدهم دی ماه ۱۳۱۴ با حضور شخص اعلی حضرت شاهنشاه و علیاحضرت ملکه پهلوی افتتاح یافت و این عمارت زیبا و باشکوه با پرده کشایی بانوان ایران و آزادی نسوان در سالنهای طبقه دوم جنبه تاریخی مهمی در حیات اجتماعی بانوان پیدا کرد که شرح آن در خاطره نهم قبلا نگاشته شد. در سال ۱۳۱۵ دانشرای طهران بایکصد نوآموز شبانه روزی شروع بکار کرد. در تعلیمات فنی و علمی جوانان با برنامه مخصوصی که برای دانشراها تصویب شده بود به کسب علم مشغول شدند. ماده تاربخ آن



نقشه طبقه همکف دانشرای تربیت معلم طهران

عمارت جلیل‌القدر را مرحوم ملک‌الشعرا بهار سروده‌اند که دوطرف دهلیز ورودی آن کتیبه شده است و از این قرار است:

در دیوار غربی و شرقی دهلیز ورودی :

بعهد پهلوی شاهنشاه ایران که از فرش

توانا گشت ایرانی ، بلند آوازه شد ایران

ببرد از کوشش و همت به بازوی وطن سستی

بییوست از ره آهن به جسم مملکت شریان

برون از این دو نعمت، نعمت امنیت و صحت

نمود از چار قدرت ملک را ستوار چار ارکان

ز قانون قدرت دولت ز صنعت قدرت ملت

ز لشکر قدرت ظاهر ز دانش قدرت پنهان

فرستاد از ره شفقت ز فرزندان این کشور

گروهی را پی کسب هنر سوی فرنگستان

هم‌از امرش به هر مرزی و هر شهری و هر کوئی

دبستان و دبیرستان و دانشگاه شد بنیان

در دیوار شرقی دهلیز ورودی.

یکی تا پرورد سعدی یکی تا آورد حافظ

یکی بن رشد و بن سینا دگر بو نصر و بو ریحان

سپس فرمود مر دستور دانای معارف را

که پی‌ریزد یکی دانشرا چون روضه رضوان

زیمین همت شاهانه و دل‌سوزی «حکمت»

پی افکندند استادان یکی کاخ اندرین میدان

بسالی بیش و کم شد ساخته کاخی که میگوید

نشیش راز با ماهی فرازش راز با کیوان

بماند جاودان زیرا ز صدق افتاد بنیادش

چو بنیادی ز صدق افتاد جاویداست در کیهان

رقم زد کنگ مشکین بهار از بهر تاریخش

که «این دانشرا دائم همایون باد برایران»

۱۳۱۲

* * *

۲- دانشسرای دختران تهران

در انتهای ضلع شمالی خیابان شاه آباد نزدیک میدان بهارستان خانه قدیمی و کهنه‌ای بود متعلق به یکی از شاهزادگان عهد قاجاریه معروف به امیرخان سردار.

بعد از او این خانه بدو وزارت معارف انتقال یافت و سالها محل یکی از دبستانهای دخترانه شد.

در سال ۱۳۱۳ بمنظور تأسیس دانشسرای دخترانه در تهران آن بنای قدیمی را وزارت معارف منهدم کرد و بانقشه‌ای که مهندس سموئیل سعید کردستانی طرح نمود بنای عمارت جدیدی در آنجا آغاز شد. و تا سال ۱۳۱۶ ساخته و پرداخته گردید و شامل کلاسها و طالارهای مخصوص خطابه و کتابخانه و لابراتور و غیره بود. مساحت آن محوطه ۱۷۵۵ متر مربع است و چند سال نیز محل دانشسرای دختران تهران بود و معلمه تربیت میکرد. بعدها آنرا بصورت يك دبیرستان در آوردند و بنام «شاهدخت» موسوم شد در این اواخر آن بنا را نیز خراب کرده و

عمارت جدیدی ساخته‌اند که محل «دیرستان شاهدخت» است. ماده تاریخ بنای آنرا نویسنده بسال قمری این چنین الهام یافت. در دیوار شرقی عمارت کتیبه شده بود.

بعهد پهلوی شاه جوان بخت	که تا گیتی است نامش یاد باشد
به شاه آباد شد محکم بنائی	کش از دانش پی و بنیاد باشد
به تاریخش رقم زد کنگ حکمت	«دیرستان ز شاه آباد باشد»

۱۳۵۶ هجری قمری * * *

۳- دانشسرای پیران تبریز.

یکی از ابنیه زیبا و باشکوه ایران دانشسرای تبریز است که هم زمان با دانشسرای تهران و مشهد و شیراز و اصفهان و کرمان و غیره شروع شد. این ساختمان که در خیابان خاقانی در مرکز شهر تبریز در نزدیکی رودخانه میدان چای واقع است در سال ۱۳۱۵ آغاز گردید. بر روی لوحه یادبودی که از فاز در زیر پلکان ورودی دانشسرا در دل خاک نهفته این عبارت بفارسی سره تحریر شده: «هنگام شاهنشاهی پادشاه ایران پناه سردودمان پهلوی رضاشاه که زندگانش در ازباد نخستین سنگ ساختمان دانشسرای تبریز در این جایگاه فرخنده بنیاد شد. اردیبهشت ماه ۱۳۱۵ خورشیدی»

محل این بنای مبارک در زمینی است که بنام «سربازخانه» قدیم معروف بود و آنرا شهر داری تبریز به معارف واگذار کرد و در جنب آن عمارت کتابخانه تربیت که در سال ۱۳۰۵ مرحوم محمدعلی تربیت رئیس معارف آغاز کرد قرار گرفته و با اضافات و توسعه‌ای که در آن داده شد، محل استفاده دانشسرا نیز واقع شد. نقشه ساختمان از اطافها و تالارها و کلاسها و ملحقات و میسدان و ورزش و

کتابخانه و خوابگاه و آشپزخانه همه اثر مهندس سیروفرانسوی است که در تحت نظر او تماماً از آجر و سنگ و آهن و سیمان بنا شده است.

مقداری اراضی از عمارات و خانه‌های مجاور نیز خریداری و به محل سر بازخانه اضافه گردید. مجموع مساحت زمین آن ۲۰۴۵۲ متر مربع و مساحت زیربنای طبقه اول ۲۴۵۰ متر مربع است عملیات ساختمانی که از اردیبهشت ۱۳۱۵ شروع شد در تیرماه ۱۳۱۸ خاتمه یافت.

در آذرماه ۱۳۱۶ نویسنده این خاطرات آن بنای مبارک را افتتاح کرد و عملیات ساختمانی آن تا سال ۱۳۱۸ ادامه داشت. بهمین مناسبت آقای استادجلال همائی قطعه ذیل را برای یادبود تاریخ آن انشاء فرمود:

ساحت مشکین این دانشسرا	مشک افشان و عبیر آمیز باد
دانش آموزانش را دامن پاک	از خطای جهل در پرهیز باد
شهز حکمت این بنا بر پای ساخت	عروة الوثقاس دست آویز باد
زنده از دانشسرا تبریز کرد	زنده نامش تا به رستاخیز باد
از همائی خواستم تاریخ گفت،	«زنده از دانشسرا تبریز باد»

* * *

۴- دانشسرای دختران تبریز

این بنا را در سال ۱۳۰۵ مرحوم محمد علی تربیت رئیس دانشمند وقت معارف آذربایجان تأسیس نمود بنام «دارالمعلمات» بنای کوچکی بود که غیر از چند کلاس از سایر تجهیزات و لوازم فنی مانند تالار خطابه کتابخانه و آزمایشگاه را فاقد بود در سال ۱۳۱۳ همان بنای کوچک توسعه یافته و ساختمان آن تکمیل شد و تا سال ۱۳۱۴ عملیات ساختمانی در آن ادامه داشت و در همان سال آن را افتتاح کردم ماده تاریخ آن یکی از فضایل تبریز کلمه «مجدایران دخت» در آورد و بعد از تحولاتی اکنون

مجله دانشسرای دخترانه شهر است

این کلمه را در ضمن قطعه‌ای بنده نویسنده به نظم درآورده‌ام که این است.

دختر ایران چو از مجد و شرف	سرفراز آمد ز اقطار جهان
گشت بریا از پی تعلیم او	این معلم خانه آذربایجان
جستم از تبریزیان تاریخ آن	گفت با من فاضلی از آن میان
دخت ایران چون بزرگ آمد ز مجد	«مجد ایران دخت» شد تاریخ آن

شاهنشاه پهلوی همیشه دقیقاً متوجه بودند که اندکی از آثار بیکانگان در کشور باقی نماند، از جمله تأکید میفرمودند که ابنیه و عماراتی که در شمال و جنوب مملکت میسیونرها و مبلغین عیسوی ساخته و در آنجا مدرسه یا مریم‌خانه تأسیس کرده‌اند وزارتخانه‌های امور و معارف خریداری نمایند و عذر آنها را بخواهند. انجمن‌های خیریه مسیحی اروپا و آمریکا در قرن نوزدهم همه‌جا و جوی از ارباب خیرات جمع‌آوری کرده و آنرا بتدریج صرف تأسیس مدارس و مریم‌خانه در ممالک شرق از آنجمله ایران مینمودند.

قدیم‌ترین آنها میسیون آمریکائی در آذربایجان غربی رضائیه (ارومیه) بواسطه وجود مجامع عیسوی محلی مانند ارمنی و نستوری در آن ایالات تأسیساتی داشتند و افزون از یکصد سال پایگاه مذهبی، کلیسا، باغ نباتات و مدارس متوسطه پسران و دختران بنیاد نهاده بودند و کشیش‌های داوطلب از آمریکا در حدود ۱۸۵۰ میلادی در آنجا به تدریس زبان انگلیسی و نشر دعوت مسیحی مطابق عقیده خود به اصول و مذهب کلیسای پروتستان میپرداختند.

در سال ۱۳۱۳ که این نگارنده منصوب به خدمت معارف شدم مأمور شدم که مدارس آنها را خریداری کرده و از آنها «خلع‌ید» نمایم.

البته این مؤسسات خیریه تاحدی به حال مردم بی بضاعت شرق مفید بود و کشیش‌ها و معلمان و پزشکان که از آمریکا و انگلستان آمده بودند به خدمت مردم اشتغال داشته و حتی فداکاریها نموده بودند. مثلاً در موقع بروز قحطی و امراض عمومی جان خود را فدا میکردند و خدمات آنها به جای خود قابل قدرشناسی بود ولی اصراری که در نشر دعوت مسیحی نشان میدادند البته برای یکپارچگی ملی ایران که مستلزم وحدت عقیده و ایمان است مضر و خطرناک بود و اطفال مسلمان که بواسطه کمبود مدارس ملی ناگزیر به مدارس آنها میرفتند افکارشان مشوب و آلوده میگشت در آن سال از انگلیسی‌ها عمارات مدرسه اصفهان و کرمان خریداری شده و در شمال از آمریکائی‌ها مدارس مشهد و رضائیه و همدان و رشت به قیمت روز خریداری گردید.

این ابنیه به سبک جدید و مناسب با چگونگی فنی تعلیم و تربیت بود این موقعیت فرصتی بدست داد که آن مدارس را محل دانشسرا قرار داده و از زحمت و هزینه گزاف بنائی تازه و اتلاف وقت آسوده شویم تفصیل این مدارس که محل دانشسراهای پسران و دختران گردید مختصراً نگاشته میشود که پژوهندگان و محققین تاریخ معارف شاید از آن استفاده نمایند.

* * *

۵ - دانشسرای کرمان

شش دانگ باغ وسیع واقع در خیابان زریسف کرمان که از قناتی به همان اسم مشروب میشد در آبانماه ۱۳۱۵ از میسیون انگلیسی خریداری شد مساحت آن قریب به ۲۰۰۰۰ متر مربع و زیربنای آن ۱۵۰۰ متر مربع بود و از سال ۱۳۱۶ تا کنون محل دانشسرای پسرانه کرمان است. در اینجا بی فایده نیست که مخصوصاً

گفته شود که علاوه بر این باغ و عمارت مدرسه «جم» شش دانگ خانه محل بانك شاهنشاهی واقع در بازار وکیل به مساحت ۶۰۰ متر از آن بانك خریداری شد که اکنون همه این ابنیه محل دبیرستانهای جم و حیات وادب است . باید گفته شود که بقیمت روز آن باغ و عمارات به میسیون انگلیسی پرداخت گردید .

* * *

۶ - دانشسرای مقدماتی پسرانه مشهد

وزارت معارف در سالهای ۱۳۱۴ - ۱۳۱۶ يك بنای دبیرستان مفصل بنام فردوسی در آن شهر شهیر بنا نمود که شرح آن جداگانه ذکر خواهد شد. ولی برای دانشسرای مشهد عمارت جدیدی ساخته نشد بلکه از اراضی وسیعی که از میسیون مبلغ مسیحی آمریکائی در سال ۱۳۱۳ خریداری شد استفاده گردید .

در مشهد در جنب مریضخانه آمریکائی زمین وسیعی خریداری به مساحت ۲۲۸۰۰ متر مربع که در آنجا يك بنای دوطبقه به منظور کتابخانه و کودکستان آمریکائی ها ساخته شده بود . این زمین در همان کوی محل دانشسرای مشهد در آن زمان تحت ریاست مرحوم دکتر فیاض شروع بکار نمود .

بعداً از محل موقوفه آستان قدس در همین زمین يك باب عمارت نیز بنا شده و به اختیار معارف مشهد گذارده شد . و در سال ۱۳۲۴ در آن عمارت که دارای فضای بسیار وسیع بود میدانهای ورزش و سالن غذاخوری و خوابگاه دانش آموزان دانشسرا بنا شد . و يك آموزشگاه بنام دبستان ضمیمه نیز ساخته و به « نادری » موسوم است و بعضی دبستانهای دیگر در همان اراضی ساخته شده در وقت حاضر پنج مؤسسه آموزشی در آن محل بوجود آمده که از همه مهمتر دانشسرای پسرانه مشهد است .

* * *

۷- دانشسرای کشاورزی شیراز

این دانشسرا در باغ وسیعی است موسوم به باغ «سالاریه» بنام سالار السلطان «قوام الملك» این آموزشگاه در جنوب شرقی شیراز واقع است و ۴۳۰۰۰ متر مربع مساحت دارد و در سال ۱۳۱۰ خریداری شد. در بنای مرکزی مدرسه‌ای تأسیس گردید که بنام دانشسرای کشاورزی موسوم است علت این اختصاصی آن بود که این باغ وسیع که در حوالی آن اراضی مزروعی موقوفه فراوانی وجود داشت، يك مرکز مناسبی بود که علاوه بر تربیت معلم عادی میتواند جهت تربیت آموزگار برای تعلیم مقدمات کشاورزی به دانش آموزان نیز قرار گیرد.

به موجب يك تصویب نامد صادر از شورای عالی معارف در سال ۱۳۱۴ مقرر شده بود که همه ساله بیست نفر از محصلین دانشکده کرج در مغرب تهران به منظور تعلیم فنون کشاورزی به خرج وزارت معارف تربیت شوند که بعد از اختتام دوره تحصیل به خدمات آموزشی استخدام شده و در ولایات به سمت معلم کشاورزی بکار مشغول گردند دانشسرای شیراز در همان شهر تأسیس شد که خوشبختانه فعلاً دائر و محل تربیت معلم میباشد.



۸- دانشسرای کشاورزی رضائیه

در سال ۱۳۱۳ که ابنیه فرهنگی مؤسسات میسیون پروتستان آمریکائی از طرف دولت ایران خریداری و بساط مدارس مبلغین آمریکائی در آذربایجان و همدان و رشت و مشهد و طهران و مدارس مبلغین انگلیسی در اصفهان و یزد و کرمان برچیده شد و بهای آن ابنیه را وزارت معارف پرداخت نمود چنانکه گفته شد مدارس آنها در شهرهای مذکور به وزارت معارف انتقال یافت.

در شهر رضائیه پنج مؤسسه به تصرف وزارت معارف درآمد و مؤسسه از نظر

فنی اشکال نداشته و به نقشه و مهندسی مخصوص ساخته شده بود در سال ۱۳۱۴ مؤسسه اول بنام دبیرستان پسرانه رضاشاه کبیر و مؤسسه دوم دبیرستان شاهدخت پس از مرمت و تعمیر کافی و بنای اضافات به اداره معارف رضائیه داده شد که شرح آن در جدول ذیل داده شده است و چنانچه مشاهده میشود باغ نباتات وسیع در خارج شهر اختصاص به دانشسرای پسرانه رضائیه یافت.

ردیف	نام مؤسسه	مساحت عرصه و اعیان	مساحت زیر بنا
۱	اداره فرهنگ	۲۳۰۷۳۶ متر	۳۲۱ متر
۲	دبیرستان رضاشاه کبیر	۶۰۴۰ متر	۶۶۲ متر
۳	منزل پذیرائی	۶۷۶ متر	۲۳۸ متر
۱	دبیرستان شاهدخت	۱۰۰۰۰ متر	۸۶۸ متر
۵	دانشسرای کشاورزی	۷۵۰۰ متر	۱۵۲۵ متر

* * *

۹- دانشسرای مقدماتی اهواز

این بنای زیبا در ساحل شرقی رود کارون در سال ۱۳۱۴ بر طبق نقشه‌ای که مهندس مشار رئیس راه آهن خوزستان طرح و بر ساختمان آن نظارت فنی میفرمود ساخته شد اداره معارف خوزستان را در آن زمان آقای علی اکبر مهران اداره میکرد و دقت و اهتمام کافی در نمای این ساختمان بعمل آورد. این بنا مرکب از دو حیاط و منظره‌ای بسیار دلربا و جالب دارد و تمام آن از آجر ساخته شده که یکی برای تعلیم و آموزش و دیگری قسمت شبانه روزی است با کلاسهای متعدد و لوازم فنی و لابراتوار و کتابخانه و تالار خطابه همه را دارا میباشد و در و بهر مرقعه ۶۷۸۰ متر مربع مساحت آن است:

قطعه‌ای متضمن ماده تاریخ که دانشمند فقید رشید یاسمی سروده است و در جبهه اتاقها با کاشی کتیبه شده است.

در زمان خسرو ایران زمین	شهریار دادگستر شه رضا
صد بنای سودمند و استوار	کرد در هرسوی خوزستان بنا
«حکمت» آن دستور دانش پرورش	کرد برپا این مهین دانشرا
از پی تاریخ آن گفتا (رشید)	«دانش از دانشرا گیرد علا»

۱۰- دانشرای خرم آباد

این بنا در سال ۱۳۱۲ در زمینی به مساحت ۱۰۰۰۰ متر مربع به نیت تربیت کودکان عشایر لرستان در شهر خرم آباد در محله منوچهر آباد بنا گردید و در ابتدا «دارالترجمه عشایری» نامیده میشد. تا سال ۱۳۱۶ مورد استفاده جوانان عشایری الوار جنوب بود پس از اینکه دارالتربیه منحل شد محل دبیرستان پهلوی گردید و چون عمارات آن مختصر و ناقص بود در سال ۱۳۴۴ آن بنا را تخریب ر ساختمانی از نو برای دانشرای مقدماتی دختران آن شهر نوسازی و تجدید بنا کردند که در حال حاضر دائر است. ماده تاریخ و کتیبه ندارد.



مدارس نو بنیاد

(۳)

دبیرستانها

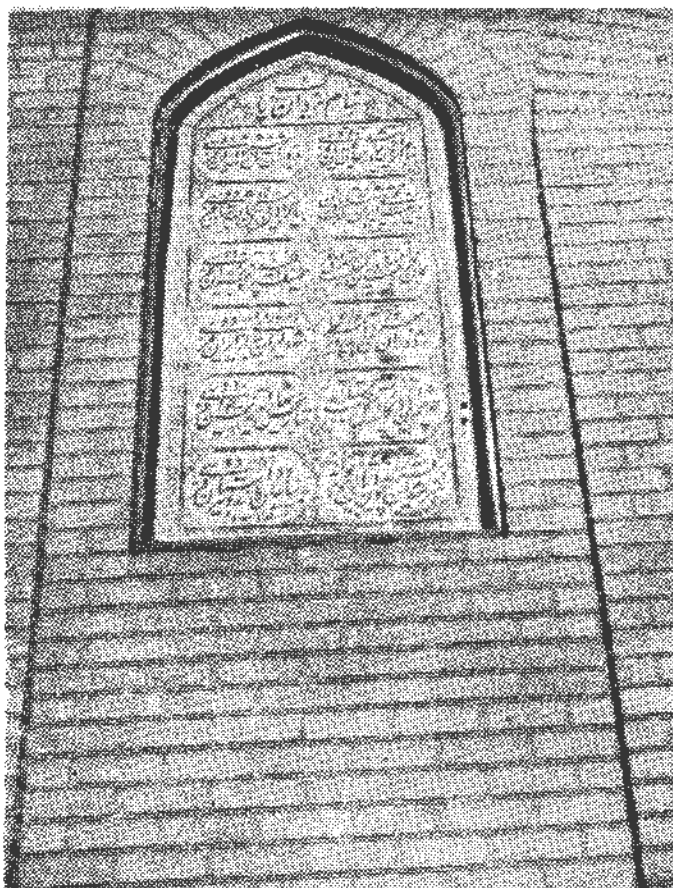
چنانکه درخاطره سابق مذکور شد بعد از ساختمان دانشسراهای مقدماتی که قانون تربیت معلم بنای آنها را برعهده وزارت معارف الزام میکرد یکعهده دبیرستان نیز از سال ۱۳۱۳ به بعد سبک جدید و اسلوب فنی در اکتاف و اطراف ساخته گردید که همه به عمارت رفیع و فضای وسیع ممتاز و با اطاقهای مخصوص کلاس درس و آزمایشگاه و کتابخانه و طالار خطابه و دیگر لوازم فنی و ضروری مجهز هستند.

آنچه در نظر است شائزده بساب دبیرستان تا سال ۱۳۱۷ شروع گردید که غالباً در ایام تصدی خدمت نگارنده در وزارت معارف رسماً افتتاح گشت و در موقع افتتاح با حضور حکمران و وجوه محترمین و رؤسای ادارات دولتی محل با خطابه‌های شورانگیز که مخصوصاً از طرف دانش‌آموزان ایراد میشد مراسمی بعمل می‌آمد، از خصائص ویژه این ساختمانها آن بود که اداره معارف به یاد بود اتمام آن ساختمان کتاب مفیدی از آثار قدیم و ادبیات غیره انتخاب کرده و به طبع میرسانیدند که به روزگار بیادگار و پایدا بماند.

این دبیرستانها همه دوازده کلاس یعنی شامل سه کلاس دوره اول و نه کلاس شعب طبیعی و ادبی و ریاضی بودند.

منظور از ساختمان و تأسیس آنها تربیت نوجوانانی بود که خود را برای ادامه تحصیلات عالیه حاضر و آماده میساختند و دانش آموختگان حق ورود به دانشگاه تهران را حاصل میکردند و هدف آن بود که زمینه تحصیلات عالیه را برای جوانان کشور در محل خودشان فراهم سازد.

سابقاً در غالب شهرهای ایران عماراتی که برای مرکز تعلیم و تربیت ساخته



ماده تاریخ دبیرستان فردوسی مشهد

می‌شد کمتر وجود داشت و باستثناء مشهد (دبیرستان شاهرضا) و شیراز (دبیرستان شاپور) و تبریز (دبیرستان فردوسی) در سایر بلاد دبیرستانها در خانه‌های استیجاری تأسیس شده بود و در آن اماکن به‌عسرت بسیار دچار بودند. ساختمانهای مدارس متوسطه نو بنیاد افکار را آماده ساخت که از آن وقت به بعد این سنت محمود و روش پسندیده ادامه یافته و در همه شهرها و حتی قصبات عماراتی مخصوص جهت تعلیمات متوسطه ساخته می‌شود.

۱- دبیرستان فردوسی مشهد

عمارت این دبیرستان در قسمت خارج از شهر قدیم شروع شد مساحت محدوده آن ۲۰۵۰۰ متر بود که ۱۲۰۰ متر مربع زیر بنا دارد.

از سال ۱۳۱۳ شروع و در سال ۱۳۱۵ خانه یافت دارای دو کتیبه منظوم و منثور است که در دو طرف در ورودی عمارت بر دو لوح مرمر منقوش شده قسمت منظوم که بر عهده شادروان ملک الشعرای بهار خراسانی واگذار شده بود نگاشته می‌شود.

«بنام یزدان پاک»

بنام ایزد که نوشد در جهان عنوان فردوسی

بدوران شهنشه تازید دوران فردوسی

به زینت بخشی ایران شهنشاه ملک دربان

بها کرد این دبیرستان به شهرستان فردوسی

بمان کز همت خسرو در این حکمت سرای نو

فضیلت افکند بر تو بفرزندان فردوسی

رسد دوران بهروزی در آید روز پیروزی

شود ایران امروز به از ایران فردوسی

چو ختم این یاد کار آمد کل حکمت بیار آمد

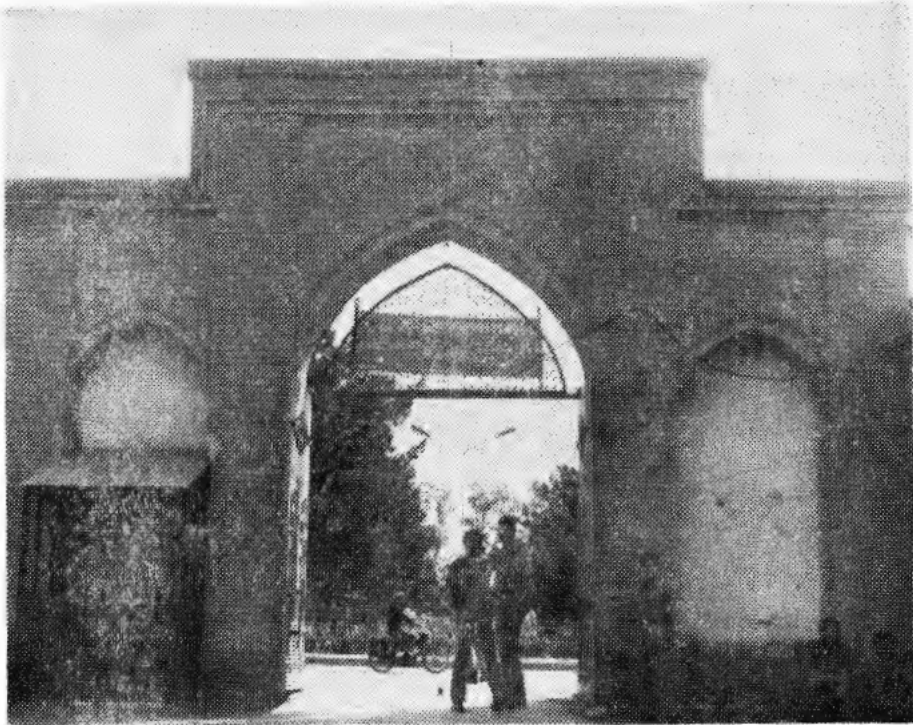
بتاریخش بهار آمد مدیحت خوان فردوسی

هنرمند آفرین داند چو این تاریخ بر خواند

«بدنیا جاودان ماند دبیرستان فردوسی»

از نوادر حوادثی که در ایام ساختمان دبیرستان فردوسی اتفاق افتاد این بود که شخص نیکوکار و کریمی مبلغ یک هزار تومان چک بنام اینجانب محرمانه فرستاد و خواهش کرد که آن وجه مصرف ساختمان دبیرستان فردوسی بکار رود اسم وامضاء آن بخشنده عالیقدر معلوم نشد.

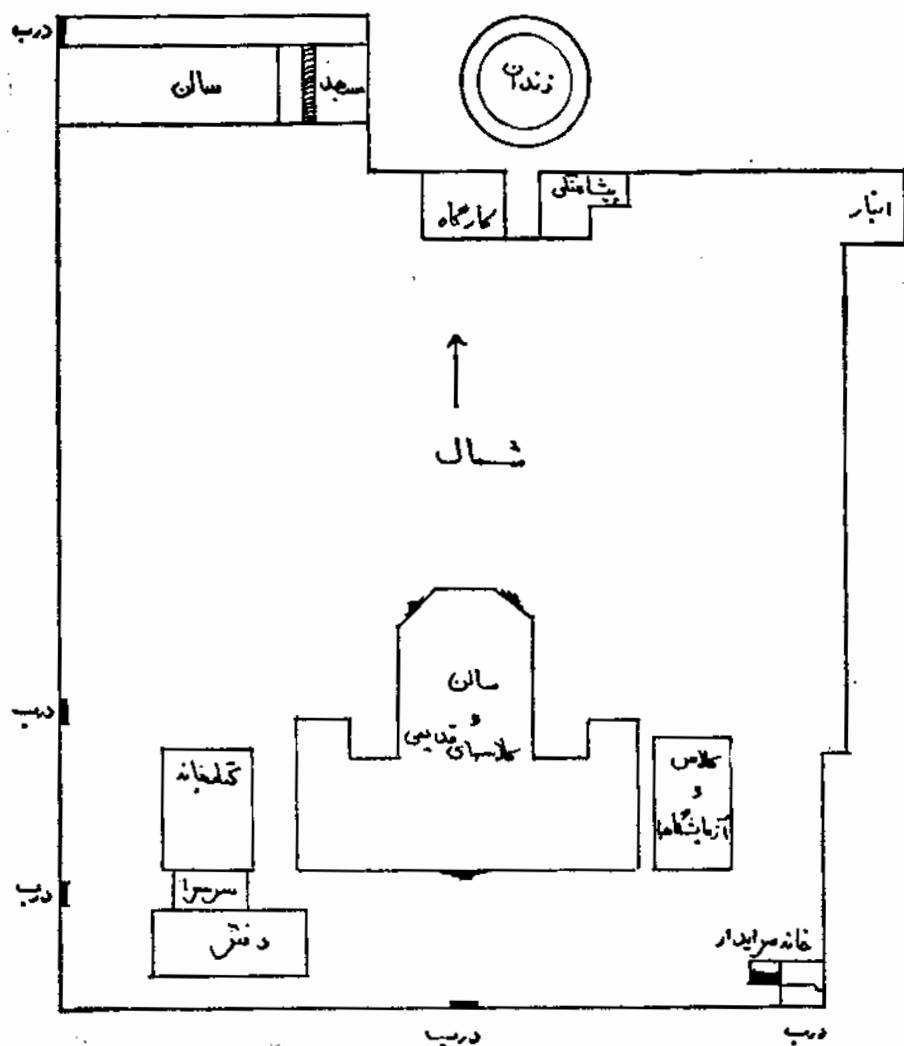
من نیز آنرا به مصرف ساختمان کتابخانه مدرسه رسانده و بنام آن بخشنده گمنام لوحه‌ای ثبت و در محل نصب گردید و در روزنامه اطلاعات از آن بخشنده کریم تشکر کردم تا همه کس به نیت خیر آن مرد خیر پی ببرد.



سردر دبیرستان خیام نیشابور

۲- دبیرستان خیام نیشاپور

دبیرستان خیام نیشاپور که محل آن در میدان مرکزی آن شهر قرار دارد در ۱۳۱۵ پی ریزی و در ۱۳۱۸ افتتاح گردید در کنار فلکه مرکزی شهر واقع شده است و



مساحت کل ۱۴۰۶۰ متر مربع
 کلاسها و سالن تدریس ۱۴۰۶ متر مربع

طرح هم کف دبیرستان سعدی - اصفهان

دارای کلاسهای متعدد و فضای وسیع است ماده تاریخ ندارد رجوع شود به عکس بنا.

۳- دبیرستان حکیم نظامی قم

این بنا که تماماً با آجر و سنگ بنا گردید از سال ۱۳۱۳ شروع و در سال ۱۳۱۶ افتتاح گردید. سبک بنا کاملاً ایرانی است و مهندس سیرو فرانسوی نقشه آنرا طرح و در اجرای آن نظارت نمود. سبک نمای آن بنا کاملاً ایرانی است. زمین در محوطه باغ وقفی ساخته شده مساحت آن ۲۰۰۰۰ متر مربع و مساحت زیر بنا ۴۵۳۰ متر مربع است.

قطعه‌ای مشتمل بر تاریخ افتتاح اثر طبع دانشمند مرحوم رشید یاسمی به خط زیبا در جبهه مدرسه با کاشی ساخته شده.

دارای سالن خطابه و کلاسهای متعدد و کتابخانه و آزمایشگاه میباشدا شعاری حکمت آموز در خارج و داخل عمارت از سخنان نظامی گنجوی انتخاب و همه در آن با کاشی کتیبه است.

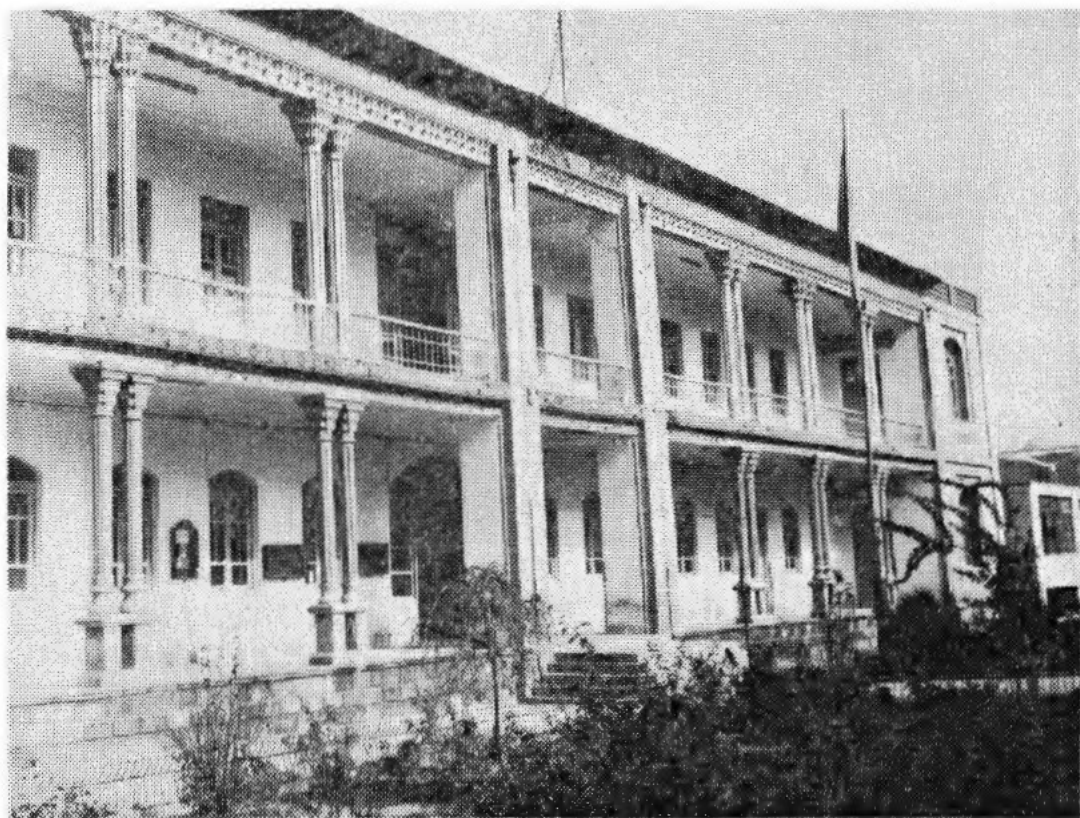
رونوشت کتیبه دبیرستان حکیم نظامی

بگاه خسرو دانا رضا شاه	که از دانائی‌اش ایران تواناست
شهنشاه بزرگ دادگستر	که فر تابناکش کشور آراست
وزیر نامور حکمت پی افکند	بقم کاخی که بس ستوار و زیباست
جوانان اندرین گلزار چینند	گل کردار نیک و گفته راست
کلید فرهی و کامیابی	از این درجست هر کش چشم بیناست
بتاریخش رشید یاسمی گفت	«کلید گامها در دست داناست»

۴- دبیرستان سعدی اصفهان

در سال ۱۳۱۴ در شهر اصفهان در زمین جنب عمارت تاریخی موسوم به «طالار طویل» ساختمان دبیرستان دو طبقه شروع گردید و در سال ۱۳۱۶ مصادف با

هفتصدمین سالگرد تألیف گلستان بنای آن خاتمه یافت این عمارت شامل کلاس‌های متعدد برای تعلیم و آزمایشگاه و کتابخانه و خطابه و غیره میباشد مساحت عرصه آن ۱۴۰۶۰ متر مربع است برای ماده تاریخی آن ارباب شهیر میرزا حسن جابری انصاری که از اجله فضایی آن شهر تاریخی است در ظرف دو روز دو قطعه فصیح به نظم در آورد که یکی در جبهه عمارت با خط خوب در کاشی مرغوب کتیبه شده است. متأسفانه در شمال خارج آن بنای نامطلوب زندان شهربانی اصفهان قرار دارد. در مراسم شروع و اختتام آن حکمران اصفهان و وجوه محترمین شهر حضور داشتند.



دبیرستان سعدی - اصفهان

متأسفانه این بنای محکم و زیبا اکنون در معرض آفت نقشه‌های طراحان شهر افتاده و شهرداری اصفهان به‌عنوان توسعه‌میدان «نقش جهان» می‌خواهد آنرا خراب نماید ولی در پی اعتراض و شکایت مردم معارف خواه اصفهان کتباً در ذیل يك نامه رسمی حکمران وقت اصفهان وعده داده است که عمارتی دیگر بنام دبیرستان سعدی بنا خواهد کرد.

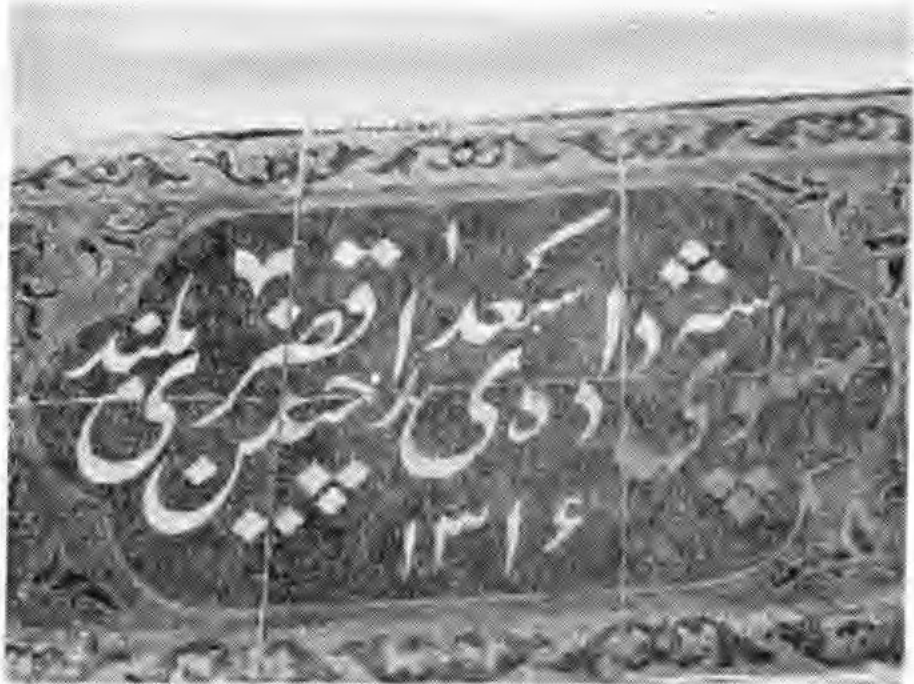
کتیبه ماده تاریخ دبیرستان سعدی - اصفهان (۱)

هیچ‌ش‌ه چون پهلوی در راه علم و معرفت

از زمین تا هفتمین انجم تازاند سمند

پرده اجلال او را چرخ میدوزد پرند

ز آفت عین‌الکمالش دهر میسوزد سپند



کتیبه ماده تاریخ دبیرستان سعدی - اصفهان

(۱) مرحوم حاجی میرزا حسن خان جابری انصاری رحمه‌الله علیه از فرط جودت طبع کمال دانش در يك شب دو قطعه شعر شامل دو ماده تاریخ نظم در آورده یکی کتیبه شده و دیگری بچاپ نرسیده است.

دد ره دانش به کشور بیخ نادانی بکند
 شاه دانش پرور آمد چون فریدون سربلند
 مدرک ارخواهی معارف را نگر در مردوزن
 دختران دانش آموز اختران سربلند
 هم مدارس شد فراوان در بلاد و در قراء
 هم صنایع بین فراوان مردم از آن بهره‌مند
 در ریاضی چون قلیدس میزند آن طفل طعن
 آن دگر در مناطق آرد بر ارسطو ریشخند
 بعد تهران اصفهان نصف جهان از لطف شاه
 صید صد وحشی علوم آورد نیکو در کمند
 وز همه نام آوران سعدی یگانه استاد
 گوی سبقت برد در میدان شهرت بنگرند
 این دبیرستان که بر نام وی اکنون شد بنا
 در شگفتی چون خورنق در متانت چون سهند
 «حکمت» آن دستور دانش پرور دانا نواز
 خواست تاریخ بنا از «جابری» دردمند
 گفتمش سعدی بشیر از است و این نام و نشان
 از کجا در اصفهان هم زنده شد هم ارجمند
 دیدمی از عالم بالا روان شیخ گفت:
 «پهلوی شه داد سعدی را چنین قصری بلند»

۵- دبیرستان ایرانشهر - یزد

دبیرستان ایرانشهر با سبک معماری کلاسیک قدیم ساخته شده و بنظر ساختمانهای سنتی کاروانسراهای ایران را نشان میدهد ولی باطن آن شامل اطاقهای وسیع و روشن و ملحقات مانند طالار خطابه و آزمایشگاه و کتابخانه میباشد. این بنای ابتکاری و ظریف مطابق و طرح مهندس سیر و فرانسوی در سال ۱۳۱۴ پی ریزی و در ۱۳۱۶ اختتام پذیرفت و در طی مراسم باشکوهی افتتاح گردید اشعار کتیبه که در آن بنا باکاشی نصب شده از مرحوم بهمنیار دانشمند کرمانی از این قرار است:

به فرخ عهد پهلوی شاهنشاه ایران
 که گشت از فر او کشور بداد و دانش آبادان
 شهنشاهی که در بهبود کار ملک و دین عزمتش
 اساسی نو کند هر روز از علم و هنر بنیان
 مهین دستور دانش پرور فرخ سیر «حکمت»
 که باشد شاه را از جان و از دل بنده فرمان
 پی افکند این همایون کاخ دانش را به آیینی
 که ماند چون دگر آثار شاهنشاه جاویدان
 اساسی باشکوه و فر که از تأسیس آن باشد
 اساس مملکت با پایه علم و عمل ستوان
 بنائی خوش که ماند تا ابد بر صفحه گیتی
 وجودش بر نکوئیهای عصر پهلوی برهان
 جوانا گرتوانش خواهی اینجا کسب دانش کن
 که از دانش توانی کرد هر دشوار را آسان

کمال معرفت میجوی و آئین هنرمندی
 که نتوان بردگوی نیکنامی جز بدین چوگان
 به رفتار نکو، گفتار خوش، پندار پاکیزه،
 عمل با علم توأم دار و پیشی جوی بر اقران
 ز «بهمنیار» در تاریخ این فرخ بنا بشنو
 «بعلم آباد بینم مرز یزد از این دبیرستان»
 و نیز قطعه‌ای مفصل در تاریخ بنا آقای شکوهی شاعر شهیر یزد سروده‌است
 که باید بیت ختم میشود:

«شکوهی» گفته است ای دانش‌اندوز «هنر را زین دبیرستان بیاموز»

۱۳۱۶



۲۴

مدارس نو بنیاد

(۳)

بقیه دبیرستانها

۶- دبیرستان سپهر - شاهرضا

این بنا که بنام شاعر ومورخ معروف مرحوم سپهر کاشانی نامبردار است در شهرضا (قمشه) ساخته گردید و مرحوم تاجالدین امامزاده از ابتدا تا انتها کوشش واهتمام داشت.

بنا در ۱۳۱۵ شروع و در ۱۳۱۸ افتتاح گردید در قطعه زیر ماده تاریخ بنا کتیبه شده است:

بهعهد پهلوی فخر کیان سر حلقه شاهان

که چون باغ جنان ازامنیت شد کشور ایران

بی بسط معارف گشت صادر امر شاهانه

که در هر جا بنا گردد دبستان و دبیرستان

بدستور مهین دستور «حکمت» شد بنام شه

دبیرستان بنا - در شهرضا چو روضه رضوان

رئیس معرفت خواه معارف سال تاریخش

طلب فرمود تا ماند چو نام شاه جاویدان

سپس «تاراج» از روی ادب تاریخ آن گفتا

ز امر پهلوی شد باز ابواب دبیرستان

مساحت این مدرسه ۱۵۶۲ متر مربع است.

۷- دبیرستان شاپور - کازرون فارس

این دبیرستان در قصبه کازرون (فارس) به سبک ابنیه قدیم محلی با سنگ بنا شده و معمار آن از اصفهان به آنجا فرستاده شد و طاق تالار را برپا کرد این بنا در سال ۱۳۱۴ شروع و در سال ۱۳۱۶ اتمام یافت و افتتاح شد و شامل طالار خطابه و کلاسها و کتابخانه است.

مساحت محوطه ۱۰۸۵۰ متر مربع که ۱۳۰۰ متر مربع زیر بنا دارد قطعه کتیبه آنرا مرحوم روحانی وصال انشاد و در طالار با کاشی کتیبه شده است.

چون ز همت داد شاه پهلوی	کشور شاپور و جم را آبروی
شهر شاپور کهن آباد شد	آبهای رفته باز آمد بجوی
قصر شاپور رنگون شد بر فراشت	کاخ علمی کز فلک بر بود گوی
شد دبیرستان شاپور و بیافت	باغ علم و دانش ازوی رنگ و بوی
«حکمت» دستور با دستور شاه	شد چو در انجام خدمت کامجوی
«زان میان روحانی این تاریخ گفت»	«علم و دانش زین دبیرستان بجوی»

۸- دبیرستان پهلوی بروجرد

دبیرستان پهلوی بروجرد عمارت زیبایی است که در شهر بروجرد به مهندسی موسیو سیر و فرانسوی نقشه آن طرح و در سال ۱۳۱۵ آغاز و در سال ۱۳۱۷ افتتاح گردید.

دارای فضای وسیع و ۲۵ اتاق برای کلاس و وسائل و سایر لوازم و سالن خطابه و کتابخانه است. مساحت محوطه ۱۱۶۲۱ متر مربع و مساحت عمارت

زیر بنا ۱۸۷۹ متر مربع است قطعه‌ای مشتمل بر ماده تاریخ اثر طبع استاد همائی کتیبه شده است :

شکر یزدان را که آب رفته باز آمد به جوی
دانش آنده نشست و خاک غم بر باد شد
کشور آزادگان با نیروی علم و هنر
از کمند دیو رست از بند جهل آزاد شد
دانش آموزا توئی نو باوه مهد کمال
فرخا پیری که چون تو کودک نوزاد شد
خدمت استاد بگزین زانکه در هر پیشه‌ای
خدمت استاد باید کرد تا استاد شد
از توانائی بخندد بر دلت هر آرزوست
گر ز دانائی دلت خندان روانت شاد شد
زین نکو آئین بنا شهر بر وجود ای عجب
غیرت باغ ارم رشك بت نو شاد شد
شاید از نازد بدین نیکو بنامرد حکیم
زانکه با حکمت بنا وزرای شه آباد شد
از «همائی» خواستم تاریخ بنیادش نوشت
« این دبیرستان باسم پهلوی بنیاد شد »

۹- دبیرستان پهلوی همدان

بنائی ظریف واقع در اراضی قلعه کهنه همدان . زمین این قلعه تماماً در اختیار ارتش شاهنشاهی بود و در شهریور ۱۳۱۳ بر حسب استدعای بنده نویسنده آن زمین را شاهنشاه فقید بمعارف مرحمت فرمودند و در همان سال تحصیلی

کلنگ بنای آن با حضور جماعتی از معاریف شهر و رؤسای ادارات دولتی بزمین زده شد.

مساحت آن دبیرستان ۱۱۰۰۰ متر مربع است و مساحت زمین زیر بنا ۲۵۰۰ متر مربع و ساختمان آن تماماً با سنگ و آجر ساخته شده و دارای ۲۷ اتاق و يك طالار خطابه و کتابخانه و لابراتوار است.

مهندس آن شادروان مسیو مارکوف روسی بود که از روسیه بعد از انقلاب ایران مهاجرت کرده و تا آخر عمر در ایران به خدمت مهندسی و معماری اشتغال داشت.

در يك کتیبه قطعه ماده تاریخی اثر طبع مرحوم آزاد همدانی که از دبیران دانشمند همدان بود در سالن خطابه با کاشی نگاشته شده است. و آن این است:

در زمان پهلوی شاه کبیر	کز جهانداری فزونتر ارجم است
شد ز «حکمت» آن میهن دستور او	کز هنرمندی شهر عالم است
اندر اکباتان بنائی بر نهاد	کانچه در وصفش سخن گوئی کم است
بهر تاریخش خرد گفتا که چون	«این بنا با علم و حکمت توأم است
لاجرم بشنوز «آزاد» آنکه گفت:	«علم و حکمت زین بناء محکم است»

۱۰- دبیرستان پهلوی زنجان

این دبیرستان اولین بنای عمارات مخصوص مدرسه در ولایات است به نقشه طرح مهندس مارکوف روسی در اراضی وسیع قبرستان متروک در بیرون شهر واقع شده است. ساختمان این دبیرستان در سال ۱۳۱۳ شمسی شروع و در سال ۱۳۱۵ خاتمه یافت.

مساحت عرصه این مدرسه ۲۷۵۸۰ متر مربع و مساحت زیر بنای عمارت ۲۴۸۰ متر مربع است.

قنات مخصوص و آب جاری دارد با منظره دلکش.
 ماده تاریخ آن در سر در تالار خطابه با کاشی کتیبه شده است و اثر طبع مرحوم
 میرزا ابوالقاسم فخرالاشراف از هفتمین دانشمند معارف می باشد.
 چو نام پهلوی زیب دبیرستان زنجان شد
 بدانش زنده از این نام قابلهای بی جان شد
 بود چون اسم اعظم با اثر نام شهنشاهی
 که از یکبار گفتن بهر ماصدمشکل آسان شد
 بیمن همت حکمت کر آن دستور دانشور
 بنای علم مستحکم طلسم جهل ویران شد
 پیا گردید در زنجان بنائی محکم و زیبا
 دبیرستان برای مردم آن شهر و سامان شد
 بمعاند جاودانی این بنا پاینده در کیتی
 چو این بنیان بنام نیک شاهنشاه ایران شد
 ز طبع فخر تاریخ بنا مصراع اول بود
 «چونام پهلوی زیب دبیرستان زنجان شده»

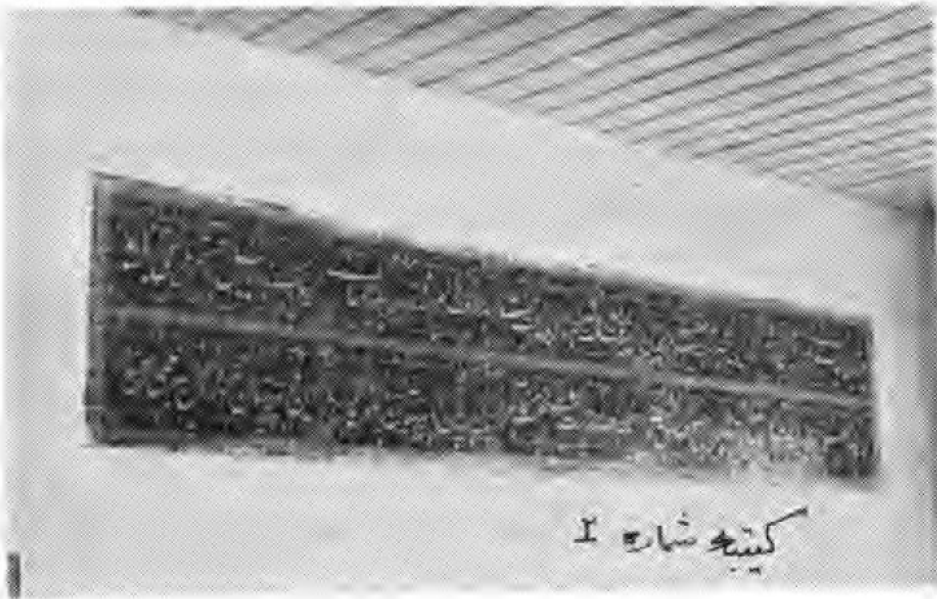
۱۱- دبیرستان صفوی اردبیل

این دبیرستان در خیابان پهلوی در عمارتی دو طبقه با آجر و سیمان به سعی
 و اهتمام خاصی ساخته و پرداخته شده مساحت محوطه ۱۱۸۷۶ متر مربع و
 مساحت زیر بنا ۷۰۷۶ متر مربع است. در سال ۱۳۱۵ این ساختمان شروع و در
 سال ۱۳۱۷ سمی و کوشش آقای دیباج نماینده معارف خاتمه یافت. قطعه ماده تاریخ
 آن اثر طبع استاد مرحوم بهار ملک الشعرا با خط نستعلیق بر روی کاشی در راهرو
 طبقه دوم کتیبه شده است.

در زمان پهلوی شاهنشاه ایران گز او شد
 جایگاه چهل نازل پایگاه علم و لا
 پیشرفت معرفت شد هم عنان باهمت شه
 تا که بر صدر وزارت گشت «حکمت» مسند آرا
 هر طرف ز امر شه و تدبیر دستور معارف
 شد دبستان و دبیرستان و دانشگاه بر پا
 اینک اندر اردبیل آن شهر تاریخی بنا شد
 این دبیرستان که دارد نزل هر علمی مهیا
 گر توانائی طمع داری هنر بگزین که باشد
 مرد نادان ناتوان و مردم دانا توانا
 از صفای شیخ چون شد ختم این بنیان عالی
 هم بنام نامی آل صفی آمد مسما
 زد رقم کلک بهار از بهر تاریخ بنایش

«باد دائم اردبیل از این دبیرستان مصفا»
 واقعه غریب و قابل توجه درباره این دبیرستان این بود که اساس هزینه
 بنای آنرا شاهنشاه بزرگ شاه اسماعیل از باطن نورانی خود پرداخته و کمتر از
 محل اعتبارات دولتی صرف آن شده است.

تفصیل آن واقعه اینست که در سال ۱۳۱۲ سارقین دستبرد بدمقبره آن شاه
 بزرگ زده و مقداری از ضریح را که تماماً از طلای ناب ساخته شده بود به سرقت
 برده بودند. در سال ۱۳۱۳ دزدها دستگیر و تمام قطعات مسروقه بدون نقص بدست
 آمد. روزی که این خبر از اداره ژاندارمری اردبیل به تهران اطلاع داده شد
 مصادف با ایامی بود که نویسنده این خاطرات در صدد تهیه اعتباری بودم که برای



کتیبه دبیرستان صفوی اردبیل

آرامگاه خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی بطوریکه در خور مقام آن خواجه بزرگوار باشد به مصرف رسانم. یکروز در منزل مرحوم فروغی نخست‌وزیر با وزیر دارائی مرحوم داور در این باره جلسه‌ای داشتیم ولی وزیر مالیه به بعضی دلایل بطور قطع و جزم از بذل این اعتبار استنکاف نمود و تقاضای وزارت معارف را رد کرد و مجلس با کمال تأسف بدون نتیجه تمام شد.

شب از باطن آن خواجه بزرگ با نیتی خالص از دیوان او به سنت قدیم تفال‌زده و از روح او استعداد نمودم این غزل آمد:

گر می فروش حاجت رندان روا کند ایزد گنه بیخشد و دفع بلا کند
بنده قال را نیک گرفته و امیدوار شدم که حاجت روا خواهد شد درست

فردای آن شب تلگرافی که اخبار از دستیابی به طلاهای مسروقه میداد از تبریز واصل گشت در دل گفتم که چون این حاجت باجابت رسیده سزاوار است که از وجوه فروش قطعات آن ضریح که همیشه در معرض دستبرد بود وجهی فراهم سازیم و

مخصوص بنای آرامگاه حافظ نمائیم . طلاهای مسروقه به تهران رسید و فروخته شد و وجه کافی برای ساختن آرامگاه خواجه فراهم گردید . از روح فیاض آن شاه بزرگ که این مبلغ شایان را از غیب عنایت فرموده بود از وجه موجود آن دبیرستان را ساخته و بر آن «صفوی» نام نهادیم که انشاء الله همیشه برقرار باشد.

۱۲- دبیرستان فردوسی بندرپهلوی

دبیرستان فردوسی بندرپهلوی بنای ظریفی است که با همه تنگی مکان چون مشرف بر پارک (بلوار) و منظره دریاست بسیار زیبا میباشد فضای وسیع اطافها که طلاب پهلوی در مرآء و مد نظر دانش آموزان را شامل است و تمام تجهیزات مدرسه از کلاسهای درس و طالار خطابه و کتابخانه و غیره رعایت شده .

مهندس کرفتر آلمانی نقشه آنرا تهیه و اجرا کرده است و نشان (آرم) دبیرستانهای فردوسی در همه جا عبارت از دورنمای آرامگاه آن گوینده بزرگ به شکل بدیع با آجر در سر در آن ابداع آن مهندس است .

مساحت محوطه بنا ۱۰۰۸ متر مربع و فضای محدوده آن ۸۲۸ متر مربع است .

قطعه ای متضمن سال تاریخ بنا اثر طبع اساد جلال همائی در دهلیز ورودی باکشی کتیبه شده است :

شد دبیرستان فردوسی بنادر پهلوی

چون پی شه نام محکم همچو بخت شه جوان

کاروان علم زی قدرت شتابد کن شتاب

تا به نادانی نمائی باز پس زین کاروان

دانش پی ، حکمتش بنیاد و دانائی اساس

امن ملکش پاسدار و عدل شاهش پاسبان

ره بدانائی بری سوی توانائی بکوش
تا ترا از نیروی دانش بتن آید توان
شد بدستور معارف طرح این فرخ بنا
از صفا و تازگی نیکوتر از باغ جنان
دانش آموزا گرت سودای دانش درس است
همین در دانش برویت باز شد، هشدارهان!
شد یکی بیرون و تاریخ از همائی خواست گفت:

« این دبیرستان ز فردوسی بماند جاودان »

این مدرسه را که بنام فردوسی مفتخر بود اخیراً محل آموزشگاه دختران
قرار دادند و متأسفانه متصدیان وقت که هنر ناشناس بودند اسم فردوسی و نشان زیبای
آرامگاه فردوسی را که ابداع و اختراع مهندس دانشمند بوده است و در سطح دیوار
بطور برجسته از آجر بنا شده بود محو کردند.

۱۳- دبیرستان شاهپور رشت

دبیرستان نوبنیاد شهر رشت مساحت آن با محوطه زیر بنا ۲۳۸۱۹ متر -
مربع است و مساحت زیر بنا ۱۰۶۷ متر مربع میباشد این ساختمان در شمال شرقی
شهر رشت واقع شده و یک ساختمان خریداری شده ضمیمه آن است.
پی ریزی بنای جدید در سال ۱۳۱۴ شمسی بنیاد شد و در سال ۱۳۱۴ جشن
افتتاح آن با تشریفات تمام انجام گرفت قطعه ماده تاریخ آن اثر طبع استاد جلال
همائی است.

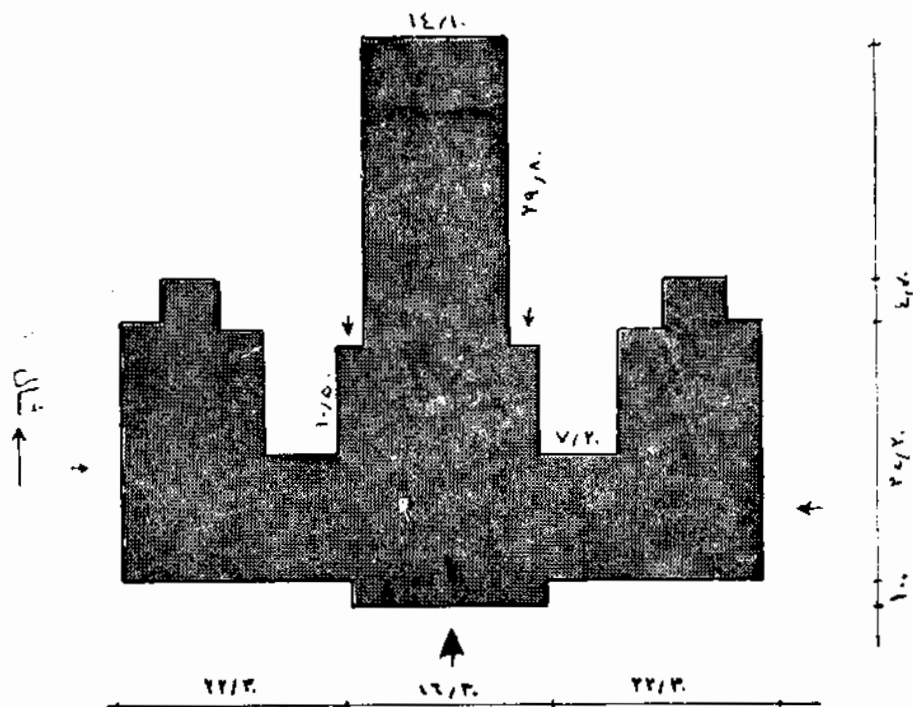
کشور ایران به فر شاه ایران پهلوی

سرفراز آمد چنان کز آسمان افراخت سر

شد سمر اندر جهان نام وی از کردار نیک

مرد را آن به که گردد از نکو کاری سمر

نقشه کروکی اولین ساختمان ساخته شده دبیرستان شاهپور دشت



نقشه علامت ورودی ساختمان است

نقشه کروکی ساختمان دبیرستان شاهپور دشت

برگشاد از رأی «حکمت» جان دانش‌پروبال

وین مثل باشد که جان را حکمت آمد بال دیر

کرد بنیاد این دبیرستان بنام شاهپور

این دبیرستان از این نام همایون یافت فر

کلین پژمرده گردد تازه از باد بهار

وز دبیر با خرد نخل وجود آید به بر

فر دانائی توانائی فزاید مرد را
 وان توانا تر که دارد فضل و دانش بیشتر
 چارده سال از هزار و سیصد افزون شد تمام
 « این دبیرستان که باشد مأمن علم و هنر »



دبیرستان شاهپور بابل

۱۴- دبیرستان شاهپور بابل

در قسمت جنوب شهر تاریخی بابل که سابقاً «ارم» بعد «بار فروش» و اکنون بابل نامیده می شود در کنار استخر بزرگی موسوم به بحر ارم که اکنون زمین آن خشک و مرکز پارک زیبایی است دبیرستان بابل بنام شاهپور بنا گردید شروع ساختمان در سال ۱۳۱۵ و اختتام آن در سال ۱۳۱۸ انجام گرفت.

نقشه آنرا مهندس مارکوف روسی طرح کرده مساحت کل محوطه ۲۹۰۰ متر مربع و مساحت زیباینا ۱۵۰۰ متر است در داخل اشعار و بندهای حکمت آموز مانند سایر دبیرستانها کتیبه شده است این ساختمان دارای اطاقهای متعدد طالر خطابه و کتابخانه و آزمایشگاه می باشد قطعه ماده تاریخ آن شعر شیوائی است از مرحوم ملک الشعرا بهار که به این بیت ختم میشود.

کلك مشكين بهار از شهر تاریخش رقم زد

این دبیرستان به یمن پهاوی بنیاد شد

۱۵- دبیرستان پهلوی ساری

این دبیرستان در جنوب شهر ساری در کنار خیابان جاده شاهی در سال ۱۳۰۳ شروع و در سال ۱۳۱۵ افتتاح یافت دارای فضائی وسیع و عمارتی رفیع که متأسفانه اخیراً در سال ۱۳۵۱ دستخوش حریق گردید. ماده تاریخ آن را استاد گرامی آقای جلال همائی سروده اند که در دو ضلع دهلیز ورودی کتیبه شده بود این ابیات از آن قطعه است:

شادباش، ای شهر ساری؛ کز فروغ علم و دانش

بینمت چشم و چراغ کشور مازندرانی

پر تو مهر شهنشه بر تو از حکمت بتابد

گفتمت ای شهر تا تو قدر این نعمت بدانی

دانش آموزا پیاس نعمتی کت حاصل آمد

دانش آموز و هنرها جمع کن تا می توانی

دیدم آن نیکو بناور بهر تاریخش سرودم

«ای دبیرستان به نام شاه جاویدان بهمانی»

بقیه اشعار بواسطه حریق از میان رفته است.

۱۶ دبیرستان هدایت بندرشاه

این دبیرستان به قصد دارالتربیه عشایری «کودکان منطقه ترکمن صحرا در بندرشاه که نقطه منتهای راه آهن سرتاسری ایران است بنا گردید بعدها که بساط عشایری برچیده شد و اطفال در دبستانهای جدید مانند دیگر طوایف تربیت می شوند این ساختمان را برای دبیرستان آن منطقه تخصیص دادند.

تاریخ ابتدای آن در سال ۱۳۱۳ و تاریخ اختتام و افتتاح آن سال ۱۳۱۴ است مهندس آن موسیومار کوف روسی است.

قطعه ماده تاریخ که در سر در عمارت باکاشی کتیبه شده اثر طبع استاد محمد تقی بهار (ملک انشعرا) است. در ذیل خاطره (زوال ملوک الطوائفی) درج شده مع هذا فقط بیت ماده تاریخ آن درج میگردد.

چو شد تمام به تاریخ سال کلك ز بهار

نوشت که «ای هنرستان ز شاهپور بیای»

* * *

در پایان این خاطره باید بگویم که علاوه بر این ده باب دانشسرا و ۱۶ باب دبیرستان کامل متوسطه که نام آنها ذکر شد، در خلال سالهای ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۷ تعدادی مدارس نسبتاً کوچکتر به منظور دوره ابتدائی و متوسطه در اطراف بلاد و نواحی ایران ساخته شد که شرح آن به تفصیل ضرورت ندارد و تعداد آنها بسیار است که در شهرستانهای شهرکهای کوچک بنامیده است. از بنای آنها فقط چند باب که بخاطر مانده است در این خاطره یاد می شود:

- ۱- دبیرستان خسروی - خوی آذربایجان
 - ۲- دبیرستان پهلوی - شسوار - تنکابن
 - ۳- دبیرستان شاهپور - خرم آباد - تنکابن
 - ۴- دبیرستان دولتی بهشهر - مازندران
 - ۵- دبیرستان خیام - شاهرزای اصفهان
 - ۶- دبستان دولتی درزاهدان
 - ۷- دودبستان دولتی خاش و ایرانشهر (بلوچستان)
 - ۸- دبیرستان پهلوی آمل
- پژوهنده تاریخ معارف ایران درباره این مدارس بایستی به سالنامه‌های وزارت معارف رجوع نماید.



۲۵

دانشگاه تهران چگونه بوجود آمد

(۱)

مقدمه

باغ جلالیه

در شمال غربی شهر تهران در سال ۱۳۱۲ صجرای شنزاری بود که از جنوب به خندق شهر طهران و از شمال به تپه های قریه (امیرآباد) تا (فرحزاد) منتهی می شد. در این دشت تنها آبادی که به چشم می خورد باغ بسیار وسیعی بود که عمارت مختصری در جنوب آن در دو طبقه ساخته شده و به درختهای کهنسال کاج احاطه می شد و در تمام آن باغ اشجار میوه بسیار کاشته شده بود.

قریب به ۱۰۰ سال پیش در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه در حدود ۱۳۰۰ هجری قمری شاهزاده جلال الدوله فرزند ارشد سلطان مسعود میرزا ظل السلطان آن باغ را احداث کرده بود و از این جهت به «جلالیه» موسوم شد. این سرزمین مبارک مقدر بود که در اوایل قرن چهاردهم در عصر همایون دودمان پهلوی آبادترین و زیباترین محلات پایتخت بلکه ایران بشود - در همین

منطقه بود که نهر بزرگی احداث شده و ۵۰ سنگ آب از رودخانه کرج به تهران آوردند. و مخرج آن اینک به صورت «بلوار الیزابت دوم» درآمده است. در شمال آن سابقاً «میدان معروف» جلالیه برای رژه سوم اسفند بر گزیده شد و اکنون پارک دل آویزی بنام «فرح» در آنجا ایجاد شده است. و بالاخره در همین سرزمین مبارک بود که دانشگاه تهران آفتاب وجود مسعود خود را در افق علم و دانش درخشان کرد.

* * *

شبی که دانشگاه متولد شد

در یکی از شبهای فرخنده اواخر بهمن ۱۳۱۲ جاسه هیئت وزراء در حضور شاه در عمارتی که اکنون مقر کاخ ملکه پهلوی است تشکیل شده بود سخن از آبادی تهران و عظمت ابنیه و عمارات و قصور زیبای جدید در میان آمد. مرحوم فروغی رئیس الوزرا در این باب به شاهنشاه تبریک می گفت.

و دیگر وزیران نیز هر یک به تحسین و تمجید زبان گشوده بودند. چون نوبت به بنده نگارنده رسید که به سمت کفیل وزارت معارف در آن میان حاضر بودم گویا خداوند متعال به قلب من الهام کرد که عرض کردم در آبادی و عظمت پایتخت البته شکی نیست ولی نقصی که دارد اینست که این شهر هنوز عمارت مخصوص «اونیورسته» (دانشگاه) ندارد و حیف است که این شهر نوین از همه بلاد بزرگ عالم از این حیث عقب باشد. شاه بعد از آنکه تأملی یک کلمه گفتند: «بسیار خوب آنرا بسازید!»

در جلسه بعد هیئت وزراء در آغاز به وزیر مالیه مرحوم علی اکبر داور رو نموده فرمودند در بودجه سال آینده مبلغ ۲۵۰۰۰۰ تومان به وزارت معارف اعتبار بدهید که به مصرف ساختمان مدرسه برسانند.

چند روز بعد که بودجه سال نو تدوین و تنظیم شد و به تصویب رسید وزیر مالیه اضافه بر اعتبار مقرر سال قبل مبلغ مزبور را جهت ساختمان مدارس در فصل مخصوص گنجانیده و قبل از نوروز ۱۳۱۳ به تصویب رسید و به وزارت معارف هم ابلاغ شد و من مأمور و مکلف شدم که ساختمان دانشگاه را آغاز نمایم.

* * *

انتخاب زمین

فروردین ماه ۱۳۱۳ بیشتر اوقات در صدد پیدا کردن زمینی برای پی ریزی و آغاز عمارت دانشگاه بودم. در گوشه و کنار به تجسس و تحقیق مشغول شدم بالاخره باغ جلالیه را از هر جهت مناسب دیدم. از جمله زمینهایی که عرضه شد در بهجت آباد بود که آن وقت در اطراف باغ معروف آن عمارات و خانه‌هایی بنا شده بود مهندس وزارت معارف موسیو آندره گدار آنرا نپسندید و کمی عرصه و قلت وسعت آنرا خاطر نشان ساخت.

مالکین اراضی بهجت آباد که از این جانب مایوس شدند در نزد وزیر مالیه کوشش کرده و خاطر آن مرحوم را بر رجحان زمین خود جلب کردند یکی از شبهای فروردین ماه همان سال که پیشنهاد دو زمین جلالیه و بهجت آباد مطرح شد مرحوم داور رجحان بهجت آباد را قویاً پشتیبانی می کرد و بالاخره اخذ رأی به عمل آمد و معلوم شد ایشان اکثریت داشتند و من بسیار دلشکسته و نومید گشتم در این اثنا شاه به جلسه وزراء ورود فرمودند پس از اندکی به رسم معمول از مرحوم فروغی نخست وزیر سؤال کردند چه می کردید؟

مرحوم فروغی عرض کرد «صحبت انتخاب زمین برای دانشگاه بود و دو محل پیشنهاد شده یکی بهجت آباد و دیگری جلالیه» شاه بعد از اندک تأملی فرمودند «باغ جلالیه را انتخاب کنید. بهجت آباد ابدأ شایسته نیست عرصه آن کم و اراضی آن سیل گیر است من همه این نواحی را با اسب گردش کرده و دیده‌ام، مطلب تمام

شد و من مشغول بکار شدم.

باغ جلالیه افزون از دویست هزار متر مربع بود که از مالک آن تاجری بنام حاج رحیم آقا اتحادیه تبریزی خریداری شد و توافق حاصل گردید که متری ۵ ریال حساب نماید از این مبلغ وزیر مالیه متری ده شاهی آنرا کم کرد. دره وقع امضاء قبالة به نماینده وزارت معارف دستور داده بودم که در قبالة قنات مخصوص جلالیه نیز باید قید شود والا قبالة را امضاء ننماید. بناچار مالک قبول کرد و مبلغی در حدود ۱۰۰۰۰۰ تومان که به پول امروز شاید ۲۰ میلیون تومان ارزش دارد دریافت کرد. و قبالة امضاء و زمین تحویل وزارت معارف گردید. موسیو گدار به طرح نقشه آن مشغول شد. اول چیزی که بعمل آمد نرده اطراف آن باغ و اراضی وسیع آن بود. که هنوز آن نرده فلزی زیبا برقرار است و امید است که تا ابد برقرار باشد.

* * *

طالار تشریح - اولین ساختمان دانشگاه

فن تشریح که از ارکان مهم علم طب است تا آن تاریخ به صورت نظری «تئوری» تدریس میشد. لزوم تعلیم عملی آن بدون وجود محل مخصوص که بتوان اجساد اموات را عملاً تجزیه نمایند ممکن نبود احساسات عوام و خرافات و احترام اجساد اموات مانع از اجرای این سبک عملی تعلیم تشریح بود.

بنابراین در نظر گرفته شد که ساختمان دانشگاه از دانشکده پزشکی شروع شود و از آنهم شعبه تشریح عملی و طالار تشریح Salle de Dessection آغاز گردد.

در اوایل اردیبهشت این ساختمان شروع شد و بسا کمال جدیت تعقیب میشد نقشه محل نگهداری اجساد در طبقه زیر زمین و سالنهای تشریح در دو



اعلیحضرت شاهنشاه رضا شاه کبیر در هنگام بازدید طالار تشریح

عصر ۱۵ بهمن ۱۳۱۳

طبقه و آمقی تأثر مخصوص تعلیمات نظری به مرحله اجرا گذارده شد و تا اواخر دی ماه ۱۳۱۳ خاتمه پذیرفت وقتی که گزارش اتمام بنا به عرض پیشگاه شاهنشاه رسید از سرعت اتمام آن بنا ابراز تعجب کردند و قرار شد که یک روز مخصوص به زمین دانشگاه تشریف آورده و طالار تشریح را معاینه فرمایند.

دکتر امیر اعلم رئیس کرسی تشریح بود و دکتر ابوالقاسم بختیار جراح و معاون دانشکده طب و دکتر بلر آمریکائی جراح بیمارستان آمریکائی تهران سعی بلیغ و کوشش فراوان در این راه به خرج دادند حتی برای اولین بار اجساد اموات بلا صاحب را مخفیانه دکتر بختیار از مریضخانه های دولتی تحویل گرفته و در اتومبیل شخصی خود به قالار تشریح می آورد و در سالن زیرزمین در محفظه های مخصوص مملو محلول ضد عفونی قرار می گرفت.



اعلیحضرت شاهنشاه رضا شاه کبیر درموقع بازدید عمارت
نوین طالار تشریح عصر ۱۵ بهمن ۱۳۱۳

* * *

۱۵ بهمن ۱۳۱۳

مقارن گشایش نالار تشریح به نظر رسید که يك لوحه تاریخی از طلای خالص تهیه و در زیر بنای مرکز دانشگاه دفن شود، یعنی در روز سه شنبه پانزدهم بهمن در محلی که مرکز دانشگاه خواهد بود در زمین بدست شاه ودیعه گذاشته شود. این پیشنهاد بعرض رسید و شاهنشاه تصویب فرمودند ولی روز سیزدهم بهمن با تلفن به اینجانب ابلاغ شد لوحه طلا را تغییر داده و از فلز ساده تهیه نمائید زیرا دفن کردن مبلغی طلا در زیر خاک برخلاف اقتصاد است این امر مبارک به فاصله ۲۴ ساعت انجام شد.

آن لوحه گویا هنوز در مخزن بانک ملی موجود باشد.

روز چهارده بهمن باران شدیدی در تهران شروع شد که تا نیمه شب اتصالا میبارید. عصر آنروز اینجانب از فرط نگرانی که جهت انجام تشریفات و پذیرائی از موكب شاهانه داشتم از آقای ادیب السلطنه حسین سمیمی رئیس تشریفات دربار با تلفن استعلام کردم که این باران سیل آسا اگر ادامه یابد آیا موكب همایونی فردا تشریف فرمای محل دانشگاه خواهند شد یا نه؟

به فاصله ۱۰ دقیقه جواب رسید که فرمودند «اگر سنگ هم از آسمان بیارد خواهم آمد.» البته تکلیف معلوم بود نوکل بخدا کرده آماده پذیرائی شدم.

صبح سهشنبه از بخت بلند و طالع میمون شاهنشاه هوا صاف و آفتاب درخشان طالع و باد شدیدی می وزید که به فاصله ۲ ساعت اراضی جلالیه را که پر از گل ولای بود خشك نمود در آن محوطه در محل پله های جنوبی دانشکده پزشکی که در قسمت مرکزی دانشکده واقع است چادر بوش بزرگی نصب و برای پذیرائی مفصل شاهانه آماده گردید و بر حسب دعوتی که از طرف وزارت معارف بعمل آمده بود هیئت دولت و نمایندگان مجلس شورای ملی و صاحب منصبان ارشد ارتش و عده کثیری از اعیان و رجال در ساعت ۳ بعد از ظهر در محل حضور یافتند.

موكب شاهانه نخست به طالار تشریح تشریف فرما شده و ساختمان آن را بدقت بازدید فرمودند نگارنده توضیحات لازم را به عرض می رساند در زیر زمین محل انبار اجساد که مخصوص نگهداری کالبد اموات برای تشریح آماده شده بود که در آنجا کالبد انسانی را ضد عفونی کرده و در حوضچه های فلزی فرو برده و بواسطه کوره های طبی فضولات اجساد را معدوم و پس از فرو بردن در حوضچه مملو از محلول ضد عفونی و تزریق مواد طبی برای عمل کالبد شکافی آماده میشد و در همین قسمت لوله های متعدد آب سرد و گرم کشیده شده و آب به طبقات فوقانی

امتداد یافته و تقسیم می‌شد.

شاهنشاه در این زیرزمین نیز تشریف آورده و وقتی که حوضچه‌های فلزی را ملاحظه فرمودند سؤال کردند آیا اجساد اموات اکنون موجود است؟ نگارنده عرض کرد «آری» فرمودند «سریکی از آنها را باز کنید» بنده آنرا گشوده و ایشان جسد را مشاهده کردند و تبسمی از رضایت در چهره ایشان نقش بست.

اعلیحضرت شاهنشاه پس از بازدید قسمتهای مختلف طالار تشریح نقشه تفصیلی ساختمان دانشگاه را که محل هر يك از دانشكده‌ها را نشان میداد و در اتاق دفتر طالار گسترده شده بود مورد توجه قرار داده و کفیل وزارت معارف بعرض رسانید که مطابق این نقشه طالار تشریح جزء کوچکی از دانشكده طب است که آن دانشكده خود قسمتی از دانشگاه بزرگ می‌باشد که انشاء الله روزی برسد که تمام دانشگاه با فروع و شعب و منضمات تماماً ساخته شود.

لوحة تاریخی

پس از ملاحظه و سرکشی از طالار تشریح شاهنشاه به فضای دانشگاه در جلوی چادر پوش تشریف بردند دور نمای وسیع باغ جلالیه که جایگاه آینده دانشگاه بود در مد نظر گسترده و در زیر تابش آفتاب و هوای فرح‌انگیز جلوه و جذبه خاصی داشت. مدعوین همه در جلوی چادر صف کشیده و منتظر مقدم همایونی بودند.

هم در آنجا بود که حفره مخصوصی برای دفن لوحة تاریخی حفر شده بود و محفظه سنگی منتظر آن لوحة بود. کفیل معارف لایحه‌ای مبنی بر سپاسگزاری و کسب اجازه قرائت کرد. سپس با کمال ادب و احترام لوحة فلزی را که بر روی آن به خط نستعلیق زیبا عبارت ذیل نقد و کتبه شده بود تقدیم نمود. آهسته سؤال فرمودند از فلز است یا طلا؟ عرض کردم که از «برنز تهیه شده است» عبارت منقور



تصویر شاهنشاه هنگامیکه لوح یادگار تاریخی دانشگاه را در حفرة
قرار میدهند ۱۴ بهمن ۱۳۱۳

که فارسی ناب انشاء شده بود این است:

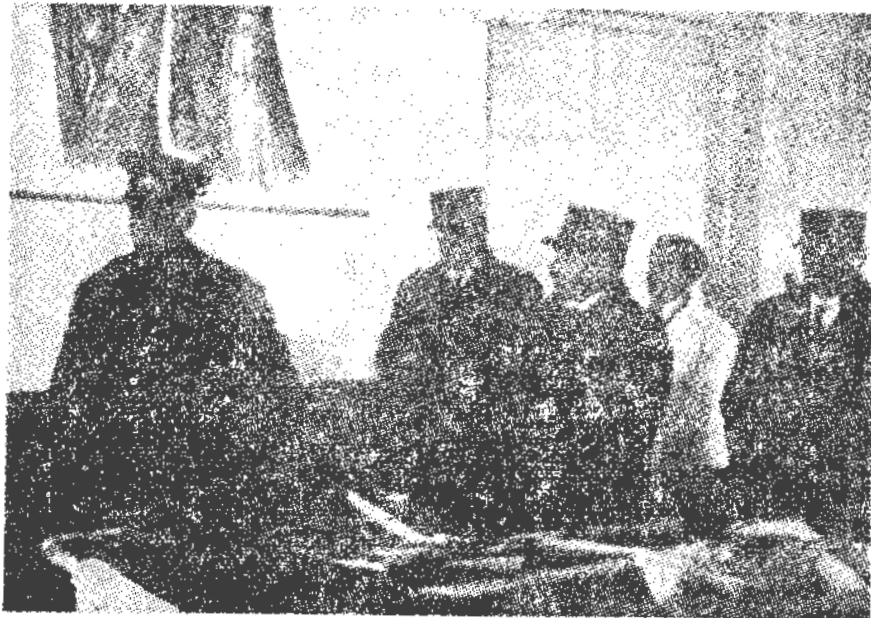
«هنگام شاهنشاهی پادشاه ایران رضاشاه پهلوی سردودمان پهلوی ساختمان
دانشگاه تهران به فرمان او آغاز و این نوشته که به یادگار در دل سنگ جا گرفته
به زمین سپرده شد. بهمن ماه ۱۳۱۳ خورشیدی»

اعلیحضرت شاهنشاه لوحه را از دست این بنده گرفته و آنرا بدقت مطالعه
کردند آنگاه فرمودند «ایجاد دانشگاه کاری است که ملت ایران بایستی خیلی
قبل از این شروع کرده باشد حال که شروع شده باید جدیت نمود که زودتر

انجام گیرد»

در میان حضار مرحوم مهدی قلی هدایت (حاجی مخبر السلطنه) رئیس الوزراء سابق ایران که از لحاظ سن و قدمت خدمت مرتبه ارشدیت داشت مرتجلا عرض کرد «ذات مقدس شاهانه چند سال قبل کلنگی به زمین زدند که اوضاع جسمی مردم این کشور را اصلاح میکرد (اشاره او به کلنگی بود که اعلیحضرت شاه در ۱۳۰۷ برای ایجاد راه آهن در محل ایستگاه کنونی به زمین زدند) امروز نیز بنائی را شروع می فرمائید که روح را پرورش میدهد. الحمدلله که مردم و چنین روزگاری را دیدم.

بعد از آن تلگراف ذیل که از طرف موسیو شارلوتی رئیس دانشگاه پاریس مخابره شده بود قرائت شد:



اعلیحضرت شاهنشاه فقید هنگام بازدید محل دانشگاه تهران
۱۵ بهمن ۱۳۱۳ کفیل معارف توضیحات عرض می کند

جناب . . . وزیر معارف ایران.

امروز که در ظل عنایت اعلیحضرت رضاشاه پهلوی شالوده دانشگاه تهران گذاشته می شود، دانشگاههای فرانسه تبریکات صمیمانه خود را از این عمل تقدیم میدارد و ترقی و پیشرفت علمی آن دانشگاه را مسئلت میدارد. شارلوتی
پس آنگاه ذات مبارک شاهانه در داخل حفره لوحه را در محفظه سنگ مرمر قرار دادند و بلافاصله مهندس مسئول با روغن پارافین جوشان تمام آن محوطه اطراف لوحه را پر کرد و شاهنشاه نسبت به کفیل معارف ابراز مرحمت فرموده و جمعیت را ترک کرده و به طرف ساختمان جایگاه مخصوصی که در شمال دانشگاه برای میدان رژه نظامی ساخته شده بود تشریف بردند.



۲۶

دانشگاه تهران چگونه بوجود آمد؟

(۲)

ساختمان

پس از روز تاریخی ۱۵ بهمن ۱۳۱۳ که اعلیحضرت شاهنشاه لوحه یادگار بنیاد عمارت دانشگاه را در محلی که اکنون پلکان ورودی جنوبی دانشکده پزشکی است در دل سنگ به ودیعه نهادند ساختمان در زمین وسیع جلالیه بی درنگ شروع گردید.

عرصه این زمین که اکنون از طرف شمال منتهی به خیابان «دانش» و جنوب آن خیابان «شاهرضا» و ضلع شرقی آن خیابان «آنا تولفرانس» و ضلع غربی آن خیابان «۲۱ آذر» است بمساحت ۲۰۱۱۸۰ متر مربع می باشد و مساحت ابنیه اعیانی آن که شامل برداشته های ششگانه و کتابخانه مرکزی و باشگاه است، ۱۱۹۵۸۰ متر مربع است.

نقشه عمومی دانشگاه را يك معمار عالی مقام فرانسوی موسوم به آندره گدار رئیس کل باستانشناسی و موزه ایران باستان دیپلمه مدرسه عالی صنایع ظریفه پاریس طرح کرد و نگارنده در روز مبارك ۱۵ بهمن ۱۳۱۳ در طالار تشریح آنرا

به عرض شاهنشاه رسانیده و ضمناً توضیحات لازم را تقدیم نمودم و مورد تصویب قرار گرفت .

دستگاهی در سال ۱۳۱۳ ش در وزارت معارف بنام «اراده ساختمان» تشکیل شده بود که با اعضاء فنی و اعتبار ۲۵۰۰۰۰ تومان اعطائی در بودجه معارف آغاز بکار کرد.

نخست طرح چهار خیابان خارجی و دو خیابان داخلی ریخته شد و در اواخر زمستان آن سال در تمام این شش خیابان از دو طرف نهالهای درختان سایه گستر چنار غرس گردید که اکنون چهل ساله شده اند.

* * *

اولین دانشکده

نخستین دانشکده ای که بر طبق برنامه بدست اقدام گرفته شد دانشکده طب (پزشکی) بود. بدو دلیل آن دانشکده در رأس برنامه قرار داشت: اولاً در آن تاریخ تشکیلات مدرسه طب تاحدی تکامل یافته و بصورت یک مدرسه عالی (فاکولته) در آمده بود ولی در خانه های استیجاری نامناسب با کمال مضیقه روز می گذرانید. ثانیاً آنکه از همه مهمتر احتیاج مبرم کشور بوجود اطباء جوان بود که در آن دانشکده هر چه زودتر تربیت بشوند و چرخ بهداشت مملکت را بکار بیندازند. تهیه و تربیت پزشک، داروساز و دندان ساز و طبفه حیاتی مملکت و دولت بود.

صبح روز سوم خرداد ۱۳۱۴ در خدمت مرحوم محمدعلی فروغی رئیس الوزرا کلنک نخستین مدرسه طب به زمین زده شد و روز ۲۴ اسفند ۱۳۱۶ ساختمان تمام آن دانشکده از اصل و فروع دو (فاکولته) دندان سازی و دوا سازی در دو نقطه شمال شرقی و غربی ساخته و پرداخته گردید و در مجلس باشکوهی که در تالار دانشکده طب تشکیل شد با حضور هیئت دولت و وکلای مجلس و رجال واعیان و دانشمندان

واساتید دانشکده پزشکی چنان که الان آن طالار بنام «ابن سینا» نامبردار است افتتاح یافت.

* * *

تالار ابن سینا

در شمال دانشکده در ورودی بزرگی به خیابان دانش داشت، به داخل دهلیز عریضی وارد می شد که در اضلاع آن اشعار معروف حکیم نظامی به خط ثلث به قلم عبدالحمید ملک الکلامی خطاط معروف بر روی سنگ مرمر کتیبه شده بود. نگارنده بخوبی به خاطر دارم که در وسط دهلیز در مقابل در ورودی این ابیات خوانده میشد:

یغمبر گفت . علم علما	علم الا بدان و علم الادیان
در ناف دو علم بوی طیب است	آن هر دو فقیه یا طیب است
می باش فقیه دانش اندوز	اما نه فقیه حیل آموز
می باش طیب عیسوی هش	اما نه طیب آدمی کش ... الخ

تالار عظیم ابن سینا که اکنون موجود است در محل همان تالار قدیمی و دهلیز و بر روی نقشه‌ای طراحی مهندس فرانسوی در عصر اعلیحضرت رضاشاه شاهنشاه آریامهر در سال ۱۳۳۱ شمسی شروع گردید. در آن هنگام انجمن آثار ملی بر حسب اجازه شاهنشاه که همواره به تجلیل بزرگان تاریخی علاقه قلبی دارند در صدد بود که بمناسبت هزارمین سال تولد حکیم بزرگ شیخ الرئیس ابوعلی سینا در ایران جشنی عظیم برپا کند و آرامگاه او را در همدان بسازد. همانطور که در زمان پدر تاجدار ایشان برای کوینبه طوسی از ادب تجلیل کردند در این زمان به نام آن حکیم بزرگ علم را زنده نمائید. این تالار در سال ۱۳۳۲ آماده و مجهز شد رئیس دانشگاه وقت دکتر علی اکبر سیاسی رئیس دانشکده طب دکتر جهان‌شاه صالح در تکمیل آن بنوبت خود سعی بلیغ نمودند و کنسره بین‌المللی

هزاره آن حکیم بزرگ در اردیبهشت ۱۳۳۳ در آنجا تشکیل و به مسافرت همدان و گشایش آرامگاه عظیم او پایان یافت.

* * *

دودانشکده حقوق و فنی

در سال ۱۳۱۴ از طرف شاهنشاه اعتبار ساختمان وزارت معارف به يك ميليون تومان افزایش یافت که از آن سال ببعده علاوه بر هزینه عمارت دانشگاه ساختمانهای دبیرستانهای نو بنیاد در شهرهای بزرگ نیز بمصرف رسید. ولی قسمت اعظم آن برای ساختمان دانشکده‌ها تخصیص یافت این اعتبار تا سال ۱۳۱۷ همه ساله اعطا میشد و ساختن آن ابنیه ادامه داشت.

بعد از دانشکده پزشکی برنامه ما عبارت از ساختن دو دانشکده «حقوق» و «فنی» بود که هر دو در ضلع غربی دانشگاه جای دارند.

چون ساختن این بناهای عظیم و وسیع در مرکز ولایات از طاقت يك اداره كوچك خارج بود، ناچار بنای آن دودانشکده بطور مقاطعه بشرکت ساختمانی سوئدی «ساتاپ» واگذار و قرارداد بسته شد.

طرح نقشه داخلی دانشکده حقوق به مهندس محسن فروغی که تازه گئی بعد از تکمیل تحصیلات در مدرسه صنایع ظریفه پاریس به ایران آمده بود، محول گردید. این مهندس جوان و با ذوق که به مدرسه حقوق علاقه ارثی داشت و پدر بزرگوارش سالها در آن مدرسه ریاست و تدریس کرده بود با اشتیاق فطری و ارثی بکار پرداخت.

نقشه دانشکده فنی را مهندس سیر و فرانسوی طرح کرد و عمل مقاطعه کار را آن دو مهندس در تحت نظر و مراقبت قرار دادند.

در اینجا باید از حسین جودت رئیس اداره ساختمان به نیکی یاد کنم که در طول مدت ساختمان دانشگاه با جدیت و ذوق و شوق مباشرت این کار بزرگ را بعهده گرفت و با درستی و امانت و جدیت خستگی ناپذیر به این بنای تاریخی سعی بلیغ میکرد.

متأسفانه روز افتتاح وانمام آن دودانشکده در زمان اینجانب نصیب من نشد و من در تیرماه ۱۳۱۷ از خدمت معارف برکنار شدم ولی بعدها وزراء معارف وقت حسب الامر شاهانه با کمال جدیت بنائی را ادامه داده و آن هر دورا به پایان رسانیدند. مدرسه عالی حقوق و علوم سیاسی در آن زمان در عمارت کوچکی در کوچه اتابك (بین لاله زار و فردوسی) قرار داشت. این خانه كوچك بیرونی مرحوم امین - السلطان اتابك اعظم عصر ناصری و مظفری بود که بعدها بدولت منتقل شد (اتابك در اواخر ایام صدارت خود در شمال غربی شهر تهران پارک وسیعی احداث کرد که ورثه او آن پارک را به ارباب جمشید بارزگان زردشتی فروخته و بعداً سفارت دولت روس آنرا خریداری کرد و در حال تحریر این پارک مقر سفارت شوروی است.)

* * *

توسعه دانشگاه در عصر همایون شاهنشاه آریامهر

هنگام سلطنت شاهنشاه جوان و جوان بخت در شهریور ۱۳۲۰ دانشگاه در دست ساخته و نیمه تمام بود و هنوز جهت ساختمان دانشگاههای «ادبیات» و «علوم» و سایر ساختمانهای ضمیمه اقدامی نکرده بودند.

شاهنشاه آریامهر هم از آغاز سلطنت خود شیوه مرضیه پدر نامدار خود را پیش گرفته دستور دادند که اعتبارات ساختمانی بوزارت معارف همه ساله در بودجه کماکان منظور بلکه افزایش یابد. از این رو وزرای معارف وقت و رؤسای دانشگاه به نوبت خود بقیه ساختمان دانشگاه را و جهة همت قرار داده و بحمدالله به نتیجه مطلوب رسید چهار دانشکده «علوم» و «حقوق» «فنی» و «هنرهای زیبا» همه در اوائل سلطنت ایشان ساخته و پرداخته و افتتاح یافت. و ایشان به هر يك از آن دانشکده ها شخصاً تشریف آورده و برای تکمیل و توسعه آن اوامر اکیدی صادر می فرمودند.

در آن زمان در عمارت دانشگاه اضافات و تأسیسات جدیدی نیز بعمل آمد که شرح مفصل آن از حوصله این یادداشت‌های مختصر بیرون است، از مهمات آن آنچه نظر دارم اجمالاً یاد می‌کنم:

۱- دبیرخانه، دفتر مرکز اداری.

در سمت غرب دانشگاه زمین کوچکی بود که قبلاً خریداری شده و در نظر بود ساختمان فرعی در آن بنا شود به دستور ایشان آن زمین را توسعه دادند و عمارت بزرگی در چهار طبقه با وسعت فراوان در آن ساخته شد که اینک مقر دفتر رئیس دانشگاه و ادارات مرکزی است.

۲- کوی دانشگاه.

در فاصله سه چهار کیلومتر در شمال اراضی جلالیه روستائی بود بنام دامیر آباد که چند خانه دهقانی در آن ساخته ورشته قنات و مزارعی داشت.

در ایام شوم سال ۱۳۲۰ که مصادف با جنگ دوم جهانی بود و خاک میهن عزیز بی سیر لشکر بیگانگان شد که از شمال و جنوب به ایران تاخته و به بهانه حمل اسلحه از آمریکا به روسیه راه آهن سراسری و مناطق مختلف را تصرف کردند. پایگاه‌هایی برای ارتش خود بنا نموده بودند از جمله این قریه و اطراف آن پایگاه ارتش آمریکا شد. در آنجا اردوگاه مفصلی بنا کردند که همچنان تا سال ۱۳۲۳ در تصرف آمریکائیها بود. بعد از تخلیه ایران از لشکر بیگانگان، آمریکائیها اردوگاه خود را به صاحبان قریه واگذار کردند. ولی ابنیه‌ای که در آنجا ساخته بودند می‌خواستند بدولت بدهند. اعلیحضرت آریامهر آن اراضی و ابنیه را از عطیه مخصوص همایونی خریداری و در تاریخ آذر ۱۳۲۴ به دانشگاه مرحمت فرمودند که در آنجا کوی مخصوصی برای سکناى دانشجویان از دختر و پسر ساخته شود.

اولیاء دانشگاه این بخش شاهنامه را مفتنم شمرده آن اراضی و ابنیه را تکمیل نمودند که اکنون بنام «کوی دانشگاه» جایگاه صدها محصل جوان است. ساختمان اداره «انتشارات و چاپخانه» عظیم دانشگاه نیز در همین کوی جای دارد که سالیانه دهها کتاب علمی و فنی و ادبی و تاریخی بقلم اسامید و دانشمندان در آنجا بطبع میرسد.

۳- در جنوب شرقی داخل دانشگاه قطعه زمین وسیعی بالغ بر ده هزار متر مربع وجود داشت که در طرح اولیه آنرا برای عملیات ورزش فوتبال در نظر گرفته بودند در عصر همایون شاهنشاه فقید که ورزشگاه بزرگ امجدیه تشکیل شده بود بر حسب امر ایشان، وزیر معارف وقت (مرحوم اسماعیل مرآت) آن زمین را محل بنای عظیمی به منظور تأسیس يك دانشگاه ششمین (هنرهای زیبا) قرار دادند. آن دانشکده در این عصر همایون ساخته و پرداخته گردید و هنرمندان فنون مختلفه صنایع ظریفه از نقاشی و موسیقی و معماری و مجسمه سازی و غیره در آنجا به هنرآموزی و دانش اندوزی مشغول هستند و همه ساله دانش آموختگان آن به خدمت جامعه وارد می شوند.

۴- در وسط دانشگاه که گرداگرد آنرا دانشکده ها احاطه کرده بودند زمین وسیعی مانده بود که در طرح نقشه اولیه آنرا برای باغ نباتات و دبیرخانه در نظر گرفته بودند ربهمین واسطه چند سال آن زمین بی مصرف مانده بود.

در زمان ریاست دانشگاه دکتر منوچهر اقبال از آنجا که بر تنظیم شعائر مذهبی همواره وجهه همت ایشان است و سعی دارند جوانان مملکت به زیور دین آراسته شوند در سال ۱۳۳۵ شمسی طرح مسجدی بزرگ و زیبا در آن محل ریخته شد و در همان سال این عبادتگاه مقدس با شبستانهای وسیع و مناره های رفیع که همه به بهترین طرحی ساخته و پرداخته شده است افتتاح شد و با کتیبه های جالب به خط

آیات شریفه قرآنی دیوارها و مناره‌ها را زینت داده است .

د - همچنین در جنوب مسجد طرح ساختمان عظیمی برای « کتابخانه مرکزی » ریخته شد . البته هر انشکده کتابخانه اختصاصی برای خود داشتند ولی برای مرکز دانشگاه کتابخانه خاصی وجود نداشت ، کتب خطی که به این مقصود جمع آوری شده بود در محلی نامناسب جمع آوری می شد .

در زمان ریاست دانشکده آقای دکتر جهانشاه صالح از آن زمین موجود استفاده کرده و عمارت رفیعی در ۹ طبقه ساخته شد که شامل طالار بزرگ مرکزی و طالارهای متعدد قرائت و خطابه است و کتب فراوان از هزارها مجلد به اسلوب جدید و به شیوه کتابخانه بزرگ کنسره در واشنگتن در آنجا جمع آوری شده و همچنین مرکزی برای ضبط اسناد رسمی و قرضی جایگاهی برای مطالعه دانشجویان فراهم شده است . دانشمند جوانی بنام دکتر ایرج افشار که در فن کتابداری و کتاب شناسی ماهر است آن کتابخانه را سازمان داده و اکنون با سعی بسیار و جدیت زیاد آنرا اداره مینماید .

در سال ۱۳۵۳ که مصادف با چهلمین سال تأسیس دانشگاه بود نویسنده این خاطره که خود از خدمتگذاران دل باخته دانشگاه است اجازه گرفته دو دستگاه ساعت بزرگ که صفحه عقربک های آن از مسافت زیادی نمایان است بر دانشگاه اهداء کرد که اینک در بالای برج کتابخانه مرکزی نصب شده است .



۲۷

دانشگاه تهران چگونه بوجود آمد

(۳)

سازمان

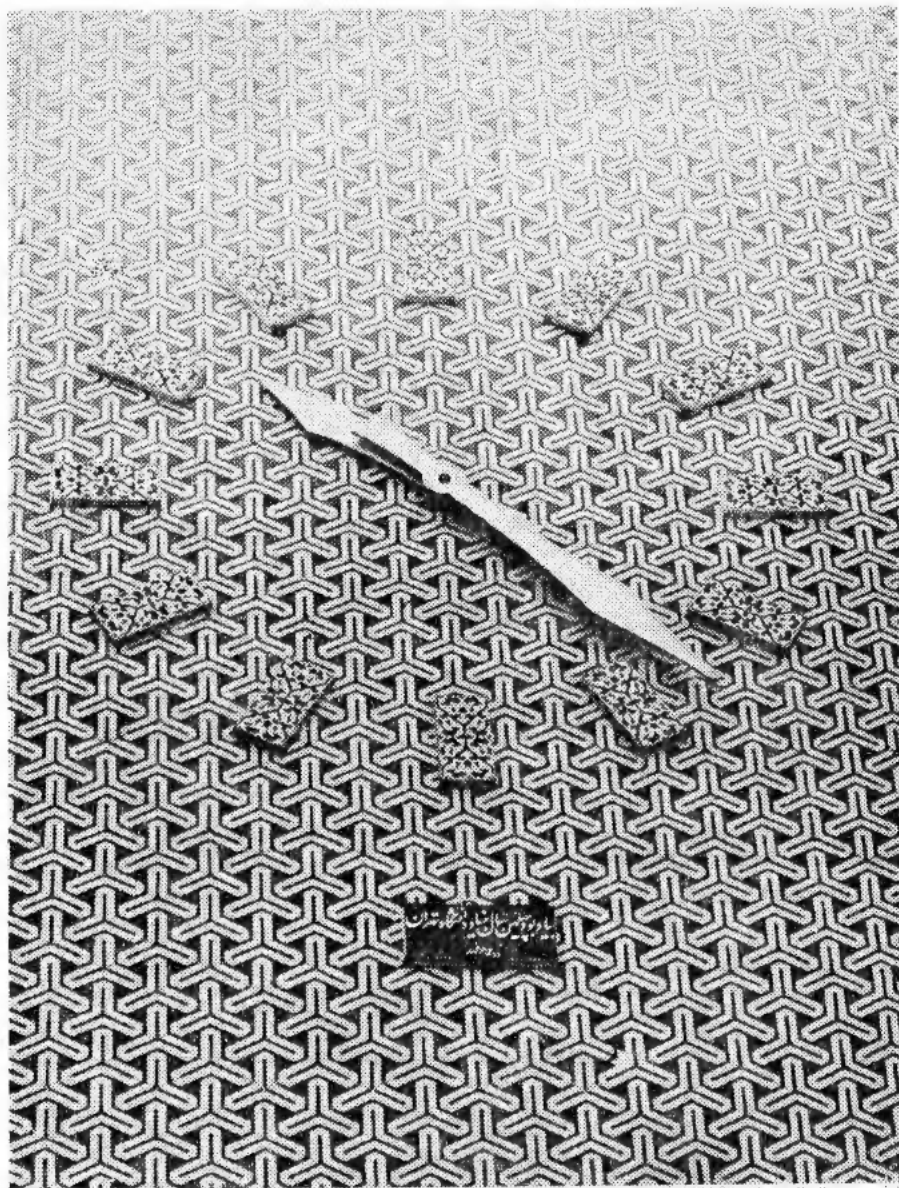
همزمان با ساختمان عمارات دانشگاه تهران که شرح آن در دیوید داشت سابق ذکر شد ، تشکیلات آن دستگاه عظیم نیز آغاز گردید . یعنی همراه ساختمان به کار سازمان هم مشغول شدیم که در حقیقت ساختمان بمنزله جسم و جسد بود و سازمان مانند روح و روان و هر دو لازمه وجود انسان میباشد .

بعد از آن که در ۱۵ بهمن ۱۳۱۳ لوحه یادگار بنای دانشگاه در دل سنگ نهاده شد همچنان در زمستان آن سال نیز تشکیلات آن شروع گردید .

مطالعه در طرح ریزی تأسیس دانشگاه به عهده کمیسیونی محول گردید که اعضای آن به دقت انتخاب شده بودند . معارف و علوم عالی کشور در آن وقت در برابر چهارمکتب و چهار فرهنگ قرار داشت که هر يك با قیافه مستقل و مخصوصی نمایان می شد و هر کدام بجای خود به صفات چند اختصاص داشت .

اول فرهنگ ملی و تاریخی مملکت ایران که در نتیجه تمدن اسلامی پیکره

علوم و فنون گوناگون را در این کشور نشان میداد. مساعی و کوششهای علما و دانشمندان ایران از قرن دوم تاریخ اسلام به صورت ترکیبی از مدنیت قدیم عصر



صفحه ساعت دیواری اهدائی بمناسبت چهلمین سال تأسیس دانشگاه

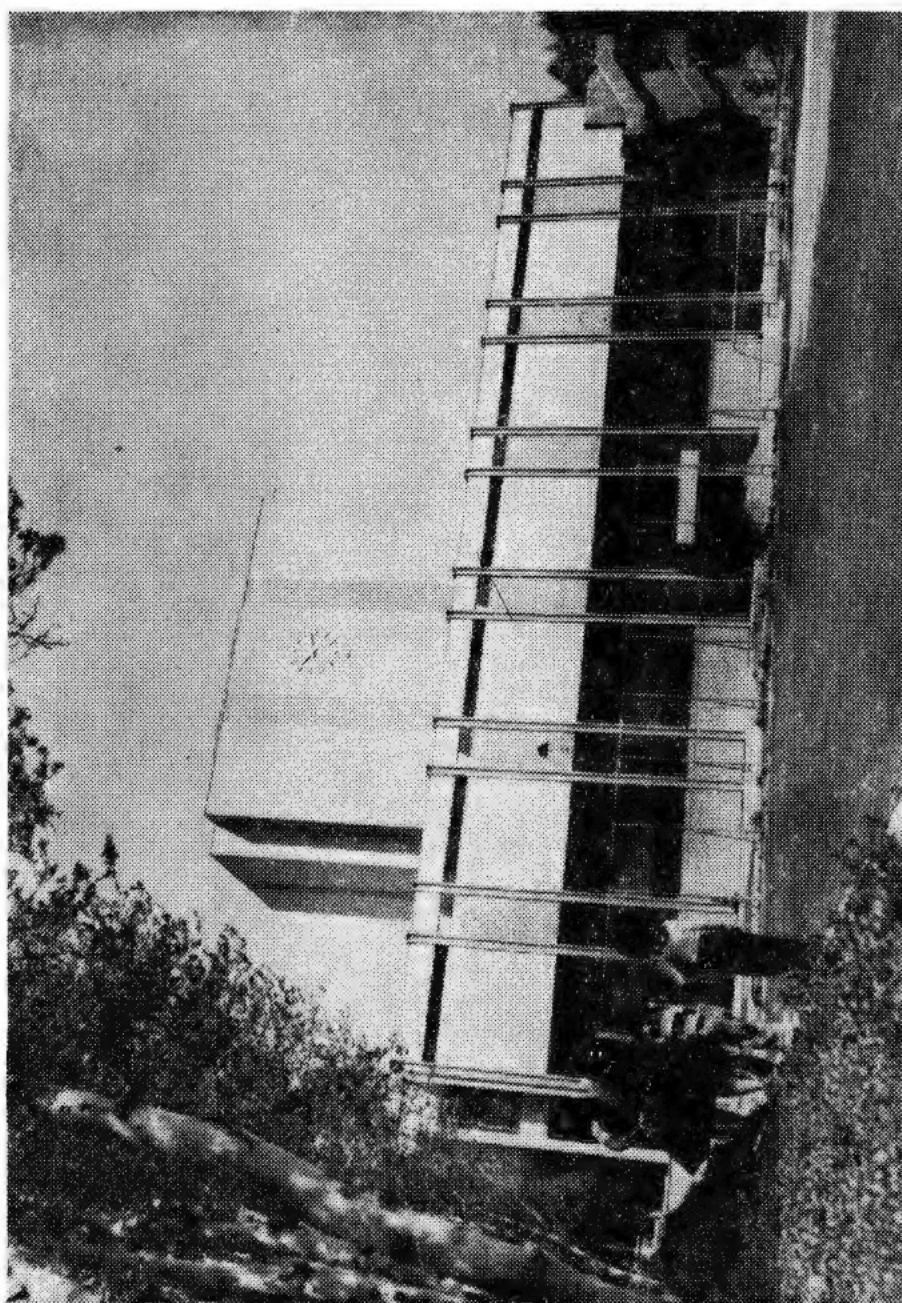
ساسانی آمیخته به تعالیم اسلام و فرهنگ پهلوی پارسی معزوج و بالسان و ادب عرب تکامل یافته و شکل دل آویز و زیبائی به خود می گرفت تعالیم اسلام با ترجمه های عدیده از منابع پهلوی ایرانی و یونانی و هندی صورت خاصی گرفته و مکتبی بوجود آورد که نمونه کامل آن در مدرسه نظامیه بغداد و مدارس اصفهان و خراسان و فارس جلوه گری می کرد .

تمدن نوزاد ایران در مدت ۱۲۰ سال تحول و ترقی یافته و سرچشمه فیضی از علم و دانش بجریان آورد که فرزندان ایران از آن سیراب می شدند . البته می بایستی که دانشگاه تهران بر اساس آن مکتب موروث نیاگانی بنا شود و قبل از اقتباس از سایر تمدنهای خارجی به میراث اصیل ملی خود آغاز بکار نماید .

از این رو در کمیسیون طرح ریزی دانشگاه از نخبد تربیت شدگان دانشمند تمدن ایران برگزیده شد از میان علما و دانشمندان معاصر در میان معلمان و فضلا زمان دو نفر انتخاب شدند . اول حاجی سید نصر الله تقوی مدرس مدرسه عالی سپهسالار ، دوم دانشمند جوانی بنام بدیع الزمان فروزان فر که تحصیلات علوم عالیه اسلامی را در محضر اساتید خراسان آموخته بود و هر دو تن دانشمندانی برگزیده و عالیمقام بودند که در آن کمیسیون عضویت یافتند .

مکتب دوم که مرکب از معارف ملی نیاگانی ولی آمیخته با فرهنگ نوآمده بلاد فرنگستان از قرن نوزدهم میلادی مطابق با سیزدهم هجری در این کشور بظهور رسیده و صورتی بدیع حاصل کرده بود و مظهر آن در مدرسه «دارالفنون» تهران که در ۱۲۶۸ هجری تأسیس شد و معلمان فرنگی هم دوش استادان ایرانی به تعلیم علوم و فنون قدیم و جدید پرداختند . یک طبقه دانشمندان و علما در این مکتب بوجود آمده بود که علوم جدید را از قبیل طب و مهندسی و فیزیک و شیمی علوم طبیعی تعلیم

نمای جنوبی ساعت دیواری اهدائی



میدادند و در همان حال علوم عالیّه از ادب و فلسفه و حقوق و معقول و منقول را تدریس می کردند .

دو نفر از آن میان بر گزیده شدند یکی مرحوم غلامحسین رهنما (معلم ریاضیات دارالفنون) و دومی مرحوم علی اکبر دهخدا (فارغ التحصیل مدرسه علوم سیاسی و رئیس وقت مدرسه حقوق) هر دو تن نماینده آن مکتب بودند. و مأمور شدند که در کمیسیون طرح ریزی اساس دانشگاه نو بنیاد شرکت نمایند.

مکتب سوم، عبارت از آن طبقه دانشمندان بودند که همه تربیت شده مدارس عالیّه خارجه و فارغ التحصیل از او نیورسیتدهای ممالک فرنگستان بودند این فضایی جوان یاتعلیم یافته تمدن و فرهنگ آنکاو ساکون بودند، یعنی در انگلستان و امریکا تحصیلات خود را به پایان رسانده و با از تمدن «ژرمنی» بهره یافته و در آلمان و اتریش تعلیم یافته و بدایران آمده بودند و نیز گروه دیگری و با طبقه خاصی را تشکیل می دادند که تربیت شدگان فرهنگ «لاتین» شمرده می شدند و در مدارس فرانسه تحصیل کرده بودند از دسته اول دکتر عیسی صدیق رئیس وقت مدرسه دارالمعلمین عالی (دانشرای عالی) انتخاب شد. که مخصوصاً در آن اواخر در آمریکا مطالعات بسیار کرده و اطلاعات مبسوطی از طرز تشکیلات او نیورسیتدهای انگلیس و ممالک متحده بدست آورده بود. از دسته دوم دکتر رضا زاده شفق که از دانشگاه برلین در رشته فلسفه و ادب فارغ التحصیل شده انتخاب گردید. و از دسته سوم مرحوم دکتر امیر علم که طب جدید را در دانشگاه لیون آموخته و دیگر مرحوم دکتر لقمان الدوله ادهم رئیس مدرسه طب و فارغ التحصیل از نیورسیته پاریس بود. اینها همه در آن کمیسیون انتخاب شدند. بعلاوه ریاست اداره تعلیمات عالیّه در آن تاریخ به عهد جوانی دانشمند بود بنام دکتر علی اکبر سیاسی که در دانشگاه پاریس «دروان» دانش آموخته و در حقیقت مسئول و مباشر مستقیم سازمان دانشگاه و وزارت معارف بود. او نیز طباً در آن کمیسیون شرکت میکرد.

این جمع بر گزیده از این مکاتب متعدد کمیسیون طرح ریزی و شالوده بندی دانشگاه جدید التاسیس را تشکیل میدادند و از اواخر سال ۱۳۱۲ این کمیسیون شروع بکار کرد و میرزا محمدعلی خان گرکانی رئیس اداره تقاعد (بازنشستگی) که از مدیران مطلع و آگاه مسائل استخدامی بوده بر آن جمع افزوده شد. البته به حکم وظیفه این بنده نویسنده نیز در جلسات عیدیه آن کمیسیون شرکت می کردم.

در این جلسات آن آقایان با تبادل نظر و مشورت سازمان دانشگاه را طرح ریزی کردند. عاقبت در نتیجه چند ماه مشورت و مطالعه حاصل بررسی آن کمیسیون به صورت لایحه قانونی درآمد که بنام «لایحه قانون تاسیس دانشگاه» در اسفند ۱۳۱۲ به مجلس شورای ملی پیشنهاد گردید و مدت دو ماه نیز در کمیسیون معارف پارلمان مورد بحث و مطالعه بود و سرانجام بصورت يك قانون درآمد و در تاریخ ۸ خرداد ماه ۱۳۱۳ از تصویب مجلس شورای ملی گذشته و به صحنه همایونی موشح و به موقع اجرا گذارده شد که هنوز نیز بعد از چهل سال مبنای عمل متصدیان دانشگاه تهران است.

* * *

قانون ۸ خرداد ۱۳۱۲

این قانون مشتمل بر ۲۱ ماده است که از تشکیلات دانشگاه و دانشکده های ششگانه آن و دستگاه مدیریت آن یعنی مقام رئیس و شورای عالی و نیز از مدرسين و اساتید و معلمین و مسائل مربوط به استخدام و رابطه آن با قانون استخدام کشوری بحث می کند.

در ماده اول آن نوشته است: مجلس شورای ملی به وزارت معارف اجازه میدهد مؤسسه ای بنام «دانشگاه» برای تعلیم علوم و فنون و ادبیات و فلسفه در تهران تاسیس نماید.

ماده دوم از شعب و تشکیلات داخلی بحث می کند و می گوید: دانشگاه دارای شعب ذیل است که هر يك از آنها به «دانشکده» موسوم خواهد بود (در آن موقع که هنوز فرهنگستان تأسیس نشده بود ، این قانون دو کلمه «دانشگاه» و «دانشکده» را بجای اونیورسیته (جامعه) و «فاکولته» کلیه وضع کرده است و کلمه «استاد» و «دانشیار» را به جای پرفسور و معاون او قرار داده :

این شش دانشکده عبارت بودند از :

- ۱- دانشکده علوم معقول و منقول .
- ۲- دانشکده علوم طبیعی و ریاضی .
- ۳- دانشکده ادبیات و فلسفه و علوم تربیتی .
- ۴- دانشکده طب و شعب و فروع آن .
- ۵- دانشکده حقوق و علوم سیاسی .
- ۶- دانشکده فنی و علوم مهندسی .

این شش دانشکده شش گوشه اصلی دانشگاه را تشکیل میدادند به همین سبب نشانی که برای عموم دانشگاهیان به تصویب رسید عبارت بود از يك نشان نقره مینا به شکل مدس که در وسط آن به علامت شیر و خورشید مزین بود .

باید گفت که با تکامل و توسعه دانشگاه در ظرف مدت چهل سال اخیر رشد این دانشکده ها متوقف نمانده اند و سازمانهای جدیدی بنام دانشکده های تازه بر آن اضافه شد که در این تاریخ تعداد آن به هفده دانشکده میرسد و مؤسسات فرعی برای شعب علمی گوناگون نیز در حاشیه آنها بوجود آمده است .

اولین مدرسه عالی قدیمی که از عهد مظفرالدین شاه قاجار تأسیس شده بود به نام مدرسه عالی فلاحیت که بعدها در کرج در اراضی و باغ وسیعی و عمارت قدیمی وجود داشت .

اداره مدرسه فلاحت بر عهده وزارت کشاورزی بود در سال ۱۳۲۲ در عصر همایون شاهنشاه آریامهر يك جوان باهوش و باذوق بنام شمس الدین امیر علائی متصدی وزارت کشاورزی شد. وی بذوق و ابتکار و علاقه بمعارف آن مدرسه را بضمیمه لایزال و کتابخانه و چاپخانه به دانشگاه منتقل ساخت که هم اکنون یکی از شعب مهم دانشگاه تهران است.

چنانکه گفتیم در این عصر همایون دانشکده‌های جدید تأسیس شد، و یا دانشکده‌های دیگر مانند مدرسه عالی بیطاری (دامپزشکی) به دانشگاه تهران ملحق شدند. اسامی دانشکده‌ها نیز تغییر یافت و از جمله دانشکده معقول و منقول (که ظرفاً آنرا مدرسه «شنکول و منکول» می گفتند بنام دانشکده «الاهیات» نامیده شد و دوشعبه دوا سازی و دندانپزشکی فرع دانشکده طب خود توسعه و تکامل یافته بصورت دو دانشکده درآمدند. و دانشکده ادبیات به نام «ادبیات و علوم انسانی» موسوم گردید.

در بدو تأسیس مقر ساختمان پنج دانشکده طب، حقوق و علوم و ادبیات در محوطه مرکزی (جلالیه) منظور بود و در آنجا تأسیس و تشکیل یافت ولی دانشکده معقول و منقول در مدرسه عالی سپهسالار ناصری قرار گرفت.

۱- دانشکده طب که قدیمترین مدارس عالی جدید است و از عصر تأسیس دارالفنون نیمه قرن سیزدهم در آنجا تشکیل شده بود و در این اواخر بنام کلاس طب در همان محل روز می گذرانید، مرحوم میرزا احمد خان بدر (نصیرالدوله) وزیر معارف وقت در سال ۱۲۹۷ آنرا از مدرسه دارالفنون جدا کرد و بصورت يك مدرسه مستقل در آورد که ریاست آن بمعهده مرحوم دکتر لقمان الدوله ادهم واگذار گردید.

۲- دانشکده حقوق - در ۱۳۱۷ هجری قمری به ابتکار مرحوم حسن پیرنیا

(مشیرالدوله) تأسیس شد و منظور از آن تربیت کادر سیاسی برای خدمت در وزارت امور خارجه بود و شباهت به مدرسه علوم سیاسی پاریس داشت. در ۱۳۰۲ هنگامی که اعلیحضرت رضاشاه پهلوی بسمت ریاست وزرا دولت خود را تشکیل داده بودند بابتکار وزرای معارف و عدلیه (دادگستری) برنامه آنرا تغییر داده و آنرا بصورت جدیدی در خلوت کریمخانی (کاخ گلستان) تشکیل دادند و بنام مدرسه «حقوق» نامیده شد و مقصود از آن علاوه بر تربیت دیپلماتها، تربیت قضات نیز بود. و صورت منظمی داشت در زمان تأسیس دانشگاه ریاست مرحوم علی اکبر دهخدا در عمارت بیردنی اتابک (در کوچه اتابک. بین فردوسی و لالندار) قرار داشت. این مد سدهم از جمله مؤسسات عالی موجود بود که در قالب دانشگاه درآمد.

۴۳- دو دانشکده ادبیات و علوم در آن تاریخ بصورت هسته ابتدائی ضمیمه دارالمعلمین عالی (دانشسرای عالی) بوده و با قسمت تعلیمات علوم تربیتی ترکیب یافته. بموجب قانون جدید از دارالمعلمین جدا شده و دو دانشکده مستقل در دانشگاه بوجود آمدند که ساختمان آن دو اکنون در ضلع شرقی دانشگاه عمارت مرکزی قرار دارد. ریاست دانشسرا در آن وقت بمعهده آقای دکتر عیسی صدیق اعلم قرار داشت. بعد از تأسیس دانشگاه ریاست آن به آقای دکتر علی اکبر سیاسی واگذار شد.

۵- دو دانشکده نو بنیاد که به حکم ضرورت و احتیاج مملکت در همان سال تأسیس (۱۳۱۳) بوجود آمد و افتخار تأسیس آن نصیب بنده شده، که در آن تاریخ متصدی وزارت معارف بودم یکی دانشکده علوم معقول و منقول و دیگری دانشکده فنی (تکنیک) بود.

این هر دو دانشکده در تابستان ۱۳۱۳ مقدمات تأسیس آنها فراهم آمد و برنامه های آنها مدون گردید ریاست دانشکده اولی به آقای حاج سید نصرالله تقوی

(سادات اخوی) واگذار گردید در شهریور ماه همانسال درمجلس با شکوهی که درمدرسه عالی سپهسالار ناصری منعقد شد، وعلماء درجه اول تهران مانند مرحوم امام جمعه خوئی و مرحوم بهبهانی و آقای امام جمعه تهران و بسیاری دیگر از دانشمندان، تهران در آن مجلس حضور یافته و رسمیت آن اعلام گردید. سال اول آن مطابق برنامه جدید در همان مدرسه تأسیس شد و دوره چهار ساله آن تدریجاً تکمیل گردید و تا سال ۱۳۳۲ درمدرسه قدیم سپهسالار ناصری برقرار بود ولی در آن تاریخ بر حسب تقاضا واستدعای علما و روحانیون از آن مدرسه بخارج منتقل گردید و مدرسه سپهسالار بدطلاب علوم دینیّه مقیم در حجرات آن مدرسه اختصاص یافت. اولین فارغ التحصیل های این دانشکده در سال ۱۳۱۷ بدرجه لیسانس رسیدند.

۶- دانشکده فنی یا علوم مهندسی که يك مؤسسه بکلی نو بنیاد بود در همانسال تولد دانشگاه «۱۳۱۳» تاریخ حیات آن شروع می شود. در تهران برای تعلیم علوم و فنون مهندسی و تکنولوژی مؤسسه خاصی وجود نداشت در کلاس هائی در مدرسه قدیم دارالفنون آغاز شده بود، که يك عده مهندس هم تربیت کرده بود ولی بعدها که دارالفنون بصورت يك مدرسه متوسطه درآمد از آن کلاس ها اثری باقی نماند. مرحوم مهندس عبدالرزاق بغایری یکی از دانش آموزان آن کلاس قدیمی بود. وزارت راه و راه آهن و همچنین اداره کل صناعت و کارخانجات نو بنیاد احتیاج زیادی به مهندسین جوان و تربیت شده داشتند و این معنی برای اعلیحضرت رضاشاه کبیر یکی از مقاصد و منویات خاص بود زیرا از استخدام کارکنان و کارشناسان بیگانه قلباً تنفر داشتند این بود که از موقع تأسیس دانشگاه، يك مدرسه بنام «فنی» و یا «تکنیک» جزو برنامه جدی وزارت معارف قرار گرفت و در قانون ۸ خرداد پیش بینی شد.

نویسنده وقتی آن مدرسه را تأسیس کرد محل خاصی برای آن نبود ناچار

در بالاخانه‌های نو بنیاد مدرسه دارالفنون که تازه تجدید بنا و مرمت شده بود سال اول آنرا (۱۳۱۳) تأسیس نموده و آقای دکتر محمد حسابی متصدی امور آن بود. ولی در سال بعد که بر نامه آن دانشکده اجرا و تکمیل شد مرحوم غلامحسین رهنما بسمت ریاست و آقای مهندس عبدالله ریاضی (رئیس کنونی مجلس شوری) بسمت معاونت آن انتخاب گردیدند و دوره چهار ساله آن، در شعب برق و مکانیک و ساختمان و راه سازی بصورت منظمی درآمد اولین دوره فارغ التحصیلی آن دانشکده در سال ۱۳۱۸-۱۳۱۹ برای خدمت به کشور حاضر شدند. روز افتتاح آنرا در شهریورماه ۱۳۱۳ در عمارت دارالفنون جشن گرفتیم و مجلس باشکوهی با حضور رئیس الوزرا و وزرا و وکلای مجلس تشکیل شد و مرحوم علی منصور وزیر راه و مهندس امین رئیس کل صناعت به این دانشکده بسیار علاقه داشتند زیرا تمام چشم‌های امید به دانش‌آموختگان آن دانشکده بود.

* * *

رئیس دانشگاه

ماده سوم قانون ۸ خرداد تصریح می‌کند که رئیس دانشگاه بر حسب پیشنهاد وزارت معارف و بموجب فرمان همایونی تعیین و بعدها بر طبق ماده چهارده بطور اذین قرار انتخابی با شرایط لازم از میان رؤسای دانشکده‌ها انتخاب می‌شود. در بدو تأسیس اجراء ماده سوم تکلیف و وظیفه‌ای قانونی برای این بنده که در آن وقت وزیر معارف بودم، معین می‌کرد، نویسنده بر حسب وظیفه پیشنهادی برای ریاست آن مؤسسه نوین تهیه نمودم و سه نفر از معمرین رجال و دانشمندان آنکه به‌زیور علم و ادب آراسته بودند برای ریاست پیشنهاد کردم. وقتی که نخست‌وزیر (مرحوم محمدعلی فروغی) آن پیشنهاد را به عرض شاهنشاه رسانیدند مورد قبول واقع نگردید و امر فرمودند که خود وزیر معارف خود دانشگاه را تأسیس کرده همچنان بر ریاست دانشگاه برقرار باشد.

رئیس الوزرا امر مبارك را اجرا کرده و در ذیل نامه شماره ۵۸۰۴ مورخ ۲۷ آذر ۱۳۱۳ به این بنده ابلاغ کردند و اجازه دادند که امور دانشگاه را بسمت متصدی رسمی آن بر عهده بگیرم و تشکیلات آنرا منظم کرده و احکام استادان داخلی و خارجی را برای تدریس در دانشکده ها صادر نمایم.

بعد از آن نیز بموجب مراسله شماره ۸۳۳۱ مورخ ۲۹/۱۲/۱۳۱۴ که سوابق آنها تماماً در بایگانی نخست وزیری موجود است مجدداً تأیید کردند و در روز ۲۴ اسفند همان سال که اولین جلسه شورای دانشگاه انعقاد یافت، رئیس دولت در طی بیانات افتتاحیه خود مأموریت این بنده را مجدداً تأیید کردند و بهمین سمت تا آخر خدمت خود در معارف (تیر ماه ۱۳۱۷) برقرار بودم. و بعد از من وزرای معارف مانند مرحوم اسماعیل مرآت و دکتر عیسی صدیق و مرحوم سید محمد تدین و مرحوم مصطفی عدل (منصور السلطنه) پیاپی پست وزارت معارف و ریاست دانشگاه را داشتند و بموجب تصویب نامه شماره ۱۵۴۳۷ مورخ ۲۵/۱۰/۲۵ شغل ریاست دانشگاه و انجام وظایف آن بر عهده وزرای معارف قرار گرفت بعدها در سال ۱۳۳۲ آقای دکتر علی اکبر سیاسی که وزیر معارف بودند، قانون استقلال دانشگاه را کذا رانده خود ایشان رئیس انتخابی دانشگاه شدند.

* * *

شورای دانشگاه

در ماده سوم قانون ۸ خرداد تشکیل مجمعی بنام «شورای دانشگاه» پیش بینی شده است و چگونگی سازمان و تعداد اعضا و وظایف آنان را معین میکند باستناد همین ماده پس از جلسه تشریفاتی که روز جمعه ۲۴ اسفند ۱۳۱۴ بمناسبت میلاد شاهنشاه پهلوی در مدرسه حقوق تشکیل یافت روز بعد یعنی شنبه ۲۵ اسفند اولین جلسه آن در همان دانشکده حقوق منعقد گردید. رؤسای دانشکده های شش گانه و معاونین آنها و يك نفر از اساتید برجسته از هر دانشکده بسمت نماینده به عضویت آن معرفی شدند.

در جلسه تشریفاتی روز جمعه ۲۴ اسفند مرحوم محمدعلی فروغی نیز حضور یافت و جلسه را بایباناتی تشویق‌آمیز افتتاح کرد و هم‌در آن جلسه به اهمیت وظیفه رئیس دانشگاه و تکالیفی که قانوناً بر عهده اوست اشاره کرد. این بنده در جواب بعد از عرض تشکر، شرحی بیان کردم و به مقام علم و دانش ایرانیان و خدمات آن قوم به عالم انسانیت اشاره کردم و گفتم هر چند تاریخ تأسیس دانشگاه‌های ممالک راقیه اکثر بر تاریخ تأسیس دانشگاه تهران تقدم دارد ولی در حقیقت افزون از هزار سال است که کاروان علم و ادب در این سرزمین در حرکت بوده است و نیاکان ما که نام آن‌ها در تاریخ تمدن جهان ثبت شده است در تعلیم علوم علیه بیش قدم بودند اینک هم که بصورت دانشگاه همان تاریخ پرافتخار تجدید شده است شك نیست که فرزندان آنان همان میراث اجداد خود را تجدید خواهند کرد و با استعداد خداداد و نبوغ ذاتی، کوی سبقت از دیگران خواهند ربود. و سخن را نیم‌نا به این بیت خواجه حافظ پایان دادم که می‌فرماید :

فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد
الاکنون بیش از چهل سال از آن تاریخ می‌گذرد. جلسات متوالی و مرتب شورا که در طول این مدت دراز پی در پی تشکیل شده متجاوز از هفتصد و پنجاه جلسه است که صورت مذاکرات آن نماینده حرکت مداوم و سیر ترقی پیوسته دانشگاه در این زمان بوده است و انشاءالله روز کاران باقی بوده و دیعه گذشتگان را به آیندگان خواهد سپرد.

* * *

ماده تاریخ

در این خاطره سخن را به دو ماده تاریخ که بمناسبت سال تأسیس دانشگاه سروده شده بود به پایان می‌رسانم. البته شعرا و گویندگان در آن زمان در تمام ایران افتتاح و تأسیس دانشگاه را تهنیت گفته و خدمتگزاران را تشویق کردند

و ذکر اسامی آنها مفصل است ، تنها در آن میان به ذکر دو ماده تاریخ که از دو استاد گران مایه بیادگار باقی مانده اکتفا می شود.

۱- مرحوم بهار ملک الشعراء در قصیده غرائی که صورت کامل آن در دیوان آن استاد ثبت است چنین گفته :

اندر آن عهدی که شاهنشاه ایران پهلوی

مملکت را از هنر چون جنت نوشاد کرد

هر کجا غمخانه بود از لطف عشرتگاه شد

هر کجا ویرانه بد از مکرمات آباد کرد

ساحت سدی گرد کشور از کمال وز معرفت

وز خردمندی ز حکمت پایه و بنیاد کرد

تا چنین دانشکده عالی ز نو فرمود طرح

واهل دانش را از این دانش پژوهی شاد کرد

الغرض چون گشت این دانشکده عالی بنا

بهر تاریخش خرد در میوزه از استاد گرد

سر نهاد آنجا « بهار » و بهر تاریخش سرود

« شاه » این دانشکده پاینده را بنیاد کسرد

۱۳۱۳

۲- مرحوم بدیع الزمان فروزان فر نیز در منظومه شیوائی ماده تاریخ فصیحی الهام یافته و چنین گفتند.

بروزگار رضا شاه پهلوی که بیدو

برند ملت ایران ز حادثات پناه

اگر تو بر شعری کارهات بسیارند

یکی ز بسیار اینک بنسای دانشگاه

بی نهادن بنیاد این شکفت اساس
 برفت موکب شه، این سزد زموکب شاه
 تن است کشور و جانش معارف است بلی
 از این دقیقه دل شهریار بد آگاه
 ز فیض حکمت شاهش قوی و تازه نمود
 چو جای کشور پژمرده دید درهر راه
 دل من از پی تاریخ آن بنای شگرف
 بخواست بیتی از پیر عقل بی اکراه
 بگفت اینک تاریخ صدق و گفت درست :
 «اساس علم قوی دان ز رأی شاهنشاه»



۲۸

موزه مردم شناسی

«انثولوژی» نام علمی است که در آن بطور اعم از نژادهای گوناگون نوع انسانی بحث می کند و از این رو می توان آنرا به علم «نژاد شناسی» تعبیر کرد. ولی بطور اخص همان علم از خصائص فرهنگی و اجتماعی و سنن و آداب ملی هر قوم بحث می کند و از این سبب آنرا به «مردم شناسی» ترجمه کرده اند.

در شهرهای بسیار بزرگ و پایتخت های مهم معالک راقیه همه جا انبارهای خاصی برای جمع آوری و نگاهداری انواع اشیاء که ویژه فرهنگ آن ملت است از هر قبیل البسه و اقمشه و اثاثیه و آلات و ادوات و بالاخره هر چیز که نشان دهنده آداب و امور فرهنگی می باشد از هر جا و هر ناحیه جمع کرده و بطور منظم به نمایش جالب در معرض تماشای خاص و عام می گذارند.

نگارنده این سطور در سالهای ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ ش که در پاریس به تحصیل اشتغال داشتم غالباً برای استفاده و بررسی موزه مردم شناسی فرانسه مکرر به آنجا رفته و استفاده می کردم.

این موزه در آن اوقات در قصر معروفی قرار داشت که تروکادرو Trocadero نامیده میشد و آن قصری رفیع بود که دولت فرانسه در سال ۱۸۷۸ م. در کنار رود

سن در برابر برج ایفل به مناسبت يك نمايشگاه بين المللی بزرگ كه در همان سال در پاریس بر گزار میشد بنا کرده بود. وبعد از خاتمه نمايشگاه خصوصاً برای موزه مردم شناسی ملی فرانسه اختصاص داشت. و قصر ترکادرو بعدها در سال ۱۹۳۷ م. تغییر یافته و بجای آن قصر عظیمی بنام Palais de Chaillot بنا نمودند.

در آن تاریخ كه نویسنده به آن موزه می رفتم سراسر تالار های متعدد و رواقهای و اتاقها از آثار و اشیاء و اثاثیه و آلات و ادوات گوناگون كه هريك به تنهایی نماینده یکی از مظاهر فرهنگی ملت فرانسه بود انباشته شده و بیننده از تاریخ قومی آن كشور و ایالات و ولایات فرانسه و طوایف و فرق گوناگون آن آگاه می شد.

این نویسنده ساعتها در آنجا غرق تماشا و بررسی اشیاء و مظاهر گوناگون آن ملت بودم و حسرت می خوردم كه چگونه ملل بالنسبه جوانی مانند فرانسه و امثال آن در اروپا و آمریکا در حفظ موارث اجتماعی كه مربوط بفرهنگ قومی ایشان است باین درجه اهتمام کرده اند ولی ملت كه نسل ما با سابقه چهار هزار سال تاریخ كه مجتمعی از طوایف و گروه های قدیم و جدید است و از بلوچها كه یادگار ایرانیان عصر «دراریدین» هستند، تا تركمان های اعصار اخیر، همه در آنجا سکنی گزیده و یادگارها گذاشتند و بالاخره همگی ملت واحدی بنام «ایران» بوجود آورده اند و در طول این مدت دراز تمدنی استوار ایجاد كردند. به مذاهب گوناگون چون دین «میترا» و آئین زردشت و «كیش مانی» و بالاخره مذهب مقدس اسلام شیعی و شعب آن ایمان داشته اند، و از مؤمنین آنها هنوز بیش و كم موجودند و طبقات مختلف در شهرها و بلاد آباد از اهل حرف و صنایع مجامع بومی و فرهنگهای محلی ایجاد کرده اند. در این عصر كه دوران درخشان علم و صنعت است با این قدمت تاریخی و با نیروی ابداع و ابتكار خداداد كه از خمائس نژادی

ماست هنوز مجموعه آثار گذشتگان خود را در يك چنین موزه ای جمع آوری نکرده ایم !!!

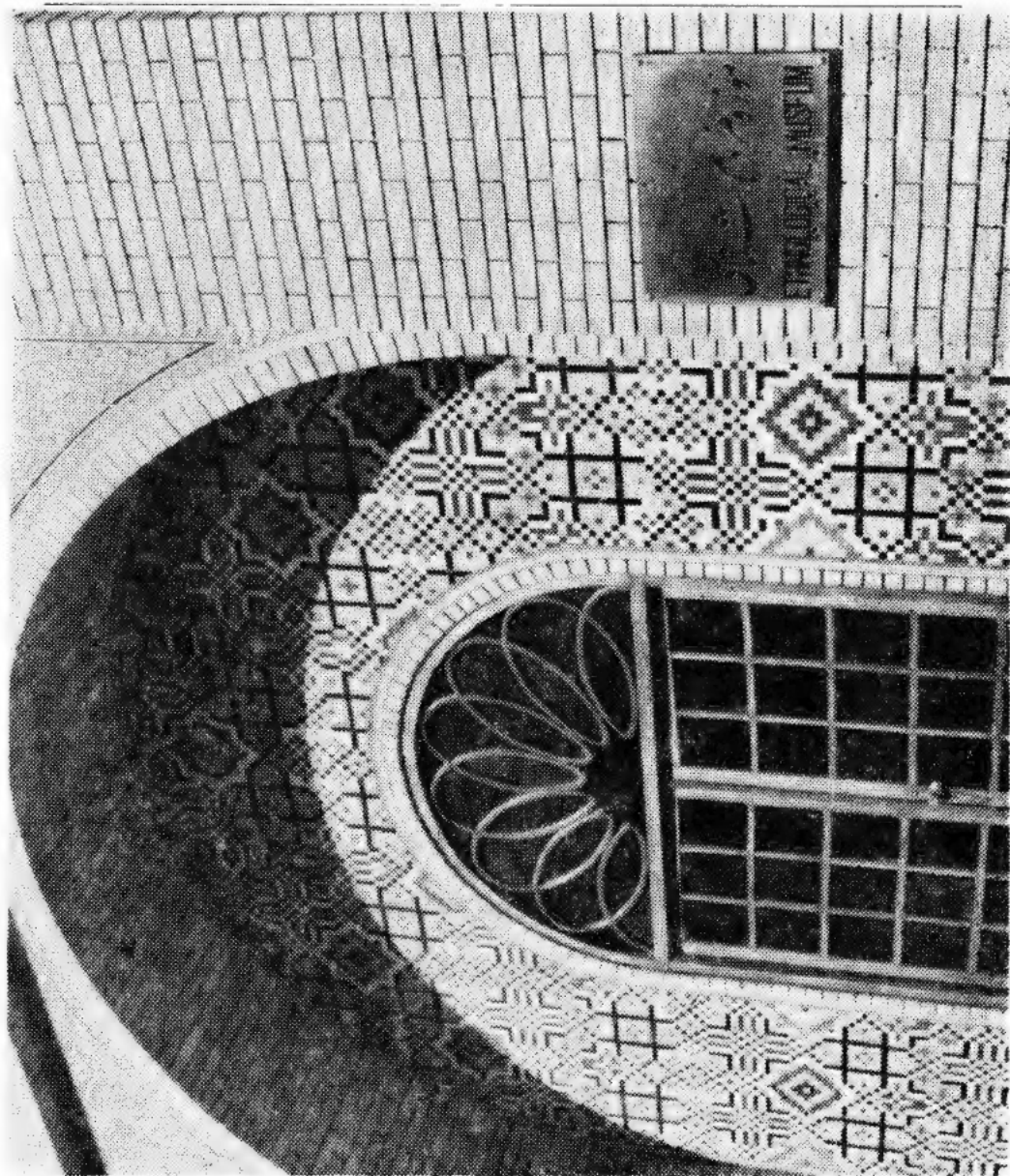
از وقتی که درهای تمدن خیره کننده فرنگستان به روی کشور ما باز شد تا آنکه در سال ۱۳۰۷ با گذشتن قانون متحدالشکل شدن البسه لباسهای گوناگون طوایف و جماعات از شهر نشین و صحرا نشین مبدل به جامه معمول بین المللی گردید ، رفته رفته بقایا و آثار تمدن و فرهنگ قدیم ما از میان رفته و نابود می گردد .

ولی شاهنشاه پهلوی که خود مبدع این تحول و دگرگونی ملی بود باهوش ثاقب و خداداد خود متوجه این نکته شد و ملتفت بود که میبایستی آن آثار کهن را به طرزی منظم حفظ و نگاهداری کرد. و بهمین ادراک و هوش طبیعی امر فرموده بود که تابلوهای متعددی از طوایف و ایلات و عشایر ایران از ترك و لر و کرد و بختیاری و قشقایی و بلوچ و ترکمن و غیره و غیره با لباسهای قدیم محلی ساخته و پرداخته و در سرسراهای قصر مرمر در تهران و کاخ سلطنتی در بابل نصب کنند که هنوز باقی و برقرار است.

روزی از روزهای سال ۱۳۱۴ که این بنده در حضور ایشان بودم مرا مخاطب ساخته فرمودند:

«از لباسهای گوناگون مردم ایران که در شهرها و روستاها میپوشند نمونه های محلی جمع کنید همچنین از لباسهای کسبه و تجار و درویش شهری تار و ستاییان و چادر نشینان ایلات بتدریج از نواحی مختلف ایران بخواهید و در محل مخصوصی نگاهدارید ولی باید این عمل را به آهستگی نه با عجله و شتاب انجام دهید که تا دو سال دیگر مجموعه کاملی از این گونه لباسها فراهم شود.»

از این سخن شاهانه قصر ترکادری پاریس و افکار دیرین خود را بیاد آوردم



در ورودی موزه مردم‌شناسی (باغ گلستان)

و ملاحظه کردم که خداوند متعال اینک اسباب را فراهم آورده و تخم آن آرزو که در دل کاشته میشد اینک می‌رود نهالی بارور بشود.

فرصت را غنیمت شمردم و موضوع را با همکاران خود در وزارت معارف در میان نهادم در آن زمان در میان مشاوران فنی خارجی که در خدمت دولت ایران در وزارت معارف بودند، شخصی آلمانی بود بنام دکتر هاز Dr. Haz که مردی مطلع و صاحب نظر بود وی این امر را استقبال کرد قرار گذاشتیم که مباشرت این جمع آوری را به عهده او واگذاریم.

در اسفند ماه همان سال تمام نمایندگان معارف از ایالات و ولایات به تهران آمدند و در عمارت دانشسرای تهران مجلس مشاوره ای برپا کردم که مدت چندین روز دوام داشت و در هر جلسه يك موضوع مخصوص از مشکلات و مهمات امور معارف طرح و بحث میشد. از جمله يك جلسه را مخصوص قضیه جمع آوری آثار فرهنگی و اجتماعی قرار دادیم. در آن جلسه دکتر هاز و موسیو آندره گدار رئیس موزه ایران باستان و مدیر کل عتقیه جات و نیز شادروان رشید یاسمی استاد تاریخ هر يك نطقی کرده اهمیت این موضوع و طریق اقدام را به تفصیل بیان کردند و تشکیل يك موزه آثار فرهنگی خاطر نشان و وجهه همت همگی قرار گرفت و مقرر گردید که آقایان نمایندگان به محض مراجعت به محل مأموریت خود در صدد جمع آوری اشیاء قدیم و البسه کهن محلی باشند و اذاشیاء و ادوات مربوط به گروه های مختلف و طبقات گوناگون اجتماعات و فرقه های متعدد که به نحوی از انحاء باسنن و آداب ملی و محلی ایران مربوط می باشد بایستی جمع آوری نمایند.

در پیرو این تصمیم در اوایل سال ۱۳۱۵ بخشنامه مؤکدی به تمام نمایندگان گیهای معارف در شهرستانهای ایران صادر گردید متن آن متأسفانه اکنون در دسترس من نیست ولی مفاد آن بطور مشروح در شماره مورخ ۱۴ تیر ماه ۱۳۱۵ روزنامه اطلاعات مندرج است در این دستور گفته شده بود که در پیرو تصمیم کنفرانس

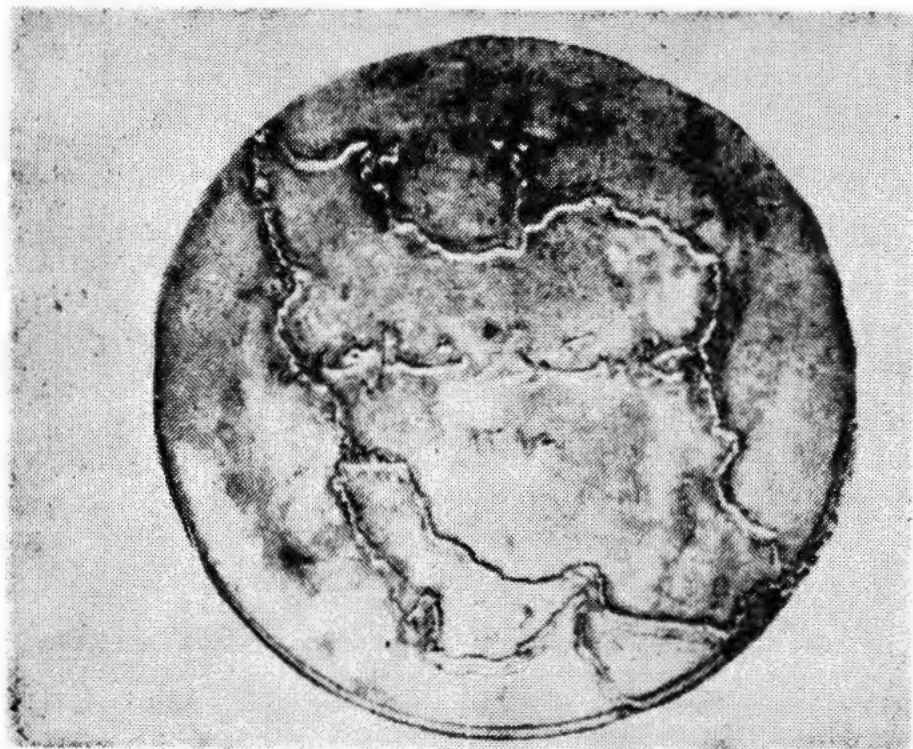


مدال موزه مردم‌شناسی (عکس از آرشیو مرکز مردم‌شناسی ایران)

دانشسرای تهران تأکید میشود که به فوریت در تهیه اشیاء و اثاثیه و البسه انواع طبقات و گروههای مختلف مملکت از شهر نشین و صحرا نشین اقدام نمایند و اعتبار لازم برای خرید و حمل و نقل آن اشیاء نیز در بودجه معارف منظور گردد. که مانعی و مشکلی وجود نداشته باشد و تأکید شد که آنچه از ادوار مختلف تاریخی بجا مانده و محل استعمال طبقات گوناگون اجتماعی بوده از زنانه و مردانه و لباسهای مخصوص جشن و عروسی یا عزا و سوگواری و زینت آلات و لوازم خانگی و اسلحه و آلات موسیقی و اسباب تحریر و آنچه در چادرهای عشایر صحرا گردید یا در دکانین و بازارهای شهرها موجود باشد مانند زین و برک و وسایل مسافرت با اسب و شتر و غیره و همچنین از اثاثیه و البسه گروههای شهری مانند

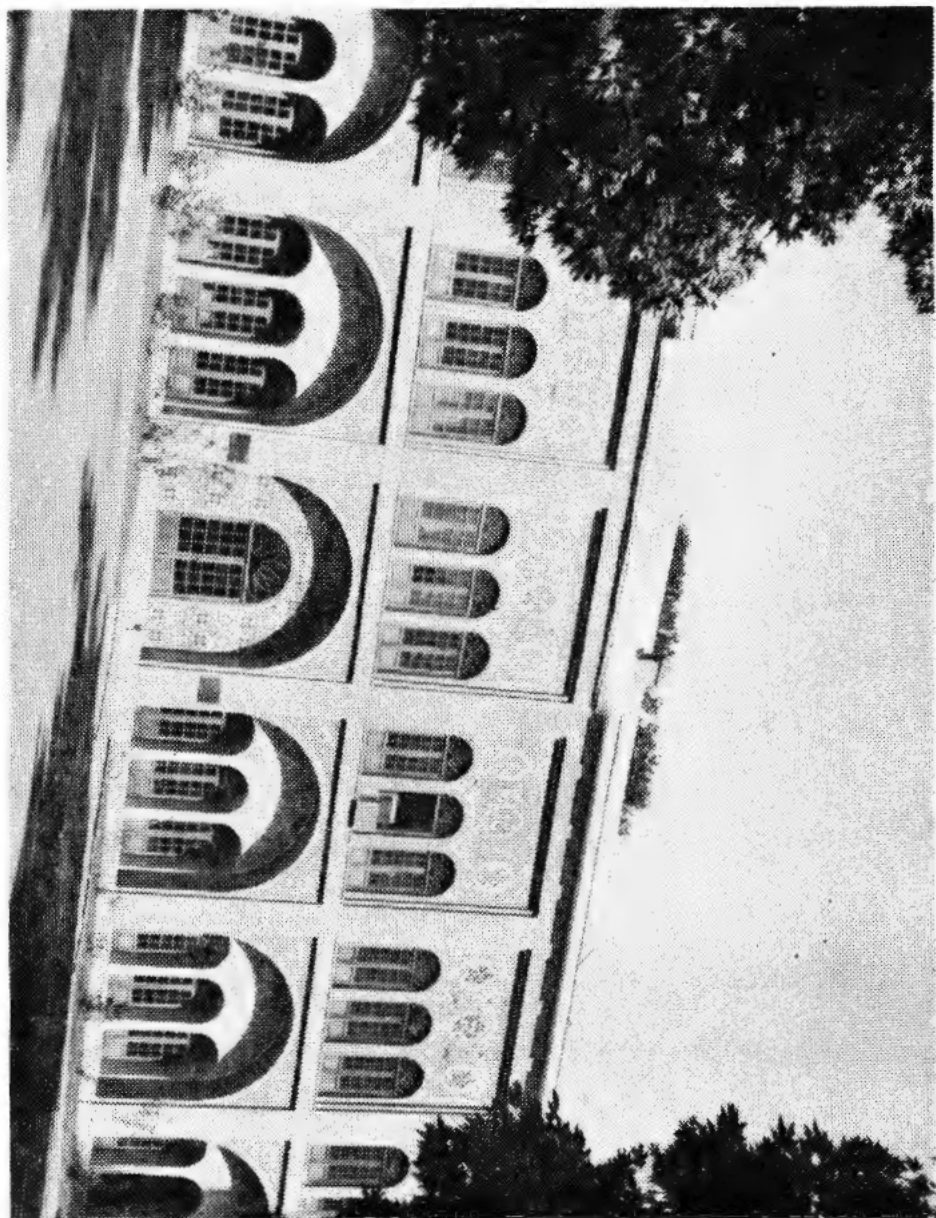
روحانیون و درویش و باباشمل قهوه‌خانه‌ها و همچنین آنچه مربوط به عقاید خرافی کهن مانند طلسمات و کتب علوم غریبه و سحر و جادو و قاب نظر قربانی و بالاخره هر چه که اختصاص به عقاید و آداب محلی جماعات گوناگون دارد جمع-آوری کنند که صاحبان آنها بطور هدیه بموزه مخصوص عطا کنند والا بقیمت مناسب بفروشند .

پس در همان تاریخ عمارتی در خیابان ارامنه (بوعلی) متعلق به مرحوم مختار السلطنه پدر مرحوم مختاری که دارای تالارهای وسیع و متعدد بود برای محل ابتدائی موزه منظور در نظر گرفته و اجاره شد و موسیو هازد فتر موزه را در آنجا



مدال موزه مردم شناسی ایران (عکس از: آرشیو مردم شناسی ایران)

تأسیس نمود و بارهای البسه و اقمشه و اثاث و ادوات که پی‌درپی از ولایات ایران
میرسید به آن مرکز منتقل میشد و مأمورینی چند به فهرست‌نگاری و طبقه‌بندی



جبهه شرقی موزه مردم‌شناسی - (باغ گلستان)

و شماره گذاری آن اشیاء مشغول شدند.

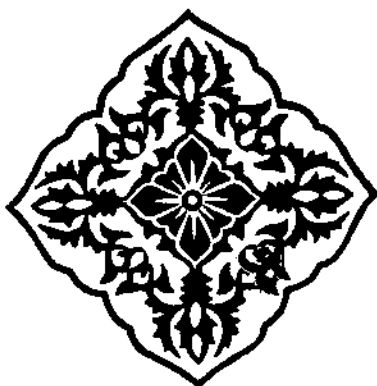
در تهران نیز عمال مخصوص و اشخاص داوطلب در بازارها گردش نموده هر تحفه نادر که بدست می آورند به آنجا می آوردند مخصوصاً یکی از اشخاصی که در تهران به این امر کمک بسیار نمود مرحوم نظام السلطان خواجه نوری بود که از صاحب منصبان وزارت خارجه بود و این گونه موزه ها را در ممالك مختلفه دیده داوطلبانه در این کار تاریخی همکاری کرد و اشیاء بسیاری از خانواده های قدیم بدست آورد و بموزه اهداء کرد.

در حاشیه تأسیس موزه هیئتی بنام «نظاره موزه» نیز از دانشمندان و مخصوصاً اساتید تاریخ و جغرافی و جامعه شناسی تشکیل گردید که هفته ای یک شب اجتماع کرده و احیاناً درباره بعضی اشیاء نادر و تحفه سخنرانی میکردند.

بالاخره در مهر ماه ۱۳۱۶ موزه منظور رسماً با حضور جماعتی از برگزیدگان قوم و دانشمندان افتتاح گردید. پس از آن در یکی از جلسات مجلس شورای ملی نگارنده این خاطره قبل از دستور گزارشی از تأسیس آن موزه به عرض رساندم و در همان مجلس به خاطر رسید که بجای کلمه «اتنولوژیک» واژه فارسی «مردم شناسی» را بکار ببرم و در همان مجلس این نام برای آن موزه نوظهور نهاده شد که تفصیل آن در صورت مجلس مذاکرات آن روز در پارلمان موجود است.

محل موزه مردم شناسی سالی چند در عمارت مرحوم مختاری برقرار بود و با وجود حوادث ناگوار شهریور ۱۳۲۰ البته وقفه ای در توسعه و پیشرفت موزه و جمع آوری اشیاء ایجاد کردید ولی موزه از میان نرفت تا در عصر همایون شاهنشاه آریامهر و تأسیس وزارت فرهنگ و هنر روحی تازه در کالبد آن بنیاد فرخنده دمیده شد. و حسب الامر مبارک ملوکانه عمارت موسوم به «عمارت ابیض» که در جنوب غربی کاخ گلستان واقع است و در عهد مظفر الدین شاه قاجار ساخته شده

و مجموعه نفیسی از تصاویر سلاطین و امپراطورهای اروپا معاصر با این شاه را حاوی بود و همیشه مقر دفتر ریاست وزراء بود به‌موزه مردم‌شناسی اعطاشد و اشیاء موجود به آن عمارت منتقل گردید، البته در آن عمارت تعمیر و مرمت‌های بسزا بعمل آمده‌است و تالارها و حجرات وسیع آن به‌طراحی جالب‌تزیین شده‌است و اکنون یکی از موزه‌های مهم تهران و محل مراجعه و مطالعه سیاحان و جهانگردان جهان است.



آموزش بزرگسالان

«تعلیم اکابر» analrhabetiom که فارسی نویسان امروزه آن را به «آموزش بزرگسال» یا تعلیم سالمنندان اصطلاح کرده‌اند در کشور مادرضمن مائه (چهاردهم) پدید آمد. از آغاز مشروطیت که يك جنبش صمیمی و وسیع برای اصلاح امور سیاسی و اجتماعی در کشور بظهور رسید آموزش و خط سواد و تعلیم قرائت و کتابت به بی‌سوادان جامعه و جهت همت خیرخواهان و نیک اندیشان قرار گرفت، ابتدا در سال ۱۳۲۷ ه. ق. که نهضت آزادی خواهی بدثمر رسید همراه با تشکیل دومین دوره مجلس شورای ملی در تهران و شهرهای بزرگ تأسیس کلاسهای شبانه برای تعلیم اکابر در نور چراغ از روی شوق و ذوق و ابتکار اشخاص روشن فکر نیز مورد توجه شد. ولی چون اوضاع سیاسی مملکت همواره دستخوش انقلابات و تحولات عظیم بود آن مسئله نظم و رونق ثابت و مستدامی حاصل نکرد. تا اینکه دوران فرخنده عصر پهلوی از نو آغاز گردید، آرامش و انتظام مملکت این فکر مبارک را بار دیگر در خاطره‌ها زنده گردانید.

صحبت با وزیر دارائی

در اواسط اردیبهشت ماه ۱۳۱۵ شبی بعد از انقضاء جلسه هیئت وزیران بنده نویسنده که متصدی خدمت وزارت معارف (آموزش و پرورش) بودم باتفاق مرحوم علی اکبر داور وزیر مالیه (دارائی) از عمارت دربارشاهی بیرون آمده و باتفاق در خیابان کاخ قدم زنان بسوی منزل آن مرحوم رهسپار بودیم. آن مرد روشن بین و بلند همت که با علاقه و ایمان به سماد و وطن خدمت می کرد و دارای عقلی سلیم و رأی مستقیم بود و همیشه ترقی و تعالی ایران را از صمیم قلب آرزو داشت بمن رو کرده و گفت:

«چندی بود که میخواستم مطلبی را با شما صحبت کنم اکنون که فرصت دست داد گوش دهید تا بگویم: البته میدانید که این اوقات اوضاع مملکت بحمد الله نظم و آرامش کامل حاصل کرده و قدرت دولت و وسعت خزانه کشور در کمال قوت است، وظیفه ما همه این است که فرصت را غنیمت شمرده برای پیشرفت و ترقی مردم این کشور از هر عمل مفید و مؤثر دریغ نکنیم، زیرا ادامه مدت این فرصت را جز



شادروان علی اکبر داور

خداوند علام الغیوب دیگر کسی نمیداند، و ممکن است با یک پیش آمد نامطلوب وضع منقلب شود. و فرصت از دست برود. یکی از بهترین کارها و فوری ترین اقدامات سودمند برای پیشرفت و ترقی کشور تعلیم و تربیت عامه بی سواد ملت

است که متأسفانه اکثریت عظیمی را در مملکت تشکیل می‌دهند. بر من فرض است که برای تشکیل دستگاه تعلیم و تربیت عامه بی‌سواد هر مبلغ بخواهید بدون چون و چرا در اختیار وزارت معارف بگذارم، مشروط بر اینکه اساس متین و محکمی برای این کار برقرار کنید که در تمام مملکت بطور یک‌نواخت و با سازمان دامنه داری این کار خیر و ثواب شروع شود و ادامه داشته باشد.

من بحکم وظیفه این پیشنهاد آن‌مرد خیراندیش را از صمیم قلب قبول کرده و وعده دادم که هم از روز بعد مطالعه دقیق‌تری برای اجراء این نیت خیر بعمل آورده و برای سازمان دادن آن طرحی اساسی و استوار تهیه کنم و بنظر ایشان برسانم اگر پسند نمودند موضوع را به عرض پیشگاه همایونی رسانیده و اجازه ایشان را حاصل نمایم کاری خواهیم کرد که از اول مهر ماه آینده که سال تحصیلی شروع میشود دستگاه «تعلیم اکابر» نیز آماده و مهیای کار شود.

فردای آن‌روز بدون فوت وقت برای مطالعه و طرح اساسی آن منظور مقدس جلسه مشورتی فراهم ساخته و رئیس دفتر وزارت معارف را که آن اوقات به عهده جوان دانشمند و خوش قریحه‌ای یعنی آقای حسین فرهودی که صاحب منصبان کاردان و لایق وزارت معارف بود مسئول متقیم تهیه طرح و تشکیل دستگاه «تعلیم اکابر» نمودم، بعد از چند روز بررسی و مطالعه حاصل از نظریات بطور خلاصه بصورت اسانامه‌ای درآمد که بعد از تنقیح و تنظیم بر حسب وعده و قول و قرار اول بنظر مرحوم داور رسانیدم، آن‌مرحوم بعد از یک روز آنرا قبول کرد و مورد پسند نظر دقیق ایشان قرار گرفت و قرار شد که خود ایشان مطلب را بر عرض شاهنشاه برسانند و اجازه پرداخت هزینه لازم را حاصل نمایند.

* * *

تصویرنامه ۱۶ خرداد ۱۳۱۵

آن طرح بعرض رسید و مورد قبول یافت و وزیر دارائی فوراً ۱۵۰ هزار

تومان برای تأسیس دبستانهای لازم و فراهم آوردن لوازم مقدماتی در اختیار وزارت معارف گذاشت و طرح اساسنامه مشتمل بر ۱۴ ماده در جلسه ۱۶ خرداد ۱۳۱۵ در هیئت وزیران تصویب شد که سابقه آن هم اکنون در بایگانی هیئت وزراء محفوظ است. وزارت معارف آنرا مدار عمل خود قرارداد.

در ماده اول آن می گوید:

«وزارت معارف مکلف است در تمام کشور ایران در هر يك از دبستانهای شش کلاسه یا چهار کلاسه دولتی یا در سایر مدارس که مقتضی بداند مدرسه اکابر شبانه مطابق مقررات تأسیس نماید.

در ماده دوم می گوید:

تحصیلات مدارس اکابر در حدود سواد فارسی و نوشتن و حساب کردن مطابق برنامه که بتصویب شورای عالی معارف رسیده باشد، خواهد بود.

در ماده ششم می گوید:

مدارس اکابر بکلی مجانی است و هفته شش شب در هر شب دو ساعت دایر خواهد بود و هر سه شب بطور متناوب مخصوص تحصیل یکدسته می باشد بطوری که در هر مدرسه دو دسته اکابر مشغول تحصیل خواهند بود.

در ماده دهم اشاره می کند که وزارت معارف برای تحصیل اکابر کتاب مخصوصی شامل مواد لازم برای خواندن و نوشتن و حساب و هر گونه اطلاعات مفید تاریخی و جغرافیائی ایران و تعلیمات مدنی و صحی تهیه کرده و بقیمت تمام شده بفروش میرساند.

در ماده ۱۲ می گوید که بعد از دو سال بفارغ التحصیل های کلاسهای اکابر گواهینامه های مخصوصی اعطا خواهد شد.

در ماده ۱۴ گفته شده که کلیه مخارج از حق الزحمه معلمین و روشنائی و سوخت و تهیه کتاب و رسالات و جوایز و سایر احتیاجات همه ساله جزو بودجه

دولتی منظور و پرداخت خواهد شد.

در پی این اساسنامه مصوب دولت برنامه مشروح و مفصلی شامل دستور طرز تعلیم و تربیت و ساعات و سایر امور تهیه و در ۲۳ مردادماه همان سال بتصویب شورای عالی معارف رسید، در تعقیب آن آئین نامه مخصوصی برای انتظامات آن مدارس در ۲۶ شهریور تصویب شد که در آن گفته شده تحصیل در مدارس شبانه مجانی و عمومی و داوطلبانه خواهد بود. و سال تحصیلی آن از مهرماه هر سال تا آخر خرداد سال بعد خواهد بود و هر هفته شش شب، شش دو ساعت، مشتمل بر دو زنگ، و هر زنگ ۵۵ دقیقه، بعلاوه ۱۰ دقیقه تنفس دائر خواهد بود. بعد از چند روز بودجه دستمزد معلمان و آموزگاران و سایر مخارج مؤسسات تعلیم اکابر به تصویب وزارت دارائی رسید.

لازم بگفتن نیست که در آن تابستان يك قسمت عمده اوقات خود را صرف تهیه این آئین نامه مقدماتی نمودم همچنین آئین نامه ای برای جوایز و مدال در شهریور سال ۱۳۱۶ بتصویب رسید و همچنین برای تشکیل اداره و تعیین وظایف سازمان مرکزی سالمندان نظامنامه مفصلی بتاريخ ۲۸ اسفند ۱۳۱۵ وضع و به تصویب رسید و تمام آن اساسنامه و آئین نامه ها و مقررات همه در سالنامه رسمی وزارت معارف سال تحصیلی ۱۳۱۵-۱۳۱۶ از صفحه ۲۱۱ تا ص ۲۳۱ عیناً بطبع رسیده است.



افتتاح کلاسها

در اکثر دبستانهای موجود تهران و ولایات مقدمات تجهیزات لازم ازسیم کشی برق و تعیین آموزگاران انجام گرفت و بمبارکی و میمنت اول مهر ماه

۱۳۱۵ در تهران و تمام شهرستانها کلاسهای مدارس شبانه بزرگسالان افتتاح و شروع بکار نمودند.

اعلاناتی در شهرهای بزرگ منتشر گردید و روزنامهها مقالاتی در تشویق مردم بقلم آوردند و طبقات مختلف از کارگران و کسبه و کشاورزان و مستخدمین سرپائی ادارات برای ورود بمدارس شبانه استقبال شایانی نمودند و يك نهضت عمومی در سراسر مملکت برای سواد آموزی بظهور رسید. وقتی که گزارش این مدارس و استقبال مردم بوسیله مقامات کشوری به عرض شاهنشاه رسید موجب مسرت و خوشنودی خاطر ایشان گردید بطوریکه امر مخصوص صادر فرمودند که در تمام پادگانها و سربازخانههای کشور کلاسهای مطابق همان برنامه معارف تأسیس شود و همان کتابها را تدریس نمایند بعلاوه ابتکار دیگری نیز بشظر مبارك ایشان رسید امر فرمودند که اداره فلاحه هم در جنب هر سربازخانه در سراسر کشور مزارع نمونه تأسیس کند که افراد سپاهیان که غالباً از اهالی روستاها بودند قسمتی از اوقات فراغت خود را صرف تعلیم مقدمات علمی و عملی کشاورزی نمایند.

توسعه روزافزون

نهضت مبارك سوادآموزی تا سال ۱۳۲۰ همه ساله منظمأ ادامه داشت و همه ماهه بر توسعه آن و هجوم داوطلبان افزوده می گشت.

نظری به جدول آمار ذیل که ذکر مقایسه مدارس و آمار کلاسها و تعداد نوآموزان در دو سال متوالی ۱۶۱۵ و ۱۶ را نشان می دهد چگونگی توسعه روزافزون سواد آموزی را روشن می نماید.

آمار مدارس اکابر در سال ۱۶-۱۳۱۵ در سراسر کشور

مدارس	باب ۳۲۰۲
شاگردان	نفر ۹۵۰۴۷

در سال ۱۷-۱۳۱۶

مدارس	باب ۳۵۱۴
شاگردان	نفر ۱۲۱۵۰۶

سال ۱۶-۱۳۱۵ در تهران

مدارس	باب ۴۵۸
شاگردان	نفر ۱۲۷۴۴

در سال ۱۷-۱۳۱۶

مدارس	باب ۴۲۴
شاگردان	نفر ۱۳۵۰۹

(این آمار از سالنامه رسمی ۱۳۱۵ وزارت معارف اخذ شده است)

* * *

کتابهای درسی مخصوص

در همان سال اول کتاب فارسی قرائت بزبان ساده و عوام فهم از طرف اساتید مجرب و معلمین کار آزموده تألیف و در هزاران نسخه بطبع رسید و در تمام مملکت منتشر گشت و بقیمت تمام شده که بسیار ارزان بود بین دانش آموزان توزیع شد، البته در این کتابها مطالب مفیدی از تاریخ و جغرافیای ایران و تعلیمات مدنی و مذهبی و بهداشتی مندرج گردیده بود و در همان سال اول يك مجله خواندنی ماهانه نیز برای دانش آموزان منتشر گشت. مرحوم عباس مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات که در همان سال دستگاه چاپ رتانیو تأسیس نموده بود و از

روزنامه هزارها نسخه بطبع می رسید بشوق فطری و معارف پروری ذاتی از روزنامه خود نسخ متعدد فراوان در مدارس اکابر توزیع کرد که شاگردان با آن سرگرم شده کم کم بر روزنامه خواندن مأنوس و آشنا شوند «حدیث معروف و کلمه مبارکه» «اطلبوا العلم من المهد الی اللحد» که از کلمات عالیه پیغمبر اسلام است برای شعار مکاتب شبانه مقرر گردید، مرحوم میرزا ابوالقاسم فخرالاشراف مفتش وزارت معارف کر مریدی ادیب و صاحب سخن بود آنرا در یک مصرع بفارسی چنین ترجمه کرد: «ز گهواره تا گور دانش بجوی» که هنوز این کلمه زبانتزد خاص و عام است.

* * *

توقف و تجدید حیات

چنانکه در فوق گفتم این مدارس ۵ سال متوالی روز افزون توسعه می یافت و هر سال بر رونق آن افزوده می گشت تا آنکه در شهریور ۱۳۲۰ پیش آمدهای ناگوار برای مملکت روی داد که به سبب آن مشکلات در آن سال مدارس تعطیل گردید.

ولی در سال ۱۳۲۵ مجدداً همان منظور مقدس مورد توجه و عنایت اعلیحضرت شاهنشاه جوان و جوانبخت ایران قرار گرفت و در مهر ماه آن سال مدارس بزرگسالان دوباره بصورتی وسیع تر تجدید حیات کرد و بروی طبقات و اصناف و کلیه کارگران و کشاورزان و زاندارمها و مستخدمین سربائی ادارات و مؤسسات دولتی و حتی زندانیان بار دیگر در دانش و علم گشوده گردید.

آمارى که در سال تحصیلى ۳۷-۱۳۳۶ در دست است (نظر کنید به کتاب ایران شهر جلد دوم ص ۱۱۸۸ ارقام ذیل را نشان میدهد)

نوآموز مرد	۲۴۴۸۲۰ نفر	نوآموز زن	۵۷۱۲۵ نفر
سرباز	» ۹۰۰۰۰	ژاندارم	» ۱۰۵۰۰
پاسبانها و زندانیان	» ۱۷۰۹۳		
جمع کل نوآموزان در تمام مملکت ۴۱۹۵۴۶			

باید گفت که در وقت حاضر امر مبارزه با بی سوادى در تمام جهان جنبه جهانى و نهضت بين المللى حاصل کرده است و تمام دول دنیا در تحت هدايت و رهبرى سازمان يونسكو باين كار دانش گستر و نوع پرور اقدامات جدی مينمايد و در هفدهم شهر يور ماه سال ۱۳۳۴ به ابتكار و دعوت اعلى حضرت شاهنشاه آريامهر كنفرانس وزراء معارف ممالك جهان و كشورهای عضو يونسكو در تهران تشكيل گرديد. و از آن تاريخ تا كنون اين حرکت سريع و جنبش مبارك صورت جدی و عمومي حاصل کرده است كه شرح آن در سالنامه های رسمى مندرج است.

بودجه تعليمات اكابر در ايران در سال ۱۳۳۹ شصت و نه ميليون ريال بحساب آمده است (نظر كنيد بايرانشهر ص ۱۱۸۹)

اينك در آخر هر سال تحصيلى از نوآموزان امتحان نهايى بعمل مى آيد به شاگردان سال اول كارنامه مخصوص و بشاگردان سال دوم يك گواهينامه ويژه بزرگسالان بامضای مدير مدرسه و رئيس آموزش و پرورش هر شهر يا قصبه صادر ميشود. و سنديت قانونى دارد.

* * *

ديبرستانهای اكابر

همزمان با تاسيس كلاسهای ابتدائى سالمندان در آذرماه ۱۳۱۶ وزارت معارف به تشكيل يك سلسله ديبرستان شبانه در تهران و مراکز عمده كشور اقدام نمود كه البته با عاويد خاص حاصل از آن اداره ميشد، تنها دو باب ديبرستان شش كلاسه شامل دوره اول و دوم و شامل شعب ادبى، علمى، بازرگانى بعلاوه كلاسهای مخصوص

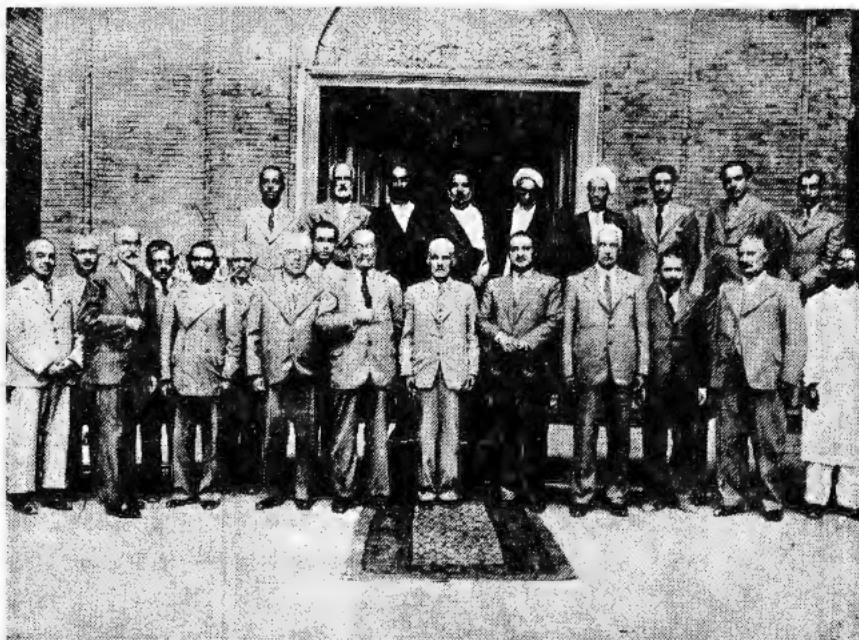
تعلیم زبان خارجه دائر گردید .

آمار این دبیرستانها که از کارمندان ادارات دولتی ، بازرگانان و غیره تشکیل میشد در آن سال در تمام کشور ۲۶ باب بود که ۱۶۹۰ دانشجو در آنها به تحصیل دوره دبیرستانی مشغول بودند و معلومات سابقه خود را تکمیل میکردند.

* * *

مؤسسه وعظ و خطابه

مؤسسه دیگری که همچنین وزارت معارف در سال ۱۳۱۶ در دانشگاه تهران (دانشکده علوم معقول و منقول) دائر نمود که آنرا نیز میبایستی حقاً در عداد



اعضا و استادان مؤسسه وعظ و خطابه در دوران شاهنشاه پهلوی: ردیف اول از راست : نفردوم
مشکان طیبی ۳- فروزانفر ۴- تدین ۵- حکمت ۶- غلامحسین رهنما ۷- ذکاءالملک فروغی
۱۰- ابوالحسن فروغی ، بهمنیار پشت سر فروغی ایستاده و عینک برچشم دارد ردیف دوم:
۲- نصرالله فلسفی ۳- دکتر بیانی ۴- فاضل تونی ۵- عصار ۶- عبدالعظیم قریب ۷- دکتر گل گلاب.

آموزش بزرگسالان بقلم آورد «مؤسسه وعظ وخطابه» بود. این مؤسسه بموجب تصویب هیئت دولت و اجازه شاهنشاه تأسیس شد و منظور از آن تربیت وعاظ و خطباء و تکمیل معلومات جوانانی بود که داوطلب حرفه وعظ و اهل منبر بودند. بدیهی است منبر وعظ که از دیرباز در این مملکت یکی از وسایل باستانی تربیت افکار بود و برای تعلیم علوم دینی و اسلامی و ذکر مناقب و مصائب ائمه اطهار در مساجد و نکایا برقرار گشته بود، اساسی قدیمی داشت ولی متأسفانه اغلب از کسانی اهل منبر شده بودند که از علوم عالیه ادبی و فلسفی و علوم کلام و تفسیر و علم روایات کمتر برخوردار بودند بسیار وعاظ نااهل در این صنف شریف داخل شده بود و از این نقیصه خود محل توجه علماء بزرگوار و روحانیون بزرگ شده بودند (رجوع شود بکتاب لؤلؤمرجان تألیف مرحوم حاج میرزا حسین نوری) وزارت معارف این مؤسسه را برای تربیت وعاظ دانشمند تأسیس نمود و در مدرسه عالی سیهسالار که در آنوقت مقر دانشکده بود کلاسهای شبانه مخصوص آن تشکیل داد و اساتید دانشمند علوم عالیه ادب و تفسیر قرآن مجید و علم روایات و فلسفه و کلام و مقدمات علوم ریاضی و طبیعی را تدریس میکردند، جزوات درس آن اساتید که دانشکده بطبع میرسانید مجموعه‌ای بود از نفیس‌ترین معلومات لازمه برای هر خطیب و واعظ، البته علماء و روحانیون محترم تهران با تأسیس این مؤسسه موافقت و مساعدت نمودند و آن سازمان تا سال ۱۳۲۰ دایر بود و بعد از آن تعطیل شد، و هم‌اکنون هستند کسانی که با داشتن گواهینامه آن مؤسسه در کشور ایران به منبر می‌روند و خلائق را ارشاد میکنند.



آخرین بازخواست

«بگرد بر سرم ای آسمان دور زمان

به هر جفا که توانی که سنگ زیرینم»

هر فرازی رانشینی در پی است و هر آغازی انجامی دارد. صبح بشام میرسد و بهار بخزان می انجامد این قانون تغییر ناپذیر خلقت است ولن تجد لسنة الله تبديلا «قضای آسمان است این و دیگر کون نخواهد شد.»

دوره شکوفای خدمت من در وزارت معارف نیز به جبر همین قاعده استوار سپری شد و هنگام عزل فرا رسید پس از چهار سال و ده ماه (از آخر شهریور ۱۳۱۲ تا اواسط تیر ماه ۱۳۱۷ روزی آمد که مورد بازخواست شاهنشاه پهلوی قرار گرفتم و از خدمت دولت برکنار شدم.

البته نصب و عزل خدمتگزاری حقیر چون من قابل طرح در خاطره واحدی نیست و نمی باید که صفحات گرانهای مجله گرامی وحید را اشغال نماید ولی چون این سلسله خاطرات هم پایان رسیده است مناسب دانستم که با درج آن سر گذشت ختم مقال کنم. شاید پژوهنده را بکار آید.

البته این خاطره دوفایده را متضمن است.

اول اخلاقی: که خواننده میتواند از این حکایت درس عبرتی و کلمه حکمتی بیاموزد و در تمام زندگانی خاصه زندگانی پر کشمکش خدمت اداری در کار خود هوشیار باشد و از اندک سهو و خطا خود را نگاهدارد که گفته اند:

«پند گیر از مصائب دیگران نا نگیرند دیگران ز تو پند»

دوم فائده تاریخی: که سراسر این سرگذشت نمونه‌ای است از اوضاع اجتماعی و سیاسی آن زمان و برای پژوهندگان تاریخ ایران گوشه‌ای از تاریخ را روشن می‌کند:

* * *

روزی از روزهای اوایل تیرماه ۱۳۱۷ بنده نویسنده بسمت وزیر معارف در یکی از جلسات شورای دانشگاه (در مدرسه حقوق - کوچه اتابک) شرکت داشتم ناگهان پاکتی برای من آوردند که باخط درشت بر روی آن نوشته بود «خیلی فوری» این نامه از وزارت خارجه بامضای مرحوم عالی سهریلی وزیر خارجه وقت بود که به وزیر معارف نوشته و بکار مؤکدی اشاره میکرد. مضمون آن این بود که چون روز اول ژوئیه ۱۹۳۱ (۱۰ تیر ۱۳۱۷) وزیر معارف دولت جمهوری فرانسه، در باغ توپلری پاریس نمایشگاه خاص صنایع ظریفه ایران را افتتاح میکند و باحترام کشور ایران از آثار هنری آن مملکت آثار قابل توجهی در معرض تماشای مردم جهان از خاص و عام میگذارد خیلی ضروری است که از طرف وزیر معارف ایران بیاس این خدمتی که به هنر ایرانی کرده اند تلگرافی در «تبریک و تشکر» باو مخابره شود و در این امر تسریع باید کرد که درست در جلسه تشریفاتی افتتاح بموقع برسد.

من حساب کردم که فقط چند روز بموقع معهود مانده است باشتاب بسیار تلگراف خوبی شامل مراتب شادباش و سپاس گزاری تهیه شد و من امضاء کردم و فوریت به تلگرافخانه فرستادم. غافل از اینکه با این امضاء حکم عزل و انفصال

خود را صادر مینمایم.

ترجمه فارسی تلگراف عیناً روز بعد در روزنامه اطلاعات درج و منتشر شد چند روز پس از آن از دفتر مخصوص شاهنشاهی نامه‌ای بفریت خطاب به شخص این بنده نویسنده رسید که امر کرده بودند، سابقه پرونده تلگراف که به پاریس مخابره شده بود ارسال دارم، بنده نیز خالی از هر اندیشه سابقه پرونده مطلوب را به دفتر مخصوص فرستادم.

روز بعد مرحوم شکوه‌الملک رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی با تلفن تقاضا کرد که ایشان را ملاقات نمایم، بنده نیز اطاعت کردم، در این ملاقات ایشان اظهار داشتند که «از این تلگراف خاطر مبارک شاهانه بسیار آزرده شده است و امر فرمودند که پرونده را برای بررسی نزد رئیس الوزرا بفرستم تا رسیدگی کنند، ضمناً گفت اعلیحضرت همایونی بشدت متغیرند و فرموده‌اند چرا بدون اجازه این تلگراف صادر شده است.»

همان شب در جلسات هیئت وزرا که در کاخ سعدآباد تشکیل شد شخص شاهنشاه مرا در معرض خطاب قرار داده گفتند مگر از جریان امور آگاه نیستید و نمی‌بینید کسانی که با خارجی‌ها رابطه دارند، چگونه مورد مجازات واقع میشوند! سپس روبه نخست‌وزیر (محمود جم) فرمودند «این کار باید دقیقاً تحقیق شود، رسیدگی نمائید تا مطلب معلوم شود» من عرض کردم که این تلگراف را بر حسب تأکید و تقاضای وزارت خارجه صادر کرده‌ام و غرض تجلیل از هنرهای ایران بوده است صبح روز چهارشنبه ۱۷ تیر بملاقات نخست‌وزیر رفتم چون وارد شدم دیدم وزیر عدلیه (مرحوم دکتر متین دفتری) و وزیر راه (مرحوم مجید آهی) در گوشه‌ای نشسته و باهم مشورتی دارند چون وارد اطاق شدم آن‌دو یک‌که خورده ساکت شدند.

محمود جم شخص خوش فطرت و نیک نفسی بود با همان مهربانی طبیعی با من صحبت کرد و بالاخره گفت که بر حسب امر شاهنشاه از خدمت وزارت معارف من فصل هستم و بجای شما اسماعیل مرآت کفیل معارف تعیین شده‌اند، بدیهی است تکلیفی جز اطاعت و تسلیم نداشتم بدفتر خود رفته اوراق و اسناد شخصی خود را جمع کرده و کلید میز را به رئیس دفتر وزارت معارف سپردم که به جانشین من تحویل دهد. در آن اوقات بنده در تجریش در باغ سالور (جنب باغ فردوس) منزل داشتم عصر همان روز مطلع شدم که دو نفر مأمور تأمینات کنار در منزل قرار گرفته و مراقب آمد و شد اشخاص هستند البته معلوم است که با خبر انفصال من دیگر احدی از مردم زمانه که غالباً مگس‌ان گرد شیرینی هستند، با من آمد و شد نمی‌کرد که حاجت بمراقبت و مواظبت باشد، همان روز شنیدم که آقای علی سهیلی وزیر خارجه هم بسر نوشتن گرفتار و از خدمت من فصل شده است، ولی از شما چه پنهان که این حادثه نا بهنگام مرا مبهوت و متحیر ساخته بود و با کمال نگرانی و حیرت منتظر پیش آمد بودم و تا چند روز به هیچ وجه وسیله‌ای نداشتم که از چند و چون وقایع و باطن امور آگاه شوم.

بعد از چندی معلوم شد که چون در آن اوقات یکی دو روزنامه در فرانسه مقالات و مطالبی مخالف شئون دولت و انتقاد از اوضاع ایران منتشر کرده و از مقامات عالیّه انتقاد کرده بودند خاطر شاهنشاه از فرانسویها آزرده شده بود البته سفیر فرانسه از طرف دولت خود اظهار تأسف کرده و معذرت خواسته بود که چون در فرانسه جرائد مستقل و آزاد هستند و از دائره قدرت دولت خارج اند و بخیالات خود مطالبی مینویسند که ابدأ دولت فرانسه موافق نیست، ضمناً دولت فرانسه برای با احترام ایران به ایجاد این نمایشگاه اقدام کرده و آنچه در موزه‌های خود از آثار هنری و صنایع ظریفه قدیم و جدید ایران را دارد بمعرض نمایش گذارده و در بهترین نقطه پاریس یعنی در باغ «تویلیری» جنب میدان «کنکور» این نمایشگاه

عظیم برپا میشود و مدتی برای عموم مردم مخصوصاً در این فصل که فصل سیاحت و جهانگردی پاریس است درهای این نمایشگاه باز خواهد بود از اینرو دولت فرانسه تقاضا دارد که دولت ایران هم در این کار شرکت کرده و مجموعه‌ای از مصنوعات هنری ایران را بطور موقت بیاریس بفرستند که در غرفه مخصوص نمایشگاه گذارده شود.

چون این مطلب بعرض پیشگاه ملوکانه رسید تقاضا را رد کردند و به دولت فرانسه جواب منفی دادند، البته خبر رد این تقاضا در پاریس منتشر شد و در جرائد محلی منعکس گردیده بود روز بعد معلوم شد که تلگراف تبریک و تشکر وزارت معارف ایران نیز انتشار یافته و حسن اثر کرده بود، ولی روزنامه یومیه انتراسیژان L'Intransigeant که از جراید کثیرالانتشار روزانه پاریس است این تلگراف را اهمیتی داده و با عنوان طعن آمیز و زننده نسبت به مقامات عالی‌مقامی نوشته بود. همینکه این شماره روزنامه به تهران رسید اداره شهر بانی کل آنرا بر حسب وظیفه عادی خود بعرض پیشگاه ملوکانه رسانید، از بخت بد و طالع نامساعد از قضا در همان ساعت روزنامه اطلاعات که محتوی تلگراف بنده بود نیز بنظر ایشان رسید که به تأثیر خاطر هما یونی افزوده شد.

از اثر سوء آن توسط دفتر مخصوص از دو وزیر معارف و خارجه توضیحاتی خواستند البته در توضیحات وزیر خارجه هم عرض کرده بود این اقدام بسبب تقاضای (آقای ضیاء الدین قریب) کاردار رسمی ایران در پاریس بوده است، لیکن این توضیحات مقبول نیفتاد.

چون خاطر اعلی حضرت از سابقه روابط ناپسندی که سابقاً بعضی از وزرای ایران با خارجی‌ها داشتند بسیار متأثر بود این عمل از نظر ایشان نوعی گستاخی تلقی شد و باین سبب هر دو وزیر خارجه و معارف از خدمت معاف شدند. باین هم اکتفاء

نفر موده امر کردند که وزیر عدلیه (مرحوم دکتر متین دفتری) و وزیر راه (مرحوم مجید آهی) مقدمات قانونی تعقیب و محاکمه آن دو وزیر معزول را فراهم سازند، آندو نفر روزی که من باطاق دفتر نخست وزیر رفتم در گوشه‌ای نشسته مشغول تهیه متن لایحه بودند که بنا بود در این باب بمجلس تقدیم شود.

«خدا کر زحمت بیند دری...» از طرف دیگر چون من بیگناه بودم و واقعاً مظلوم واقع شده از این معنی خاطر مبارك والا حضرت ولیعهد (شاهنشاه آریامهر) که در آن زمان مقام عالیه ریاست جوانان ورزشکار و پیش آهنگان بوجود مبارك ایشان وابسته بود و از خدمات بسیار این بنده که در این زمینه در زیر نظر ایشان انجام میدادم بخوبی آگاهی داشتند در مقام اصلاح کار برآمده و در پیشگاه پدر تاجدار خود از من بنده شفاعت کردند و سخن ایشان مقبول افتاد، محمود جم و مجید آهی نیز لایحه را بحضور برده ضمناً بهطور پسندیده از بنده دفاع کرده بودند. این مقدمات سبب شد که از تعقیب بنده بی گناه صرفنظر کردند و فقط بعزل بنده اکتفا فرمودند.

چون بنده بحکم خدمت چندین سال در وزارت با مردم روابط بسیار داشتم بعد از انفصال مصلحت خود را در اقامت در طهران ندیده بخانه خود در شیراز رفتم و مدت شش ماه در آن شهر منزوی بودم تا آنکه روزی در اواسط بهمن ماه به تهران احضار شدم وبطوری که در خاطرات خود سابقاً نوشته‌ام بخدمت و تصدی وزارت کشور مقتخر گردیدم. یاد دارم که در روز شرفیابی خود اشاره باین وقایع فرموده گفتند «حالا دیگر متوجه کار خود باشید و بی مطالعه کاری نکنید که مورد بازخواست قرار بگیرید»

البته این عزل و نصب در روح و روان بنده ناچیز تأثیر بسیار کرد و به تجربه آموختم که پیش آمد امور در دست قدرت خداوند متعال است و نوکری و عمل دولت

کار خردمند نیست! همیشه باید از این پیش آمدهای سوء بقادر متعال پناه برد. من که در مدت خدمت خود بمعارف با خلوص نیت و اعتقاد کامل و ایمان راسخ به کشور و مردم کشور خود خدمت می کردم اکنون که سی و هشت سال از تاریخ آن می گذرد با کمال افتخار ادعا میکنم که صدور و مخابره آن تلگراف هم بحکم وظیفه برای تجلیل از هنر ایران و بزرگداشت هنرمندان ایران بود و بس.

* * *

اکنون برای ترویج نفس و تفریح خاطر خواننده گرامی به نقل يك غزل «خدا حافظی» که قدیمآ به نظم آورده ام شمه ای از احساسات قلبی نویسنده است مقال را ختم کرده و این خاطرات را پایان می دهم:

هر چند همه بی سر و پائی هنر ماست

آراسته از زیب هنر پا و سر ماست

صد خرمن پندار يك شعله بسوزد

آن آتش سوزان که به آه سحر ماست!

آن پرده خونین که کشد چرخ بهر شام

عکسی است که بر روی شفق از جگر ماست!

بر دامن گردون بنگر گـوهر انجم

دردانه اشکی است که در چشم تر ماست!

خورشید که هر صبح ز خاور بفرورد

يك گوهر رخشان ز دل پر کهر ماست!

آن نفعه جان بخش که آید ز دم صبح

بوی نفس یار ز گل خوب تر ماست!

هر چند که افتاده گدائیم بر آن در
صد شاد ستاره بغلامی بدر ماست!
هستی است یکی بحر خروشان و در آن بحر
مانند حبیبی بی فلك اندر نظر ماست!
«حکمت» زازل زنده عشق است که جشمش
تر کیب غباری است که در رهگذر ماست!

پایان



فهرست خاطرات

صفحه

خاطره ۷ - نگاهبان دارائی کشور ۵۹

۶۰ دیوان کیفر عمان دولت

۶۲ محاکمه وزرا

۶۴ سرگذشت نویسنده

۶۵ کمیسیون ارز

۶۷ توصیه موقوف

۶۹ اعزام محصلین بخارجه

۷۱ ابنیه دولتی

۷۳ يك حكایت نمونه

خاطره ۸ - سوم آسفند ۱۳۱۳ ۷۴

۷۵ ترفیع

۷۷ شی درگنبد قابوس

۷۸ والا حضرت ولیعهد

۷۹ پیش آهنگی

۸۳ ورزشگاه امجدیه

۸۴ تعلیمات نظامی

۸۵ ریاست عالییه تربیت بدنی

خاطره ۹ - ۱۷ دیماه ۱۳۱۴ ۸۷

۸۸ رفع حجاب

۸۹ کانون بانوان

۹۱ دختران در مجالس جشن

۹۵ عمارت دانشرای طهران

۹۵ نهضت بانوان در ۱۷ دی

۹۷ بزرگترین خدمت

۱۰۲ دبستانهای مختلط

صفحه

خاطره ۱ - نخستین برخورد ۱

۵ دومین ملاقات

۷ ملاقات سوم - اعزام محصلین بخارجه

خاطره ۲ - بخت بلند ۹

۱۰ الماس سیاه

۱۱ تسبیح شاه مقصودی

۱۲ عقریه های دزفول

۱۳ ادای قرض

خاطره ۳ - فرهنگستان ایران ۱۵

۱۶ شرح احوال فروغی ذکاء الملك

۱۹ انجمن های ادبی

۲۳ عال تشکیل فرهنگستان

۲۷ خدمات فرهنگستان

خاطره ۴ - عمارت مسعودیه ۳۰

۳۷ جشن معارف در حضور شاه

خاطره ۵ - چهار لوح و چهار سکه ۳۹

۴۱ هرز قلند و کرقر

خاطره ۶ - اولین بازخواست ۴۷

اراضی میدان مشق

۵۶ بنای موزه ایران باستان

۵۷ بنای کتابخانه فردوسی

صفحه	صفحه
۱۸۱	خاطره ۱۰- نظام ملوک الطوائفی ۱۰۳
۱۹۰	سلسله مراتب ۱۰۷
۱۹۲	نحول تاریخی ۱۰۹
۱۹۳	خاطره ۱۱- زوال ملوک الطوائفی ۱۱۲
۱۹۶	سیاست شاهنشاه ۱۱۴
۱۹۷	دورنمای نظام کهنه ۱۱۵
۱۹۸	قانون ختم ملوک الطوائفی ۱۲۶
۲۰۰	دارالترتیه عشر ۱۲۸
۲۰۰	خاطره ۱۲
۲۰۲	یکپارچگی ملت ایران (۱) ۱۳۰
۲۰۴	نظری بتاریخ ۱۳۰
۲۰۶	پهلوی و وحدت ملی ۱۳۴
۲۰۷	وحدت نژاد ۱۳۷
۲۱۰	وحدت دین ۱۴۱
۲۱۲	وحدت زبان ۱۴۴
۲۱۳	خاطره ۱۳
۲۱۸	یکپارچگی ملت ایران (۲) ۱۵۱
۲۲۷	فرهنگ ۱۵۱
۲۲۰	موسیقی ۱۵۴
۲۲۳	معماری ۱۵۷
۲۲۴	نقاشی و خط ۱۶۱
۲۲۵	لباس و کلاه ۱۶۴
۲۲۷	خاطره ۱۴
۲۴۹	یکپارچگی ملت ایران (۳) ۱۶۸
۲۳۹	پول رایج ۱۷۰
۲۴۰	اوزان و مقادیر ۱۷۵
۲۴۱	تقسیم زمین و تقویم ۱۷۷
۲۴۲	خاطره ۱۵
۲۳۵	یکپارچگی ملت ایران (۴) ۱۸۱
	یکپارچگی ملت ایران (۵) ۱۸۱

صفحه		صفحه	
۳۰۵	دانشرای پسران اهواز	۲۴۶	سازمان وزارت کشور
۳۰۶	دانشرای خرم آباد	۲۴۸	بیماری وبا
۳۰۷	خاطره ۲۳- مدارس نو بنیاد (۴)	۲۵۳	انتخابات دوره دوازدهم
۳۰۹	دیرستان فردوسی مشهد		خاطره ۲۰
۳۱۱	دیرستان خیام نیشابور	۲۶۲	یکسال دروزادت کشور (۴)
۳۱۲	دیرستان حکیم نظامی قم	۲۶۳	احترام اشجار
۳۱۲	دیرستان سعدی اصفهان	۲۶۶	چنارهای محلات
۳۱۶	دیرستان ایران شهر یزد	۲۶۸	ایجاد هواپیمائی
۳۱۸	خاطره ۲۴- مدارس نو بنیاد (۳)	۲۷۴	انفصال
۳۱۹	دیرستان سپهر شاهرضا		خاطره ۲۱
۳۱۹	دیرستان شاپور کازرون	۲۷۶	یکسال دروزارت کشور (۳)
۳۱۹	دیرستان پهلوی بروجرد	۲۷۶	سرشماری
۳۲۰	دیرستان پهلوی همدان	۲۷۹	تاریخچه سرشماری
۳۲۱	دیرستان پهلوی زنجان	۲۸۱	تاریخ سرشماری در ایران
۳۲۲	دیرستان صفوی اردبیل	۲۸۲	قانون سرشماری
۳۲۵	دیرستان فردوسی بندرپهلوی	۲۸۳	سرشماری کاشان
۳۲۶	دیرستان شاهپور رشت	۲۸۵	جدولهای احصائیه
۳۲۸	دیرستان شاهپور بابل	۲۸۶	آمارگیری طهران
۳۲۹	دیرستان پهلوی ساری	۲۸۶	سازمان کنونی آمار
۳۳۰	دیرستان هدایت بندرشاه		خاطره ۲۲- مدارس نو بنیاد (۱)
۳۳۱	هشت مدرسه دیگر	۲۸۸	
	خاطره ۲۵	۲۸۹	مقدمه تاریخی
۳۳۲	دانشگاه چگوننه بوجود آمد (۱)	۲۹۲	دانشراهای مقدماتی
۳۳۲	باغ جلالیه	۲۹۴	دانشرای پسران طهران
۳۳۳	شی که دانشگاه متولد شد	۲۹۸	دانشرای دختران طهران
۳۳۵	طالار تشریح	۲۹۹	دانشرای پسران تبریز
۳۳۷	۱۵ بهمن	۳۰۰	دانشرای دختران تبریز
۳۳۹	لوحه تاریخی	۳۰۱	مدارس مبلغین خارجی
	خاطره ۲۶	۳۰۲	دانشرای کرمان
۳۴۳	دانشگاه چگوننه بوجود آمد (۲)	۳۰۳	دانشرای پسران مشهد
		۳۰۴	دانشرای کشاورزی شیراز
		۳۰۴	دانشرای کشاورزی رضائیه

صفحه	صفحه
۳۶۸	ساختمان
۳۷۴	اولین دانشکده
۳۷۴	طالار ابن سینا
۳۷۶	دو دانشکده حقوق و فنی
۳۷۷	توسعه در عصر شاهنشاه آریامهر
۳۷۸	دفتر و مرکز اداری دانشگاه
۳۸۰	کتابخانه مرکزی
۳۸۱	خاطره ۲۷
۳۸۲	دانشگاه چگونگی نه بود آمد (۳) ۳۵۱
۳۸۳	سازمان
۳۸۴	سه مکتب فرهنگی
۳۸۵	قانون ۸ خرداد ۱۳۱۲
۳۸۷	دو دانشکده الاهیات و فنی
۳۸۸	رئیس دانشگاه
۳۹۰	شورای دانشگاه
۳۹۲	دو ماده تاریخ
۳۹۳	خاطره ۲۸ - موزه مردم شناسی ۳۶۷
۳۶۸	امر شاهانه
۳۷۴	افتتاح موزه
۳۷۴	عمارت ایض
۳۷۶	خاطره ۲۹ - آموزش بزرگسالان
۳۷۷	صحبت با وزیر دارائی
۳۷۸	تصویب نامه ۱۶ خرداد ۱۳۱۵
۳۸۰	افتتاح کلاسها
۳۸۱	توسعه روزافزون
۳۸۲	کتاب مخصوص
۳۸۳	توقف و تجدید حیات
۳۸۴	دیرستانهای اکابر
۳۸۵	مؤسسه وعظ و خطابه
۳۸۷	خاطره ۳۰ - آخرین بازخواست
۳۸۸	تلگراف پاریس
۳۹۰	عزل
۳۹۲	محاکمه
۳۹۳	عزل حسن ختام

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳	۱۳	۱۳۱۴	۱۳۱۳
۱۱۷	۱	اعداد	عداد
۱۵۳	۱۵	منظورات	منظومات
۱۷۸	۱	شماره ها	سال شماری
۱۷۸	۲۲	معمول	معبرود
۱۹۹	۷	۱۳۰۳	۱۳۰۴
۲۴۴	۲۱	مانعه الله	نعمه الله
۲۴۷	۸	ریاست وزارت	ریاست وزرا
۲۷۱	۴	۱۳۱۸	۱۳۱۷
۳۰۱	۴	ادریایجان	ز آذربایجان
۳۲۰	۴	دانش	آتش

آثار چاپ شده علی اصغر حکمت استاد ممتاز دانشگاه

الف. تألیف:

ناشر	محل طبع	تاریخ انتشار	
وزارت فرهنگ	تهران	۱۳۲۰	۱- جامی (احوال و آثار)
کتابخانه بروخیم	»	۱۳۲۰	۲- رومنوژولیت و لیلی و مجنون
انجمن فرهنگی ایران و شوروی	»	۱۳۲۶	۳- نوایی (شرح احوال امیرعلیشیر)
کمیسیون ملی یونسکو	»	۱۳۳۰	۴- پارسی نغز
کانون معرفت	»	۱۳۳۳	۵- امثال قرآن
دانشگاه دلی	بمبئی	۱۳۳۵	۶- مثنوی شا کو نتالا
انجمن بزم ایران (کلکته)	کلکته	۱۳۳۵	۷- نظری به ادبیات فارسی به انگلیسی
کتابخانه ابن سینا	کلکته و تهران	۱۳۳۷	۸- نقش پارسی بر احوال هند
دانشگاه تهران	تهران	۱۳۳۷	۹- سرزمین هند
دانشگاه شیراز	شیراز و تهران	۱۳۴۰	۱۰- نه گفتار در تاریخ ادیان
کتابخانه ابن سینا	تهران	۱۳۵۱	۱۱- سخن حکمت (مجموعه اشعار)
انتشارات پیروز	»	۱۳۵۴	۱۲- کلمات طیبات (مجموعه اشعار)
مجله وحید	»	۲۵۳۵	۱۳- سی خاطره از عصر بهلوی

ب. تدوین:

اداره پرسنل وزارت معارف	تهران	۱۲۹۸	۱- سالنامه رسمی وزارت معارف
اداره تفتیش وزارت معارف	»	۱۳۰۴-۵-۶	۲- سه دوره مجله تعلیم و تربیت
بانک ملی ایران	تهران	۱۳۲۳	۳- مجالس النقائس امیرعلیشیر نوایی
دانشکده ادبیات تهران	»	۱۳۳۵	۴- رساله معرفه المذاهب
دانشگاه تهران	»	۱۳۳۰	۵- کشف الاسرار (ده جلد تفسیر)
کمیسیون ملی یونسکو	»	۱۳۴۲	۶- ایرانشهر (دائرة المعارف ایران) دو جلد

ج. ترجمه:

کتابخانه معرفت شیراز	شیراز	۱۳۳۰ قمری	۱- دوستان داران وطن
کتابخانه گنج دانش	تهران	۱۲۹۵	۲- راه زندگانی (ترجمه از عربی)
کتابخانه ابن سینا	تهران و لاهور	۱۳۳۲	۳- پنج حکایت شکسپیر (ترجمه از انگلیسی)

ناشر	محل طبع	تاریخ انتشار
کتابخانه ابن سینا	تهران	۴- از سعدی تا جامی (ترجمه و تحشیه) ۱۳۲۷
« «	»	۵- رستاخیز (بقلم لئون تولستوی) ۱۳۳۹
اداره کل نگارش وزارت فرهنگ	»	۶- اسلام از نظرگاه دانشمندان غرب ۱۳۴۰
فرانکلین	»	۷- الواح بابل ۱۳۴۱
فرانکلین	»	۸- تاریخ سیاسی پارت ۱۳۴۲
فرانکلین	»	۹- تاریخ جامع ادیان ۱۳۴۴
دانشگاه تهران	»	۱۰- فلسفه نشو و ارتقاء ۱۳۵۳
انجمن آثار ملی	»	۱۱- تاریخ باستانی ایران بر بنیاد باستان شناسی ۲۵۳۵
» «	»	۱۲- مرقد الغزالی (از فارسی به عربی) ۱۳۵۲
د. مقالات و منظومات:		
بانک ملی ایران	تهران	۱- فیتزجرالد ترجمه سلامات و ابسال ۱۹۳۷ م
مؤلف	»	جامی (به انگلیسی)
»	»	۲- درسی از دیوان حافظ ۱۳۱۹
فرهنگستان ایران	»	۳- سه رساله از سید صدر ثانی ۱۳۲۳
سالنامه معارفی لندن	لندن	۴- ایران در فرهنگ جهان ۱۳۲۶
انجمن روابط ایران و فرانسه	تهران	۵- معارف ایران (به زبان انگلیسی) ۱۹۴۹ م
شیر و خورشید سرخ ایران	»	۶- یونسکو چیست؟ (به زبان فرانسه) ۱۹۴۸ م
مجله دانشکده ادبیات تهران	»	۷- سعدی و اصول شیر و خورشید سرخ ۱۳۲۹
مجله یغما	»	۸- تعلیم قرآن به نوآموزان ۱۳۳۰
مؤلف	»	۹- تاریخ بنای آرامگاه ابن سینا ۱۳۳۰
شیر و خورشید سرخ ایران	»	۱۰- ایا صوفیا (منظومه) ۱۳۳۰
مجله مهر	»	۱۱- هزاره حکیم ابن سینا (به زبان انگلیسی) ۱۳۳۰
مجله دانشکده ادبیات تهران	»	۱۲- حروف مقطعه قرآنیه یا فواتح سور ۱۳۳۱
مؤلف	تهران	۱۳- کنار دجله (منظومه) ۱۳۳۱
انجمن بزم ایران (کلکته)	کلکته	۱۴- خوشا شیراز (منظومه) ۱۳۳۳
مجله دانشکده ادبیات تهران	دهلی نو	۱۵- کنارک (منظومه) ۱۳۳۵
انجمن بزم ایران	کلکته	۱۶- درملک سیام (قصیده) ۱۳۳۶
انجمن آسیایی پاریس	پاریس	۱۷- پنج شهر (منظومه) ۱۳۳۶
مؤلف	تهران	۱۸- شفیعا متخلص به اثر ساعراعی ۱۹۵۷ م
مجله دانشکده ادبیات تهران	»	(به زبان فرانسه)
» «	»	۱۹- شیراز هندوخیلوی (منظومه) ۱۳۳۸
» «	»	۲۰- فرعون یگانه پرست (منظومه) ۱۳۳۸
» «	»	۲۱- تخت طاوس ۱۳۳۹
» «	شیراز	۲۲- منابع جدید در پیرامون حیات خواجه حافظ ۱۳۴۱
» «	تهران	۲۳- از الکندی تا مزلی صدرا ۱۳۴۱